کتاب الطب (ناقص)

قصیده مسطر خط خوب ۱۲

(ناقص) ۳۱۵ صفحات

پاره دوم کتاب ادویه

معلوم نیست

مولف نا معلوم

کتاب الطب (ناقص)

قطعه وسط، خط کهنه (؟)

صفحات 315 . ناقص

بار دوم کتاب ادویه .

ساوجی .

مؤلف نامعلوم

[illegible]

[illegible]

[illegible] مثقال [illegible]

[illegible] یک درم [illegible] مثقال [illegible]

[illegible]

[illegible] مثقال [illegible]

[illegible]

[illegible] مثقال [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

تران از اعتدال قوام قاروره

صفت منضج و تبریده بلغم بادیان و

بادرشبویه و انیسون بیرسیاوشان از هر یک

ده عدد [illegible] سرخ عدد همه را در یک پیاله آب

[illegible]ساند تا به شب آید صاف کنند و ده مثقال

قند سفید در آب آن حل کرده و صاف نموده

نیم گرم اختیار فرمایند و غذا نخود آب کنند

صفت گلقند سفید برگ گل سرخ تازه نیم

من کوفته یک من عسل آمیزند و چهل روز

در آفتاب نهند یا برگ گل سرخ تازه

نیم من کوفته یک من عسل آمیزند و بگدازند

و یک پیاله عسل آمیخته دو سه جوش دهند

[illegible] کیلوس کند و منضج [illegible]

[illegible]

رباعی از بلغم اگر ترا مرض شد پیدا
...حیله افکند تنت از پا اخراج کنش بحب اصطمحیقون
یا حب ایارج یا حب قوقایا صفت حب اصطمحیقون
ورد و صبر سقوطری و حب النیل از هر یک نیم درم بسفایج
و پوست هلیله زرد از هر یک ربع درم تخم حنظل
محموده از هر یک نیم دانگ همه را بکوبند و بیزند و بغاریقون
غاریقون بموجبه بر گذرانند اضافه نموده تا ...
با آب بادیان ... سرشند و حبها ساخته فرو برند صفت حب
زرد یکدرم و حب النیل و افتیمون از هر یک نیم درم تخم حنظل
دانگ و ... نمک هندی دو دانگ همه را کوفته و بیخته نیم
درم غاریقون بموجبه بر گذرانند و یکدرم ایارج

... اطفا نموده با آب بادیان جمع کنند و حبها ساخته

فرو برند صفت ایارج فیقرا مصطکی زعفران

سنبل و حب بلسان و عود بلسان و اسارون و سلیخه

و دارچینی از هر یک مثقالی صبر سقوطری یک مثقال

یعنی شانزده مثقال میکنند همه را کوفته و بیخته و در شیشه

نگه دارند صفت حب دیگر با صبر سقوطری و عصاره

افسنتین با برگ آن و مصطکی از هر یک درمی محموده و شحم

حنظل از هر یک دو دانگی همه را کوفته و بیخته با آب کرفس

یا بادیان سرشته حبها ساخته فرو برند صداع سوداوی

یعنی درد سر که از سودا باشد علامتش رنگ

قوت طبعی که قیام او سے جگر ...
زنگ رو دیا و فکر و خواسته ... رباعی

سبب شد سودا از وبست مده شربت افتیمون

زرشک و اگر او نخود بسازد غذا و زرد رغن بادام

بادام طلا صفت شربت افتیمون افتیمون

هفت مثقال در خریطه کرده در یک ناپه آب جوش

سالند تا مرده خود را بار دهد پس هفتاد مثقال

قند سفید حل کرده آمیخته بقوام آرند روز صباح

یک قاشق آب حل کرده بخورند صفت روغن

بابونه بابونه تازه سی مثقال روغن کنجد صد مثقال

در شیشه کند و چهل روز در آفتاب نهند با بونه

خشک نیم مثقال در پیاله آب جوش نهند تا به نیمه آید

... بند و هم پیاله روغن کنجد ضم سازنه بجوشانند

تا روغن بماند صفت روغن بادام مغز بادام مقشر

... مثقال قند سفید پنج مثقال بکوبند و قطره چند آب گرم

بر وی پاشند و در طبق مسین که بر روی آتش

نهاده باشند بمالند تا روغنی که داشته باشد بیرون

اشارت بمبتلائی که در علتهای سوداوی

... بعد از نضج سودا و ظهور آثار آن

از اجتماع در وی قاروره و غیره صفت منضج و

... سودا و اسطوخودوس و بادرنجویه گاوزبان

و برگ سیاوشان و بادیان و اصل سوس مقشر نیم کوفته

از هر یک ده مثقال همه را در یک آب جوش اندا...

... همه آب صاف کنند و لقند سفید بیزند کرد

دهم گرم رغبت نماید غذا آب نخود دهم گوشت

فربه و دارچینی و زعفران و اسفناج کنند رباعی گرد و

مرضی تو چون زسودا ابتدا باید که نشاک بود

از سودا معجون نجاح با حب افتیمون

اسطوخودوس شاول فرما حقیقت معجون

سیاه و پوست هلیله کابلی و پوست بلیله و آمله

از هر یک هفت مثقال اسطوخودوس و افتیمون

بسفایج و تربد از هر یک شش مثقال و نیم همه را

و بدرنجبویه و لاجورد شسته دعاریقون بوزیه هر یک کوفته

از هر یک دو درم زعفران شانید و باید چندان عسل

بسرشند شربتی از سه مثقال تا پنج مثقال علو

[illegible]

بر دو [illegible] برند صفت حب افتیمون افتیمون یک [درم]

[illegible] بسفایج نیم درم خربق سیاه دانگی هندی از هر یک

[illegible] درمی اسطوخودوس دو دانگ ایارج فیقرا

[illegible] در صداع بلغمی گذشت و غاریقون کوبیده نیز

[illegible] از هر یک نیم درم اضافه نموده با آب حب کنند و

حبها ساخته فرو برند صفت حب اسطوخودوس حب

افتیمون و بسفایج از هر یک ربع درمی بر زرد و پوست

هلیله کابلی و پوست هلیله زرد و صبر سقوطری

از هر یک نیم درم شحم حنظل دانگی همه را کوفته و بیزند

و دو دانگ غاریقون کوبیده بر گذرانیده اضافه نموده

با آب حب کنند و حبها ساخته فرو برند

[illegible]

اخلاط
بیان علامات غلبۀ ... برودت غالب ...
علامت غلبۀ خون وقت لمس کی حرارت معلوم کرد
صداع که از گرمی آفتاب حادث گردد
علامتش تقدم مواردت آفتاب گرمی و سرخی
و نالست   از گرمی آفتاب هر که را اکثر مزاج
فرود سر شد پیدا آب گل خطمی و لعاب اسبغول
آمیخته کرده مبتار طلا صداع که از سردی پیدا
شود علامتش تقدم علامات برودت مواد
سردی سر و سفیدی بول ... رباعی گردد
ماشتر خوشردی پیدا   زان سان که از آن شود
صداعت پیدا   از مرطکی عنبر لادن و مشک
و در روغن زنبق حل کن و بر شار طلا ضعف طلا
مذکور مرطکی کوفته استعمال مشک نماید انگبین عنبر و لادن
کرد ضعف ...

کرده ... مثقال از دهن ... با گنجد گرم کرده و دو مثقال

هم ... بود و صلابه کرده هم گرم طلا کنند. علامت نزله

... اگر ...

صداع هر کس که صداع رنجه دارد و اورا بر سر ...

... بار داود را از بینی او چو ریم آید با خون البته صداع

... رد اورا آمدن ریم و خون از بینی در صداع

علامات جیده است بسبب آنکه دلالت کند بر

نضج ماده و دافع طبیب آنرا شقیقه یعنی درد نیم سر

درد شقیقه آنکه با شتی بغداد بکشد زرنیخ علاج ...

ضماد باصمغ بکوب زعفران و افیون و زر طلا

خمیر سازند بگلاب صفت طلا که مذکور شد صمغ عربی مثقال

افیون نیم مثقال زعفران نیم دانگ همه را کوفته بگلاب

مجمر کنند و برزوی کاغذ ... بنفشه

علاج برسام یعنی اماشش یکی از دو برو...

که در روی ما ... گشاده شده و علامتش

تب دایمی و هذیان و خنده و سرخی زبانست

یعنی راکه بو دار احباب تمانند که زخون ...

عناب ار ماشش جوشش علاکن و لخلخه

از صندل و آب سیب و گشنیز و گلاب

عناب عناب نیم مثقال و رنگ ... جوشانده

آبد صاف کنند و سی مثقال قند سفید صاف کرده

آمیزند و بجوشانند تا بقوام آید صفت لخلخه مذکور

صندل سفید نیم مثقال و ورد بنفشه آب سیب ده مثقال

گشنیز ...

جمعفال کلیب حل کرده در نیسنه

ن بدماغ دارند هم در علاج سرسام

از صفرا بود علامتش تب دایمی و هذیان

سرسام چو عارض شود از صفرا

بود از جانب بایدکه خوری نقوع آلو

گل بنفشه و نبات و آب نقوع آلو عناب

بود که آلو را شب در آن کلاه بنهند و صباح

کرده بخورند و مراد از آب گل بنفشه آب است

گل بنفشه را در و جوشانیده باشند هم در علاج سرسام

چون از بلغم بود علامتش تب نرم دایمی و هذیان

از بلغم اگر پدید شد سرسام

ازور دفس لبا لبك لعد

باید کرد باشد که رفع آن برآید کما

بلغمی در علاج تنها خواهد آمد انشاء الله تعالی

علامت دیگر در سرسام رباعه هر کس که

آمده است بر بستر بخودی آمد علیل آمده است

چو عیان شده است بر صورت آنست برآمدن

ما بینه بسیار ماده ما بینکه بول دال است بر تمامی برم

بواسطه آنکه دال است بر تمامی نوخیه ماده

علامت مرگ در سرسام سرسام کند چو رخت علت

ببندد بریسان زیر زبان گوشت اگر منفتح آید

عروق معقد بهبود بیمار زبان نماید زرد

در ورم و آماس کردن انثیان

... را اگر سببش ... علامتش درد و بلغمی گرانی سر ... رطوبت

آب رفتن دهان و بسیاری خواب ...

تا چون شود منقبض افتیاب باشد همه وقت از آن

حالت هر روز برای دفع آن لبس باشد

الحبوه یک مثقال صعف مادة الحبوه که

فلاسفه گویند مغز جلغوزه مغز جوز ... از هر یک

مثقال مویز دانه بیرون کرده سی مثقال بکوبند و

در ... بیصد مثقال عسل گداخته حل کند و فلفل دراز و

فلفل و زنجبیل و دارچینی و پوست بلیله و پوست آمله و

هلیلج زرد زراوند مدحرج و بیخ بابونه و گل بابونه از هر یک

... دو دانگ ...

وه مثقال خصیه الثعلب ده

بهم سرشته هر صباح از یک مثقال عسل

غذا کباب یا قلیه خشک خورند جمع رعونت

از بطلان و نقصان فکر است چون از ماده

علامتش گرانی سر و بسیاری جواب ضرر باشد

سر داشت رباعی ای قدر نوار جمع ورعونت شد

در کار فزون عارضه صد گونه شکست

بلادر رمی منخور که ازش بلا بدین خوارم

ضعف معجون بلادر فلفل دراز و فلفل

زنج و شونیز از هر یک ده مثقال شدات و خند

و زراوند مدحرج و حب الغار و جندبیدستر و شقاقل

خردل از هر یک پنج مثقال همه را بکوبند و

عسل گداخته و ده مثقال روغن

جو ... مثقال و هم عسل بلادر هر سنه هر صباح بلدرم

... بالشند و فرو برند و غذا کباب با قلیه خشک خورند

روغن جوز مغز جوز سی مثقال قند سفید هیچ مثقال

بند و قطره چند نمک آب گرم بروی پاشند و بند سشور

... الم که در صداع سوداوی ... گور ...

... کیفیت گرفتن عسل بلادر

... درخت بود ببرند چنانکه عسلش ...

پس با نیز گرم کرده بگیرند و بلادر را نیز بکوب

... و نمک ... فشرده دارند تا عسل که ... باشد

... آید جمع کنند از باطل شدن

حس و حرکت بیمار و باقی ماندن وی

فی معالجة ...

برشکلی که قبل از این ... ربا جوان

جمود کرده حادث شده رنجی که برابر بود

گر اهل مداوا علمت او را بصحت دانم که ...

حادث هم در علاج جمود ها هرگه ...

از بشم ... از روی شود متاع ...

انها که مباشر علاج نوشتنها باید که کنند حلبها سود

اخراج سودا در شوری کحقنه کنند که مذکور ...

و در حین شوریکی از مسهلات که در صداع ...

لذت صفت حقنه که اخراج سودا کنند ...

خاصه پنج مثقال ... ثم کوفته مثقال ...

در شیاف شان و بابونه و گل ... برگ ده مثقال

... را در یک کاسه آب چوب چینی تا نیمه آید
شیاف کنند و شکر سرخ و مغز فلوس از هر یک ده مثقال
در آب آن حل کرده و صاف نموده و دو مثقال روغن
بادام ... هر یک در صداع سوداوی دانسته شد
اضافه نمایند و نیم گرم حقنه کنند سبات که خواب
در غایت گرانی علامتش در بلغمی آب رفتن و بار
رطوبت بینی و نرمی نبض و سفیدی بول است هر گاه
بود سباتش از راه صلاح باید که با اهتمام در شام و صباح
از بوره و مغل شیاف سازد که بوی آورد است برای
باب صحبت مفتاح صفت شیاف مذکور مغل ازرق
یک مثقال بوره ارمنی با انجک هندی نیم مثقال بکوبند و بیزند
و با آب بادیان سرشته شیاف کنند.

هم در علاج سبات از غار ... سبات گردی

گردد و بدنت فسرده و بر صورت تخ ...

سهر کو کنند باید زغم تو و دستان را آوخ

سبات و جمیع علتهای بلغمی را مفید بود دستانی

بحمثقال قنطوریون و فیق و برشیاوشان و بادیان

شبت و حلبه و بابونه از هر یک دو مثقال الخ

همه را در یک سبو آب جوشانند تا به نیمه آید صاف کنند

ده مثقال فانید یا شکر سرخ و دو مثقال مقل ازرق

بوره ارمنی یا نمک و در آب آن حل کرده یک مثقال

و نیم مثقال زنجبیل کوفته و پنج مثقال روغن کنجد اضافه نمود

و نیم گرم عمل کنند سهر که بخوابی ... از

و در گلدسته چون از صفرا بود و علامت ... خشکی

یا به شعرا چو شود سبب

به خود ... باید گر مسهل شود مسهل آن باید چون

... کردوت زآب خشخاش هر روز آب جو ...

مسهل یعنی عبارت از آنی بود که آن شئی درو

... بنده بر عضو بزنید هم در علاج سهر بخوابی بود

چو ... خوردن شد از حد افیون که بود ... اهل خرد

دهن ... حل کن و بهر علاج ... قدری بال

... ان در سر خود صنعت روغن بنفشه برگ گل ...

ان یازده مثقال روغن بادام که صنعتش در ... خود

صد مثقال ... کنند و چهار روز در آفتاب نهند

بال ... نیم ... در یک ... آب جوش ...

... همه آید صاف کنند و نیم ... روغن بادام

در بحور ابله ربانه بیمار

گر دری دفع آن شوی می شاید باید بجوی

بنیو و شرفه خشک . بگذر که خوات اجلش

جنون یعنی دیوانگی در در رطه داکلی ابکش

اول باید مسهل سودا ایش داد وانکه ز معدل

دادن چیزی که برد غم ز دل بسیار و شاد معدل

هر دو صراح را امثال عود و عنبر است و گرم مزاج

صندل و کافور هم در علاج جنون که

عقل نمود آثار علامات جنون باید بود جستن

همه بر صورت زیبای نهان گوشش همه بر صدای

چنگ و نی و عود هم در علاج جنون چون

در بدن تو خلل نشود فرود دیوانگیت از آن سبب

زردی نشود باید که مداومت کنی بر می لعل

گر چه بیمار رود این مرض چو از آتش دود عشق

که هیئت و سوداوی شبیه بمالیخولیا که مردم لونش زرد

زرد بواسطه کثرت اختلاط بجوانان و افراط فکر

در شمایل ایشان عارض شود علامتش زردی

روی و خشکی دهان و بیخوابی و گریه و آه و اختلاط

خاصه وقتی که معشوق را ببیند یا نام او شنود

هر کس که بر راه صدق عاشق باشد در طور و طریق عشق

طبیب حاذق آن شیفته را وصلت علاجی

که موافق باشد و اگر وصل میسر نشود [illegible]

[illegible]

تا از مسبوق سبحان زند

را از آن تغیر شود و روایت عبد با عاشق را شیدا

معقد سازد که مباشرت مجامعت فرا عش

واقع زاید شده متعوفیست قومی را این مرض حادث

گردد که در آینه صورت خوبان مشاهده جمال

جمعی را عارض شود که صورت نیز در میان

ساد ر یعنی تاریک شدن چشم بود

چون از بخار بلغمی بود علامتش تشنیع اعضا

و فرد موشی باشد رباعی آنرا که درون او بخار

تاریک شود چشم خوبیه خرد باید که خورد کبابها قلیه

خنفنک ورنبر و بسیار و مثل آن پرهیزد

... بخار بلغمی باشد علاجش گر ...

در ... دزمی ... رباعی از دست بخار چون

... بپزد ... اطریفل خورد میل نباید کرد از اشهر به باید ...

... لیمو و از اغذیه آش کباب می باید خورد صفت اطریفل

خورد که اطریفل صغیر گویند هلیله سیاه و آمله و پوست بلیله

و پوست هلیله زرد و پوست بلیله از یک ده مثقال

را بکوبند و بیزند و بیست مثقال روغن بادام ...

... در ... گذشت ضم ... بدست بمالند و ...

مثقال عسل ... روز ... مثقال [illegible] کند ...

صفت شربت لیمون قند سفید ... مثقال صاف

کرده و بجوش ... تا اینکه غلیظ شود دیگر را ... گیرند

وبیست مثقال آب لیموی اصفهانی

که معروف و مشهور است علاجش در جمیع اسباب اعم گردانی

سرخی و سبزی رگها زیر زبان رباعی آنرا که فصد علت

صرع اگر بود باید که ز میوه های تر به پرهیزد و از خوردن

لحم برگیرد قطع نظر وز گردن خود و عود صلیب آویزد

هم در علاج صرع کار زقدرا که صرع انجا

رگ زن جو علامات دم گشته بدید در

که خلط دیگر نسبت بخور مسهل آن که صحت امید

سکته که عبارت از باطل شدن حس

حرکت جمیع عضلات چون از خون باشد علامتش

سرخی رگها با سایر علامات غلبه خونست رباعی

هر کس که زرنیخ سکنه از پای فتاد هم حس وی یاد

هم عقل رفته باد سرخی چشم ودردی بینی آورد

ودردم با بازرگ سر از روی مکناد علامت آنکه فنا حب

سکنه زنده یا مرده چون صاحب سکنه را نفس

زانگونه که در حیات او بشبه شود گر عکس بود

تمام نظر افکندن در دیده او ودیده شود زنده بود

کابوس که عوام هراث عبدالجنه گویند علامتش

در دموی سرخی چشم وبسیاری خواب پری از اهات

ودر بلغمی فراموشی وکاهلی ودر سوداوی خستگی

چشم وبینی وتیرگی رنگ ونگرفانند چون رحمت

کابوس شود وعارض مرد آسایش خواب بردش

اور جیسے کرانا

ساه بھوا اور

خاموشی

[illegible] گرد و سرد و اگر هر ماده که موجب آن شده [illegible] آن ماده

رازش بردن باید کرد و بعضی اگر ماده خون باشد

فصد باید کرد و اگر خلطی دیگر باشد بمناسب آن مسهل

علامت در کابوس هرکس که به بسیار [illegible]

ور کم خوردی پی علاجش نزد او در آخر کار [illegible]

دیوانه یا صرع کند پدید یا سکته شود خدر [illegible]

گرخ شدن عضو چون از ماده سرد و تر بود علامتش

سردی ملمس و رطوبت دبان و کاهلی و فراموشی

چون عضو کسی را گرخی روی نمود از روی

علاج بایدش قی فرمود باید مالید بعد از آن

روغن قسط چند آنگه ز گرخش برآید مقصود

[illegible]

ضعف داروئی که بلغم رقیقی دفع کند تخم ترب و شبت و

بیخ مهک نیز است بگیرند نیم کوفته و پیاز نرگس زیره

کرده از هر یک ده مثقال همه را در یک کاسه آب چون بپزند

تا به همه آب در ضمن کند و پانزده مثقال عسل و یکدرم

کرده از نمک یا نمک در آب آن حل کرده صاف

کرده و یک قاشق آب سیر که اضافه بمقعده نیم گرم

خشم و شکم را بسته عدد کند که قی شود

فسط در صداع بلغمی مذکور شد فالج یعنی باطل

شدن حس و حرکت نصف بدن در طول علامتش

در بلغمی سفیدی روی و رطوبت و فراموشیت

چون غشش زفلج گرسی گرد و سرد

[illegible] بسبب کثرت [illegible] من اخلاط ابتدا [illegible]

[illegible] بند [illegible] از روز

تا بروز چهارم جز ماء العسل هیچ چیز نباید خورد

ماء العسل عسل ده مثقال در [illegible] مثقال آب

تا بعقاد مثقال بماند [illegible] پخته کنند و هر روز یک

[illegible] مثقال گلاب آمیخته نیم گرم [illegible] بیاشامند

فالج چون صاحب فلج را چهارم آید از ماء [illegible]

[illegible] می شاید از تخم [illegible] و آب [illegible]

بازیره زعفران غذا می باید طبخ ماء الاصول

پوست بیخ بادیان و پوست بیخ کرفس و پوست

بیخ کبر و بیخ اذخر از هر یک ده مثقال همه کوفته

در یک [illegible] آب جوش شد تا نیمه آید صاف کنند

و ده مثقال عسل شیرین کرده نیم گرم [illegible]

هم در علاج فالج معجون [illegible] روز چهارده زفالج گذرد

باید که معالج بعمل [illegible] و انگاه و بعد داروی اسهال

دو سه بار باشد که مریض را صحت گردد ذکر علاجی که

فالج و جمیع مرضهای بلغمی را نافع بود بسیار مکی صبر

پنج مثقال سنقابج [illegible] و قنطوریون دقیق از هر یک

سه مثقال تخم کرفس و انیسون و بابونه و شبت از هر یک

دو مثقال شحم حنظل دو درم همه را در یک کاسه آب خون بپزند

تا به نیمه آید صاف کنند و هفت درم بوره ارمنی با [illegible]

و پانزده درم عسل در آب آن حل کرده و صاف کرده

پنج مثقال روغن بابونه که صعقنس و جحبو و خریر باقیست

اضافه نمایند و نیم درم عمل کنند هم در علاج فالج

هر دو جنسی که ... بلا سبب ماده

احداث مرض

مفلوج شونیز سعاجیر و

وعمل فایده وبد از روغن ... وفرفیون شونیز

چندانکه وجدوست بباید مالید صفت روغن فرفیون

بلغمی را دفع کند صفت روغن شونیز یعنی سیاه دانه

بیست مثقال مغز بادام تلخ مقشر سی مثقال قند

پنج مثقال همه را بکوبند و باستور روغن جوز که در نسیان

لکن روغن کنند لقوه یعنی کج شدن چشم و روی

آنها که بد نسیان مرض لقوه ... مرغ صحت رود

در میند گر جوز بوا از دهن خود شب و روز دارد

نگاه خواهد افتاد و مفید لقوه که بجانب کسی

روی نهد صحبت رود از دست و مرض ...

باید که بشور و بعد ایارج دو سه بار باشد که از این
مرض بحلی برهد صف ایارج در صداع بلغمی
نیز گویا شد هم ور علاج لقوه ریاحی آنرا که
رسید از مرض لقوه گزند باید که بیاد و آرد از این
این پند آینه چینی نظر آوردن در خانه
تاریک نشیند بگذرد آینه چینی عبارت از
آینه است که از تال چینی ساخته باشند رعشه
یعنی لرزیدن عضو چون از ماده سرد و تر بود
علامتش نسیان و گرانی اعضا و عدم تشنگی
است چون از شرب شراب یا جماع بود
علامتش وجود سبب است از کثرت بلغم
آنکه در رعشه فتاد مسهل که مناسبش

طرف جنوب یا ... اگر بیمار

بود باید داد ورشته ...

باید زمین و مباشرت زنان ...

یعنی پریدن عضو چون دائمی نشود اگر در روی

بود مقدمه لقوه باشد و اگر در شکم بود مقدمه

صرع و اگر در پهلو باشد مقدمه اماس پرده که در

نواحی سینه است و اگر در جمیع بدن بود

شکسته رباعی چون عضو کسی کند در ...

بنیاد باید نمک گرم بر آن عضو نهاد

ور دفع نگردد بطریق مذکور حبی که بدن پاک

کند باید داد صفت حبیکه بدن را از اخلاط

غلیظ پاک کند صبر سقوطری یک مثقال ترید

[illegible]

نمک ... اشنون از هر یکی
درهمی دانگ درهم ... نمک هندی و مقل ازرق
و کمدانه از هر یک دو دانگی همه را بکوبند و بیزند و در دو
... هم عاریقون بموبیزه بگذرانیده اضافه نمایند
و با آب کرفس یا بادیان سرشته حبها کنند
و بخورند تشنج یعنی در هم کشیده شدن
عضو علامتش در بعضی گرانی اعضا و فراموشی
و سستی بول است رباعی چون عضو ترا
تشنج از بلغم شد افزوده تر از حیث و محنت
کم شد در تعقبه گوش زود تر زانکه علاج
مشکل گردد مرض چو مستحکم شد تمدد
یعنی راست ماندن عضو چون از ماده ممرده

[illegible]

[illegible]

و نیز بود علامتش سردی ... و فردی خصا

ورمی بعض است ... هر کس گرفتار شود

گردد و آنگه رطوبت سهله خایده و بعد اندر

بینداندش روغن پنبه کفتار یا روغن

خرس باید مالید   علاج امراض چشم

باید دانست که چشم مرکب است از هفت

طبقه و سه رطوبت بترتیبی که تعداد کرده میشود

از جانبی که مماس موست طبقه ملتحمه

طبقه قرنیه طبقه عنبیه رطوبت بیضیه طبقه عنکبوتیه

رطوبت جلیدیه رطوبت زجاجیه طبقه شبکیه

طبقه مشیمه طبقه صلبیه الله اعلم بالصواب

دانه ایست در اندرون پلک بموضعی که

نشو نما وید رمد ای چشم تو مبتلای

کیش برود بدبیر تو نثرد یک بتدبیر حرد

سکنبنج وحلتیت وانشق با سرکه بردیده

الکی بری بر دوره ابرود شعر منقلب و شعر زاید

بمعنی کج برآمدن موی مژه و مژه زیاد رست

رنجای گر شعر منقلب و کثیر زاید در نقطه دو

مباش بجد چون نقطه تمام گردد نشتر کن

ای تراخداوند ممد نشتر بیدان پلک

چشم را گویند چنانکه کحالان دانند

سلاق که کنایت از غلظت و

حرت کرانی بلک ورتش مرات

رباعی در بلک نوانی کرده غلط

نبیاد از من بحش مفید میدار بیاد

اسفنده مرغ وبرگ حرف آمیز روغن گل

سباز ضماد کهفت روغن گل برگ گل سرخ

پانزده مثقال روغن کنجد صد مثقال در

شیشه کنند وچهل روز در آفتاب

یا کاسه سیخ خشک نیم مشت در یک

آب جوشانند تا به نیمه آید صاف کنند

ونیم پیاله روغن کنجد اضافه نموده بجوشانند

تا روغن بماند تریاق که زیادتی بیه در

بلک بالا است علامتش گرانی بلک

دارو

رباعی در پلک

باز کردن چشم

تو شرباق چو بید اگر دو غم را دل غمخوار تو

باد اگردد تا آنوقتی که دستکاری بکند

تا بد رباشد که مداوا گردد غرب که

رنجی بود در گوشه چشم جانب بینی و علامت

آن بود که چون انگشت بر موضعش فشارند

ریم برون آید رباعی چون کرد ورم گوشه

چشم و بگشود تا منش غرب آمد ای دل

معذور چو بود گر مانش نجنبانید و بر او بگذارند

امید بود که رو نماید بهبود جرب که در پشت

اندرون پلک سبل که پرده ایست

شبیه برگها تافته بر سفیدی چشم خدوقت

جرب از رطوبت بود و ... و بولد

سبل از امتلاء دماغ و بزرگی رگهای چشم

رباعی در دفع جرب شیاف اخضر باید

ور بهر سبل شیاف احمر باید باشد

وسبل چو با یکدگر تا نفع دهد ذرور

صفت شیاف اخضر زنگار سه درم

اقلیمیای نقره و صمغ عربی و سفیده ارزیز

از هر یک دو درم همه را بکوبند و بیزند

بآب سداب که دو درم وسم اشق در وحل

کرده باشند و شاف کرده بکار برند و شیاف

کنند صفت شیاف احمر شادنج مغسول

شش درم صمغ عربی یکدرم ...

سوخته و ... سوخته از هر یک دو درم

زنگار دو درم و تخم ... زعفران و مرمکی از هر یک

و ... صبر سقوطری و افیون از هر یک نیم درم

همه را بکوبند و بیزند و به آب ... سرشته شیافها

کنند ... صدف ... و اغبر توتیای نشسته و

... سوخته از هر یک دو درم نبات مصری نیم درم

همه را کوفته و بیخته صلایه کنند تا همچو غبار شود

... یعنی در چشم ... چون از ... بگذرد

روزی چند تا آهوی صحت در آید بکمند

... و نبات مصری و مامیران ... باید

غبار کرد و در ... گنبد ...

مدکور خشخاش مقشر ... مثقال ... مصری

با همیان چینی با اندر ... که یکشبانه روز

در شیر خر گداخته باشند و در سایه خشک

از هر یک مثقالی همه را کوفته و بیخته صلابه کنند

با هم غبار شود طرفه که نقطه شرح باکبود

بود هر سفیدی چشم در چشم نوای که طرفه ظاهر

باشد زین نقطه ترا غبار خاطر باشد چون

دیده خود بدو کنده داری گرد فتح گردد

از نوادر باشد ظفره تعنی باخته و در چشم تو

باخته خوشنود باشد از هر تو ...

مهیا باشد چیزی که درین مرض بود فایده نمیکند

نزدیک حکیم روشنا باشد صفت روشنا اش

سورنجبه و سنا و بیخ مغسول از هر یک دو درم فلفل

دراز و فلفل و زعفران و تخم حنظل از هر یک ربع درم

زنگار و صبر سقوطری و بوره ارمنی از هر یک نیم درم

اهلیلج زرد یکدرم همه را کوفته و بیخته صلایه کنند

تا همچو غبار شود بعد بعینه آب زرقش بچشم

چون از گرمی بود علامتش سرخی چشم است

و چون از سردی بود سفیدی لکن چون

... غالب بود ...

... دمغه ...

پیدا آن بود سرمه ... در ...

فراخ ... در دیده ...

یکسته صفت با سلیقون روی ...

پاره ده مثقال کف دریا و اقلیمیا زر ...

و شادنج مغسول خندبید سبز و سرمه ...

از هر یک دو درم قرنفل ... هر یک ...

صبر سقوطری و مامیثا از هر یک ... درم

مر مکی و نوشادر و زرد چوب از هر یک

... درم پوست ... چهار درم

همه را گره و بیخه لابه کنند یا همچو غبار

شود فرجه انگبین یعنی زرسن یا خشم رنگ

فرجه که بود چشم تیر آموخت ورد و ازورد

عارض گلگونش زرد چون ناک

شود زمده از بهر علاج تریشناک کندری

باید کرد مده بکسر میم و تشدید دال بی

نقطه ریم و زرد آبست صفتناک کندری

اندرون یکساله و زرد و درشتی خرد

بد آستینه باشند و شاخه خشک خسته

دافیون و کنتدر از هر یک ورمی کندر

وزر بای نیم ورم سفیده در بزن بعد رم

صمغ عربی چه ... همه را بکوبند و ...

و سفیدهٔ تخم مرغ سرشته شیافها کنند

بیاض که سپیدی بود بر سیاهی چشم

در چشم تو چون بیاض پیدا گردد

نفس بار و اثر انمانا گردد ... آتش

بیکجایی ... تا چشم بهم رسید دادار

گردد و شقایق لاله دختر ... آتش

... کشیده بندن نقبه ... که ... صبح

... چون از کثرت رطوبت ... بود علاج

... از جمع در باضت ... بدو

غلبه

ضیق الحدقه یعنی تنگ شدن ثقبه عنبیه چون از رطوبت بود
علامتش رطوبت عینی و عدم ظهور رگهای چشم است

ضیق الحدقه اگر شود عارض مرد گویم که چه چیز باشد او را در خورد
گر غیر رطوبت بود باعث آن دفعش بشیاف زعفران باید کرد

صفت شیاف زعفران زعفران و زنگار از هر یکدرمی
ماميثا و گلسرخ و صبر سقوطری و مرمکی و نشاسته و صمغ عربی
از هر یکدرم و نیم همه را بکوبند و بهم بیزند و بآبی که دود درم اشق
در وی حل کرده باشند بسرشند و شیاف سازند خیالات

که نمودن چیزهاست مثل مگس و پشه در پیش چشم
بعضی از بخار معده بود علامتش زیاده شدن از امتلای
معده و قصور هضم است رباعی خیالات

قرینش باشد سدانت و قنبز و کمینش باشد

هر گه که بخار معده باشد سببش مسهل بطلب و دوا

همنشین باشد صفت مسهلی که معده را از اخلاط

مختلفه پاک گرداند صبر سقوطری نیم مثقال غاریقون بموریز

گدرز مند را نصفه بکوکه یکمثقال اطریفل صغیر که صفتش در دوار

دانسته شد و معالی همه را باهم سرشته علولها کنند و فرو برند

نزول الماء یعنی فرود آمدن آب در موضع روشنای چشم

آنچه رقیق و صاف باشد در ابتدا بدوا و دار و انتها

بدستکاری دفع شود اما آنچه سیاه و سرخ و سبز و زرد

و کبود و غلیظ و تیره و برنگ گچ بود نه بدارو علاج پذیرد

و نه بدستکاری مطلقا رباعی هرگاه که نزول آب

نباید شود

صبر و ... باد شود گر صاحب آن میل کند

حب ذهب صحت باید جا طا شاه شود و صفت

حب ذهب صبر سقوطری یک مثقال پوست هلیله زرد

مصطکی و کتیرا و محموده و زعفران از هر یک دانگی گل

سرخ دو دانگ همه را کوفته بیخته با آب خمیر کنند و حبها

فرو برند غشاء یعنی شبکوری بیشتر مردمی را

حادث گردد که چشم ایشان سیاه باشد و رنگ

از غلظت بیضیه و شبکوری زاد صد گونه غم و الم

جدل روی نهاد گر شهد با آب راز یانج بکند

نزدیک خرد مفید خواهد افتاد راز یانج بادیان

جهر یعنی روز کوری اکثر مردمی حادث

ابیات ای

گردد که چشم ایشان ازرق بود چون عارضه [illegible]

بام معبود ازرق [illegible] روح باصره روی نمود ازرقم

بقرو هر سه باید فرمود ضعف البصر یعنی [illegible]

بدترین قوت بینای چون از رطوبت بلغم بود [illegible]

سپیدی چشم با سایر علامات غلبه بلغم نیست

رباعی ضعف بصرت چو از رطوبت زاید

گر مسهل آن مثل کنی می شاید گردد چو [illegible]

پاک ز خلط دیگر بتو کحل روشنا باید

مروارید ناسفته یکمثقال با مرجان حبشی یکمثقال [illegible]

بوره ارمنی ده مثقال قرنفل زعفران [illegible]

مثقال مشک قیراطی همه را کوفته و بیخته صلایه [illegible]

تا همچو غبار بشود علاج امراض گوش ثقل سمع

یعنی گرانی گوش چون از بلغم بود علامتش کدورت

حواس و بسیاری خواب است رباعی ای آنکه ترا

گرانی گوش بود گویم سخنی اگر ترا هوش بود باشد

سببش چو بلغم از بهر علاج گر داروی دافعش خوری

نوش بود صفت داروی که دافع بلغم بود صبر سقوطری

نیم مثقال شحم حنظل و تربد و محموده مقل ازرق از هر یکدانگ با

همه را بکوبند و بیزند و بقدر مغاریقون بموزنه بر گذرانیده

اضافه نموده باب کرفس خمیر کنند و حبها سازند فرو برند

و بعد از دفع بلغم روغن ترب را صبح و شام نیم گرم در گوش

چکانند صفت روغن ترب آب ترب سیاه یک ...

هشتاد مثقال در روغن ترب با هم بجد بیست مثقال

بهم آمیخته بجوشانند تا روغن بماند یا تخم ترب را کوفته

گنجد روغن گشنند طنین یعنی آواز گوش چون

از قوت حس بود علامتش ضعفای حواس

و چون از ضعف دماغ باشد علامتش کدورت حواس

رباعی از قوت حس اگر طنین گشت پدید نزدیک

خرد معلّمات مفید و آن لحظه که باشد سببش ضعف

دماغ بر هبر ز مقویات باید بالید مغلظ چیزی را گویند

که ماده را غلیظ گرداند چون خشخاش و کاهو و مقوی

چیزی را گویند که مزاج عضو را باعتدال آرد تا قبول

فضول نکند چون روغن گل و صفت روغن

گل در سلاق مفید است صفت روغن مورد آب برگ
مورد تازه یعنی مثقال روغن کنجد ده مثقال باهم بجوشانند
تا روغن بماند یا برگ مورد خشک نیم منّ و یک پیاله
بجوشانند تا بنیمه آید صاف نمایند و نیم پیاله روغن کنجد
ضم کرده بجوشانند تا روغن بماند   وجع الاذن
یعنی درد گوش رباعی درد گوشت اگر صفرا باشد
پیدا زرخ و چشم تو پیدا باشد گر ... بعد منضج
بخوری از روی علاج خوب و زیبا باشد صفت ...
منضج در صداع صفراوی گذشت   قرحة الاذن
یعنی ریش گوش رباعی ای آنکه بود ... گوش تو ...
گر مرهم ابیض طلبی هست بعید و آنکه بود ...
قرحه

الجزخنک گوید هدیم جزی اسود خون [illegible] کافور صعد صوف موم

ابیض موم کافوری [illegible] درم و چار درم روغن

گل که صفت آن در سلاق داشته [illegible] حلکرده

سپیده کاشغری شسته اضافه نمایند و صلایه کنند تا مرهم

و کیفیت استعمال زهره گاو انست که زهره گاو [illegible]

عسل گداخته بکجر و بهم آمیخته بلیته کهنه شسته فتیله کنند و بدان

آلوده ساخته صبح و شام در گوش نهند   دخول

الحیوان فی الاذن و تولد الدود فیها یعنی در آمدن

جانور در گوش و پیدا شدن کرم در وی علامت

مشترک میان هر دو قسم احساس بحرکت وی و علامت

خاصه قسم ثانی حز و حس احیانا   رباعی

تو هر گه بقدر و دده آید حیوان یا که بدر آید

دود کر صبر آب شبت با آب کبر نقطه کنی روغن بسایند
بهبود و جعل الماء فی الاذن یعنی در آمدن آب
در گوش علامتش نغیم ملاقات و درد عظیم چون
در وی رود و بام معبود در گوش تو ای قلب تو سر چشمه جود
در گوش تو چوب بادبان گیر منهد و آنکه بهکلا آب بیرون
آید زود علاج امراض بینی ششم یعنی باطل شدن حس که
بوئیدن است ربا بار چون از مواد غلیظه باشد علامتش کند ذو
حواس و گرانی سر و غلیظه بود است ربا بعضی ای آنکه نرا قوت
شم باطل شد احساس بوی نیک و بد مشکل شد اخلاط
غلیظ گر بود موجب آن از داروی مسهل نتوان غافل شد
صفت مسهلی که اخلاط غلیظ را دفع کند صبر سقوطری یکدرم
نیم خنظل دانگی سنبل و زعفران و دارچینی و اسارون
و حب البلسان و مصطکی و افسنتین و محموده و تربد و سکبینه
ز هر یکی نیم دانگی همه را کوفته تا آب جمع کنند و حبهای ساخته

بکوبید گرادس فرو برند نتن الانف یعنی بد بوی بینی چون از عفن

خلطی بود که در مجرای بینی باشد علامتش آنست که

در گرسنگی و سیری زیاده و کم نباشد رباعی

از بینی اگر نتن و زیدن گیرد طبع همه کس از دمیدن گیرد

باید که طبیب سنبل کوفته را از روی دوا در دمیدن گیرد

باید دانست که در نتن الانف آنچه در بینی دمیدن دارند

باید دمید که اول بینی را به خمر یا به بول حمار شسته باشند

جفاف الانف یعنی خشکی بینی چون از گرمی صفرا

علامتش سوزش دماغ و منخرین و خشکی حلق و تشنگی

بسیار میل آب و بیخوابی است رباعی ای عیش

شده بر طبع تو سرد و زخشکی بینی زخوشی آمده فرد

بر بیش سر تو آب برگ خرفه با روغن بادام

باید کرد صفت روغن بادام در رود و از ندکرد

قرحة الانف یعنی ریش بینی خواه تنبدر تولد بیند
بعض فی ماغ بود خواه غیر آن ربا عه بینی ترا چو قرحه
تر خواهد شد حال تو از این مرض دگر خواهد بود واری
چو بکار مرهم ابیض را شام مرض ترا سحر خواهد شد صفت
مرهم ابیض در قرحة الاذن مرقوم شد رعاف
یعنی خون رقیق از بینی چون از بحران باشد علامتش آن بود
که در روز بحران چون چهارم و هفتم و یازدهم و چهاردهم و
بعد هم از امراض حاده عارض شود آنرا مطلقا نبندند و
لا خطر است خون رقیق بینی چو ز بحران باشد
گر بندی خطر جان باشد و آنکه ز بحران نبود در حکیم
بستن بد فاق کنند را آسان باشد بستن خون بینی بد فاق
کنند و غیر آن از اد و به رعافیه که بعد ازین خواهد آمد
چنان باشد که کوفته و بیخته و بر بینی دمند یا در آب سنبر

حلکرده بحکانند بالته کبان که نسیم گشته و سفیده تخم مرغ

ترکرده بدان آلوده و بسوراخ بینی نهند بجهت آنکه

رعاف را دفع کند رعاعی داروی رعاف آنچه مشهور

بود گر بانو نگویم زنجا دور بود افیون و رقاق نهند

زاگ عدس کلنار و اقاقیا و کافور بود زکام

بینی فرود آمدن رطوبت از دماغ بجانب گلو یا بینی

و بعضی آنرا بجانب گلو فرود آید نزله گویند چون از گرمی

بود علامتش گرمی آنچه از دماغ فرود آید و شورش گلو و

بینی دال است آنرا که زکام گرم حادث گردد

پس فایده کند شراب نیلوفر و بید چون ساخت پس از آن

ملکو غذا از ماش و جو مقشر افتاد مفید صفت

شراب نیلوفر نیلوفر کبابی چهار مثقال در پیاله آب جوش ساند

در ماهی

تا بنیمه آید صاف بگیرد و به چهل مثقال قند سفید صاف
کرده آمیزند و بجوشانند تا بقوام آید یا از عرق آن شربت
بسازند هم در علاج زکام چون از سردی باشد علامت
سردی آنچه از دماغ فرود آید و علامت تشنگی نباشد
سرد و عطسه خصوص سر در روی [illegible] دانا چون زکام
از سردی نگردد از اشربه شربت زوفا بخورد و از
اغذیه [illegible] نخود آب تا نفع بیند و این
مرض را برد صفت شربت زوفا زوفای یابس خشک
ده مثقال پوست بیخ بادیان و پوست بیخ کرفس و ابرسیاو
پرسیاوشان از هر یک مثقال الجرده عدد همه را
در یک [illegible] آب جوش بدهند چون بنیمه آید صاف کنند و
به هفتاد مثقال قند سپید صاف کرده آمیزند و بقوام آرند
امراض سردی [illegible] یعنی آماس سرخ که کام [illegible]

در گرد علامتش انکه چون انگشت بروی گذارند
بردارند زردی پیدا شود و تشنگی و تب باشد چون
بماشرا انباشی نامید باشد که رسد ز ضخنت زود نوید
خون کم کن و مسهل خورتار و زشیویم می سازکلا
ز صندل سرخ و سفید صفت طلا کند کو ضندل سفید و
صد سرخ از هر یک نیم مثقال در نبات مثال آب گشنیز
حلکرده بلبته کتان کهنه زمان زمان طلا کنند صفت مسهل
که در ماشرا و جمیع امراض صفرا و برا مفید باشد هلیله
معروف نوعی چهار هر یک تمر هندی آلوبخارا از
سی مثقال شب در چند ان آب گذر بشه که از
بالایش بگذرد صبح صاف کنند و بیست مثقال
شیرخشت که در ده مثقال گلاب حلکرده باشند
صاف کرده اضافه نموده نیمگرم بیاشامند

صندل

باد شکم

باد شنام یعنی سرخی که مایل بکبودی باشند که در روی
عارض شود و حدوث این مرض از خون محترق میشود علاج
و در برودت غلبه میکند ربا بعه آنها که گرفتار به باد شنام اند
کرک نزنند در خورد شنام اند مطبوخ هلیله بعد از آن
کرک خورند در طور و طریق پخته کاری خام اند صفت مطبوخ
هلیله هلیله سیاه نیمکوفته و پوست هلیله زرد پوست هلیله کابلی
از هر یک چهار درم بنفشه و گلسرخ تخم کرفس تخم کاسنی
نیمکوفته از هر یکی دو درم عناب و سپستان از هر یک بیست
تمر هندی و آلو بخارا از هر یک پانزده دانه همه را
در یک کاسه آب جوش بپزند تا نیمه آید صاف کنند و
بیست مثقال شیرخشت در آن حل کرده صاف کرده
نیمگرم زعفران بنوشانند و غذا آب نخود نیمکوفته و ماش مقشر

و مرغ جوان و گشنیز تر کنند و ایضا چون تقشیر
عام و خاص کرده باشند تا قشر این چیزها جهته انجذاب
خون که باقیمانده باشد در عضو آنست که صابون طلا
کنند و بگذارند تا خشک شود و خون را ایدات تقیف ساخته
برکشد پس با آب گرم بشویند و بعد از زمانی باز صابون
طلا نمایند و همچنان مکرات طلا نمایند و بشویند تا که
ماده بتمامه بیرون آید و جلد پاک گردد علاج مرض
لب تشقق الشفه یعنی شق شدن لب علامتش
از صفرا بود علامتش تلخی دهان و خشکی لب و درشتی
زبان است تدبیرها ای آنکه انشقاق لب ظاهر شده باشد
بعلاج آن ترا حاضر شد گر ماده صفرا بود ازاله
آن بر دفع چنین مرض توان قادر شد بیان

که تشقق لب

که تشقق لب را دفع کند رباعیه هر کس که تشقق لبش آزارد
هر خوردنی خشک زیانش دارد بایدکه زرده مرغ و اسفیده وی
مرهم کند و بر لب خود بگذارند ورم الشفت یعنی آماس لب علت آن خون
از خون باشد علامتش پری رگها و تیزی دهان رباعیه هر کس که
ز خون لبش ورم خواهد کرد صد گونه شکایت ز الم خواهد کرد
گر کم نکند خون و ملین نخورد بر خویشتن این مرض ستم خواهد
کرد صفت ملینی که جمع مرضهای دموی و صفراوی را
نافع بود تمر هندی پنجاه مثقال عناب پنجاه عدد شب در آب
گذاشته صباح صاف کرده و بقند شیرین کنند یا همچنان
می خورند میل فرمایند و غذا ماش مقشر و اگر او تیز رو
فتق آب تمر هندی کنند علاج امراض دهان قلاع
یعنی جوشش دهان چون از گرمی بود علامتش ورم موی

سرخی و جوشش است دهان و در صفراوی صورت یعنی زردی آن

رباعی از گرمی اگر قلاع گردید پدید از راه علاج تر نباید گردید

گلنار و گل سرخ و سماق سوده بر روی گه و بیگاه بباید مالید

و چون از سردی بود علامتش در بلغمی سپیدی و در سوداوی

و در سوداوی سیاهی آن رباعی از سردی اگر قلاع پیدا

گردد اسباب فسردگی مهیا گردد باشی جو برو حنا و سنبل مسود

بنود عجبی اگر مداوا گردد سیلان الماء من الفم یعنی آب رفتن از دهان

چون از غلبهٔ بلغم بود علامتش عدم تشنگی باید علامات غلبهٔ بلغم

رباعی چون آب ز سردی ز دهان فرو رود چیزیکه بود سرد مفید

نبود باید خوری گوارش زیره عود تا آن وقتی که این مرض دفع

شود صفت گوارش زیره قند سپید یا نبات صاف کرده

صد مثقال بجوشند تا نیک غلیظ شود دیگر را فرو گیرند و

ده مثقال

ده مثقال زیره که یک شبانروز در سرکه دو شسته باشند و در سایه خشک
ساخته و تف داده و چهار مثقال زنجبیل و سه مثقال فلفل و یکمثقال
بوره ارمنی همه را کوفته و بیخته اضافه نمایند و لت کنند تا بهم
سرشته شود پس بر روی سنگ ریزند و بکار برند صفت کوارش
عود را مثل کوارش زیره سازند و اجزایش اینست
عود قماری پنج درم پوست ترنج چهار درم قرنفل سرباز.
یعنی بسباسه و مصطکی از هر یک سه درم قاقله کبار و سنبل و
زعفران از هر یکدو درم زنجبیل و دار فلفل و جوز بوا از هر یکدو درم
قند سفید یا نبات صد مثقال بخر یعنی بدبوئی دهان علامتش
در صفراوی تشنگی و سرعت نبض و در بلغمی رطوبت بینی و بیاض
بول رباعی چون بوی بد از دهان ایشان آید از همدمیش
خلق هراسان آید از خوردن مسهلی که خلط غالب را

اخراج کنند علاج آسان آید و نیز با اخراج خلط غالب

حب المسک هر صبح و شام در دهان گیرند و آب آنرا فرو برند

صفت حب المسک کبابه و سنبل الطیب و پوست ترنج و خولنجان

از هر یکمثقالی قرنفل و سعد کوفی و قرفه از هر یکدو مثقال زنجبیل

یکمثقال و نیم مشک سه دانگ همه را کوفته و بیخته با هفت مثقال

آب بهی و پنجمثقال گلاب که دو مثقال صمغ عربی را در آن حل کرده

باشند بسرشند و حبها ساخته هر یک بمقدار نخودی و در سایه

خشک سازند حب المسک نوع دیگر تر و یک با عتدال مجرب

و مجرب مؤلف مصطکی رومی پنجمثقال مشک خالص نیم مثقال

نبات مصری هفتاد مثقال همه را جدا جدا کوفته و بیخته

بهم آمیزند و صلایه کرده بگلابی و کتیره سفید با صمغ عربی نیم

مثقال شب در گلاب تر کرده باشند و صباح صاف کرده

بنم سرشته

ببرشیند وحبها کرده وبا نمک ساخته در دهان گیرند علاج
امراض دندان وجع الاسنان یعنی درد دندان چون از گرمی بود
راحت یافتن از آب سرد است رباعی دندان تراچو گردد
از گرمی درد سرکه بگلاب مضمضه باید کرد از اشربهات
سکنجبین باید جست وز اغذیه آب ماش وکدو باید خورد
صفت سکنجبین قند سپید صاف کرده صد مثقال بجوشانند
تا اندک غلیظ شود وسی مثقال آب سرکه اضافه نموده دو سه
جوش دیگر دهند وهر صباح یک قاشق در هفت قاشق آب حل کرده
میل کنند وچون از سردی بود علاجش نفع یافتن از چیزهای
گرم است رباعی دندان تراچو باشد از سردی درد خردل
به نمک مضمضه باید کرد از اغذیه شوربای کبوتر بچه میکن وز فلفل و
زنجبیل سنون باید کرد صفت سنون زنجبیل فلفل عاقرقرحا

وخردل کوفته وبیخته ومثلش نمک سوده اضافه نموده بر دندان
مالند یا زنجبیل وفلفل را بسویه نیکو ساخته بجوشانند وصاف کنند
وقدری سرکه وگلاب اضافه نموده نیمگرم مضمضه کنند غذا
شوربای کبوتر بچه یا تیهو یا دراج یا کلنگ بدارچینی وزعفران
خورند ضرس یعنی کند شدن دندان رباعی دندان
چون کند شود از پی درد باید بحکم شنیدن از مالاند
از خوردن تخم خرفه کن زود علاج زآنرو که بدیست کرم عقل
ممتد شد دود السن یعنی کرم دندان حدوث این مرض
از تعفن رطوبت رباعی دندان ترا رسد چو نیش دود
نا امید مباش از شفا بخش ودود تا هرچه بود زود
گر دود به بزر وتخم گندنا میکن دو وصفت دود کردن
به بزر وتخم گندنا باهم کوفته مثل غلوله کنند بر اخگر گذاشته
بواسطه قیف دود آن بگیرند استخاره لفته

یعنی سست شدن گوشت بیخ دندان چون از رطوبت
خون بود علامتش رطوبت دهان و سرخی زبان بزرگی نبض بیت
رباعی از سستی لثه هرکه شد حالش بد بدحالی او تا که نگردد
ممتد باید که بکوبد گل و گلنار از آن هر شب قدری برین
دندان باشد لثهٔ دامیه خلاصه معنیش خون رفتن
از گوشت بیخ دندان تولد این علت از کثرت رطوبت
چون لثه دامیه شود عارض گردد از بهر سنون بدین باید آورد
عفص و عدس و اقاقیا و کندر گلنار و شب یمانی و بذر الورد
سنون داروی دندان است عفص مازو است شب یمانی
زمه بلور بذر الورد تخم گل است ورم اللثه یعنی آماس گوشت
بیخ دندان علامتش در دموی سرخی دهان و در صفراوی
سوزش و نیشک زدن و در بلغمی سفیدی و تری آماس
و در سوداوی سیاهی و محکمی آن رباعی آنرا که ز خون

بشدو رم لثه بدید گر رگ نزند بسی الم خواهد دید
که باشد سببش خلط دیگر خواهد زد دوای مسهلش
تاکل اللثه یعنی خورده شدن گوشت بیخ دندان
حدوث این علت از ماده حاده اکال است یعنی
خلط که تیز و خورنده باشد رباعی چون خورده شود
ات ای نیکو عهد بشنو زمن و بهر طلا از سر جهد
کندر بکفی آر و بکوب پس آن تخمیر کنش بسرکه و
عنصل و شهد صفت سرکه عنصل پیاز عنصل
یکمن ریزه کنند و در سایه بگذارند تا هفت روز پس
بهشت من آب سرکه کهنه امیخته دو ماه در آفتاب
گرم بگذارند با عنصل ریزه کرده بعد در سرکه جوشانند
تا مهرا گردد و صاف کنند و در شیشه نگهدارند
علیه

علاج امراض زبان و بطلان الذوق یعنی باطل شدن
حسی که مزه چیزها را دریابد چون از ماده سرد و تر بود
بیت
علامتش رطوبت دهان و نرمی نبض و بی رنگی قاروره
هر گاه که حس ذوق تو باطل گردد در یافتن مزه
مشکل گردد اخراج کنی چو خلط غالب ز بدن
اندیشه مکن که زود زایل گردد ثقل اللسان
بیت
یعنی گرانی زبان چون از بلغم بود علامتش عدم تشنگی و
آب رفتن دهان و سپیدی زبان و چشم است رباعی
ای آنکه گرانی زبانت باشد در چهره ز بلغم چو
نشانت باشد باید که کنی غرغره از خردل و خل
چندانکه در این مرض توانت باشد صفت غرغره

غذا کوز خردل که کچی و آموری نیز گویند ده مثقال نیکوب
ساخته در یک سیر آب چون شد تا نیمه آید صاف کنند و
یک قاشق آب سرکه اضافه نموده زمان زمان بگرم
غرغره نمایند و غذا شوربای گوشت کبوتر بچه
با آب نخود و دارچینی و زعفران خورند ورم
اللسان یعنی آماس زبان چون از غلبه خون بود
علامتش سرخی زبان رباعی آماس زبان اگر ز خون
باشد سرخی زبان ز حد فزون باشد
گر رگ نزنی و نشنوی قول حکیم نزدیک خردمند
جنونت باشد تشقق اللسان یعنی
شق شدن زبان چون از ماده گرم و خشک باشد
علامتش خشکی دهان و تشنگی و بی غیبتی ا زبان

هر کس که تشقق زبانش باشد تشویش بهر سخن از آنش باشد
باید که کتیره در لعاب اسپغول حلکرده مدام در دهانش
باشد حرقت اللسان یعنی سوزش زبان چون
غلبه صفرا باشد علامتش تلخی دهان و درشتی زبان و
خشکی منخرین و سرعت نفس است رباعی هرگاه که
سوزش زبانت باشد آتش بدل خسته از آن باشد
باید که تخم کاهو با پوسته با شیرهٔ خرفه در دهانت باشد
جفاف اللسان یعنی خشکی زبان چون از گرمی و
خشکی بود علامتش بسیاری میل بآب و تلخی دهان و صلابت
نبض و زردی قاروره است رباعی چون حال زبانت که
ز خشکی بد شد گر باعث آن حرارت بیحد شد
امر مضمضه کردن لعاب اسپغول با شیرهٔ خرفه

طرف خواهد شد علاج امراض حلق مراد بحلق اقصای

که در و لهات و لوزتین و مری و قصبه ششش بود

ورم اللهات یعنی آماس ملازه و آن جسمی است لحمی

مخروطی شکل از بالای حلق آویخته است

رباعی ای از ورم ملازه احوال تو بد گردیده چون

رگت باید زد و انگه ز سماق غرغره باید ساخت

چند انکه شوی خلاص زین علت بد صفت غرغره

سماق یک مشت در یک پیاله آب جوشانند

صاف کنند و قدری گلاب ضم ساخته نیمگرم غرغره

استرخای لهات یعنی سستی ملازه چون

سستی و سفیدی آن رباعی سستی ملازه گر ز اغاز

شد بلغم چو بود ماده آن قی رود در گه باید

٦۶ زد و غرغره

غرغره نزد حکیم خردل سکنجبین بود بالابد صفت غرغره مذکوره

خردل ده مثقال نیکو ساخته در یک پیاله آب جوش دهند تا نیمه آید

صاف کنند و بده مثقال سکنجبین که منفعتش در مرجع الکل گذشت

آمیخته نیمگرم غرغره کنند استرخاء اللوزتین یعنی سستی

[illegible] دو گوشت دهان رباعی چون سستی اللوزتین حادث

گردد احوال تو از حدوث آن بد گردد گر غرغره سازی

زگلاب بارد و ظاهر سود فایده بخشد بجید و عدد

صفت غرغره مذکور بارد ده عدد نیکو ساخته در یک پیاله

آب جوش دهند تا به نیمه آید صاف سازند و قدری گلاب

اضافه نموده نیمگرم غرغره کنند خناق یعنی درد گلو چون

از حدوث خون باشد علامتش سرخی چشم و پری

رگها است رباعی در درد گلو فصد کردی منخور آب انگور شربت

نیلوفر از آب سماق شلق آن غرغره است

هر چند که بیشتر بود نیکوتر ضعف نیلوفر در زکام گرم مذکور شد
بباید دانست که در خناق دموی باید که فصد را بتعجیل
کنند تا موجب زیادتی ضعف نشود تاخیر نکنند فصد رگی
که در زیر زبان است و در ابتدا قبل از فصد از غرغره
حذر کنند که غرغره را در ابتدای مولم است و الم جذب
ماده زیاده کند (پیدا کننده الم) و بعد از فصد آب سماق و امثال آن
از آب زرشک و شاه توت و غوره (زرشک، آب انگور) و سرکه و انار
ترش و غیر اینها نیمگرم غرغره کنند و غذا ماش مقشر و دیگر
و اگر او کشنیز و آب تمر هندی یا آب آلو یا آب
نارنج خورند و تلیین طبیعت بحقنه کرده شود صحه خون آمد
کنند و نزدیک باینها (نرم) ده مثقال مغز فلوس را در یک
سبیر شیر گاو یا شیره سبوس گندم حل کرده و صاف نموده
و ده مثقال روغن بادام که صمغش واحد [illegible]

سوداوی

نسو دادی معلوم نشف اضافه نموده زمان زمان بگرم
غرغره کنند و غذا آب نخود و نمکو فته و آب مرغ جوان و
ماش مقشر و اسفناج بی قشر خورند   دخول العلق فی
الحلق یعنی درآمدن زلو در گلوی علامتش ا نزده و خروج
خون رقیق از حلق رباعی ای خون بگلویت ز زلو داد
داد الطرح خون آید هر دم زگلوی تو بدر گر غرغره سازی آب
خردل و نمک چیزی نبود ترا از آن نافعتر صفه غرغره کند
خردل تا نمکو ده مثقال در یک من آب جوش دهند تا به نیمه آید
صاف کنند و پنج مثقال نمک در آن آب حل کرده بگرم غرغره کنند
قرحة الحلق یعنی ریش گلو علامتش درد و بیرون آمدن
ریم و تخنخ است   رباعی چون بشد گلو تو ریش ای نور بصر
گویم سخنی از سخنم در مگذر تخم گل و انزروت میکوب از آن

اندک اندک بموم روغن میخورند مراد بموم روغن روغنی است
که از موم کافوری و روغن گل ساخته باشد و طریق ترتیبش آنست
که یکدرم و نیم موم کافوری را در سه درم و نیم روغن گل کبی در قرحة
الاذن بحیرباقیت حل کرده انزروت دو درم و تخم
گل یکدرم کوفته و بیخته اضافه نموده غلولها کرده یک یک را
بزرده تخم مرغ آلوده سازند و فرو برند و غذا از زرده
تخم مرغ نیم برشت سازند تشبث العظم والشوك في
الحلق یعنی بند شدن استخوان یا خار در گلوی
چون ریزه استخوان بماند یا خار در جوف گلوی
کس بادام قهار هر لقمه که بعد از فرو بردن آن قشور
رسد مفید باشد بسیار بلع الابرة یعنی فرو بردن
سوزن علاج این مرض خاصه بو ناظم است رباعی

سوزن چو فرو برد

سوزن یا چیز فرو بری و گردی از نجور تدبیر ترا نباشد از حکمت
و بخور باید درمی سوده مقناطیس خوردن زی
دوا آب انگور طریق اختیار کردن مقناطیس آنست
که مقناطیس را که سنگ آهن ربا گویند یکدرم بکوبند بیزند
صلایه کرده بیک قاشق شراب انگوری آمیزند و بخورانند
و چون نزدیک نیم ساعت بگذرد سنا مکی
پنج مثقال گلسرخ و بنفشه از هر یکدو مثقال سپستان سی عدد
همه را کوفته در یک پیاله آب جوش کنند تا به نیمه آید صاف
کرده و شیر خشت شیره داریا نزده مثقال در آب آن
حل کرده و صاف ساخته نیم گرم بیاشامند تا چند مجلس
طبیعت اجابت کند و مقناطیس سوزن را بنحو جذب
کرده باشد و اطراف جوالیش گرفته باذن حق
سبحانه تعالی بیرون آرد و بعد از خروج سوزن

شربت قند و گلاب ریحان رغبت نمایند و غذا کمتر
خورند   ورم المری یعنی آماس مجری طعام که
از حلق بمعده علامتش در جمیع اقسام درد میان دو شانها
و درد موی تب پری رگها و نرمی نبض و در صفراوی
تب تیز و سرعت نبض و زردی قاروره و در بلغمی سپیدی
و رطوبت بینی و در سوداوی خشکی دهان و تیرگی
رنگ بدن و بول و چشم و روی است   رباعی
مجرای غذا بجانب معده اگر آماس کند موجب آماس
نگر   چون موجب آماس مشخص گردد   تدبیر مناسب
کن ای دانشور   یعنی بحسب ماده تنقیه نمایند و بعده
تعدیل باشربه موافقه فرمایند   بحة الصوت
یعنی گرفتگی آواز چون از گرمی و خشکی بود علامتش
بسیاری میل بآب و خشکی دهان و درشتی زبان

علامتها
آواز نوازه

آواز تو چون گرفت بیدم بپذیر جزوی زنبات

جزوی از شکر بگیر آمیخته بکن و میلش فرمای گو دشمن

اقبال تو از غصه بمیر سعال یعنی سرفه اگر از بلغم بود

بسیاری آب دهان و اگر از صفرا بود خشکی دهان

در سرفه تر بقول اهل تبریز منکن جلب طبیخ زوفای کبیر

و خشک بود سرفه شراب خشخاش ترتیب کن و

رب السوس باز بگیر بنفشه طبیخ زوفای کبیر زوفا

اصل السوس تراشیده نیکو فته از هر یکی دو درم

پر سیاوشان و تخم کرفس و پوست بیخ بادیان و تخم انجره و

فراسیون از هر یک درم همه را در یک پیاله آب جوش بدهند

تا به نیمه آید صاف کنند و ده مثقال نبات مصری

گرده بنگرم بیاشامند و غذا نخواب کنند صفت شراب

با یکدیگر خشخاش پوست خشخاش از پی کنند و مثقال ...

پیاله آب جوشانند تا به نیم آید صاف کنند و سی

مثقال قند سپید صاف کرده آمیزند و بجوشانند تا بقوام

آید هر روز از هفت مثقال تا ده مثقال نیم گرم بلیسید و

وغذا برنج جوان و عدس مقشر و اگر رای گوشت بزه

قوت شیره خشخاش کنند   ضیق النفس یعنی

تنگی نفس چون از بلغم باشد علامتش عدم تشنگی و

متضرر شدن از هوای سرد و نفع یافتن از هوای گرم

وضیق النفس را بهر گویند رباعی تنگی نفس تر اجو

بهر گور باید از وی بصحت راه فتور از بلغم اگر بود بده

آنچه شده است   در عارضه زکام یار دند گور انشارت

باد و به که تنگی نفس را یعنی ضیق النفس را مضر را اند

تنگی نفس

تنگی نفس اگر کسی گرد باید دشمن بود بش بوی بد
دود و غبار از بوی بد و دود و غبارش بدترست
آب خنک و امتلای و نوم و نهار نفث الدم
یعنی ظاهر شدن خون به سرفه یا به تنخنخ یا اخ یا لوف زبانی
از نفث مین چو کار گردد دشوار از آب جو علاج
غذا کن زنهار و شربت انجبار غنت میکن
یا سوده کهربا و صمغ و گلنار صفت شربت انجبار انجبار
بکوفته شش مثقال در یک پیاله آب جوشانند تا به نیمه آید
صاف کرده بسی مثقال قند سپید صاف کرده آمیزند
بجوشانند تا بقوام آید علاج امراض سینه و شش سل
یعنی جراحت شش علامتش تب نرم دایمی و بر آمدن

ریم بسرفه و فرق میان بلغم و ریم آنست که چون ریم
بر آتش افکند بوی بد ظاهر شود و چون بر روی آب
اندازند به بنه نشیند بخلاف بلغم که این اوصاف ندارد
رباعی از علت سل کسی چو شد زار و نزار آب جو و
شیر خرده زنهار هر چند که اینمرض بداوا نشود از بهر
تسلی زدوا دست مدار ذات الریه یعنی آماس
شش علامتش تب تیز دایمی و تنگی نفس و عدم قدرت
بر تکیه کردن الا بر پشت و سرخی رخساره رباعی
در ذات ریه آب گل نیلوفر ممزوج بشربت بنفشه
میخور و آن لحظه که خاطرت کشد سوی غذا
از آب جو و ماش و عدس در مگذر صفت شربت
بنفشه بنفشه شش مثقال قند سپید سی مثقال

بدستور شربت انجبار بپزند شوصه که آنرا ذات الجنب گویند یعنی آماس پرده که در نواحی پهلو است علامتش تب دایمی و تنگی نفس و خلهٔ پهلو است

رباعی احوال تو ام ز شوصه چون داده خبر گویم که چه کن تا رهی از خوف و خطر بگشا رگ باسلیق غبت میکن آب عناب و شربت نیلوفر

رگ باسلیق رگی را گویند که از رگهای هفت اندام فرو تر است و صفت شربت نیلوفر در خناق مذکور شد

ذات الصدر یعنی آماس پرده که در نواحی سینه بود که نزدیک به پهلو است علامتش تب دایمی و درد سینه رباعی ای درد تو و سینه ز اندازه بدر از علت ذات صدر در عین خطر از اغذیه تا جو آب کشک جو باشد و از اشربه خواه شربت نیلوفر صفت شربت نیلوفر در شوصه گذشت

نکته ... هر جا که ... آتش غم افروزد
برخیزد مثقال دو دو ... و خفقان چون
از غلبهٔ صفرا بود علامتش تلخی دهان و سرعت
نبض و زردی بول است رباعی ای در خفقان
گرم در آتش تیز آبی زره دوا برین آتش ریز
کافور گلاب و آب سیب صندل از بهر طلا
بیکدیگر می آمیز صفت طلای مذکور صندل سپید
نیم مثقال کافور دو دانگ در ده مثقال آب سیب
پنج مثقال گلاب حل کرده به لتهٔ کتان کهنه تر کرده وقتی که
معده از طعام خالی باشد بر بالای دل طلا کنند
خفقان چون از استیلای خون بود علامتش
بزرگی نبض و پری رگها و سرخی چشم و لب و روی است
و عین آن مانند مخمور بود از خون چون اشتیاق
دل کرد ... شیرین صنعی طلب نما و شورانگیز

[illegible]

بکه حکمت ... آتش غم افروزد

برخیزد ... و خفقان چون

از غلبه صفرا بود علامتش تشنگی دهان و سرعت

نبض و زردی بول است رباعی ای در خفقان

گرم در آتش تیز آبی زره دوا برین آتش ریز

کافور گلاب و آب سیب و صندل از بهر طلا

بیکدیگر می آمیز صفت طلای مذکور صندل سپید

نیم مثقال کافور دو دانگ در ده مثقال آب سیب

پنجمثقال گلاب حل کرده به لته کتان کهنه تر کرده و

معده از طعام خالی باشد بر بالای دل طلا کنند

خفقان چون از استیلای خون بود علامتش

بزرگی نبض و پری رگها و سرخی چشم و لب و روی است

و عین آن مانند مخمور بود از خون چون امتلا

دل کرد و نیز شیرین ضمنی طلب نما و شور انگیز

بفضل الله ... تاریخ ... [illegible]

اشارت بانکه در شوصه و ذات الریه و ذات الصدر

اخراج ماده بمسهل نباید کرد حقنه رباعی

ای آنکه کنی بقوت علم نظر اخلاط زیاده از تنقی

خسته بدر در شوصه و ذات الریه و ذات الصدر

حقنه کن تمام داروی کار مبر صفت حقنه که در

شوصه و ذات الریه و ذات الصدر را سودمند بود

بنفشه نیلوفر عنب الثعلب گل خطمی از هر یک ده مثقال

عناب سپستان از هر یک سی عدد آلو بخارا

بیست عدد مغز کاجره بنکوفته هفت مثقال آب چغندر نیم

پیاله همه را در یک پیاله آب جوشانند چون

بنیمه آید صاف کرده پنج مثقال روغن گاو اضافه نمود

نیمگرم حقنه کنند علاج امراض قلب یعنی دل خفقان

یعنی طپیدن دل مادی بود یا غیر آن رباعی

در خفقان حقنه طریق بپرهیز بشنو ز من این

نکته حکمت ... هر جا که ... آتش غم افروزد

بر خیز ... و خفقان چون

از غلبه صفرا بود ... تشنگی دهان و سرعت

نبض و زردی بول است رباعی ای در خفقان

گرم در آتش تیز آبی زره دوا برین آتش ریز

کافور گلاب و آب سیب و صندل از بهر طلا

بیکدیگر می آمیز صفت طلای مذکور صندل سپید

نیم مثقال کافور دو دانگ در ده مثقال آب سیب

پنج مثقال گلاب حل کرده به لته کتان کهنه تر کرده

معده از طعام خالی باشد بر بالای دل طلا کنند

خفقان چون از استیلای خون بود علامتش

بزرگی نبض و پری رگها و سرخی چشم و لب و روی است

و علت آن مانند مخمور بود از خون چون تنک

دل کرد ... شیرین ضمنی طلب ... و شور انگیز

خوش بخوش ببرش درکش و مردم گیری جقیر در
اوز شاخ مرجان ... در علاج خفقان
از سردی باشد علامتش در بلغمی نرمی و بطوء
و در سوداوی صلابت و محکمی آن رباعی ای
ز سردی خفقانت آغاز بشنو سخن و بجوی من
پرداز می بوی قشور اترج و عنبر عود و زر
غالیه بر سینه طلامی انداز صفت غالیه
عنبر یک مثقال بگذرند قند سپید و مشک
از هر یکنیم مثقال بسایند و همه را به چهار مثقال
روغن حب البان یا روغن نیلوفر آمیخته صلایه
کنند صفت روغن حب البان مغز حب البان
که بالیقته غالیه مشهور است سی مثقال قند سفید
بمجمعال بکوبند و بدستور روغن جوز که در جوز و عرف
مذکور شد روغن گیرند صفت روغن

نیلوفر

نیلوفر و برگ نیلوفر هر یک پانزده مثقال و روغن بادام
... صد مثقال در شیشه کنند و
در آفتاب ... یا برگ گل نیلوفر خشک هم هشت
... پیاله آب جوشانند تا بنیمه آید صاف کنند و
نیم پیاله روغن بادام اضافه نموده بجوشانند تا روغن
بماند غشی که به غش مشهور و معروف است
رباعی در علت غش دیده داش کن باز بنگر که
چیست مکن دور دراز گر خون سبب است
فی المثل یا صفرا یا ماده دگر بود بدفعش بپرداز
هم در علاج غش رباعی از غش دل اگر کسی کند چو
سستی آغاز در زندگیش در خطر گردد باز
باید که زنی گلاب بر دهنش بر روی باشد که
روان تو بنن کرد و باز علاج امراض پستان

خفقان ... قوی ... ایجاد ...
... عشق ...
... مشهور ...
... در حال ...

ورم الثدي يعني آماس پستان ... و دموي
وصفراوي سرخي و رزدي ... و در بلغمي
سفيدي و سياهي آن رباعي پستان چو ورم
كند بد فعلش بپرداز غافل مشو و مرض مكن دراز
روزي دو سه بار با فلانهامي كوب وانگاه به سكنجبين
ضمادش مي ساز صفت سكنجبين در اشربه خاص
اللهات گذشت قلة اللبن يعني كمي
شير ست رباعي چون كم شود شت شير بود
طلبش تيز سستي منماي در طريق بريز آب چه
خور شربت نيلوفر وز خوردن هرچه گرم باشد
بگريز صفت شربت نيلوفر در ذات الصدر در
علاج امراض معده وجع المعده يعني درد معده
چون از باد بود علاجش انتقال درد از موضعي
بموضعي

... ... عده شد عارض کس

... آنکه د... ... ریوند باره بشربت ...
... پرهیز دهش ز مثل اگر او عدس صفت شربت
... تخم کاسنی نیمکوفته گلسرخ از هر یک دو مثقال
... بیخ کاسنی کاوزبان تخم کثوث از هر یک مثقال
... در یک پیاله آب جوش بیندازند تا به همه آید صاف کرده
... مثقال قند سفید صاف کرده آمیز... و بجوشانند
تا بقوام آید هر صباح دو از ده مثقال در آب کلات حل کرده
... مثقال ریوند خطائی کوفته اضافه نمایند و نیم گرم ... غسبت
... نمایند و غذا آب نخود آب کنند و بعد از تسکین
... بر معجون کمونی مداومت نمایند صفت معجون
کمونی زیره یکشبانروز در سرکه گذاشته باشند و
... سایه خشک ساخته بریان کرده صد مثقال

فلفل سی مثقال زنجبیل و ...
چار مثقال بوره ارمنی ... مثقال همه را
بیخته و بعسل گداخته سه وزن ادویه بسرشند و ...
تا دو مثقال غلوله کرده فرو برند هم در علاج درد
چون از غلبهٔ صفرا باشد علامتش تشنگی و تلخی دهان
است و چون از استیلای بلغم بود علامتش آب
آب رفتن دهان و عدم تشنگی است رباعی
گر موجب درد معده صفرا باشد و بس از مسهل
آن بمقصد صحت رس ور باعث آن ورای بلغم
نبود اخراج کن و مداومت کن بر رس صفت ...
بیش زنجبیل فلفل دار فلفل عاقر قرحا موی
از هر یک مثقالی نبات هفت مثقال و بعضی بیش
یکمثقال و زنجبیل دار فلفل از هر یکده مثقال و نبات
شش معهد

شش مثقال میکنند و باقی را موقوف میدارند همه را کوفته و
بیخته صباح یکسر انگشت میل کنند هم در علاج درد معده
چون از سودا باشد علامتش ترشی دهان و سوزش فم
معده رباعی در علت درد معده چون داند کس کین رنج
ز التهاب سودا شد و بس باید که خورد مسهل و پرهیز
کند از لحم قدید و شبه آن مثل عدس و بعد از تنقیه تعدیل
مزاج بدواء المسک حلو یا انوشدارو کنند صفت دواء المسک
حلو مروارید ناسفته کهربا و مرجان سپید ابریشم مقرض زرنباد
درونج عقربی از هر یکمثقالی بهمن سرخ و سپید و سنبل و قاقله
قرنفل و ساذج هندی اشنه جند بیدستر دار فلفل زنجبیل
از هر یک مثقالی و نیم مشک دانگی همه را کوفته و بیخته و بعسل خام یا کلاجبه
بدو وزن ادویه بسرشند و از نیم مثقال تا یکمثقال غلوله

لحم قدید فی گوشت خشک علم
الاچی علم

فلفل سی مثقال زنجبیل ...
چار مثقال بوره ارمنی ... ال همه را
بپخته و بعسل گداخته سه وزن ادویه بسرشند و از
تا دو مثقال غلوله کرده فرو برند هم در علاج درد معده
چون از غلبهٔ صفرا باشد علامتش تشنگی و تلخی دهان
است و چون از استیلای بلغم بود علامتش آب
آب رفتن دهان و عدم تشنگی است رباعی
گر موجب درد معده صفرا باشد و بس از مسهل
آن بمقصد صحت رس ور باعث آن ورای بلغم
نبود اخراج کن و مداومت کن بر رس صفت
بنش زنجبیل فلفل دار فلفل عاقرقرحا موبری
از هر یک مثقالی نبات هفت مثقال و بعضی بنش
یکمثقال و زنجبیل دار فلفل از هر یکده مثقال و نبات
شش معه

شش مثقال میکنند و باقی را موقوف میدارند همه را کوفته
بیخته صباح یکسر انگشت میل کنند هم در علاج درد معده
چون از سودا باشد علامتش ترشی دهان و سوزش فم
معده رباعی علت درد معده چون داند کس کین رنج
ز التهاب سودا شد و بس باید که خورد مسهل و پرهیز
کند از لحم قدید و شبیه آن مثل عدس و بعد از تنقیه تعدیل
مزاج بدوای المسک حلو یا نوشدارو کنند صفت دواء المسک
حلو مروارید ناسفته کهربا و مرجان سپید ابریشم مقرض زرنباد
درونج عقربی از هر یکمثقالی بهمن سرخ و سپید و سنبل و قاقله
قرنفل و شادنج هندی اشنه جند بیدستر دار فلفل زنجبیل
از هر یکمثقالی و نیم مشک دانگی همه را کوفته و بیخته و بعسل خام یا کلدانه
بدو وزن ادویه بسرشند و از نیم مثقال تا یکمثقال غلوله

لحم قدید فی گوشت خشک علم

زرنباد جدوار علم

الایچی علم

کرده فرو برند صفت انوشدارو سپیده املج که عبارت
از آمله است که بکشاید و ریشه گاو گداخته باشند ده
سایه خشک ساخته صد مثقال در هفتصد مثقال آب جوشانند
تا سه صد مثقال بماند صاف کنند و بدو بیست مثقال
قند سفید صاف کرده و هشتاد مثقال عسل گداخته
نیک بقوام آرند و برگ گل سرخ شش مثقال
سعد کوفی پنجمثقال قرنفل مصطکی رومی اسارون از
سه مثقال قاقله و صغار و کبار و بسباسه و قرفه و خولنجان
و سنبل الطیب زرنب از هر یک مثقال کوفته و بیخته
همه را باهم آمیزند و پنجمثقال زعفران و نیم مثقال مشک همه را
با اندک قندی صلایه کرده و قدری گلاب حلکرده
بنشانند و از یکمثقال تا دو مثقال غلوله کرده فرو برند
ورم المعده یعنی آماس معده علامتش درد معده
بود

تب ودرد وتیز بینی دهان است ودر صفراوی
تب تیز وقی وتشنگی وبی زبقی ودر بلغمی نرمی اما هر چه
بت نرم وآب رفتن دهان ودر سوداوی صلابت سخت ورم
ورم است رباعی چون معده کند از سبب خون آماس
چون کم کن وزه مده تجهیم وهراس ور مادهٔ آن ورم
بود خلط دگر جز تنقیه بدن مداوا مشناس
قی کنایت از حرکت معده است مع دفع
چیزی بسوی خارج از طریق فم علامتش در صفرا
زردی آنچه بقی دفع شود ودر بلغمی سفیدی او ودر
سوداوی سیاهی آن رباعی در علت قی
کنی چو صفرا احساس چیزی چو بهی ورب لیمون
مشناس ور خلط دگر بقی بر آید بنود بهتر زشراب

بهی به و حب الآس صفت شراب بهی آب
بهی صد مثقال قند سفید [illegible] مثقال بجوشانند تا بقوام
آید یا هشتاد مثقال قند سفید را صاف کنند به بیست
مثقال رب بهی امتحنه بقوام آورند صفت
رب بهی آب بهی یک من بجوشانند تا چهار یکی
بماند صفت رب لیموی در علاج دوار گذشت
صفت شراب بهی زنجبیل قاقله قرنفل گوزبوا از هر
درمی نیمکوب ساخته در لته بندند و در صد مثقال
آب بهی و پنجاه مثقال آب جوشانند تا به نیمه آید صاف
کنند و با هشتاد مثقال قند سفید بقوام آورند و بعده
بس مصطکی و مشک و زعفران هر یکدانگی نیم گلاب
با آب حلکرده اضافه نمایند و دو سه جوش دهند

صفت شراب حب الآس که بپارسی مورد خوانند

گویند بیست مثقال در یک من آب جوشانند تا بنیمه

آید صاف کنند و هشتاد مثقال قند سفید صاف کرده

آمیزند و بجوشانند تا بقوام آید قی الدم یعنی برآمدن

خون از معده یا عضوی دیگر رباعی ای قی و تب فکنده

در بیم و هراس گویم سخنی گر سخنم داری پاس

صمغ عربی و کهربای سوده رغبت میکن بشربت حب الآس

صفت حب الآس در علاج قی گذشت فواق

یعنی هچکه علامتش در امتلای تقدم خوردن طعامهای

غلیظ و گرانی معده است و در استفراغی تقدیم قی و اسهال

و حمیات و رعاف و دیگر استفراغات گواهی دهد

از امتلای آنکه هچکه گردد یا رش باید که کتی مقی بار گذارند

و آنرو که بود هیچکه استفراغی بکند علاج او هم چو
آزارش تعذر علاج هیچکه استفراغی بواسطه
تعذر اعاده رطوبات اصلیه است که با استفراغ
دفع شده ضعف المعده که عبارت است
از ضعیفی قوت هاضمه علامتش دشوار و دیر گذشتن
طعام از معده است چون معده شود ضعیف اگر
هوش تحقیق مواد کرده در تنقیه کوش چون
تنقیه تمام حاصل گردد تعدیل مزاج کن معدل
می نوش معدل چیزیرا گویند که مزاج سرد یا گرم
با عتدال آرد چون عسل و کدو جوع البقر
که کنایت از گرسنگی جمیع اعضا است با تنفر
معده از طعام چون از بلغم زجاجی بود که به فم معده

آرد

زیرد علامتش بسوزش و رطوبت دهان   هر کس که بود
علت جوع البقرش   هر لحظه شود ضعیف بدن بیشترش
خوشحالی او فزون شود روز بروز   می سوسن گر دهند
شام و سحرش   صفت می سوسن گل سوسن چهل عدد
قسط شکوفته قضب الذریره اسارون و قرنفل شکوفته
و سنبل و مصطکی از هر یک دو درم ملح اندرانی سلیخه شکوفته
از هر یک سه درم عود بلسان شکوفته چهار درم زعفران درم
مشک دو دانگ روغن بلسان یا زیت یکدرم و نیم مثلث
شرعی که شربت یوسفی گویند چهار من شرعی همه را در شیشه
کنند و شش ماه بگذارند   صفت مثلث شرعی شیره
انگوری سه من بجوشانند و کف بردارند تا ده من بماند
پس بیست من آب اضافه نموده یکدو جوش دیگر دهند
و در خم کرده گرم بپوشند تا بجوش آید و از جوش باز
ایستد   شهوت کلبیه که عبارت از بسیاری

میل بغذا و عدم سیری ازان جهان از بسیاری بخارین
سوء القنیه معده باشد علامتش تیرگی رنگ و خشکی دهان و
ترشی آروغ و هزال بدن و کمی خواب است   در شهوت
کلبیه تراگویم فاهش   آب نخود و شرجه واگر اخر زمانش
هر چیز که شور یا تیز یا ترش نیست   از خوردن آن چیز گریزان
می باش   شهوت طین که کنایت از میل کردن
بگل و مثال انست   آنرا که بود میل گل و مثالش
بنی بره مرض دگرگون حالش   هر خلط بدی که موجب
آن شد است   از معده برون کن بقی و اسهالش
هیضه کنایت است از حرکت مواد فاسده که بقی و اسهال
دفع شود   رباعی از هیضه کسی که شد قی و اسهالش
شد از قی و اسهال دگرگون حالش   از ماش و
برنج مزعفر ده بسازد   از رحمت این عارضه فالج

کلبیه ... گویند

بالش

باب ش امراض الکبد ورم جگر یعنی آماس جگر
علامتش در دموی تب دایمی و درد و گرانی و سرفه خشک
و حکّه و در صفراوی تب تیز و زردی زبان و برآمدن صفرا
بقی و در بلغمی نرمی آماس و در سوداوی محکمی آن رباعی
هرکس که جگر ورم کند از خونش رگ زن که رسد نفع ز جلد
افزونش ور مادهٔ او ز خلط دیگر آمده است مسهل
طلب کن ز بدن برونش عطش مفرط یعنی تشنگی
از حد اعتدال درگذشته و چون از گرمی معده یا جگر باشد علامتش
آنست که به آب سرد زیاده از هوای سرد راضی آید و چون
از گرمی دل بود آنکه بهوای سرد زیاده از آب سرد منتفع
شود از گرمی اگر نمود تشنه تسکین عطشش از راه علاج آن
قدم باز مکش از اغذیه اش بغوره رغبت میکن و ز اشربه
به شربت انار میخوش صفت شربت انار میخوش

عطش ... از احتیاج بدن و افتقار
که طلب آب ... اعضا ...

آب انار ترش و شیرین بکمین و قند سفید هم من بجوشانند تا بقوام
آید با قند سفید هشتاد مثقال صاف کرده بجوشانند تا غلیظ شود
ببیست مثقال رب انار اضافه نموده دو سه جوش دیگر دهند
صفت رب انار آب انار میخوش هشتاد مثقال بجوشانند تا بیست
مثقال بماند ضعف الکبد یعنی ضعف جگر علامتش زردی
روی و تیرگی رنگ و بی رغبتی طعام است   ضعف جگر که
برده صبر از جانبش   از شربت زرک ساز کن درمانش   بیت
غذا این چو خورد شربت را   از مرغ و مویز حب رمانش
صفت شربت زرک زرک را شربت در رب چون شربت
انار که صفت هر یک در عطش مفرط مذکور شد بپزند
هم در علاج ضعف جگر   هر کس که شود پدید ضعف جگرش
از ضعف جگر بچهره بینی اثرش   فرما که بخورد انار دانکش
نخورد نارنج که بی شبهه رساند ضررش   سود

القسم

القینه که مقدمه استسقا است علامتش سپیدی رنگ مایل
بزردی و آماس اطراف یعنی دست و پای و قراقر
شکم است رباعی هرکس که زسوء قنیه بینی اثرش
فرمای ریاضت بطریق سفرش چون منشاء این مرض
بود ضعف جگر باید که دهی مقویات جگرش مقویات
جگر از ادویه بارده مثل کاسنی است و از ادویه حاره
نظایر دارچینی است استسقا که معروف و مشهور است
علامتش در لحمی آماس جمیع اعضاست و در زقی انگشت
چون دست بر شکم صاحبش بزنند آواز مشکی دهد که
پر آب است و در طبلی آنکه آواز طبل دهد مستسقی اگر
طلب کند درمانش ریوند و سکنجبین مناسب دانش
دراج کبوتر بچه اش ساز غذا وز میوه با فراط بده ریباسش

صفت سکنجبین در ورم الثدی مذکور شد و پوشیده نماند
که شربت بزوری یاد داشتن کثیر النفع است بعضی گفته
که بعضی ز بملاحظهٔ ورم بزوری گرم میدهند و بعضی ز بملاحظهٔ
تشنگی بزوری سرد و بعضی گفته‌اند که هر دو بزوری
گرم و سرد را بملاحظهٔ ورم و تشنگی ممزوج میدهند صفت شربت
بزوری گرم بادیان رسمی و بادیان رومی و تخم کرفس
از هر یک پنج مثقال پوست بیخ بادیان و پوست بیخ
کرفس از هر یک ده مثقال همه را در یک کاسه آب بجوشانند
تا نصف آید صاف کنند و بهفتاد مثقال قند سفید صاف
کرده بقوام آرند هر صباح یک قاشق در هفت قاشق
عرق کاسنی حلکرده میل نمایند صفت شربت
بزوری سرد تخم کاسنی شکوفته و تخم بادرنگ
خیار شکوفته و تخم کدو

چکانی نیکو فشار بیک پنجمثقال پوست بیخ کاسنی دو مثقال
قند سفید هشتاد مثقال بدستور شربت بزوری گرم بپزند و
هر صباح یک قاشق در هفت قاشق عرق بادیان حل کرده
رغبت فرمایند و اگر ممزوج خواهند نیم قاشق از بزوری گرم
و نیم قاشق از بزوری سرد در سه قاشق و نیم عرق بادیان و سه و
نیم قاشق عرق کاسنی حل کرده اختیار فرمایند و غذا نیز مرکب
سازند هم در علاج استسقا رباعی هر کس که بود علت
استسقاییش آبش بده و شیر شتر فرمایش از روی
ده اگر سیر نشود دایم بمیان شتران کن جایش
پوشیده نماند که همچنان که شیر شتر بمستسقی مفید است و
بول شتر نیز مفید بود یرقان اصفر یعنی زردی
بدن سببش کثرت صفراست با امتناع استفراغ

صفت سکنجبین در ورم الثدی مذکور شد و پوشیده نماند
که شربت بزوری در استسقا کثیر النفع است بعضی گفته
که یکدوز بملاحظه ورم بزوری گرم میدهند و یکدوز بملاحظه
تشنگی بزوری سرد و بعضی گفته اند که هر دو نوع بزوری
گرم و سرد را بملاحظه ورم و تشنگی ممزوج میدهند صفت شربت
بزوری گرم بادیان رومی و بادیان کوهی و تخم کرفس
از هر یک هیجده مثقال پوست بیخ بادیان و پوست بیخ
کرفس از هر یک ده مثقال همه را در یک کاسه آب بجوشانند
تا نیمه آید صاف کنند و بهفتاد مثقال قند سفید صاف
کرده بقوام آرند هر صباح یک قاشق در هفت قاشق
عرق کاسنی حل کرده میل نمایند صفت شربت
بزوری سرد تخم کاسنی نیمکوفته و تخم بادرنگ
نیمکوفته و تخم خرفه

چکانی نیکو فشار سنگ پنج مثقال پوست بیخ کاسنی ده مثقال
قند سفید هشتاد مثقال بدستور شربت بزوری گرم بپزند و
هر صباح یک قاشق در هفت قاشق عرق بادیان حل کرده
رغبت فرمایند و اگر ممزوج خواهند نیم قاشق از بزوری گرم
و نیم قاشق از بزوری سرد در سه قاشق و نیم عرق بادیان و
نیم قاشق عرق کاسنی حل کرده اختیار فرمایند و غذا نیز مرکب
سازند هم در علاج استسقا رباعی هر کس که بود علت
استسقایش آبش مده و شیر شتر فرمایش از روی
دوا اگر میسر نشود دایم بمیان شتران کن جایش
پوشیده نماند که همچنان که شیر شتر بمستسقی مفید است و
بول شتر نیز مفید بود بر قانون اصغر یعنی زردی
بدن بسبب کثرت صفرا است با امتناع استفراغ

صفوا هرکس یرقان زبود صبر از جانبش اشتهای دل
قی و عرق موافق دانیش هر روز پس آب انارین بزده
مرغ و نخود و قلیه حب رمانش هم در علاج یرقان زیاد
و علت زردی چه عوام و چه خاص جو بیند باب کاسنی
راد خلاص ور زانکه خلاصی نشود حاصل از وی بنوشند
سکنجبین بزوری خاص صفت سکنجبین بزوری بگیرند
بذر الورد از هر یک هشت درم تخم کاسنی نیمکوفته نیم درم
پوست بیخ کاسنی پوست بیخ کبر و پوست بیخ کرفس
پوست بیخ بادیان از هر یک سه درم همه را در دو دست
هشتاد مثقال آب و سی مثقال سرکه یکروز و یکشب تر کنند
بجوشانند تا به نیمه آید صاف کنند و بیست مثقال شکر کنند
صاف کرده آمیزند و بجوشانند تا بقوام آید هر صباح
یک اوقیه

ادوم

یک قاشق در غبت عرق کاسنی حل کرده شربت فرمایند غذا نخود آب

نیمکوفته و مرغ جوان و ماش مقشر و شیر برنج و قلیه زرشک یا انار دانه

یا تمر هندی کنند باید دانست که یرقان اسود نیز میباشد و

سببش کثرت سودا یا از امتلاء استفراغ سودا احداث

کند و علاجش اخراج سوداست و بعد ازان تعدیل جگر و

داشته شد در صغرا علاج امراض طحال ورم الطحال

یعنی آماس سپرز علامت وی آن بود که چون دست بر موضع سپرز

فشار دهند درد زیاده شود   آماس سپرز اگر از اعراض

بر سپرز ضماد سرد باشد قابض   با قرص کبر سکنجبین خورد که بود

مرجان تو قبض شد رستنی قابض   صفت قرص کبر

پوست بیخ کبر ده درم زراوند طویل ده درم فنجنکشت و

فلفل سیاه از هر یک شش درم همه را کوفته و بیخته نیمی درم

سرکه کهنه و چهار درم بنفشه و آن جمله کوفته باشند بسرشند و
قرص ها کنند و هر صباح یک مثقال و در ده مثقال سکنجبین که صغیر
در ... گذشت و بیست مثقال عرق بادیان با آب بادام
جمله کرده میل نمایند و غذا نخود آب و فنق سرکه کنند
نفخت الطحال یعنی باد سپرز علامت وی آنست
که چون ... دست بروی فشارند درد کم شود و چون باد
سپرز شد ... راضاغط از باد برا لغر فر آید غالط
باید که خوری شربت و نباری را زان پیش گفتم قوت
نو گرد و ساقط صفت شربت و نباری در علاج درد معده
مذکور شد امراض امعا امعا جمیع معاست و
امعا رده وعدد امعا شش است اول معای اثنا
عشریه که طولش بمقدار دوازده انگشت صاحب
اوست و متصل است بقعر معده و او را قمی است
نزدیک بمعده که بواب گویند منفتح میشود و غلاظ

از فضول

از معده بسوی آن دویم مجاری صائم که اکثر اوقات خالی باشد
و متصل است بمجاری اثنی عشریه سیوم مجاری رقاق که منعطف
بمجاری صائم چهارم مجاری اعور که اعوجاجات و کجیها
دارد و نیست او را جز فم و احدی پنجم مجائی قولون
که متصل است بمجاری اعور و تجفیش بتدریج دفع فضلات
ششم مجاری مستقیم که از جانب فوق بمجاری اعور منعطف است
و از جانب تحت بدبر و منفتحه او منفعت مجاری قولون
است والله اعلم بالصواب مطلق اسهال
خواه سبیش سوء مزاج سادج باشد خواه مادی
و مادی چو در اسهال مداوا ملحوظ میدارند زیاده سرد
خوردا محفوظ از غسل با آب سرد هم دور جو باشد
که تنبت شود لصحت محفوظ اسهال صفراوی
یعنی بسیاری اجابت طبیعت که از صفرا بود علامتش

زردی و آنچه با اسهال دفع شود و تشنگی و سوزش اندرون آن است

اسهال تر آنکه شده زصفرا واقع بهتر زشراب ... گشته

بود واقع از اغذیه گرنج تعف داده خوردن

ممزوج بشربت زرشک باشد نافع صفت شربت زرشک

رب زرشک در علاج ضعف جگر تحریر یافت باید دانست

که اسهال دموی نیز میباشد و آن منقسم میشود بدو قسم

یکی کبدی که آنرا اذوسنطاریای کبدی گویند علامتش

آنست که اکثر در شب واقع شود و مقدار آن

بسیار بود و دوم معوی که آنرا اذوسنطاریای معوی

گویند علامتش آنست که بیشتر در روز واقع گردد و

مقدارش اندک بود و علاجش مشترک میان

هر دو قسم مذکور آنست که هر صباح بمقدار تخم خرفه

نف داده شیره کشیده و بده مثقال شربت صندل

سرشتی کرده

[illegible]

تبرید کرده و آبی که بگشتقان خبث الاهن در وی جوشانیده باشند و
حماض کرده اضافه نموده و هند و غذا برنج ناشسته تف داده
با قوتی تف داده با کشنیز خشک تف داده و قشر آب
زرک یا سماق یا چکیده جغزان گاو کنند سحج الامعا
یعنی ریش روده علامتش ظاهر شدن خون باجابت
طبیعت و درد حوالی شهره یعنی ناف است رباعی
ای فرحت روده ز دلت برده فراغ روزت شده
از نسبت مرض چون پر زاغ تا تیرگی شب مرض دور شود
از شربت انجبار افروز چراغ صفت شربت انجبار در علاج
نفث الدم تحریر یافت وهم ذکر علاج اوست
در قرحت روده زد اشنه زده لاف خشخاش
بجوشان و نکو بساز بی زور صاف وانگه بشراب
آهن با شربت سیب کن میل که در منفعتش نیست

ذکر علاجی که خود را بعمل نمودن و از معاف

قولنج را نافع باشد سنا مکی پنج مثقال انیسون و خطمی و بادیان

تخم کرفس و شبت و حلبه از هر یکی سه مثقال بنفشه و گل خطمی از هر یک

مغز کاجره نمکوفته ده مثقال و آب چغندر نیم مثقال پیاله

در یک پیاله آب جوش دهند تا به نیمه آید صاف کنند و

شکر سرخ و مغز فلوس از هر یک ده مثقال بوره ارمنی و نمک

هندی مقدار در آب آن حل کرده و صاف نموده روغن بادام

که طفلش در جفاف الانف تجربه یافت دو مثقال اضافه

نموده نیم گرم حقنه کنند و شوربای خروس پخته خورند و

چون قولنج بگشاید استفراغ ماده بمعجون خیارشنبر کنند

صفت معجون خیارشنبر تربد سفید چهل مثقال نمک هندی

و رب السوس از هر یک هفت مثقال ریوند چینی

بادیان رومی و مصطکی از هر یک پنج مثقال همه را بکوبند

خلاف صفت شراب ابی در علاج فی الدم مذکور

صفت شربت سیب آب سیب ترش بشفشل منفلر

قند سپید و سی مثقال بجوشانند تا بقوام آید

مغص یعنی درد روده گرد ناف علامتش در رنجی فراز شکم و انقطاع

بخروج ریح است و در صعوبت تشنگی و شدت درد و ...

خروج بلغم با جابت طبیعت و در سودا وی ظهور ...

باشد چو ترا از باد پیچیدن ناف بهر تو بود شربت دینار

کفاف ور ماده بلغم است یا خلط دگر ازدارو

کارت نتوان داشت معاف صفت شربت دینار در

نفخت الطحال گذشت قولنج یعنی درد روده

یا قبض بود قولنج ترا نخست از بهر شیاف باشد

که ترا بوره و خایند ... ظاهر نشود چو از شیاف

کفاف

بس

ذکر عملی که از معالجات و نمودن عمل خود را

قولنج را نافع باشد سنا مکی پنج مثقال انیسون و بادیان

تخم کرفس و شبت و حلبه از هر یکی سه مثقال بنفشه و گل خطمی از هر یک

مغز گاجره بکوفته ده مثقال در آب جوشیده نیم مثقال پیاله

در یک پیاله آب جوش بدهند تا به نیمه آید صاف کنند و

شکر سرخ و مغز فلوس از هر یک ده مثقال بوره ارمنی نمک و

مقدار هم در آب آن حل کرده و صاف نموده روغن بادام

که صفتش در رعاف الانف تحریر یافت دو مثقال اضافه

نموده نیمگرم حقنه کنند و شوربای خروس پخته خورند و

چون قولنج بگشاید استفراغ ماده بمعجون خیارشنبر کنند

صفت معجون خیارشنبر تربد سفید چهل مثقال نمک هندی

و رب السوس از هر یک هفت مثقال بادیان رومی

و بادیان رومی و مصطکی از هر یک پنج مثقال همه را بکوبند

و بهم بزند و بست مثقال مغز گاو [illegible] محموده منوی

صلایه کرده باشند آمیزند و بچهل مثقال روغن بادام

هر عمل مذکور معلوم شد چرب کنند و بصد مثقال مغز خیار

صد مثقال عسل گداخته ضم سازند و لت کنند تا بهم سرشته

از پنج مثقال تا هشت مثقال غلوله کرده فرو برند

که کرم معده را گویند علامتش نفور از طعام چرب و

شوریجیدن ناف و خشکی لبها در بیداری و آب

دهان در خواب و زردی لون بدن است

از بهر علاج کرم معده جوسلف قنبیل و برنگ

ازیکف باتربد و قسط و سرخس و ترمس و شیح

بشتر گاو میخور شغفت صفت ترتیب ادویه

قنبیل و برنگ و سرخس و ترمس از هر یک درمی حب النیل و تربد

شیح از هر یک نیم درم همه را کوفته و بیخته بیک مثقال شیر گاو

شیر گرم بباشامند

حب القرع

دانه خواهند علامتش خروج آن با اجابت طبیعت است گاه بعضی از آن

از هر کدو دانه بدستور سلف خرما و برنگ مغز جوز

از کفت معجونی کنم قوت حلیت سیس فرماکین ادویه را

نیست در این مرض خلاف صفت ترتیب ادویه مذکوره

برنگ دو مثقال مغز جوز ده مثقال خرما خسته بیرون کرده

پنج مثقال حب ابن احمر الا پنج مثقال ترید بدستوری که از اوستاد خود

رحمت الله دیده اضافه نموده و نفع عظیم می بخشند همه را

جدا جدا کوفته بهم آمیزند و در وقت خواب میل فرمایند

الدود الذی تشبه بدود الخل یعنی کرم سرکه شبیه

بود بکرم سرکه علامتش خاریدن سر سعده و ظهور روی با اجابت

طبیعت هم از خوردن چیز شیرین افزون گردد در روده

اگر پدید شد کرم ضعیف خار و همه دم موضع مخصوص

حریف جلب شافه کنی ز صبر و شونیز ز هندی از کرم ضعیف

چشم بیمار بخیف ز خیر صادق یعنی کتاب

[illegible]

رابشن علامتش آن بود که بعد از لین طبیعت عارض شود

چون تخم ریحان و کنوچه و اسپغول با ربّ ... تنها

بشربت قند و گلاب دهند زود باجابت طبیعت برآید

از گرمی اگر بود زحیر صادق ربّ بهی و مربّج

باشد لایق باشد چو ز سردی نتوان مانع شد گر برشعثا

دهد طبیب حاذق صفت ربّ بهی در علاج فی

تجربیات صفت برشعثا فلفل سپید و بذر البنج از هر یک

بیست مثقال افیون ده مثقال زعفران پنج مثقال سنبل و عاقرقرحا

و فرفیون از هر یک مثقالی همه را بکوبند و بیزند و بعد و شش

مثقال عسل سرشته هر صباح دانگی غلوله کرده فرو برند

و بعد از برنج لف داده خورند زحیر کاذب

یعنی کذاب دروغین علامتش آنست که بعد از قبض

طبیعت حادث گردد و چون چار تخم دهند زود دفع نشود

... بعارض چو شود زحیر و نبود صادق ... میدان

کم بود تا

که نزدیک طبیب حاذق از خوردن معجون نفع
گردد بر ماده آن مرض طبیعت فایق صفت معجون
بنفشه بنفشه ده مثقال تربد پنج مثقال رب السوس دو مثقال محمود سه مثقال
یک درم بادیان و انیسون از هر یکی یک درم همه را بکوبند و بیزند
بده مثقال عسل و بیست مثقال قند سپید صاف کرده بقوام آرند و
بسرشند و شربت سه مثقال غلوله کرده فرو برند و مقداری
آب گرم از عقب آن بیاشامند و غذا ماش مقشر و اگر او
اسفاناج فرمایند امراض مقعد بواسیر کفایت است
که دایم غذا بر سفره بود در رنج بواسیر طبیب
حاذق هم خربزه هم انار داند لایق فصد صافن
کند شاید تجویز مرغ و اگر او آب نرگس فایق
معنی صافن در آماس رحم خواهد آمد انشاء الله تعالی
هم در علاج بواسیر در رنج بواسیر علیل حاذق
معجون گوش کند قول طبیب حاذق محطوط الحب

مقل خنزران اگر و بود کز دیدن خال دلبر خود عاشق

صفت حب مقل پوست بلیله کابلی و بلیله سیاه

از هر یک ده درم سکبینج سه درم خردل سفید دو درم

همه را کوفته بیخته بیست درم آب گندنا که بازده درم

مقل ازرق در آن حل کرده باشند سرشته حب باکنند و

هر صباح دو درم فرو برند و غذا آب مرغ جوان و نان سازند

اگر او استفراغ کنند و پوشیده نماند که همچنان حب مقل

در بواسیر نافع است و اطریفل مقل نیز نافع است و نافع

از هر دو برغم بسیاری از مجربان خوردن افتیمون

بماء الجبن است صفت اطریفل مقل مقل شش مثقال

در آب گندنا یا آب گرم حل نمایند و صاف کرده بهشت

مثقال عسل گداخته بقوام آرند و پوست هلیله زرد

پوست هلیله کابلی و آمله منقی از هر یکده مثقال کوفته و بیخته

بدان بسرشند و از یک مثقال تا دو مثقال غلوله کرده فرو برند

و کیفیت خوردن افتیمون بماء الجبن آنست

که پنج مثقال

قیقیمو
که پنج مثقال الجبن را در خریطه کرده در سه نقیار و مثقال ماء الجبن
گرم ساخته چندان بمالند که مزه خود را باز دهد پس
بیست مثقال شیر خشت را در وی حل کرده و صاف
نموده و سه قاشق آب آلو بخارا اضافه نموده نیم گرم
بیاشامند و اگر قوی تر خواهند پنج مثقال سنا مکی خاصه را جوشانیده
و صاف نموده اضافه آن نمایند و ماء الجبن چنین گیرند که
یک کاسه شیر بز زرد از رق چشم را گرم کرده سه
قاشق سرکه تند آمیزند و لت کنند تا زرد آبش از شیر
جدا شود صاف کنند و اگر بواسطه بواسیر سر سعزه
ورم کند و قولنج و درد عظیم عارض شود رگ باسلیق
بگشایند و بر هر دو سرین شکوک گذارند یا حجامت
کنند و شربت بنفشه در گلاب حل کرده و تخم ریحان
ضم ساخته میل نمایند و غذا ماهی مقشر با گرای بارنگ
و مرغ مرو و سفید مرد و شغب سبز انداخته خورند

و گل خطمی و زبان گنجشک و شبت سبز یا خشک و بنفشه و
اکلیل الملک همه یا آنچه میسر شود بجوشانند و ضماد
کنند و زمان زمان تا کمر در آب نیم گرم آن نشینند
تا وقتیکه ماده ورم تحلیل یابد یا بنضج تمام یافته
منفجر گردد والا به نشتر سر وا کنند   تشقق المقعد
یعنی شق شدن سر سغره   در مقعد اگر پدید شد
رنج شقاق   بیمار ترا که شد بصحبت مشتاق
باید که ز قابضات پرهیز کند   چون سیب و بهی و امرود
و لیمون و سماق   بیان مرهمی که شقاق مقعد را
دفع کند   هر گه که سر سغره کس گردد شق   گویا
نشتر باید و نقل ازرق   هر روز بموم زرد و مرهم
کردن   صحت پس از آن طلب نمودن
از حق   صفت مرهم مذکور موم زرد یکمثقال
نیم درم روغن کوهان شتر یا زرده مثقال حل کرده

بر مقعد

بده مثقال آب گند تا که سه مثقال مقل از حل کرده باشد
آمیخته ضمادیه کنند تا مرهم شود ورم المقعد یعنی آماس سر سفره
علامتش درد هوی درد و گرانی مقعد و در صفراوی باید رگ زدن بود
مقعد بود ورم کند باید شفلس کن تحقیق رگ زن چو رخون بود
که این است طریق در خوردن مسهل چو صفرا باشد
تقصیر مکن بقول یاران شفیق صفت مسهلی که اسهال صفرا
کند سناء مکی سه مثقال تمر هندی ده مثقال بنفشه و گلسرخ و تخم
کاسنی و تخم کوفته از هر یکدو مثقال سپستان سی عدد همه را در
آب جوش دهند تا به نیمه آید کم تر آید صاف کرده بیست مثقال
شیرخشت شیره دارد در آب آن حل کرده و صاف نموده
نیم گرم بیاشامند امراض گرده و مثانه حصات الکلیه
یعنی سنگ گرده علامتش ظهور ریگ زرد یا سرخ یا سبز
در بول است و گرانی گرده چون سنگ درون گرده
گردد مدرک از درد زند گرده چو ناوک تیرک
باید که خورد بناشتا صاحب آن خاکستر چوب تاک

در آب خشک ریح الکلیه یعنی باد گرده
علامتش انتقال درد از موضعی بموضعی و علامت گرانی
در گرده کمتر چو باد گرده بدرک نافع باشد
کماد اسبوس و نمک مرزو زنیا بسنا خورد با ماء اصول
بیمار در هر مرض چو افتد زیرک صفت ماء اصول
در فالج گذشت ضعف الکلیه یعنی ضعیفی گرده
علامتش آنکه رنگ بول مشابه آبی بود که گوشت تازه
در وی شسته باشند چون گرده شود ضعیف بی
درنگ از بهر دوا فلونیا آر بکار از سستی
اگر قضیب چون موم شود از قوت گرده سخت
گردد چون سنگ صفت فلونیا فلفل دار فلفل
بذر البنج از هر یک بیست درم افیون ده درم زعفران
پنج درم سنبل و عاقرقرحا و فرفیون از هر یکدو درم
جند بیدستر یکدرم زرنباد و درونج عقربی از هر یکنیم درم
مشک و مروارید ناسفته از هر یکمثقال همه را بکوبند

بپزند و به قدر ده مثقال عسل سرشته هر روز ده انگی غلوله کرده فرو برند و غذا از زرده تخم مرغ نیم برشت به صمغ شور ده خورند ورم الکلیه یعنی آماس گرده علامتش درد موی ست تیز و وجع و بزرگی رگها و نرمی نبض است و در صفراوی تب تیز و بیخوابی و زردی قاروره و در بلغمی گرانی گرده و قلت درد و در سوداوی رقت بول و قلت وجع نسبت بدو موی
چون گرده ورم کند نباشی غمناک کارت چو بود بر سهم اهل ادراک گر ماده خون بود و گر خلط دگر از وی تن خویشتن بود کردن پاک
قرحة الکلیه یعنی ریش گرده علامتش خروج ریم و خون و قشور لحمی در بول ای آنکه ز ریش گرده باشی دلتنگ در بول تو قشرها بود لحمی رنگ تا خنگ تنت کند لعجب آهنگ

یک چند مده رسته اگر از چنگ ورم المثانه

یعنی آماس مثانه علامتش در جمیع اقسام عسر بول است

و درد موی بنت دایمی و درد عانه و درد صغر اوری

بنت تیز و بد یابان و درد زهار یعنی درد موضعی

سیاه موی بر وجهی که گوی سوزن میزنند ای

از ورم مثانه در عین وبال بر عارضه تو عسر بول آمده

وال گر بنیت بغیر خون و صعر اسبش اخراج

مواد کن بفصد و اسهال حصات المثانه

یعنی سنگ مثانه علامتش ظهور ریگ های سفید

یا خاکستری رنگ در بول است از سنگ مثانه

ات چو بد گرد حال هردم الم بود بجان

استقبال از بهر علاج این مرض نزد حکیم بود حجر

الیهود را نسبه مثال طریق اختیار کردن حجر

الیهود نسبت که تخم کرفس و تخم خطمی و سنبل الطیب

از تخم

از هر یک پنج مثقال بجوشانند و صاف کنند و نیم مثقال
شلم الود با صمغ عربی در آب آن حل کرده بقند سفید
شیرین کرده سه دانگ حجر الیهود سوده اضافه نموده
نیم گرم بیاشامند و غذا نخود آب کنند قرحة المثانة
یعنی ریش مثانه علامتش خروج ریم و خون و سوزاک
و بد بوی بول از ریش مثانهات چو گردد حاصل
در دیکه علاج آن نماید مشکل چون پاک شود غانه
زنده بده و ز شربت ریواج سفوف بدل
صفت سفوف بدل مغز تخم خیارین و مغز تخم خربوزه
از هر یکدو مثقال گل ارمنی و کتیرا و نشاسته و شلم الود
تخم خرفه و طباشیر از هر یک مثقال ریوند خطای یک مثقال همه را
کوفته و بیخته هر روز دو مثقال در ده مثقال شربت ریواج
حل کرده میل نمایند و شربت ریواج را مثل شربت انار
که صفتش در علاج عطش تحریر یافت سازند

ريح المثانه يعني باد مثانه علامتش درد و
عسر بول است و عدم گراني چون در مثانه شد ز نفخت
حاصل بکيم منشو از طريق حکمت غافل با بايد اصل
روغن بيد الخير ور کشش که خداد مد شفاي عاجل
صفت ماء الاصول در علاج ريح المثانه گذشت الكليه
صفت روغن بيد الخير مغز تخم بيد الخير را کوفته در آب
جوش دهند تا روغن خود را باز دهد و آن بصورت زبد باشد
بقاشق اندک اندک از روي آب بردارند جرب المثانه
يعني گر مثانه علامتش خاريدن مثانه و بدبوي بول و
سوزاکست اي آنکه جرب مثانه گرديده ملول با بد
مرا بجان کرده قبول ميخور لبن الاتان دمادم که
بعون ماموت توا زعلاج مقرون بحصول لبن الاتان
شير خر است خلع المثانه يعني از جا رفتن مثانه
علامتش عسر بول است بعد از وقوع سقطه يا ضربه
بر پشت آدمي بايد چو مثانه تو از خلع خلل

نزدیک مجرب که کند دفع علل خاکستر حلقوم خروست
چون باشد دافع شود از راه تدا او به محل کیفیت
میل کردن خاکستر مذکور این است که هر صباح یکدرم
از وی صلایه کرده بستی درم آب نیم گرم رغبت کنند
تقطیر البول یعنی قطره قطره آمدن بول
چون از سردی مثانه بود علامتش بیاض بول و
متضرر شدن از چیزهای سرد و نفع یافتن از چیزهای گرم
رباعی ای گشته گرفتار به تقطیر البول زاندیشه آن مبرز
دلت اندر هول میخور زپی علاج اطریفل را
در شام و صباح یاد میدار این قول مراد باطریفل
کبیر است و کیفیت ساختنش این است که پوست هلیله کابلی
و پوست هلیله زرد و هلیله سیاه و آمله مقشر و فلفل
از هر یکسی درم زنجبیل بوزیدان و بزر باذرد و شیطرج
شقاقل و تودری زرد و سرخ و بهمن سرخ و سفید

لسان العصافیر و تخم خشخاش از هر یکی ده درم همه را کوفته و
بیخته و بروغن بادام که صفتش در قولنج گذشت و
چرب کنند و بسته چندان عسل کف گرفته بسرشند
شربت از یک مثقال تا دو مثقال غلوله کرده فرو برند
غذا کباب خورند حبس البول یعنی بند شدن
بول چون از سردی مزاج بود علامتش دیر بیرون آمدن
نبض و بیاض بول و عدم تشنگی هر کس که
ز حبس بول گردید ذلیل بر سوز مزاج سرد
چو دلیل بولش بگشاده آید از داء علاج گرم
ارمنی نهند در احلیل و اگر بوره ارمنی میسر نشود
نمک نشابوری را بصورت خشته سبحق نرم شده
در احلیل یعنی سوراخ ذکر گذارند یا دو قدا
حلتیت که انگوزه گویند در نیم پیاله شیر حل کرده
یعنی انگوزه
بخورند

بنگرم غنیت نمایند و با بنافت در آب بنگرم ان نشینند
و با آب بنگرم زمان زمان برزیار و قضیب و خصیه
زنهند و غذاء آب مرغ جوان یا آب مرغ جوان
بهمکوفته و شیره مغز کاجیره کنند و هرگاه که بول تقاضا
کند بر با حز نهند تا بکشاده آید حرقت البول
یعنی سوزاک خواه سببش کثرت صفرا بود یا غیر آن
آنرا که رسد رنج سوزاک الم ببیند الّی
از سبب آن هر دم باید که خورد و شیره خرفه و قند
هر روز زر قرص کاکنج دو درم صفت قرص کاکنج
مغز تخم خیار و مغز تخم بادرنگ و مغز بادام مقشر
و رب السوس تراشیده و صمغ عربی و کثیرا و خون
سیاوشان و کندر رومی و کاکنج که عروسک
در پرده گویند از هر یکی دو درم تخم کرفس
دو درم و تخم افیون یک درم همه را کوفته

ستنگ ... حرقت البول ...
و تقشیر صمغ هم ...
... رطوبت ...

پنجه آب بادیان بپزند و قرصها کنند و هر روز
دو درم و نیم در آبه شیره خرفه که بمثقال قند سپید شیرین
کرده باشند حل کرده میل فرمایند و غذا ماش مقشر و
اگر اد گشنیز تر بشیرۀ خشخاش خورند سلس البول
یعنی بی اختیار آمدن بول چون از سردی مثانه
بود علامتش عدم تشنگی و خروج بول بی سوزش
در سلسل بول از کندر دو درم وز سعد برابرش
نه افزون و نه کم سائی و بقند سوده اش میل کنی
آسوده شوی رهی به صحت از غم البول فی الفراش
یعنی بی اختیار آمدن بول در خواب چون از سستی
عضلۀ مثانه بوجود بواسطۀ غلبۀ رطوبت علامتش
سردی زهار و بیرنگی قاروره در خواب
کنی بول آن به که مدام پرهیز کنی ز کثرت
میل طعام وز بهر مداوا خوری از بزر

دانگی دم صبح و دانگ دیگر در شام صفت شربت سیف
در علاج زحیر نخر بر یافت ذیابیطس که عبارت
از عطش مفرط و آب زیاد خوردن و دایمی خرج و برون
در اندک زمانی بدون تغیر ای بوده فی علاج
مرضی دایم گر آمده بعلم حکمت عالم فرما که حب
ذیابیطس را یا باقلیه کدو و بعده رب حصرم
صفت رب حصرم غوره ترش و شیرین را افشرده
صاف نمایند و بجوش شند تا غلیظ گردد بول الدم
یعنی آمدن بول خون چون از ضعف جگر باشد
علامتش مایل بودن بول برقیت باشد جو
ضعف جگرت بول الدم ضعف تو از آن
زیاده گردد هردم گر شربت زرک و آب خرخوله
خوری مید ان که برود ی ابرص گردد کم
صفت شربت زرک در علاج اسهال مذکور شد

امراض که خاص اند بمردان ضعف الباه
یعنی نقصان قدرت بر صحبت چون از سردی
آلات منی بود و علامتش دشواری خروج منی است
باشی چو ز ضعف باه دلخسته مدام کارت نرسد
بوقت صحبت بتمام هرگاه که خاطرت
کشد سوی طعام مغز سر عصفور خور و بیض حمام
عصفور گنجشک است و بیض حمام بیضه کبوتر
کثرت الاحتلام یعنی بسیاری انزال
در خواب تولد این مرض از انجماد منی است
در کثرت احتلام خواهی چو طعام باز بره
زنجبیل خور و فرخ حمام از یابس و حار میل مسکن
همه هم و ز بارده و رطب محترز باش
مدام فرخ حمام کبوتر بچه است و یابس و حار
مثال زنجبیل و عسل است و بارد و رطب نظایر

حرف دال

خرفه و گشنیج ازو نبست ابنه آنرا علت مشایخه نیز گویند علامتش چنکه معاد مستقیم بوزانست بافتن از جماع دادن است ای علت ابنه از خصایت خصالت معلوم محمود بود علاج امر بذموم گربکد و سه بار حب صبر بست گلاب بدهند موجود شود علت معدوم صفت حب صبر صبر سقوطری یکدرم نیم وحب النیل و افتیمون از هر یک نیم درم تخم حنظل و نمک هندوی و مقل ازرق و کتیرا از هر یک نیم دانگ همه را نکو بند و بیز ند و بیندازم عاریقون بهوینه بیز گذرانیده اضافه نمایند و باب کرفس یا بادیان خمیر کرده حب ها سازند و فرو برند غذا آب نخود و نکوفته و مرغ جوان و ماهی معقنر و اسفاناخ کنند غذ لیطه یعنی علتی که حیل

خنثیش مجامعت کند غالبش بوقت انزال

دفع شود حدوث این علت از سستی عضلات

مقعد و کثرت ملذذ است — هر کشش که از دو

عضله گردد مفهوم — بر لوح بیان کنم علاجش

مرقوم — مکشوف کنی چو مازو اش بهر شیاف

مرفوع شود علت و صحت معلوم

صفت شیاف مذکور مازوی سبز را که سوراخ

نداشته باشد بقدر حاجت بگیرند و کوفته

بیخته بشربت حب الآس که صفتش در علاج نزف

ذکر یافت بسرشند و شیافها ساخته صبح و شام

بردارند و غذا آش سماق خورند

فتق که از جا برآمدن خصیه است و

بباد فتق مشهور است — بر صاحب فتق

زود عمل

نیز دعقل است حرام اقسام مرخیات خصی
الحمام تا علت مذکور زیاده نشود باید
بر فاده بستش وقت قیام مرخی چیزیرا
گویند که عضو را به حرارت و رطوبت نرم
گرداند چون آب گرم ورم الخصیه
یعنی اماس خصیه علامتش درد موی سرخی
اماس است او در صفراوی زردی آن و در بلغمی
سوداوی سفیدی و سیاهی آن در خصیه
صفرا چو عیان گشت ورم باید کرد خوردن
منضج آن مسهل هم بسیار نی خون اگر
بود موجب آن فصاد طلب کن که
کند خونت کم قرحة القضیب

و این مرض را قرحة الذاکیر نیز گویند یعنی ریش ذکر

از قرحه‌ها که بر ذکر دیدا[لم]

گر زانکه بود پاک ز اصناف ورم درما

که کنند زمرتک و سرکه و موم و زر روغن گل

بحب رمان مرهم صفت مرهم مذکور موم

کافوری یکمثقال و نیم و زر سفیداب مثقال روغن گل

که صفتش در قرحة الحلق دانسته شد و سفیداب را

آب سرکه حل کنند و حب الرمان مغلو

یعنی انار دانه بریان کرده و مرتک یعنی

مرده سنگ از هر یک چهار مثقال کوفته و

بیخته اضافه نمایند و صلایه کنند تا مرهم شود

معظمات ذکر یعنی چیزها که ذکر را

بزرگ

گنده بپرورز زنجبی دیستردمی بچم میگویند

بزرگ گرداند چون زفت بهی بزدکر
از بهر عظیم گردد عظمش بدید بی رنج والم
ور زفت میسر نشود بهر طلا میجوی علق
را و خراطین را هم طریق طلا کردن
زفت بر ذکر آنست که زفت را بقدر
حاجت بگیرند و بکارد گرم کرده بر رویی
کر باس آب نارسیده تنک سازند و نیم گرم
طلا کنند و بگذارند که سرد شود و بچسپند
پس بردارند و باز نیم گرم طلا نمایند و همچنین
هر روز ده نوبت طلا کنند و بردارند تا وقتی
که عظیم پیدا کنند و طریق طلای کردن علق که
زلو و شلوک نیز گویند و خراطین که کرمی
سرخ و دراز است که در میان گل آب

بیناشد آن کرم را آب با یک بشویند و
در سایه خشک کنند و بکوبند و بپزند و
بروغن کنجد سرشته صبح و شام طلا کنند
تا وقتی که عظم پیدا کند   امراض که
مختص است بزنان کثرت الطمث
یعنی بسیاری آمدن حیض چون غلبه
خون بود علامتش سرخی چشم و پری رگها
و چون از رقت خون بود علامتش سرخی
سرعت خروج دم و مایل بودن وی
بزردی است و تحقیق بودن به بینه میشود
در کثرت طمث چون بود حمرت عین
چیزی بنود چو فصد شد زدین   باز ایستد
دم مغلظش گر بدهی   بسیار بود میل
دم [illegible]

دسم گردد شیرین شد ... سبب ...

ومغلظ چیزی را گویند که ماده را غلیظ گرداند

چون هریسه وگوشت   احتباس طمث

یعنی بسته شدن حیض چون از افراط سمن بود

علامتش وجود سبب است و چون ازسده بود که سببش

تخمه بود علامتش سستی تهزیل بدن اعضاو

بطوبت و بزرگی قاروره   چون حیض بشود

بسته زافراط سمن   باید که کنی بجوع تهزیل

بدن   ازسده اگر بود بی تفتحش   میاده

زمفتحات دربرد علن   سمن فربهی است و

تهزیل یعنی لاغر گردانیدن ومفتح چیزی را گویند

که دفع کند ماده را که سبب شده باشد

چون کرفس وز نانخواه بنمی
رقیق یعنی پرده که بر
فرج حادث گردد و بالغ از حال قضیب
در رحم میشود هرگه که زرقیق ناتوان گردد زن
مردش نتواند که شود ضربت زن میدان
که علاج این مرض نزد حکیم ممکن نبود بهیچ
نتو الرحم یعنی پیش آمدن رحم این علامت
درد عظیم در عانه و مقعد و خاصره یعنی در تهیگاه
وظهر یعنی درد پشت ولرزیدن اعضاست
هر زن که نتو رحمش گشته عیان باشد
رطوبت رحم باعث آن از بهر ازالهاش
دو سه بار میکن قبلش زغالیه غالیه دان
صفت غالیه در خفقان سرد مرقوم شد
رجا که صاحبش مشابه زن حامله بود

از بزرگی شکم و بستگی حیض و غیر آن چون از باد غلیظ بود علامتش انتفاخ بفشردن و مالیدن و کاسر الریاح خوردن   از باد غلیظ گرد رحا گشت عیان   بشنو سخنم که سود بینی نه زیان
گر دست دهد که در کشی ماء اصول   بینی ز دوا ره مرض پایان را صنعت ماء الاصول در علاج ریح المثانه دانسته شد   اختناق الرحم که چون صرع بهر چند وقت عارض شود دوا روی بجودی دست دهد چون از حبس منی باشد علامتش راحت یافتن از سیلان رطوبت رحم در وقت ظهور علت است و فرق میان این علت و صرع آنست که در این علت عقل بکلی زایل نبود

بعلی

بخلاف ضرع که در وی عقل مفقود گردد

زن را چو شد از حبس منی در زهدان

رنجی که ز خود درود بهر چند از آن او را از پی

جماع وی بی گه و گاه مردی باید قوی و پر زور و

جوان نفخت الرحم یعنی باد زهدان

علامتش درد زیر ناف و متنفر شدن از چیزهای

باد انگیز چون باقلا و لوبیا و لعق یافتن

از چیزهای بادشکن چون بادیان و انیسون و زنجبیل

و دارچینی و سداب از باد رحم چو منتفخ

گردد زن زنان که گرد باد فسرن

سمن باید که بشکل غنچه ترتیب کند بزرزی

باید چو بادیان بادشکن صفت بزرزی

که باد رحم را بشکند بادیان و انیسون

و کرفس

وکرفس و سذاب و صعتر بالسویه کوفته و بیخته
بعسل بسرشند و برز ها ساخته یک یک را
بردارند حکة الرحم یعنی خار بدن زهدان
چون از صفرا بود علامتش گرمی رحم باسایر علامات
غلبهٔ صفرا باشد هر گه که زبسیاری صفرا
ورسد خارد رحم زن و بنگر قوت زن
وانگاه بقدر قوتش مسهل ده تا باز رهد دشن
به صحت زحزن بواسیر الرحم که دانه چند
برکنار زهدان ظاهر گردد گرد و چو بواسیر رحم
عارض گشت زن در دم بی فصد طلب کن
رگ زن و انگه زبی دهن دهان رحمش
مسکن ز لبوب خوخ و منیمش روغن
دهن بفتح دال بی نقطه مالیدن روغن است

دلبوب لب مغز خوخ شفتالو و مشمش زرد آلو
ست شق الرحم یعنی شق خندن زهدان
علامتش درد دایمی و چون آلو دید بیند گر
به جماع زن را بر رحم شقاق گردد چون عیان
بیند المی که در تنها باید به بیان سود دفش
دار دملین ازراه دوا لیکن نرساز قابضش
غیر زبان صفت ملینی که شقاق رحم را
سود مند بود بنفشه و تخم خطمی شکوفته و تخم
خبازی از هر یک سه درم سپستان سی عدد
همه را در یک بیا که آب جوش شد تا یمه
صاف کنند و بده مثقال ترنجبین سفید
شیرین کرده بنگرم بیاشامند و غذا اگر
و اسفاناخ بائیه ماکیان یابجا کنند
قرحة الرحم یعنی ریش زهدان علامتش
درد و

هو

درد و خروج رحم و درد آبست از رحم از زنیار
رحم زنی گه آید به فغان زان پیش که از تنش رود
تاب و توان چون پاک شد از مده تنش فرزجه ساز
از کندر و گلنار قشور الرمان صفت فرزجه کندر
کندر دو درم و مثقال گلنار و قشور الرمان یعنی پوست
انار از هر یک نیم مثقال همه را بکوبند و بیزند و باب
سرشته فرزجه سازند و در ریسم پیچیده در فرج نهند
ورم الرحم یعنی آماس زهدان علامتش در جمیع اقسام
عسر بول است و درد موی تب و سرخی قاروره و
در صفراوی تب تیز و درد به شدت و در بلغمی
نرمی آماس و در سوداوی محکمی آن آماس
رحم اگر زخون گشت عیان قصد صافن همان
زمان نافع دان و آن لحظه که خلط دیگر آید پیش
نافع باشد اگر دهی دافع آن صافن رگ شناللگ است

از عجائب اندرون باشارت بدواهائی که چون
زن بعد از طهر یعنی بعد پاکی از حیض بردارد او را
فرزند شود گر انفحه بعد طهر بردارد زن دادنگاه
رسد بهر دبر و جهه حسن چون در تن زن زرد
ره یابد آب بنود عجبی که زن شود آبستن
انفحه بکسر همزه و فتح فا پنیرمایه است و طریق بردا
شتن آنست که در ساخته بکوبند و بیزند و بعسل سرشته
فرزجه سازند و بعد از آنکه از حیض پاک شده باشد
بردارند اشارت بدارویی که چون زن
بخورد او را هرگز فرزند نشود یعنی منع تولد
فرزند کند در منع قبول حمل یک نکته از من
بشنو که نیکوتر است از در عدن هر زن که
برورش فیل و شهد سر بدهند هرگز نشود
هیچکس آبستن روشن بفتح رای بی
نقطه الکی

نقطه سرگین است ذکر ادویه که فرج را تنگ
خوشبو کند گر سوده بذرالورد و برداری و عفص
چون غنچه شود برگه او تنگ دهن و سنبل سوده را
در وی حل دهند خوشبو چو نافهٔ مشک ختن
طریق استعمال ادویهٔ مذکوره اینست که بذرالورد
یعنی تخم گل است سه درم و سنبل دو درم کوفته
بیخته وصلایه کرده انگشت میان را بگلاب یا آب
تر کنند و بدان آلوده ساخته در فرج دهند انگشت را
تب داده بیرون آرند علامت آنکه فرزند در رحم
مادر پسر است یا دختر است بشنو سخن ابوعلی
صاحب فن در ماده که زن بود آبستن
فرزند گرش نرینه باشد اول ظاهر گردد
عظیم به ثدی ایمن عظیم بزرگی و ثدی پستان
ایمن پستان راست است اشارت

تدبیر زن حامله   گر گوش کنی سخن بوجه حسن
گویم بتو تدبیر زن آبستن   باید که بوقت حمل
پرهیز کند   از رگ زدن و دوای مسهل خوردن

بیان تدبیر زنی که متعسر الولادت یعنی
دشوار زاینده است   گیرد چو بدست آید چین
زن آبستن   سنگی که بخاصیت رباید این
ترکیب بوضع حمل اگر باشد زود

بباید تدبیر زن زحیر   امراض که گشت
و سر درد دست و پای حادث گردد
حدبه که صاحبش زاحنک خواند و چون
از رطوبت مزلقه سست کننده بود علامتش
گرانی اعضا و سردی موضع علت ای
از حدبه قد تو خم همچو کمان   بر پشت تو قبضه
از ورم گشت عیان   میکن قضیب الذریره
هر روز ز طلا   تا نیز مداوای به نشان

قضیب الذریره

هو

فصد الزهره چوبی است باریک شبیه بچوب
کنجد و کیفیت طلا کردن آن آنست که بکوبند و
بیزند و بعسل سرشته بنگرم طلا نمایند وجع
الظهر یعنی درد پشت چون از بلغم باشد علامتش
سردی بلمس است و انتفاع بحرکت و چون از
بار گران برداشتن بود علامتش تقدم سبب است
از بلغم اگر شد وجع الظهر عیان باید که دهی
علیل را مسهل آن باشد چو ز برداشتن بار
گران بالیدن روغنکلش نافع دان
صفت روغن گل در علاج قرحه الاذن داشته شد
وجع المفاصل یعنی درد بند با علامتش در دموی
و صفراوی سرخی و زردی موضع درد است و در بلغمی
سفیدی و سستی موضع علت و در سوداوی
تیرگی آن چون درد مفاصل نو باشد از خون
خون کش بطریق فصد از تن برون و در خلط

دگر باعث این عارضه بشد میجوی زیهر تنقیه
غارالقون بطریق اختیار کردن غارالقون
در وجع المفاصل مادی بود خواه مفرد بود و خواه
مرکب آنست که بستانند تکی خاصه هجمنغال گل نیلوفر
دریائی و گل سرخ و بر سیاوشان و بادیان و تخم
کاسنی بنکوفته از هر یک ده مثقال سورنجان بنکوفته
یک مثقال و تخم سپستان سی عدد آلو بخارا بیست و
همه در یک کاسه آب جوش نند تا به نیمه آید
صاف نمایند و شانزده مثقال شکر سرخ
در آب آن حل کرده صاف نموده مثقال
مثقال غاریقون سفید نموده هر کدام بیده
اضافه نمایند و نیم گرم بیاشامند و غذا آب نخود
بنکوفته و مرغ جیدان فاش مغز و گشنیز نکند

... یک مثقال ... شسته غلوله کنند

... فادکور غلطانیده سحر فرو برند و چون

... یک بدو ساعت بگذرد و در صفراوی سنامکی

پوست هلیله زرد پنج درم تخم کاسنی نیم کوفته مقشر

... حلمی و سورنجان نیم کوفته از هر یک مثقال ...

... بجار را از هر یکده مثقال همه را در سی سیر آب جوشند

چون ... یک هفت سیر آید صاف کنند و دو

... خشت در آن حل کرده صاف نموده

گرم بیاشامند و در بلغمی سنامکی حاشیه زده ... ده درم

... جعده و تربد نیم کوفته چهار درم عنب الثعلب و

سورنجان نیم کوفته از هر یک ده درم همه را الحمه ... و

صاف کنند و دو مثقال گلقند عسلی در آن

ده نیم گرم رغبت کنند و در سوداوی

افیمون ...

کرده ده درم اسطوخودوس بر سیاوشان

شاهترج و سورنجان نمکو فنه از هر یکده درم

و عناب و سپستان پانزده عدد همه را بجو

وصاف کنند مغز فلوس در آن حل کرده ...

نخوده دو درم روغن بادام اضافه نما...

گرم اختیار فرمایند   و جمیع الورک

یعنی درد سردن چون از خون باشد علامتش

گرمی موضع درد سرخی چشم با سایر علامات

از درد سردن کسی که گردید زبون

در بدنش خون بود از حد افزون   از ر

مداوای تو فصد با باد   گردی جاری

صافیش رهنمون   معنی صاف و ...

... باشد علاج ... دارائی سردی و
... دن درد و رشته کم شدن درد و در
... بر علاجات غلبه بلغم است ای گشته علیل
... درد سردی حالت شده از درد
... نافع بود از بهر تو اطریفل خورد
... که دهی تعویذ از غار یعقوب ...
... اطریفل خورد در حالات گذشت ...
... تعویذ است که دو مثقال از آن ...
... بجوشانند بیز که در شده آمیزند و غلوله کرده
... بریزند و نخود آب نخود خورند عرق النسا
... در درگی که آنرا الحجلوک خوانند و ... بخورند
... از عرق النسا که گردد ...

...اد ... اگر ... افزون ... گ...
این عارضه را ... ایدکه ... از بدن او ...
نقرس ... درد بود در بند ...
پای حدوث این علت بیشتر از مادّه ...
الکا... رقیقه است یعنی از ماده صفرا ...
گردد سازم بعلاج نقرست راهنمون
باشد که از بن ورطه بری راه برون
رگ میزن و مسهل میخور گر مادّه صفرا بود
و خون داء الفیل یعنی بیماری که
پای چون پای فیل بزرگ گردد علامت
در سودا وی جراحت ساق و در بلغمی
جراحت ای گشته ز داء فیل جان
محزون هردم غلظ پای تو گردیده فزون
خون ... ...

... گاهی اسهال باقوی گردد و بر وی گره
ظاهر شود قوی گردد چون از خون سودا او بود
... سرخی رنگ است مایل بسیاهی و چون از خلم
... بود و سپیدی رنگ مایل بسرخی گردد و
... آواز دوالی محزون زان پس گرمی
... از کثرت خون گاهی بقی و گه
... اسهال بیکن زبدن بلغم و سودا
... علاج حمیات حمی یوم و سونوخس
... تبی یکروزه و سبب که از غلیان خون باشد
علامت حمی یوم که از غم حادث گردد
... بعد از غم مفرط باشد و علامت
سونوخس نبض دایمی و سرخی چشم و

روی و عدم متن بول بلغمی بزیوی و ربوا دی
بباشد از غم تب بو منیت جو کرد بیدقرین
شادی طلب و مباش زنهار غمین و آندم
که بد بد گردد بت سونوخس رگ زن که
علاجی نبود بهتر ازین حمی مطبقه یعنی
تبی از عفونت خون باشد علامتش تب دائمی
و سرخی رنگ روی و گرانی اعضای و بدبوی
بول است ای از تب مطبقه دلت گشته
غمین آثار دم از رخ و جبین تو مبین
باید زدنت رگ و ملین خوردن
تا روز سیوم که رسم و عادت شده این
صفت ملینی که در مطبقه موافق بود
تمر هندی و آلوبجارا دگشته ترش
از تنگ نفخ

ادوم

از ترکیب تا بوده منفعتش عیاذ سبب سنبستان از ترکیب
سنی علد مشب و آب گذاشته صباح جمله صاف
کرده بیاشامند و غذا ماش مقشر و اگر او شته تر
وقلق آب تمر هندی کنند غب یعنی تب
صفراوی خواه لازم باشد یعنی دایمی و خواه
دایر باشد یعنی یکروز آید و یکروز نه علامتش
تشنگی مفرط درد سینه و بیخوابی و زردی
قاروره است ای از غب دلخسته اتت
چو گردید غمین می نوش سکنجبین و نفعش
می بین در اول اگر طبیعت قبض بود
از حقنه مناسبت نماید تلین صفت
سکنجبین در ورم الطحال معلوم شد صفت
حقنه که در ابتدای غب مناسب است

بنفشه و خطمی و خبازی و گل نیلوفر و عنب الثعلب
از هر یکی ده مثقال عناب و سپستان از هر یک
بیست عدد مویز کابیره منقّی پنج ده درم
همه را در یک پیاله آب جوش دهند تا نیمه آید
صاف کنند و فرافروت پنج مثقال ترنجبین
بیست مثقال در آب آن حل کرده و صاف
نموده ده درم روغن گل و اضافه نمایند و نیم گرم
حقنه کنند و غذا ماش مقشر و اگر ادکدو
گشنیز تر با آب تمر هندی عمل کنند و روز
هشتم یا دهم یا دوازدهم یا پانزدهم
تب مسهل باید داد صفت مسهلی که
در غیب نزدیک بسیاری از مجربان
نافع بن مسهلات تمر هندی سبی
منقّی

زمین گاو

مثقال عناب و للنبی بسبب عدد بعفته و مثقال در آب
گذاشته سحر صاف نمایند و سپستان مثقال شیرخشت و
ده مثقال مغز فلوس در آب آن حل کرده صاف نمود و
یکمثقال روغن بادام که صفتش در تقطیر البول و ابا شد
ضمیم ساخته میل نمایند و اگر غب غیر خالص بود علاج
آنست که نوبتش از دو از ده ساعت تجاوز
نماید یکمثقال سنای مکی خاصه را جوشانید و حل و
اضافه نمایند و غذا آب نخود نیمکوفته و مرغ جوان و
ماش مقشر و گشنیز تر بی قتق خورند و در
لرزه مطلقاً بعد از تنقیه هر روز دو مثقال جرم و غعظم
یا پوست خشخاش با دو فلفل کوفته و بیخته چهار
مثقال عسل که داخته سرشته و بدو ساعت پیش از
نوبت میل کنند و یا عرق یوسفی خورند و عرق یوسفی

از شربت کشند وصفت شربت یوسفی در البقر رجوع

فسته شاه و غلامش معشر و نخود بنکوفته و با گرای

باریک با برنج و داز جنبی و دار فلفل خورند

حمی بلغمیه یعنی تبی که از بلغم باشد خواه لازمه و

لثقه یعنی دایمی بود خواه نایبه و مواظبه یعنی هر روز

علامتش نرمی نبض و بی رنگی قاروره و گرانی

اعضا و قلت تشنگی و کثرت خواب ای از

تپ بلغمی دلت گشته غمین گردیده غمت

بجان غم دیده قرین نافع بودت شکنجبین

بسیاری گر میل کنی بشربت افستین صفت

شربت افستین افستین چاربدرم تخم کرفس سه درم

سلیخه بنکوفته دو درم همه را در یک سیر آب

بجوشانند تا به نیمه آید صاف کنند و بعضا

منقل فزل

مثقال قند سپید صاف کرده آمیزند و چون نضج
تا بقوام آید و ازین شربت هر صباح پنجمثقال و از
سکنجبین که صفتش در غب گذشت پنجمثقال در عرق
قاشق آب حل کرده میل نمایند و غذا آب نخود
نیمکوفته و ماش مقشر و زنجبیل و فلفل و اسفاناخ
کنند و اگر خوف ضعف بود مرغ جوان اضافه
نمایند و بعد از نضج ماده مسهل مناسب دهند
صفت مسهلی که حمی بلغمی را نافع بود سناء مکی
خالصه پنجمثقال بسفایج نیمکوفته و تخم کاسنی نیمکوفته
و پرسیاوشان و بادیان و تخم کرفس از هر یک دو مثقال
زرشک سه مثقال سپستان سی عدد همه را در یک پیاله
آب جوشانند تا به نیمه آید کمتر آید صاف کنند و
ترنجبین و شکر سرخ و مغز فلوس از هر یک ده مثقال

ورآب آن حل کرده صاف نموده نیم مثقال غاریقون
بموبنه بیز گذرانیده و یک مثقال روغن بادام ضم ساخته
نیمگرم بیاشامند   حمی سوداوی گا یعنی تبی که
از سودا باشد خواه ربع لازم یعنی دایمی یا دایر
یعنی دو روز نگیرد و سیوم روز گیرد و خواه
غیر آن از نب خمس که سه روز نگیرد و روز
چارم گیرد و از نب سدس که چهار روز نگردد
روز پنجم گیرد و از نب سبع که پنج روز نگردد و
روز ششم گیرد هکذا الحکم جزاً علامتش محلکی یعنی
تیرگی بول و گرانی اعضائی و عکرها سست
سوداوی اگر نب از گاو زبان   و رقیدن و حل
بتعه سرتیه جوشان   هر روز
یکی قاشق از آن اندر آب

یا هو

حل میکنند و مینوشند به تخم ریحان صفت شربت بزوری
گاوزبان کوهی و بنفشه کبود و از هر یک یک مثقال در
پیاله آب جوشانند تا به نیمه آید صاف کنند و نیم
مثقال قند صاف کرده آمیزند و جوشانند
تا بقوام آید هر صباح یک قاشق آب حل کرده و دو مثقال
تخم ریحان و قدری گلاب ضم ساخته میل کنند و
بباید دانست که ماده حمی سوداوی اگر دموی بود
فصد باید کرد و اگر صفراوی یا غیر آن بود مسهل
که مناسب آن بود باید داد صفت مسهلی که
حمی سوداوی را مفید بود خواه آن سودا محترق
از صفرا بود و خواه غیر آن سنا مکی خام نیم مثقال
بسفایج نیمکوفته گاوزبان برسیاوشان بادیان
شاهتره تخم کاسنی نیمکوفته از هر یک دو مثقال عناب

بیست عدد آلو بخارا ده عدد همه را در یک کاسه آب جوش تا بنیمه آید کمتر آید صاف کنند و چهارده مثقال شیر خشت و ده مثقال مغز فلوس و در آن حل کرده صاف نموده و نیم مثقال غاریقون سوده بیز گذرانیده و یک مثقال روغن بادام که صعتر در حمی بلغمی بجز بریات اضافه نمایند و نیم گرم غرغره نمایند و غذای آب نخود و نیم کوفته و مرغ جوان با مغز مقشر و دار چینی و اسفاناخ کنند حمی دق

یعنی تب دق علامتش تب نرم دایمی محکمی و باریکی نبض و بی رنگی قاروره و بر افروختن خساره بعد از خوردن غذا ظاهر شود آنرا که رو دزدن تاب و توان

میده بی علاج تا بتوان قرص کافور و سنبره و خرفه و قند آب جو دماش و علاج

مرغ و دجاج

مرغ جوان صفت قرص کافور مغز تخم کدو مغز
تخم خیار مغز تخم خربوزه مغز بهی از هر یک نیم درم
گل سرخ رب السوس طباشیر از هر یک سه درم
صمغ عربی صندل سفید و نشاسته از هر یکدو درم
بادیان کافور از هر یکدرمی همه را بکوبند و بیزند
بلعاب اسپغول سرشته قرصها کنند و هر صباح
یکمثقال و نیم پیاله شیره خرفه که بقند سفید شیرین
کرده باشند حلکرده بیاشامند امراض که بر ظاهر
اعضا پدید آید آماسها و جوششها و غیره
اورام یعنی آماسها دموی بود یا صفراوی یا غیره
عضو ست چو ورم کند چه پشت و پهلو چه دست
چه پا چه بنا گوش چه رد گر ماده خون بود در گ
خون ... و زخلط دگر بود ببینید مسهل جو

فلغمونی اماسی است از غایت سرخی
علامتش تب تیز بود و زرد درد تیز که زدن سبب
آنرا نمود فلغمونی اسش رو باید که حقنه
آورد طبع فرو از اشربه اش دهی شراب
نارنج واز اغذیه اش آب جو وماش و کدو
صفت شراب نارنج در صداع صفراوی بود
حمره یعنی سرخ باد علامتش سرخی بود که
چون انگشت بروی نهند مایل شود بسبزی
وچون بردارند باز سرخ گردد واگر عرق از
در روی بود گاهی باشد که ناسینه فرود آید
حمره چو شود عارض کسی مسهل ده تا پاک
شود ز خلط صفرا ان آو در شام و صباحش
بی تعدیل فزاج شربت سکنجبین کن و
آب کدو صفت شربت سکنجبین در رحمی
یعنی باد ارزن

بلغمی گذشت وکیفیت گرفتن آب کدو نیست که
کدو را در خمیر گرفته و در زیر آتش کشند تا پزد بیرون
آرند آبی که در آنه باشد بگیرند ورم ریحی یعنی
آماس که از باد باشد علامتش انتفاع بار روغ و خروج
ریح و نرمی آماس است ریحی چو بود ورم
زنفاخ مده کز وی نشود بتازگی باد گره
میده زملطف و زبهر تحلیل خاکستر گرم کرد
بروی بنه نفاخ چیزیرا گویند که از وی نفخ
تولد کند چون لوبیا و ملطف چیزیرا گویند
که ماده را رقیق گرداند چون زوفا دارچینی
ورم الرخو یعنی آماس نرم تولد این علت
از بلغم رقیق مائی میباشد گر با ورم رخو شوی
صبحانه به زآن نبود که فی کنی مستانه

و آنگاه طلا کنی ز خل و نطرون ممزوج با آب
مورد یا دو دالنه صفت طلای مذکور نطرون
یعنی بوره ارمنی یکمثقال بکوبند و بیزند و بید و
چندان آب سرکه و آب مورد یا آب دو دالنه
و قدری عسل سرشته نیمگرم طلا سازند خنازیر
آماسی بود خورد و محکم نیز تنگ اعضا و بگوشت
جسپیده حدوث این مرض از امتلاء و قصور
هضم است هرکس که گرفتار خنازیر شده
درمانده این مرض بتقدیر شده چون کرده
ضماد فلفل و خطمی و نفت کار من بره علاج
تدبیر شده صفت ضماد مذکور فلفل دو مثقال
گل خطمی یکمثقال بکوبند و بیزند و نفت دو درم
بالای آتش بگذارند و همه را بهم سرشته ضماد
کنند سلعه آماسی بود بشکل خنازیر

اما گوشت

هری نمه

اما گوشت حسینه نباشد وگاه باشد که بمقدار
خربوزه شود و تولد اینعلت از بلغم غلیظ است
هر خسته دلی که سلعه پیدا کرده دایره دور
خسته دلان جا کرده جون ادویه
معفنه کرده طلا آورده بکف آنچه تمنا
کرده ذکر ادویه معفنه و طریق طلا کردن
آن آهک آب نارسیده و توبال مس از هر یکدو
مثقال زرنیخ و بوره ارمنی از هر یکمثقالی بکوبند
و بهم بیزند و ده مثقال روغن گل که صفتش
در وجع الظهر معلوم شد سرشته بکنند گرم طلا
غده آماسی بود شبیه سلعه و از مقدار
فندق افزون نگردد غده که بود سلعه
در شکل و شبیه جون عارض کس بود جنه جاهل
چه فقیه باید که بمالی و بهبندی اسرب

بر موضع آن نقول اہل تنبیہ سرطان
آماسی بود گرد شکل مایل بسبزی و تیرگی و
حوالی آن رگها برخاسته و ممتلی رنج
سرطان کسی که پیدا کرده اندوه و محنتش
بجان و دل جا کرده و دفعش نتوان و لی
مداوی نبود در تنقیه سعی کرده نا کرده
فایده تنقیه منع وی از تزاید است جذام
که آنرا سرطان جمیع اعضا گویند علامتش
سرخی رنگ مایل بسیاهی و تیرگی و تنگی نفس
گرفتگی آواز و بسیاری عطسه و لبستگی
منفذ بینی و ظهور غدد در اعضا و
آنرا که بود رنج جذام از که و مه
باشد غرضش گزین مرض گردد به یا نه
چو علامات فزونی و مستش یکساده نگه

طبیخ افتیمون دیگر صفت طبیخ افتیمون دافع

خاصه هفت درم پوست هلیله کابلی پنج درم
بسفایج نیمکوفته و بنفشه و بادیان و پرسیاوشان
تخم کاسنی نیمکوفته از هر یک سه درم عناب و سپستان
از هر یک بیست عدد آلو بخارا پنج عدد افتیمون
ولایتی همه را در یک پیاله آب جوش نهند تا به نیمه آید
صاف کنند اما افتیمون نه درم را در خریطه کرده
در آب مطبوخ بمالند تا مزه خود را باز دهد پس
بیست مثقال ترنجبین سپید و ده مثقال مغز
فلوس در آن آب حل کرده صاف نموده
پنج مثقال روغن بادام که صفتش در حمی داده
مرقوم شد اضافه نمایند و نیمگرم رغبت فرمایند
و غذا آب نخود نیمکوفته و گوشت ماکیان

بر وی دو دارچینی و زعفران کنند و نیز اسفاناخ

حمره بفتح بجیم یعنی آتشک علامت وی آن بود

که پوست را بخورد و بسوزاند و اندکی بگوشت

فرو رود و چون خشک شود داغهای سیاه

بماند   از حمره تن تو چون شود فرسوده

بشنو که ابوعلی چنین فرموده   باید که بی

طلا ز بود مسهل ممزوج کنی بسرکه عفص سوده

نمله یعنی جوششهای ریزه که با خارش و

سوزش بود و حدوث این علت از صفرا است

ای تن ز بر و ز نمله ات فرسوده

تشویش تو میدهم از آن افزوده   صفرا چو

برون کنی بمسهل ز بدن   سودت کند و

شوی از آن همه آسوده   نقاط که خوشبینی

دانه

بود دی

بود بیرآب شبیه آبله که از سوختن آتش حادث
گردد و تولد انبه من از لصوق مائیت محتبس
وی تحت جلد است غلیظی آب گردد چو نقاط
تنت فرسوده رگ زن که همان زمان
نشوی آسوده میسار شکاف یکیک را او
بیرو می پاش روا روی انزروتی
شوده شری که آنرا دلم گویند چون
از غلبه خون بود علامتش سرخی رنگ است
ای گشته دل تو از دلم آزرده آزرده گیت
از دم طغیان کرده یا بیم لصحت چو ببینم ترا
بگشاده رگ و خود ملین خورده صفت
ملینی که شری و جمیع امراض دمویه را نافع بود

عناب و سپستان از هر یک بیست عدد و تمر هندی
آلو بخارا از هر یک ده مثقال عنب الثعلب و تخم کاهو
نیمکوفته و گل نیلوفر و ربابی از هر یک سه درم و بر
و نیم آب بجوشانند تا نیمه آید صاف نمایند و چهار
مثقال ترنجبین سپید در آب حل کرده صاف نموده
نیمگرم بیاشامند و غذا عدس مقشر و اگر او گشنیز تر
و قیق آب تمر هندی کنند و بعد از فصد و تلیین
طبیعت هر شب آب لیمون یا غوره یا سرکه
بیست مثقال با پنج مثقال روغن گل که صفتش در
وجع الظهر معلوم شد با روغن کنجد و قدوری
گلاب آمیخته نیمگرم بمالند و صباح بحمام روند
حصف یعنی خشخاش سرخ ریزه
که عضو را بگیرد چنانچه گویی سوزن می زند
حادث شود از اجزاء غلیظه تیزا
والله اعلم

واکثر ظهور او در ایام صیف فی برسات میشود
آنرا حصف بود چه فروبش وچه شاه باید که
بحمام رود بیگه وگاه در خارج حمام رسد فایده اش
از غسل با آب سرد انشاء الله نبات اللیل
یعنی جوششهای خورد که با خارش سوزش بود
در شب های سرد بواسطه تشدید مسام یعنی بسته گردیدن
مسام عارض شود چون عارضه نبات لیلت
ناگاه آید لظهور داروی مسهل خواه وانگه
بگلاب وسرکه وروغن گل میمال وتنق با قلا
در بیگه وگاه صفت ترتیب ادویه مذکوره از دو قلا
پانزده مثقال وپنجمثقال روغن گل که صفتش در سلعه مذکور شده
ده مثقال با آب سرکه قدری همه را باهم آمیخته نیمگرم بمالند
سعفه یعنی جوششی که اکثر بر سر پدید آید واز وی
نیم ظاهر شود بشکل عسل او گاه باشد که رقیق تر بود

وگاه باشد که خشک باشد و قسمی را که از وی ریم
رقیق ظاهر شود شرج گویند   از علت شقوه آنست
چو شد حال تباه   گر میل طبیعت بود مسهل خواه
مسهل چو شود خورده ز زاگ و اشنان   با سرکه
ضماد سازد بر بگه و گاه   صفت ضماد زاگ
سیاه و دو مثقال اشنان پنج مثقال بکوبند و سرکه
و با آب   سرکه برشته ضماد کنند   از حشن شقوه
و آنرا به پارسی پسته خوردگی خوانند علاجش
ضماد اتش است   بلخیه سراچو عارض آید ناگاه
رنج و الم است بجان و دل باید راه   باید کردن
از خفته آتش صبر و آتش   با سرکه کند ضماد در بگه و گاه
صفت ضماد مذکور آتش ده مثقال صبر شش مثقال آب
سرکه حلکرده پنج مثقال صبر سقوطری سوده ضماد
ضماد کنند   بیع ابله فرنگ علاجش خوشی ضماد

ورد و هند ناله ست   در آبله فرنگ ای صاحب جاه   بر رغم
حد و قوت خود وا رنگاه   قی شستن و افراط مکن در صحبت
منخور همه چیز جز طعام بیگاه   هم در علاج آبله فرنگ
بعد از فصد و نضج مسهلی دهند که مخرج اخلاط ثلثه بود
از آبله فرنگ حال تو تباه   وسست شده از دامن
صحبت کوتاه   در هر دو سه ماه فصد کن کین علت
از فصد شود دفع بوجه دلخواه   صفت مسهلی که اخراج
اخلاط ثلثه کند غاریقون بموینه بزرگ زرافیده یکمثقال
ایاره فیقرا دو دانگ بهم آمیخته بشربت بنفشه بسرشته
و غلوله ها کرده و در شربت مذکور غلطانیده و سحر فرو
برند و چون دو العمل فرو آید و طبیعت سه چهار نوبت
اجابت کند سنای مکی خاصه پنج مثقال بسفایج نمکوفته و
عنب الثعلب از هر یک سه مثقال گلسرخ و بر سیاوشان

وشاهتره از هر یکد و مثقال نیلوفر و ربائی یکمثقال سپستان
سی عدد همه را در یک کاسه آب جوشانند چون از همه
کمتر آید صاف کنند دوازده مثقال شیرخشت در آب آن
حل کرده و صاف نموده نیم گرم بیاشامند و چون عمل دارو
آخر شود شربت قند با گلاب و تخم ریحان رغبت فرمایند
و غذا نخود آب خورند و اگر حاجت باز داعی شود مسهل
دوباره بعمل آرند   هم در علاج آبله فرنگ
فرنگیه چه درویش و چه شاه   باید بخدمت تیره نیکوخواه
یا از حب سیماب خورد یا از سفوف   یا دود کند
سخن شد کوتاه   صفت حب سیماب فلفل
چار مثقال بلیله زنگی سه مثقال کوفته و بیخته سیماب هفت
مثقال قند سیاه پانزده مثقال آرد میده و روغن گاو
از هر یک شش همه را باهم آمیزند و کف مال کنند

داوت
نکاری

با سیماب کشته شود پس چهار ده بخش سازند هر روز
دو بخش را غلوله کرده یک بخش را صباح و یک
بخش به آخر روز فرو برند و خود را باعتدال بپوشند
تا وقتیکه صحت شود و شیر برنج به قند سپید سوده
بانبات سوده و نان ماهه دار بی نمک با نخود بره
یا بزغاله بی نمک خورند صفت سفوف سیماب
پوست بلیله زنگی و پوست هلیله کابلی و حب بلیله و
فلفل از هر یک دو مثقال کوفته و بیخته سیماب هفت مثقال
سنگرف سفید زرد مثقال همه را بهم آمیزند و کف مال
کنند با سیلاب کشته شود و پس چهار ده قسم سازند
هر روز دو قسم را یعنی یک قسم را صباح و یک قسم را
آخر روز کعفه زنند و قدری گلاب از عقب آن
بیاشامند و خود را باعتدال بپوشند تا وقتیکه

صحت شود غذا اند کو رخورند صفت دود کردن
جیوه یعنی سیماب سیماب شش مثقال را سه بخش کنند
هر روز یک بخش را در ظرف آهنی گرم در زیر دامن
دود کنند و خود را باعتدال بپوشند و پیش از
دود کردن پارچه کرباس بر گرد گریبان و گردن
خود به پیچند تا دود از گریبان بر دماغ نرود و
قوت بینایی را ضرر نرساند تا وقتی که صحت شود
غذا اند کو رخورند اگر در هفته سه روز متواتر
هر روز بمقدار ماش از سیماب بخته سنگ
پاسرخ یا برگ تنبول خورند یا صلابه کرده
بسه دار چینی سوده لشبره قند سرشته
غلوله کرده فرو برند و بدین مواد منت شایند
هم جراحت آبله را در هم آرد و هم درد اعضا را
دفع کند

دفع کند باذن الله تعالی و اگر قوت باصره بواسطهٔ
بخار سیماب ضعیف شده باشد اقلیمیای زر کوفته
و بیخته و صلایه کرده باشند هر صباح بمیل طلا در چشم کشند
تا بخار سیماب را بخود جذب کند و باصره بحالت
اصلی باز آید و این علاج نیز خاصه مؤلف کتاب است و
مجرب شده هم در علاج آبلهٔ فرنگ از رنج
فرنگیات ای حال تباه گویم سخنی در دل خود
دار نگاه نزدیک مجربان موافق افتد قیروطی
جیوات بوجه دلخواه صفت قیروطی جیوه
موم نیم مثقال زرد و سه مثقال روغن گاو و پنج مثقال
روغن گرده بیه بز که البته آب نشسته باشند حل کرده
و شش مثقال سیماب و چهار مثقال خباری کم شوده
اضافه نموده کف مال کنند تا سیماب کشته شود

پس سه بخش کنند و هر روز یک بخش را بمالند و به پیر
گوشت و زیر بغل گشنیز را ان مرساند و خود را باعتدال
بپوشند تا وقتیکه صحت شود غذای مذکور خورند
اگر جوشش دهان تشویش دهد اول چند روز جهت
تسکین درد آبی که خطمی یا خبازی یا بنفشه را در و جوشانیده
باشند و صاف کرده زمان زمان در دهان گیرند
آخر که لعاب رفتن دهان کمتر شود جهت دفع
جوشش خرفه طباشیر و سماق را بالسویه کوفته
بیخته بر موضع جوشش پاشند و اگر جراحت آبله
مزمن شده باشد مرهم نوره را صبح و شام گذارند
صفت مرهم نوره موم سپید یا زرد سه مثقال
در روغن گل که صفتش در وجع الظهر معلوم شد
یا روغن کنجد ده مثقال حل کرده و آهکی که آب
نشسته باشد

شیشه باشند و در تابه خشک ساخته و بجه
صلایه کرده دوازده مثقال کتیرا اسپید شوده یکمثقال
اضافه نموده صلایه کنند تا مرهم شود و اگر خشکیها
سفید رنگ بشکل کریون بر دست و یا عضوی
دیگر پیدا شود فلفل سیاه را در آب جوشانیده عضو
ماوف به بخار آن دارند یا آب آنرا البته
کهنه طلا کنند قوباه یعنی کریون چون از
ماده رقیق بود علامتش ظهور زرد آبست و چون از
ماده غلیظ بود بلندی آن ای از قوباه
به خلاصی جسته خسته تن خویش را
علت رسته از خردل خل ضماد میکن که بود
در باغ امل نهال صحت رسته صفت ضماد
مذکور خردل پنجمثقال بکوبند و به سرکه بیزند و با

بر که سر شسته ضماد کنند و این ضماد وقتی باید کرد
که لون غایر یعنی بگوشت فرو رفته باشد و احتیاج
بان بود که جرب کنند اما هر گاه که غایر نباشد
گوگرد زرد کوفته و بیخته و سیماب بکرباس دو ته
گذرانیده از هر یک دو مثقال روغن گاو خالص و
روغن بیه گرده بز که به آب شسته باشند از هر یک
بخمسه مثقال همه را بهم آمیخته کف مال کنند تا سیماب
شود و سه بخش ساز ند و هر روز یک بخش را
در آفتاب گرم یا پیش آتش مالیده یکساعت
صبر کنند پس بآب نیمگرم در حمام یا در خارج
حمام بشویند و این دارو جرب و خارش اعضا
را نیز مجرب است جرب یعنی گر خارشتی اما
خواه خشک بود خواه تر و حدوث این

از ماده ای

از مادهٔ حادّهٔ رقیقه است گردی چون
جرب و لخته باید که بحمام روی پیوسته سر شسته
صحت بکف خود بطلب پیوند تو از مباشرت
اعضا دانا که شده چون که از جرب و لخته خورد
زآب شهتره پیوسته اخراج مواد کرده از بهر طلای
گوگرد قروت و دهن کنجد جسته صفت طلای گوگرد
قروت کوفته نزدیک بدو ساعت در آبگرم گذاشته باشد
و بدست مالیده همچو مرهم شود جغرات ترش یا دردی
سرکه سی مثقال گوگرد زرد کوفته و بیخته ده مثقال روغن
کنجد پنجمثقال همه را بهم سرشته آمیخته سه بخش کنند و هر شب
یک بخش را بمالند و صباح در حمام یا در خارج سبوس
گندم و سرکه مالیده یا آب نیمگرم بشویند حکة الاعضا
من غیر جرب یعنی خاریدن اعضا که بی گر بود

اگر حدوث آن از مواد رقیقه حادثه است از خارش
اعضا چو شوی دل خسته تشویش رسد ترا از آن پیوسته
پرهیز کن از مولدات صفرا چون شهد و شراب و
حلوا و مغز پسته بی زحمت گر آنکه درین معرکه
خار بدن اعضا است ترا بگه و گاه از مسهل بی
بی و حمام و دوام زین ورطه بری ره بجانب صحت
و بعد از ارتکاب مسهل هر شب آب لیمون
متوجه شدن
یا غوره یا سرکه بروغن گل یا کنجد بقدری گلاب
بیر وجهی که در شراب بد کو رشد آمیخته بیگرم بمالند و
صباح بحمام روند ثولول یعنی زخ تولد این مرض
از مادهٔ غلیظهٔ بلغمیه یا سوداویه یا مرکب از هر دو
رباعی در علت ثولول بشنو مسئله داری بی فهم آن
اگر حوصله سازی جو فیله بهر داغش روشن
شام رمی

بنام مرض تر اشود و شعله داخس یعنی گرده
دسی سرخ و تیک تباخین تا بل السرحی ور دو عظیم
کند و ورکز دمه آب بیان کنم فایده کز بهر شفا
تر آلو و فایده بگشا رگ و مسهل خور و می ساز طلا
از عکبر و افیون که بری فایده دمل که بد دنبل
مشهور است بدترین انواعش آن بود که غور
داشته باشد دنبل اگرت غنچه صفت نگشاد
دل تنگی تو رو بکمی ننهاده تفسیار کن از خردل
انجیر و مویز کز قیاس مرض رهی شوی آزاده
صفت ضماد دنار کور انجیر تر یا خشک جوش بنده
مهرا شده ده عدد مویز دانه بر دن کرده هفت
مثقال بکوبند تا همچو مرهم شود و خردل سه مثقال
کوفته و بیخته اضافه نموده نیم گرم ضماد کنند

[illegible]

خراج که آماسی بود گرم در داخل
موضع باشد که مواد بجانب آن ریخته باشد
رگ بم بگیرد هرکس که بی خراج رگ بگشاده
در راه مرض داد مداوا داده باید که
ضماد انجیر بود از خوردن تلخ و تیز باز
ایستاده صفت ضماد مذکور انجیر تر یا خشک
چون باشد مهرا شده بقدر حاجت بگیرند و بکوبند
تا همچو مرهم شود نیم گرم ضماد کنند دبیله
آماسی بود شبیه بخراج الا انقسم گرم نباشد
باشی چو بدر رود از دبیله افتاده از درد
عنان صبر از کف داده تضمید کن از
بوره و صابون و عسل گر سر بکند بجو لبش بش
استاده صفت ضماد مذکور بوره صابون

ادهم بکش عاقلان

از هر یک چهار مثقال بکوبند و به ده مثقال عسل سرشته
بگرم ضماد کنند. آکله یعنی جراحتی که عضو را
بخورد و علامتش ظهور سیاهی یا سبزی از جراحت است
از آکله هر که ناتوان گردیده هر لحظه
زند فزون شد نیش نرشید باید که گل ارمنی و
هر که مدام بر گرد جراحتش بود مالیده
طاعون یعنی اماس سیاه یا سبز یا خاکستر
رنگ یا زرد یا سرخ که پس گوش یا زیر بغل
یا کش ران حادث گردد طاعون چو شود
عارضت ای غمخواره صبرت ز دل خسته
شود آواره خواهی که شود بر تو در صحت
باز بشکاف که غیر از این نباشد چاره
بثور لبنیه که بردی خواره مشهور است و
این جوششهای سفید ریزه بود که چون

بفشارند هر انچه از انها بیرون آید تشبیه بود بدانه شش ما

تا رسیده   آنرا که بثور لبنی شد انبوه   گردیده

از مرض دلش پر اندوه   گر از پس تنقیه زخل و شونیز

تضمید کنی و صحتت آید بشکوه   صفت ضماد مذکور

شونیز یعنی سیاه دانه ده مثقال کوفته و بیخته با آب سرکه

بقدر حاجت بسرشند و شب ضماد کنند و صباح با

بگرم بشویند   عرق مدنی   و آنرا

رشته نیز گویند   ای دیده ز رشته درد بی اندازه

اجزای تمت زائده چون شیرازه   گر

داروی مسهل کردی   گردد تو عهد

تازه و بعد از آن ذکات داروی مسهل

فصد نیز اگر علامت زیادتی خون باشد

تقلیل و تلطیف غذا کرده بر نخود آب کوفته

ناشتا

نا بین مقشر و سیر سبز ریزه کرده و یا خشک کوفته
کوفته بر روغن گاو اقتصار نمایند و آب انهار که
سه روز در ظرف گذاشته باشند یا اجزای ادویه
آن بیته نشینید خورند و بیته بر چهار مثقال سیر سبز سه شاخ
یا خشک پنجمثقال جدا جدا کوفته بهم آمیزند و صلایه کنند
و بر موضع جراحت نهند تا جراحت را بیشتر از انکه
رشته تمام بیرون آید بگذارند که در سیم آید صبح و شام
روغن گاو را که سیر سبز ریزه کرده یا خشک کوفته را
در دست جوش داده باشند و صاف بر عضو مالوف
مالند تا وقتی که رشته فربه گردد و در اندک مدت
بی مشقت در روی بیرون آید جدری
یعنی آبله بچگان علامتش تب دایمی و درد پشت و
از جا در آمدن در خواب و موبر خاسته باشند

اصل

ای اید جدری درده جان فرسا آید یا تیز و
عدس به آنکه مایل آید از شربت عناب شود
بیلبوت یا آب گلاب رغبت دار
فرمای و اگر آبله در روز ششم و هفتم بر نکند
هر روز و مثقال با دیان و بنجید و الجه بجوشانند
و صاف کنند و بشربت عناب که صفتش
در سرسام دانسته شد شیرین کرده دهند و در غذای
مذکور بادیان سبز اندازند و اگر بیمار طفل باشد یا در زار
بد شود رگیه مذکورش سبز کنند و نزدیک بظهور آبله
کف پالیش را حنا بندند و کافور سرمه در آب گشنیز
حل کرده در چشمش چکانند تا آبله از چشمش بیرون
نیاید و در سیزدهم و چهاردهم آبله را بسوزن طلا
یا نقره خالی کنند تا روی بخشکی نهند و اگر تیز نمود

روی بخشکی آرد

و بی بخشکی آرد نوبت صفدلی در هوای گیرم و
غوث گز در هوای بلدی بدر دار برد انار آتش رود و گنند
حصبه یعنی سرخچه علامتش تب دایمی و بدبوی
نفس و اندوه و اضطراب و بیخوابی و تشنگی است
در سرخچه بود روز ثالث ترشی زنهار مده وگرنه
بی شکی در تنقیه سعی کن بروز اول رگ زن
یا تو و نیم شود اگر تیز هشی الیضاً در علاج حصبه
از علت حصبه انکه خونین جگری از بودن ایمن ز
اندوه دری میدان که علاج تست نزدیک
حکیم در شربت و در غذا علاج جدری باید دا
که تو جدری و حصبه را باید در بلادیکه هوا ایشن
مایل بخشکی و گرمی بود چون اکثر بلاد خراسان

غیر آن از شربت و غذا که مذکور شد و منضج و آب معتدل
رخصت و ترنبیا اما در بلاد دیگر هندوستان مایل بسرد و تر باشد
چون سمرقند و بخارا و کابل و غیر آن و بلاد دیگر که موسمش
مایل به تری بود چون هرموز و قندهار و در اکثر بلاد هند
و غیر آن باید که صباح عناب بیست عدد بادیان تخم
کرفس هر یک دو مثقال بادیان سبز و شبت سبز از هر یک
تخم کاسنی نیکوفته یکمثقال و نیم همه را در یک پیاله
آب جوشانند تا به نیمه آید صاف کنند و بده مثقال
قند سپید شیرین کرده قدری گلاب ضم ساخته دهند
غذا آب نخود نیکوفته و ماش مقشر و بادیان سبز و
شبت سبز انداخته مقرر کرده دارد از هند و دفع منع
فرمایند کلف که آنرا اتاش گویند و

که آنرا کهبوک خوانند و خیلان که بفارسی کلف بود

الا آنکه از جلد بلند تر باشد و نمش که نقطهای

سرخ رنگ بود بر ظاهر جلد حادث آن از گشاده

شدن سرهای رگهاست که در تحت جلد است

(بمار شدن خون در تحت جلد)

و علاج این هر چهار امراض یکسان گر با مرض کلف (داغ سیاه)

دگر با برشی وز با خیلانی دگر با نمشی تا مرتک

داروی مسهل نشوی از جام دوا شربت صحت نچشی

(مسهل سوداء)

و بعد از ان کات داروی مسهل بر هلیله پرورده

مداومت نمایند و غذا آب مرغ جلان و ماش مقشر

گشنیز خورند و هر سبت نشاسته و باقلی و پوست تخم

مرغ و صدف سوخته هر دو سنگ و تخم تزب و مغز

تخم خیار و مغز تخم خربزه و مغز بادام مقشر با سبوس گندم
و بیخته بود و باب کشک جو بر سبخته هر شب طلا کنند و
صباح بحمام روند بهق که سپیدی بود و سیاهی
بر ظاهر جلد و گاه باشد که در گوشت نفوذ کرده باشد
علامت وی آن بود که چون سوزن در موضع
فرو برند چون بیرون آید بخلاف برص نا قد
گردد چو بهق پدید آید مالی بروی تیز آب زنید
مسهل پی در پی علت زعلیل زخ نهد سوی
عدم صحت آید بساط غم گردد طی مراد
از تیز آب تیز آب فاروق است و کیفیت
گرفتن است که یک من زمهٔ بلور و نیم من سوره را

بگو بعد فرق

بکوبند و بر قرع مالند و قابله حکاکات چنانچه کیمیاگر
گوید اندلاس بدن که سفیدی یا سیاهی بود
که از ظاهر جلد در گوشت نفوذ کرده باشد تا باستخوان
رسیده علامتش آنکه چون در موضعش سوزن فرو برند
آب بیرون آید   ای آنکه پی دفع برص نومیدی
در صیف و خزان و در بهار و در دی   ابخاره
قابل بود و اگر مودی   بوده ی نمیت ره خلاصی
از وی   قمقام   یعنی چار پایک تولد انحرض
ز تعفن رطوبت است   ای آنکه گرفتار غم
از قمقامی   از ساغر غم مدام درد آشامی
صحت طلبی طلا بکن زیبق و زیت   تا کی
ز مرض روی ره ناکامی   صفت طلای مذکور

زيبق يعني سيماب سه مثقال خايسوده وروغن زيت
يا روغن گاو ازهر يك پنجمثقال روغن گرده پنبه
كه ليسك آب سنبته تا بشا ده مثقال همه را بهم آميخته
كف مال كنند تا سيماب كشته شود وشب در اعضا مالند
واحتياط كنند كه بزير بغل وكش ران وپس گوش برسد
وصباح بحمام روند كثرة العرق يعني عرق كردن
بسيار اي آنكه زكثرت عرق بيتابي ظاهر شده
زين عارضه آت بدحالي بدبويه چونبات عرقت
مي شايد گر صندل دآب وغوره بر تن مالي
صنان يعني بدبوي بغل قول انيس ان ازتعفن
خلطي است كه در حوالي قلب است بشنو زمن
اينكه از صنان بد مي تابي مسهل خورد
رگ بسليق وابلي
بي ازيد

برگ سیب آبی با مرکب و توتیا بیامیز و بمال

باشد که ازین مرض خلاصی یابی حرق النار

یعنی سوختن عضوی از اعضا باتش است از اثر

اگر دست تو بسوزد و گر پای ور عضو دگر بکر کافور

با ماءی آمیز بسبر که و به یخ ساز خنک و نگاه

از ... طلا میفرمای داء الحیه یعنی ریختن

موی و پاشیدن قشرهای رقیق بود داء الثعلب

و این هم ریختن موی باشد فقط پس علامت هر یک

درد موی صفراوی سرخی و زردی موضع علت است

و در بلغمی و سوداوی سپیدی و تیرگی آن اما

در اول موی با پوست رقیق افتد و در ثانی

موقوف باشد چون دوا از سر است بر جائی با خود کرده و
داده شلب بتیابی بهبود برودت پدید آید
اگر بر موضع آن بیمار غضنبانی شیب
غیر طبیعی عبارت از شپیدن شد موی بود و چرا
ست چون از خشکی باشد علامتش بسیاری میل آب و
خشکی دهان و لاغری بدن ست هرگه که طبیعی
بنود شیب کسی درراه دوا اگرش بود شیب
چون غیر مرطبات رغبت نکند درمند انجیل
بر دلغنج بیسی مرکب خربزه اگو بید که رطوبت
از وی تولد شود چون انگور و خربزه افزای
جعودت شعر یعنی بسیار در هم شدن موی
از آن جهتی که اینها

چون موی زنگیان چون از گرمی و خشکی باشد علامتش
نفع یافتن از چیزهای سرد و تر چون خرفه و کاهو و مضر شدن
از چیزهای گرم و خشک چون زنجبیل و عسل است و ظهور
این مرض اکثر در بلاد حار و یابس میشود آنرا اگر بود
جعودت شعر بسی گر دردش از علاج باشد هوسی
گو روغن بادام و لعاب سبیوس می مال ز روی دست
در هر نفسی صفت روغن بادام در رحمی سوداوی
گذشت تشقق الشعر یعنی شق شدن
موی چون از خشکی مزاج باشد علامتش عدم رطوبت
بینی و دهان چون خسته دل از تشقق شعر شوی

گوئیم سنجی گر سخن نشنوی باشکیه حاجت علمی آید

بسلمان کز بهر چنین مرض علاجی است قوی

هزال مفرط یعنی بسیاری لاغری خواه

سببش خون بود خواه غیر آن ای گرسنه

عیان لاغرینت بسیاری در راه مداوا

کیمت اختیاری باید که بعیشت گذر عمر و بی

با کثرت صحبت نباشد کاری افراط از

یعنی بسیاره فربهی تولد این مرض از کثرت

رطوبت ای از کثرت فربهی ترا بیماری

خود را براه علاج کن غمخواری چون عسر

داری ام

چون مرض مناسب بنود باید ز تو جام را احتراز

علاج گزیدن جانوران لذع الحیه یعنی گزیدن مار

باشد جوز لذع حیات غمناکی گر حامل علم و صاحب خرد

ادراکی فرما که بشیشه حجامت یکند زان کس که

زنهار بود عیش را باکی لذع العقرب یعنی گزیدن

کژدم خواه جراره بود خواه غیر آن هر گه که زسار

زعقرب از بیخبری زخمی که دلت را کند از عیش

بری چون قصد تو بهبود بود سیر و نمک ها همی ساز

ضماد که ره بمقصود بری اشارت بآنکه خوردن

کرفس عقرب گزیده را مهلک است ای آنکه

بشیوه خرد ره بردی گویم بتو از بزرگی د

گر خوردی عقرب جوید اگر بد بهر زنگ که هست
موشی است که گر بگزد خوردی مردی
الرتیلا یعنی گزیدن جانوریست که بپارسی
معربی است که مشابه باشد بمگسی که گرد شمع و چراغ
میگردد آنرا گر در رتیلا از بهر یعنی ... یا بانگ
گره شونیز دهی و انگاه بر آب گرم
مرهم کنی و بموضع نهی سفوف داروی
را گویند که کفه زنند با الشیر نبی ز شیر نیها آمیخته
میل کنند لسع الزنبور یعنی گزیدن
خواص دیا آنست که چون بر موسی مرده
و بگزد انسان را در همان روز هلاک کند

آنرا اگر گزد کلب اگر ستبرم سی باید که زر روغن دست
نهد بر بهی ببیوس روغن سکنجبین دهی ولیس ازان
بر موضع زخم و روی سرکه نهی عض کلب الکلب
یعنی گزیدن سگ دیوانه و علامت سگ دیوانه
آنست که چشمش سرخ گردد و لعاب از دهانش
رفتن گیرد و سر در پیش افکنده و دم درمیان هر دو پای
خود داده و در زمین کشید و در رفتن مثل مستان بود و
بهر چه رسد حمله کند و آواز نکند و سگان از وی بگریزند
و چون باو رسند با وی تملق کنند بحرکت دم وغیره
چنانچه رسم کلاب است و گزیدن سگ دیوانه را بعد از
یکهفته حالتی عارض شود مثل دیوانگی و دوست
داشتن تنهائی و گریزان بودن از روشنائی و رسیدن

... بود ... [illegible] ... لا ... [illegible]

... تنگ سبز که بیروی ... [illegible] ... که او ... زهر ...

باشد و باید دانست که زهر سه نوع بود معدنی و نباتی و

حیوانی معدنی چون سیماب و سم الفار و مردار سنگ

و زاگ و آهک و زرنیخ و زهره بلور و نباتی چون بیش

و بلادر یعنی بلادر و تربد سیاه و افیون و نفت نیز و بعضی

گیاه و حیوانی چون ذراریح و زهره افعی و زهره پلنگ و

مغز سر گوزن و مگس سبز که در نشیان باشد و زاغ سرخ که

و کباب گوشت که بخار بر نیامده باشد چون ای

ز شرب سمت بد حالی گر رنج شوی براه عدم پایا

از بهر خلاصیت نزدیک حکیم کافی بود از ...

تریاق

... بکنند ... ساخته ...

... تا یه نیمه آید صاف کنند و بده مثقال

... کرده و دو درم روغن زیت یا روغن گاو

... سابند و نیمگرم بیاشامند و غذا اگر ابشیر گاو خورند

... باشد. انشاء الله تعالی خاتمه باتمام رسیده و باختتام

رسیده تسوید این بیاض و ترشیح این ریاض بروز

... دهم از ماه مبارک رمضان بسال نهصد و هفتاد و ... از

... نوی بنظم رسیده فقط احکام بول را خورده فکر نو سخن

... جمع کردم جمیع برادران

... روشنست بدان تاریخ سال تا که

قاروره گیر جا برصدرسی بیرآن قرابی

فرابرآن

بیرآن

... نسخه طب یوسفی ...

... حکیم ...

بتاریخ ... ۱۳۲۹

یوم پنجشنبه شکلیج عشره دی که ساعت

سه بود بوقت ۱۲ نیمروز بریان

نبری را محمد ارجمند شیبا ... مرقوم شد بانجام رسانیدم

شروع رسایل متعلقه طب یوسفی

به سته ضروریه موسوم شده

که انسان را لابد است

الحمد لله المنعم لحیوة النفوس وصحة الاجسام والصلوة

واضع قانون الشرع ومن یتبعه الی یوم القیام

بعد این نسخه الیست موسوم بسته ضروریه که ...

از شرایط حافظان صحبت زمانها و ... از ...

... بیانت و ذکا و فطنت ... مثنوی ... در زبان ...

... یافت ... آن ...

... دوران ... پیش خاک

... افلاک پست آنکه ماه برج تمکین آمده

... ملت و دین آمده آنکه از اولاد پاک

مصطفی است آنکه سرتاپای او نور و ضیاست

آنکه چون ماه از صفا تابنده شد آنکه غوث روزگار

بنده شد یوسفی زآن دم که از بخت سعید آمده اورا

عالم زر خرید جز دعای او نگوید ز فروشت جز خدای

او نگوید روز و شب باد تا برپاست چرخ نیلگون

دولت و اقبال او هر دم فزون بر دولتش هرگز

غبار غم مباد یکسر مو از سر او کم مباد مقدمه

و بیشتر استعمال نمایند ... و اینست که غرض از طب و اعظم اسباب کلی حفظ صحت

... آنکه مرض و حفظ صحت از ازاله مرض

... اجرای آنکه علاج را ... حاذق

باید که بر تشخیص معالجه اعتماد کلی باشد

حاذق نادر میباشند و اگر طبیب حاذق

شود شاید که مرض از امراضی بود که معالجه

واگر معالجه پذیر باشد شاید که اسباب معالجه

نشود و زمان معالجه بگذرد و اگر اسباب معالجه

شود شاید که مریض اطاعت طبیب نکند و اگر

مریض اطاعت طبیب کند شاید که فوت مرض

دوا نکند در زمان معالجه و اگر فوت مرض

کند و معالجه شود اثر ضرر دوا از جهت تحلیل

حرارت غریزی و غیر آن در بدن بماند لهذا

حضرت سید عالم صلی الله علیه و آله و سلم فرمود

که الاعتماد افضل من الدواء الیس [illegible]
لما زعم [illegible] که حفظ صحت [illegible]
[illegible] که آن را سته ضروریه [illegible]
گوییا اول از سته ضروریه هوا است که محیط است
[illegible] و محتاج است انسان بآن از برای
[illegible] روح باستنشاق و اخراج فضلاتش به نفس
[illegible] که هوای مذکور صافی و معتدل بود
مخالط نباشد او از بخار نیستان و اشجار خبیثه
نباتات ردیه و نتن جیفه و دود و غبار و امثال انها حافظ
و محافظ صحت باشد و چون متغیر شود حکم آن
محیت مرض و موجب عسر آن گردد و آن دو قسم است
طبیعی بود یا غیر طبیعی و غیر طبیعی مضاد طبیعت است
یا غیر مضاد و تغیرات طبیعی تغیرات فصلیه است
و مراد بتغیرات فصلیه تغیراتی است که

... بسبب انتقال از فصلی بفصلی و
... از تعریف فصول بحسب اصطلاح
... الابس گوئیم که هیچ نزدیک ایشان زمانی است
که پیدا شود در و نشو نباتات و اشجار و
انسان در و بپوشش متشابه از جهة برد و
ترویح متشابه از جهت حرارت و ...
زمان مقابل ربیع است و صیف جمیع زمانی حار
شتا جمیع زمان بارد و نزدیک است که ربیع پیش
ایشان اول حمل یا پیش یا بعد ازان بقلیلی
تا نصف ثور باشد و خریف مقابل آن و صیف
و شتا آنچه بینهما است پس هر یک از ربیع و
خریف اقصر بود از هر یک از صیف و شتا و
هر فصلی مورث امراض است که مناسب آن

حمل ثور جوزا
سرطان اسد سنبله
ساون بهادون اسوج
میزان عقرب قوس
کاتک اگهن پوه
جدی دلو حوت
ماگهه پهاگن چیت
ربیع بیساکهه
حار رطب
حار یابس
خریف اسوج کاتک
بارد رطب
بارد یابس

فصل بود و ... مضاد آن مثلاً فصل حار رطب موروث
امراض حار رطب است و ... امراض حار یابس است و
فصل بارد رطب مورث امراض بارد رطب است
... امراض حار یابس و تغیرات غیر طبیعی که مغایر
طبیعت بنیت یا از اسباب سماویه می باشد و یا از
اسباب ارضیه اما از اسباب سماویه چون مجتمع
شدن شمس با کثری از دراری که عبارت است
از کواکب کبیره کبیره الجرم و کثیرة الضوء چون مشتری و
زهره و شعری و قلب الاسد و غیره در درجه یا در دقیقه
که شمس در اوست باشد چه اجتماع اینها با شمس موجب
زیادتی حرارت هوا میگردد و اگرچه در شتا باشد و اما
اسباب ارضیه چون اختلاف مساکن از جهت عرض
بلد یا مجاورت بحار یا جبال یا از جهت وضع یا تنوع

بر آب و بحر حق بلد فقد او بلد بلد است از خط استوا
که در غایت اعتدال است در اقلیم ثانی و ثالث
تمعود الحرارت است و سادس سابع مفرط البرودت
رابع از جهت نزدیک است باعتدال و مجاور
بحر مرطب هوا است و بلد بحری که در میان یا کنار دریا
بود مرطب است و در گرمی و سردی معتدل از جهت
غضبان هوا ابر موثر باین معنی که مسخن نمیشود
مسخن در صیف و متبرد نمیشود از متبرد در شتا بواسطه
غلظ هوا و رطوبت بگرداند و جبل شمالی مسخن است
از جهت منع او هبوب ریاح شمالیه بارده را و جبل
ریاح جنوبیه را و عکس شعاع شمس بر بلد جنوبی
مبرد است از جهت منع او هبوب ریاح حاره جنوبیه
حبس او ریاح بارده شمالیه را و عدم عکس شعاع شمس
بر بلد و مغربی افضل است از مشرقی از جهت

از تشنج

سنز مشرقی شمس را مدت از نهار دیر تر منقل شدن این بلد
از بر دلیل نبودی شمس قویه دفعة و از جهت
اولی مشرقیه را که افضل است از مغربیه از جهته
هبوب مشرقیه اول نهار بمصاحبت حرکت شمس
هبوب مغربیه آخر نهار بمضاد حرکت و بلاد
است اصح از منخفض و بلد مستوی اصح است و تراب کبریتیه
مجفف و مسخن است و محرق دم و تراب هزیه یعنی زمین
حجر که آبش نه جای بود و نه در حفرها جمع بشود مرطب
و متعفن است و جبلی متقوی ابدان است و هوای بارد
مجود و معضم و محسن لون و محارث زکام و نزله و صرع و فالج
است و هوای حار مرخی و مضعف و مکدر حواس
متعفل دماغ و مولد خناق و حمیات و رمد است و تغیرات غیر طبیعی
که مضاد طبیعت است چون وبا که کنایت است از عفونت هوا
عفونتی که بر دل رود با آن عفونت اصلاح جوهر روح

سابقه نیز که متوقع است آرد چون تعدیل بدن وغیره و دویم آنکه ضرر به ماکول و مشروب است و حفظ
بماکول و مشروب چنان توان کرد که از غذاها نان
گندم پاک خمیری که در تنور پخته باشد و برنج نخود
و گوشت گوسپند یکساله و بزغاله و تیهو و کبک و درّاج
زرده تخم مرغ نیمبرشت و از میوهای تر خربوزه کبیر
آبدار و انگور نازک رسیده و سیب شیرین خوشبو
وامرود و ناسپاتی و انار رسیده و انجیر تازه اقتصار
نمایند و التفات نکنند بغذاهای دوائی چون
خشخاش و کاهو و اسفاناخ وغیره مگر از برای تعدیل
مزاج تا ماکول و طعام نخورند مگر وقتی که اشتها
صادق پیدا شود و علامتش آنست که بعید العهد
باشد باستعمال غذا و در معده از آروغی که مخبر شود
از طعام سابق لطعم از نفخ و قراقر خالی باشد

علامت رغبت کاذب آنکه برخلاف این بود و باید که
هنوز رغبت طعام باقی باشد که دست کشند و خود را از
ادخال نگهدارند که در ادخال ضرر بسیارست و ضرر
تغییر الوان که چهار نوع غذا در یک وقت خوردن
و باید در زمان اکل که در مدت زمان اکل را در اگر زیادتر
خود کمتر بضرر ادخال و حکما گفته اند که بهترین نوبتها
بهر طعام خوردن آنست که در دو روز سه نوبت اختیار
کنند یک روز صباح و آخر روز و در روز دیگر
نماز پیشین و ابن مختار شیخ است و بعضی گفته اند
که در شبانه روزی دو نوبت چنانچه فاصله میان
دو غذا از شش ساعت کمتر نباشد و بعضی گفته اند
که در شبانه روز یکنوبت و بیش نه بعضی ابن اسلم است
و باید که غذای لذیذ اختیار کنند بشرط عدم اکثار
بعد اعتیاد نکنند بر تخمه که رغبت طعام را اسقاط

گرگرداند و بمقابلی آرد و بر حامض که بر فضم وا برد ودی
لاغر و بسبز گرداند و بر حلو که اشتها را ببرد و تسحیق
بدن کند و بر مالح که بدن را خشک لاغر سازد و
دفع کند مضرت حلو را بالحامض و حامض را بالحلو و
بالح و مالح را به تفه و به بر سبز نکند در صحت که بسبز
در حین صحت چون تا بسبزی است در حین مرض
مراعات عادت در دفع اکل و غیره در
دانستن و کسانیکه عادت کنند استمرار اغذیه ردی
باید که مغرور نشوند بآن و بتدریج ترک کنند
باید که غذای دموی مبرد و قابض بود و صفرا
وی را مبرد و مرطب بلغمی مسخن و ملطف
سوداوی مسخن مرطب است و نهی کرده اند
مجربان از جمع میان شیر و ماهی و ترشی و شیر

فجی و سیر و مرغ و ترب و کبوتر و بادیانه بود دنه و
باقلی و خربزه و خربوزه و عسل و انگور و ... و انار
... و سرکه و برنج ... گرده اند از جمیع میان آب
چاه و بهترین آبی از آب انهار آنست که این هشت
صفت داشته باشد اول جاری بود و بر خاک پاک
یا بر سنگ دویم منحدر بود بسوی اسفل سیوم
... المنبع بود چهارم خفیف الوزن باشد پنجم بسیار
... ششم شیرین بود هفتم تیز رو تند بود هشتم
از جنوب بشمال یا از مغرب بمشرق رود و
این همه اوصاف در دریای گنگ و رود نیل یافته
شود و آب چشمه خالی از غلظتی نیست از برای آنکه
از آفتاب و باد که ملطف اوست دور است
آب کاریز از چشمه ردی است و آب چاه

از آب کاریز و آب نهر و از آب چاه و باید که
آب را بعد از شروع غذا و در هضم خورند و بعد از طعام
دو ساعت همچنین نخورند و اندر پی میوه
خاصه خربوزه و در عقب مباشرت و بعد از
حمام و در میان طعام آب نخورند مگر کسی که
معده ایشان گرم باشد و علامت گرمی معده آنست
که آب خوردن در میان طعام رغبت قوی
گرداند و در هضم نقصان واقع نشود سوم
از سته ضروریه حرکت و سکون بدنی است
چون حرکت بدنی باعتدال باشد بدن را
قابل غذا سازد و بجهت ازاله رطوبات فضلیه
و تقویت مفاصل و اوتار و رباطات کند و
ایمن گرداند از جمیع امراض مادیه و اکثر مزاجها

سکون اعضای بدنی

چگون اعون است بر هضم و حرکت برانگیزاننده و قت
ریاضت که عبارت است از حرکت بدنی بعد از انحدار
غذا و کمال هضم او است و علامت آن اشتیاق طبیعت
بسوی غذای دیگر و غیر آنست و دلالت کند احمر
از قشر بر ریاضت معتدله و اصفرار و بر مفرط و هر عضو
که ریاضت او بسیار شود قوی گردد خصوصاً بر نوع
آن ریاضت مثلاً اگر بسیار شود ریاضت بدن
در حمل اشیاء قوی باشد بر حمل اثقال و هر عضوی را
ریاضتی خاص است پس ریاضت چشم قرائت است
پس باید که ابتدا اگر ده شود از خفیه بجهریه بتدریج
تا آنکه فعل قوه دفعة ضار و متعب نشود و ریاضت
سمع سماع نغمات لذیذه از حاده یا ثقیله یا مختلط
بینها و ریاضت بصر قرائت خط دقیق و نظر
کردن بسوی موضع بعید خصوصاً منیره و بکار

معتدل چه روح نفسانی منقبض میگردد پس مجتمع
میشود و دماغ متکاثف و متعفن میگردد پس بیرون
می آید چیزیکه در وی است از فضلات بدن موضوع و ریاضت
خیل است چون باعتدال بود ریاضت بدن است
تحلیل او اکثر است از تسخین و نافع است مر ابدان
بتحلیل بقایا امراض و همچنین ریاضت جمیع بدن
ترجیح بار اجح مهود قایما و قاعدا و مضطجعا
و ترجیح میل است و اراجیح جمع ارجوحه و ارجوحه
مرادف مهد که آنرا گاز کونیاند و همچنین ریاضت
جمیع بدن است و نفس طرد خیل است از ریاضت قویه
که تحلیل و تسخین او بسیار است و ریاضت
بدن و نفس است لعب صولجان برابر است

انگه کره صغیر باشد یا کبیر جهت آنکه بدن را باشد
[illegible]
[illegible]
ریاضت بر فعل [illegible] نوعی تجویز است از برا
ریاضت مخصوص است بحرکت بدنی چنانچه قبل
ازین معلوم شده و از فعل ریاضت جمیع بدن
حبس است مانند بحبل و رکوب سفینه ریاضت
جمیع بدن است و محرک اخلاط غلیظه و لطیفه و
قالع امراض مزمنه چون جذام و استسقا و تقویت
معده است و چون از وغثیان و قی عارض شود
نفع تام دهد باخراج فضول پس باید که مبادرت
نمایند بحبس آن مکر و قلقله با فراط انجامد و
خوف ضعف شود و ذلک از جمله انواع

ریاضت با [illegible] آن [illegible] یا خشن و املس و
صلب لین و کبیر و قلیل خشن [illegible]
املس [illegible] سرخ گرداند و
فربه سازد بجذب دم بسوی خارج و املس رنگ
روی را سرخ گرداند و بدن را فربه کند اما
کمتر از خشن و صلب اعضا را محکم سازد و فضلات
تحلیل دهد و لین سست کند عضو را و تحلیل
نگرداند و کبیر فضلات را تحلیل دهد و قلیل
تحلیل ندهد معتدبه و باید که ریاضت در میان
دلک استعداد و دلک استرداد واقع
شود و لیس دلک استعداد آن باشد که از
دلک لین شدریج به صلب آیند و دلک
استرداد آنکه از صلب بلین گرایند

چهارم [illegible]

جهارم از سته ضروریه حرکت و سکون نفسانی بسبب
حرکت نفسانی است حرکت روح یا بسوی
خارج و فعمه جنانچه در غضب یا قلیلا قلیلا جنانچه
در فرح یا بسوی داخل و فعمه جنانچه در فزع یا قلیلا
قلیلا جنانکه در غم یا بسوی داخل و خارج جنانکه
در خجلت و هم و الفا لازم حرکت نفسانی است
خوشیه ما تتحرک الیه و برودة ما تتحرک عنه و
افراط سکون نفسانی مبرد و مبلد است و افراط
حرکت نفسانی مهلک است پنجم از سته ضروریه
نوم و یقظه است و نوم در خلای معده
مبرد است باختلال روح و نوم نهار مفسد لون
و مرخی قوی نفسانی و مورث صلابت طحال است
و چون عادت شود جایز نیست ترک آن

در خلوی
معده
تقرکننده

مگر تب از رنج و سهر و غم مضعف قوای و منع تحلیل باد است و نقاهس موجب تحیر و تغیب فساد غذا است ششم بد سنه ضرور به اقتصار استفراغ است و افراط استفراغ بالذات مجفف مبرد بدن است از جهت اخلال رطوبات وارد ورود و بالعرض ممکن است که مسخن و مرطب بود چنانکه خلط خارج بارد یابس باشد و نزدیک حرج آن حرارت و رطوبت بر بدن مستولی گردد از جهت هیجان حرارت و رطوبت زوال صفد که برودت و یبوست است و للازم افراط احتباس شده و عفونت و سقوط اشتها و ثقل بدن بود و الله اعلم بالصواب خاتمه یافت در سال نهصد و چهل و چهار سمت ختم صورت اتمام این مختصر که با دفایده مند

شامل حال ... آفاق ...

بهمه آفاق را چه فاضی و چه عالم

هوالغنی

شروع رسالهٔ دلایل النبض

الحمد لله رب العالمین النافع الحکیم العلام والصلوة

علی زبدة الانبیاء و اولاده الکرام و اصحابه العظام

اما بعد پوشیده نماند که این سطری چند است از صناعت

طب در ادلهٔ نبض بر حال بدن که جهت طالبان

این فن مرقوم شده بدلایل النبض موسوم گشته

رباعی دارم امید یوسفی که مدام فیض گیرند

زین جوهر خاص هر عالم ... خلق عالم نشو نا زیر محفوظ
آمد از هیئت زمان محبوس ... ها که نبض
حرکت ... که وضعیه از ...

روح مرکب از انبساط و انقباض جهت ...
روح به نسیم و اخراج فضلات بر نفس وا...
ادله نبض یعنی چیزها که نبض بتوسط آنها ...
کند بر حال بدن ده است جنس اول
از مقدار انبساط و اقسامش نه است از برا...
آنکه اقطار سه است طول و عرض و عمق و ...
در هر یک از آنها یا زاید است یا ناقص
معتدل و از ضرب سه در سه نه حاصل ...
آن این است طویل قصیر معتدل بینهما عریض
ضیق معتدل بینهما مشرف منخفض معتدل

طویل آنست که احساس کرده شود اجزای او در طول
اکثر از مقیس علیه [illegible] بسبب
کثرت حرارتست و قصیر آنکه احساس کرده شود
اجزای او در طول اقل از مقیس علیه و بسبب قلت
حرارتست و معتدل آنکه احساس کرده شود
اجزای او در طول مساوی مقیس علیه و بسبب توسط
حال بینهماست عریض آنست که احساس کرده شود
اجزای او در عرض اکثر از مقیس علیه و بسبب کثرت
رطوبتست و ضیق آنکه احساس کرده شود اجزای
او در عرض اقل از مقیس علیه بسبب قلت رطوبتست
معتدل آنکه احساس کرده شود اجزای او در عرض
مساوی مقیس علیه و بسبب توسط حال بینهماست

مشرف آنکه احساس کرده شود اجزای او در ارتفاع
... علیه و جنس مشرف حرارت است منخفض آنکه
... کرده شود اجزای او در ارتفاع اقل از مقیس علیه
و جنس قلت حرارت است معتدل آنکه احساس کرده
شود اجزای او در ارتفاع مساوی مقیس علیه
سببش توسط حال بنهاست و اقسام تسعهٔ ترکیب
باعتبار مقدار انبساط و انقباض بسایط است هرگاه که ترکیب
کرده شود هر یک از ترکیب ثنائی و ثلاثی بیست و هفت
قسم میگردد و قید ترکیب به ثنائی و ثلاثی جهت استثنای
رباعی و مافوق آنست از برای آنکه چهار قسم از اقسام
جمع نمیشود مگر آنکه دو قسم از قطر واحد باشد و اجتماع
قسمین در قطر واحد محال است چه اعتدال در هر قسم
منع زیاده و نقصان و همچنین زیاده و نقصان در هر قسم

ممنوع الاعتدال

ممنوع الاجتماع است ضابطه در شناختن آنست که گرفته
شود سه قسمی که در قطر طول است و ترکیب کرده شود
با سه قسمی که در قطر عرض است پس حاصل شود نه قسم
بعد از آن ترکیب کرده شود با سه قسمی که در قطر
سمک است و حاصل شود نه قسم دیگر بعد از آن گرفته
شود سه قسمی که در قطر عرض است و ترکیب کرده شود
با سه قسمی که در قطر سمک است پس حاصل شود نه قسم دیگر مجموع
بیست و هفت قسم باشد چنانچه در جدول تصویر کرده شده

[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]

وضابطه در ثلاثی آنست که دایم ضلع ... ...
شود دو قسم بس اختیار کرده شود قسم ...
یکی از سه وجه چنانچه گردانیده شود طویل از قطر
طولی و عریض از قطر عرضی پس حاصل کرده
شود طویل عریض پس این حاصل
گردانیده شود ثلاث از برای آنکه
طویل عریض یا مشرف باشد یا منخفض
یا معتدل وقس علیه الباقی پس
حاصل کرده شود بیست و هفت قسم
بر دایره ثلاثی چنانچه درین جدول تصویر
کرده شده طویل عریض مشرف

کرده شده طویل عریض مشرف

طویل عریض مشرف	طویل عریض منخفض	طویل عریض معتدل	طویل ضیق مشرف	طویل ضیق منخفض	طویل ضیق معتدل	طویل معتدل مشرف	طویل معتدل منخفض	طویل معتدل معتدل
قصیر عریض مشرف	قصیر عریض منخفض	قصیر عریض معتدل	قصیر ضیق مشرف	قصیر ضیق منخفض	قصیر ضیق معتدل	قصیر معتدل مشرف	قصیر معتدل منخفض	قصیر معتدل معتدل
معتدل عریض مشرف	معتدل عریض منخفض	معتدل عریض معتدل	معتدل ضیق مشرف	معتدل ضیق منخفض	معتدل ضیق معتدل	معتدل معتدل مشرف	معتدل معتدل منخفض	معتدل معتدل معتدل

جنس دویم ماخوذ است از کیفیت قرع نبض و منقسم میشود
بقوی و ضعیف و معتدل قوی آنست که قرع کند لحم
انامل را اکثر از مقیس علیه و سببش شدت قوت حیوانیه است
ضعیف انگه قرع کند لحم انامل را اقل از مقیس علیه سببش ضعیف
قوت حیوانیه و معتدل انگه قرع او مساوی مقیس علیه باشد
و سببش توسط حال بینهما است جنس سیوم ماخوذ است
از زمان حرکت و منقسم میشود بسریع و بطی و معتدل

سریع انست که تمام کند حرکت را در زمان اقصر
از مقیس علیه و سبب کثرت حاجت روح به نسیم است
و معتدل آنکه مساوی مقیس علیه باشد و سببش
توسط حال بهاست جنس چهارم
ماخوذ است از زمان سکون و منقسم میشود
بمتواتر و متفاوت و معتدل متواتر آنست که
زمان سکونش اقصر بود از زمان سکون
مقیس علیه و سببش ضعف قوت حیوانیه است
و متفاوت آنکه زمان سکونش اطول بود
از زمان سکون مقیس علیه و سببش ثبات
قوت حیوانیه است و معتدل آنکه مساوی
مقیس علیه

مقیس علیه باشد و سببش توسط حال میهما است
جنس پنجم ماخوذ است از قوام عرق و منقسم میشود
بصلب و لین و معتدل صلب انست که صلابتش
اکثر از صلابت مقیس علیه باشد و سببش کثرت
یبوست و لین انکه صلابتش اقل از صلابت
مقیس علیه بود و سببش قلت یبوست و
معتدل انکه مساوی مقیس علیه باشد و سببش
توسط حال بینهما است جنس ششم ماخوذ است
از کیفیت جسم عرق و منقسم میشود بحار و بارد
و معتدل حار آنست که جسم عرق آحر باشد
از مقیس علیه و سببش کثرت حرارت است

هو

بارد آنکه جسم عرق ابرد باشد از مقیس علیه و سبب قلت حرارت است و معتدل آنکه مساوی مقیس علیه باشد و سبب توسط حال بینهما است

جنس هفتم ماخوذ است از رطوبت ما فی العروق و منقسم میشود به ممتلی و خالی و معتدل ممتلی نبض است که احساس کرده شود در بدن رطوبت فوق از مقیس علیه و سببش کثرت رطوبت و خالی آنکه احساس کرده شود رطوبت کم در بدن از مقیس علیه و سبب قلت رطوبت و معتدل آنکه رطوبت مساوی مقیس علیه بود و سبب توسط حال بینهما است جنس هشتم ماخوذ است از استوا و اختلاف در احوال نبض

و مراد باحوال

ومراد باحوال نبض عظم وصغر وقوت وضعف و
سرعت وبطو ونحو آن از تفاوت وعلامت قلیل و
وغرق نابض موصوف باشد واختلاف در
احوال مذکوره بیکی از سه چیزاست اول مجموع
نبضات یعنی ثلاثه نبضات مثلا یا متشابه
در احوال مذکوره یا متخالف یا متشابه در بعضی و
مختلف در بعضی دیگر پس اگر متشابه بود در احوال
مذکوره مستوی علی الاطلاق گویند واگر مختلف
بود مختلف علی الاطلاق خوانند واگر متشابه بود
در بعضی ومتخالف در بعضی دیگر مستوی گویند در
حاصل شده تشابه در وی ومختلف در جزیکه
حاصل نشده تشابه در دوم اجزا نبضه
واحده یعنی جزیکه واقع شود از دو حرکت

اصابع اربعه یا متشابه بود در احوال مذکوره یا متخالف
یا متشابه در بعضی و متخالف در بعضی دیگر پس اگر متشابه
بود در احوال مذکوره مستوی علی الاطلاق گویند
و اگر متخالف باشد مختلف علی الاطلاق
و اگر متشابه باشد در بعضی متخالف در بعضی دیگر
مستوی گویند در جزیکه حاصل شده تشابه در وی
مختلف در جزیکه حاصل نشده تشابه در وی
سیوم اجزاء جزو واحد از نیفه واحده
یعنی اول جزیکه واقع شود در تحت اصبع
واحده و اوسط جزیکه واقع شود در تحت
اصبع واحده و آخر جزیکه واقع شود در تحت
اصبع واحده یا متشابه بود در احوال مذکوره

اصبع

انتهی

یا متخالف یا متشابه در بعضی و متخالف در بعضی دیگر اگر
متشابه بود در احوال مذکوره مستوی علی الاطلاق
گویند و اگر متخالف بود مختلف علی الاطلاق و اگر
متشابه بود در بعضی دیگر مستوی گویند در چیزیکه حاصل
شده تشابه در و مختلف در چیزیکه حاصل نشده تشابه
در وی و سبب مستوی حسن حال بدن است و سبب
مختلف شدت ضعف یا ثقل ماده است جنس نهم
ماخوذ است از انتظام در اختلاف و عدم انتظام در و
منقسم میشود بمختلف منتظم و مختلف غیر منتظم مختلف
منتظم آنست که حفظ کند یکی و زیاده دو زیاده یا بیشتر را و
متغیر گردد مثال چیزیکه حفظ کند دو روا حد را آنست که
سرعت مثلا در یک نبضه مقداری معین باشد
و در نبضه دیگر مثل ثلث آن مقدار و در نبضه دیگر
مثل ربع آن مقدار و برین استمرار یابد و مثال
طریق

چیزیکه حفظ کند دوری را آنست که حفظ کند دوری
واحد را برو جهی که بند کورشد پس حفظ کند دوری
دیگر با این نوع که سرعت در یک نبضه مقدار کی
معین بود در نبضهٔ دیگر مثل خمس آن در نبضهٔ
دیگر مثل سدس آن و برین استمرار یابد و سبب
این قسم ضعف سبب اختلافست، از برای آنکه
اگر سبب قوی بودی بنا بر قاعده که معلوم شد او
بر سرعت و سرعت بر تواتر احداث تواتر کردی
باقی نماندی بر حالت واحده و مختلف غیر منتظم
آنست که حفظ نکند دوری را و سببش قوت
سبب اختلافست و این جنس داخل است
در تحت مختلف و از ینجهت واجبست
که اجناس نه باشد نه ده جنس دهم
باخذ بسی از دو

هو الغني

ناخوذ است از وزن که عبارت است از مقایسه
احد الشیئین بدیگری جهت شناختن کمیتی که بنهایت
اید انکه هر فردی را از افراد انسان در حالت صحت نبضی
که آنرا وزنی معین است پس اگر آن وزن حاصل شود
جید الوزن گویند و سببش جریی اسباب نبض بر مجری
طبیعی آنست و اگر حاصل نباشد ردی الوزن خوانند و ردی
الوزن منقسم میشود بسه قسم مجاوز الوزن و مباین الوزن و
خارج عن الوزن مجاوز الوزن آنست که متشابه باشد
وزن سنی را که بلی اوست چون صبی که او را وزن
شبان بود و مباین الوزن آنست که مشابه بود سنی را
که بلی آن نباشد چون صبی که او را وزن شیوخ باشد
و خارج عن الوزن آنکه متشابه نباشد سنی را چون نبض
مرتعد و مرتعش و ملتوی و این قسم در غایت ردائت است

از براى آنکه دلالت کند بر تغیر عظیم در مزاج نبض

که حاجت بسوی نبض چنانکه گذشت از برای اخراج

روح است نسیم باد ونبض اگر زیاده شود حاجت

نسبت باد فی حرارت وعرق نابض مطاوع ودر

حرکه مساعد باشد نبض عظیم گردد واگر زیاده شود حاجت

نبض باوجود عظیم سریع گردد تا حاصل شود باعظم

استیفای تروح واگر حاجت بافراط کشد بروجهی که

نشود بهوای منجذب نبض عظیم سریع باوجود عظیم

سرعت متواتر گردد تا حاصل شود بجمیع آنها استیفا

واجب اما اگر عرق نابض عاصی باشد بر قوت در

بسوی کمال انبساط نبض سریع صغیر گردد اما سرعت از

برای آنکه تدارک کند بسرعت چیزیرا که فوت شد

از عظم پس مرمان سریعتان قایم مقام مرة واحده عظیم

شود اما صغیر از برای آنکه صلابت عرق مانع کمال انبساط

واگر قوت ضعیف باشد

هو

واگر قوت ضعیف باشد پس اگر حاجت بی تواتر مندفع شود
سریع تنها گردد واگر زیاده شود حاجت سریع با تواتر و
اگر ضعیف بمشابه گردد که قادر نباشد بر فعل سرعت نیز متواتر
صغیر گردد اما تواتر از برای آنکه تدارک کند چیزیرا که فوت
شده از عظم و سرعت اما صغیر از جهت ضعف قوت
از کمال انبساط و گاهی صغیر میشود نبض اندکی از جهت القای
قوت در تحت ماده غذائیه و یا خلطیه چنانکه در اول نوبتهای
تپ هرچند که قوت در اصل قوی باشد ولین نبض
از جهت رطوبت است وصلابت وی از جهت یبوست
و اندکی صلب میگردد نبض در بحرانها بسبب اندفاع ماده
بسوی عضوی از اعضا چون راس و معده و امعاء و غیرهم و
اختلاف نبض از جهت ثقل ماده باشد و ضعف بود و اگر
بسبب اختلاف چون بسیار گردد باطل شود نظام نبض
و حسن وزن او والله اعلم بالصواب
از مرکبات نبض که مخصوص اند باسمائی که رقم نموده است و چهار نوع
در انگشت می یابد

عظیم و صغیر منشاری موجی و دودی نملی ذنب الفاری
معترقی ذو القرة واقع فی وسط عظیم نبضی را گویند
که زاید باشد در اقطار ثلثه و سببش کثرت حرارت و
رطوبت و مطاوعت آلت است و صغیر نبضی را گویند
که ناقص باشد در آن و سببش قلت حرارت و رطوبت و
نقصان مطاوعت آلت است غلیظ نبضی را گویند
که در قطرین زیاده بود یعنی در عرض و عمیق سببش زیادتی
حرارت و رطوبت و دقیق نبضی را گویند که ناقص در آن
بود و سببش قلت حرارت و رطوبت باشد منشاری
نبضی را گویند که سریع و متواتر و صلب و مختلف الاجزاء
در شهوق و غور و تقدم و تاخر و صلابت و لین بود و
معنی هر یک از سرعت و تواتر و صلابت و لین دانسته
اما معنی اختلاف در شهوق و غور آنست که بعضی
از اجزای عرق مرتفع شود و بعضی و اختلاف در تقدم

تا خر

تا هم آنکه حکایت کنند بعضی از عرق قبل از وقت
یا بعد از وقت واختلاف بحسب صلابت و لین آنکه
بعضی از اجزای عرق صلب و بعضی لین گردد
سبب اختلاف دو چیز است اول اختلاف
مضبوت در جرم عرق از اخلاط چون دم و صفراو
بلغم و سودا در عفونت و نضج چه عفونت
موجب لین و کمال انبساط است و عدم عفونت
و اضداد اینها و نضج نیز موجب امور مذکوره است و فجاجت
موجب اضداد اینها دویم ورم اعضای عصبانیه
که موجب صلابت بعضی از اجزای عرق دون
بعضی است و اختلاف در صلابت ولین موجب
اختلاف در شهوق و غور است و این همچنانست
که اصحاب ذات الجنب را بود از برای آنکه محیط است

بنابر این دو قسم یکی از خارج و دیگری از داخل و غشیه
متنجه از لیف عصبی یعنی رباطی از این اعصاب
منجذب میشود چیزیکه متصل است باعصاب موضع
ورم بسبب زیادتی ورم در حجم عضو و چیزیکه منفصل
بآن اعصاب منجذب نمیشود پس ممتد نمیگردد
بعضی از اجزاء شریان فرود بعضی پس چیزیکه ممتد
میگردد صلب میشود چیزیکه ممتد نمیگردد لین میشود
موجی نبضی را گویند که سریع و متواتر و لین و مختلف
الاجزاء در شهوق و غور و تقدم و تاخر باشد و سببش
شدت ضعف قوت است تا غایتی که استطاعت
آن ندارد که بسط دهد عرق نابض را دفعة واحدة
بلکه بسط دهد شیٔ را بعد شی و گاه باشد که سببش لین عرق
بود و دودی نبضی را گویند که مشابه موجی باشد
الا آنکه صغیر بود بخلاف موجی و سببش ضعف

هو

زاید بر موجی است و مثلی نبضی را گویند که شبیه باشد
موجی را لیکن اصغر و اشد باشد ... آخر و
ضعف و بیشتر زیادتی ضعف بود ... دردود
است و ذنب الفار نبضی را گویند که اخذ کند بتدریج
از مقداری بسوی اعظم یا اصغر و پس رجعت
کند بسوی مقدار اول و گاه باشد که منقطع شود
قبل از وصول بمقدار اول و این قسم ردی است
وقتیکه اخذ کند از زیادت بسوی نقصان از برای
آنکه دلالت میکند بر ضعف طبیعت اما وقتیکه اخذ
کند از نقصان بسوی زیادت ردی نیست بلکه جید است
از برای آنکه دلالت بر قوت طبیعت و قسم اول
که اخذ است از نقصان بزیادت مشابه ذنب الفار است
اگر گردانیده شود مبدء طرف دقیق بصورت
و قسم ثانی که آخذ است از زیادت

بسوی نقصان نهر متشابه و نسب الفا است اگر دیده
شود میه طرف غلط این مباحث لیکن
مثال تدریج در اختلاف آنست که ماتحت اصبع
اولی مثلا بر حدی باشد از اعظم و ماتحت ثانیه انقص
ازوی و ماتحت ثالثه انقص از ماتحت ثالثه انقص
از ماتحت ثانیه و ماتحت رابع انقص از ماتحت
ثالثه باشد بر عکس این چنانچه مثلا ماتحت
اصبع اولی بر حدی باشد از صغر و ماتحت ثانیه
اعظم از و و ماتحت ثالثه اعظم از ماتحت ثانیه و
ماتحت رابع اعظم از ماتحت ثالثه و قیاس کن
برین همچنین وقتیکه اختلاف در سرعت
یا غیر آن بود و قسمی را که رجوع نمیکند بجانب
اولی ذنب راجع گویند و قسمی را که

هو

که رجوع نمیکند پس اگر منتهی شود بجنبشی که احتباس کرده نشود حرکت او ذنب منقطعی گویند و
مطرقی بعضی را گویند که قرع کند اصابع را پس عود کند اندکی بجانب مرکز و قبل از وصول بغایت
مرکز عود کند پس تمام کند حرکت انبساط را و تشبیه کرده شده بضرب مطرقه که باز میگردد از مضروب
پس مرتفع میشود ارتفاعی اقل از ارتفاع او در ید ضارب پس عود میکند مرتبه ثانیه جالینوس گفته
که قسم در نبض مطرقی عود دو عود را امر حقیقی و اطبا
اختلاف کرده اند که مطرقی نبضه واحده است یا نبضتان و
اختیار کرده شیخ او را و امام گفته که خلاف لفظی است
از برای آنکه اگر شرط کنیم در نبضه انبساط و انقباض

تين
بنضتان

مابین منطقه واحده باشد والا متصلین و سبب ...

قوت قویه و حاجت شدیده آلت صلابت

پس مطاوعت نمیکند در حصول کمال انبساط بلکه

منقطع میشود قبل از وصول بسوی غایت لیکن

طبیعت میخواهد قوت را با تمام فعل او پس ملحق

میشود ضربه دیگر و گاهی سببش ضعف قوت میباشد

از برای آنکه چون قوت عاجز باشد از بسط عارض

عارض میشود او را توقف میان نقطه مرکزیه و

محیطیه از جهت استراحت و گاهی از جهت شاغلی

که مشغول دارد طبیعت را از کمال انبساط

همچنانکه عارض شود در رفع مغرط پس نزدیک

بعد از او تمام کند حرکت را و المتدرة بعضی را گویند که واقع شود بعد سکون وقتی که متوقع باشد حرکت تا این مسافت یا در مرکز بعد از سکون داخلی جهت تا نفعی از انبساط ثانی پس متصل شود سکون دیگر بسکون اول یا در محیط بعد از سکون خارجی بمثل ذالک و سببش اعیاء قوت یا استراحت یا عارض متناقض که متصرف شود بسوی او طبیعت دفعة چون غم مفرط و واقع فی الوسط بعضی را گویند که واقع شود در وحرکت وقتیکه متوقع باشد سکون کما بین الحرکتین و فرق میان واقع فی الوسط و مطرقی آنست که قرع ثانیه در واقع فی الوسط بعد از اتمام انبساط اول و قبل از اتمام انقباض اوست

دو مطرقی جبری است از انبساطی که نوع اولی

اول او تنفس و تنفس واقع فی الوسط بنا

حاجت است بسوی ترویح که محتاج گردد از

طبیعت را بآنکه حرکت کند در وقت غیر حرکت

تنفس

دلایل تنفس در سرعت و بطو و قوت طبیعت

تواتر و تفاوت وغیرها نزدیک است بدلایل نبض

بر حال بدن والله اعلم شد زد رقم خامه ام

دلایل نبض نظری کن تا ملی فرمای تا شود

نبض سال تاریخش نبض گیرد نود و برد

افزاء باتمام رسید رساله دلایل النبض بقلم

الیشر بندت [illegible] ساکن قره قلی محله همسایه مرزا عزیز الدین

۱۹۳۹ از نقل محمد فضیل لاهوری تحریر بتاریخ [illegible] ماه ساون

بوقت پیشین که ساعت سه بود باتمام رسید

هو الغني

هو المراد

بعد حمد و سپاس حکیم مطلق جل ذکره و پس از درود رسول
بر حق صلی الله علیه وسلم و علی آله و اصحابه مخفی نماند که چون
رساله دلایل النبض باختتام انجامید بخاطر بعضی از خدام و اعزه عمده
چنان رسید که در ادله البول نیز کلمه چند نوشته شود و حرفی
چند نگاشته گردد لاجرم این رساله بدلایل البول موسوم
بحسن عبارت و قید کتابت آمد والتوفیق من الملک
الصمد بدانکه اول اختلاط آب بطعام در معده است تا نرقیق
کند و کیلوس از ماساریقا که رگهای چند اند از جهت
مقعر کبد است و از عروق شعریه که در محدب اوست بسوی
کبد پس جاری شود اکثر بیش از کبد بسوی کلیتین و از کلیتین
بسوی مثانه و اندکی که در جگر باقیمانده جاری شود با دم در عروق
بعض رجعت کند قهقری بسوی مثانه و از نجهت منصبغ شود
بول کسیکه خضاب کرده شود بحنا و کم گردد بول کسیکه

کننده است بر حرارت زایده بر حرّیکه در اشقر است
طبقه پنجم احمر ناصع است که مسمّی است بزعفرانی چه لون او
مشابه بزهر زعفران است بخلاف ناری که مشابه بصبغ ...
است و علامت کننده است بر حرارت زایده بر حرّیکه
در ناری است اصل دویم از اصول لون احمر است
و او منطوی است بر سه طبقه طبقه اول اصهب است که او را
اندکی حمرت است و نزدیک است ببیاض و دمی که موجب آن است
لابد است از آنکه رقیق باشد طبقه دویم وردی است
که او را حمرت زایده است بر حمرت اصهب و دمی که موجب
آن است لابد است از آنکه غلیظ باشد طبقه سیوم اقتم است
که او را حمرتی است مایل به تیرگی و دمی موجب آن است
لابد است از آنکه اغلظ باشد و سبب این جمیع الطباق
ثلثه غلبهٔ دم و حرارت است علی مراتبها و گاهی لون
باوجود برد احمر میباشد چنانکه در فالج و سوء القنیه
بسبب ضعف کبد و قلت تمیز مائیت از دم و بدن

ناری

ناري از طبقات مصفرت اول است بر حرارت از براي
آنکه صفرت از جهت اختلاط صفرا است و حمرت از جهت
اختلاط دم و حرارت صفرا اشد است از حرارت دم و
ایضا غالب است بر صفر اجزا ناري و بر دم جزء هوائي و
حرارت نار اشد است از حرارت هوا اصل سیوم
از اصول لون اخضر است و مشتمل است بر چار طبقه طبقه
اول فستقي است که آنرا اخضر قي است مایل بر زردی را
دلالت میکند بر برد منجمد از براي آنکه این لون حاصل میشود
از اختلاط سوداویه صفرت غالب آنست که سودا
از برد منجمد حاصل شود و قرشي در شرح کلیات آورده
که لون فستقي نزدیک من دلالت میکند بر احتراق
صفرا از براي آنکه سودا که از برد حاصل میشود بالکمودت
میباشد نه با صفرت طبقه دویم نیلجي است و آن لونیست
که خضرت او فوق خضرت فستقي است و مشابه

... ست که بر ضد بحرا ...

... و متقدم باشد او را ...

... ده سبب چهار قسم ...

... مانع ... شراب اشود که طبیعت تصر ...

در رو نکند پس بیرون آید بحالت خود مع بول

عدم تصرف طبیعت در رو یا از جهت سقوط قوت

کبد است و این در غایت رداوست یا از جهت بودن

اوست زاید بر قدر کفایت و در بحطر ...

اصل نجم از اصول لون ... است و منقسم میشود

بدو قسم قسم اول لونی است که متفرق بصر است چون

... و غیر مشف است که نفوذ نمیکند در و بصر نفی

باز میدارد ما وراء خود را از ابصار و بر دو قسم ...

شحم یا اعضای صلبه ... اعضاء منویه و اعضا

بسیطه و اعضا

بسیط و اعضا و [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible]

شرایین آورده اعصاب [illegible]

وعلامت ذوبان شحم آنست که بول باض [illegible] آ

وسببش حرارت قویه است که اذابت دسومات

بدن کند و این ذایب منجمد میشود در قاروره وعلامت

ذوبان اعضاي اصلیه چون عصب و عظم و غیره آنست که

بول شدید البیاض بود و این در آخر دق میباشد و

علامتش ذبول و ضمور قوي است قسم دویم لونی است

که منسوب است و آن بر دو نوع است نوع اول از منسوب

جرمی است که آنرا مطلقاً لونی نیست چون هوا و

اجرام فلکیه که باز نمیدارد باصره را از ابصار

آو منع بصر کند آنرا نفوذ و صفا از علامات نضج و سکون حمی او ست

کدورت آنرا بار انجیت عدم نضج و ثوران اخلاط و کدورت

از جهت بسیعود قوت و از جهت ورم باطن میباشد

مفلوق که بسبب باسیر قوام جنس چهارم

بول است و بول بحسب آنچه با منتن است با عدم

با منتن اما منتن دلالت کننده است بر یکی از دو امر

اول افراط عفونت اخلاط امر دویم قروح با جرب

در آلات بول و این اکثر در مثانه باشد از برای آنکه

بول بیشتر در و بود پس تاثیر قروح مثانه در افساد

را انچه اکثر باشد و فرق میان دو امر مذکورین

بوجوه است اول آنکه کاین از قروح آلات بول

با وجع در عضو متقرح بخلاف کاین از عفونت اخلاط

دویم آنکه کاین از قروح قیح و قشور میباشد

بخلاف

نحو عفو کاین از عفونت نشود مگر آنکه کاین از عفونت
بجهت قوت مریض و ضعف او بیشتر و کم میشود بخلاف
کاین از قروح و اما عدم الرائحه دلالت کننده است بر جمود
اخلاط و فجاجت او و اندکی از جهت سقوط قوت مباعد
البدن وقتی است که عاجز شود طبیعت از اخلاط بکلی
البول پس اگر باشد این در عقب بول شدید النتن دلالت
کند بر اعراض طبیعت از مقاومت مرض پس ناچار باشد
انتظار موت و اما معتدل الرائحه دلالت کند بر نضج ماده
جنس نجم زبد بول است و زبد بول حاصل میشود از
رطوبات لزجه که مخالط است ریح خارجه مع البول و
میشود است برو که حرق کند آن رطوبات را و بیرون آید
پس متعلق بود بول را از زبد و غیب که امتداد رطوبت لزجه
کند چون ریح غلیظ است کند و هر چند که این رطوبات
١٢٥ لزجه او فر ریاح ممدده او را اگر باشد بول را زبد
متمدده

بیشتر باشد و کثرت زبد و کف و نفخ و انفجار بود و دلالت کند
بر کثرت ماده غلیظه لزجه و غلبه ریاح و این در امراض بلغمیه
لزوجی است و منذر است بطول مرض جنس ششم
رسوب است و رسوب در لغت استقرار اجزاء غلیظ و ثقیل
بیلکوات است و در اصطلاح هر جوهر اغلظ از مائیت بول که
حاصل باشد در آن مائیت و متمیز باشد از آن و برابر بود و آنکه
در اسفل باشد یا در اوسط یا در فوق اول را رسوب راسب
دویم را متعلق سیوم را غمام و اطلاق میکنند رسوب را بر غمام
متعلق از برائی آنکه خیر یکه از شان اوست رسوب متعلق
میشود و در وسط میباشد وقتی که منع کند مانعی از رسوب
پس بجهت این صفت که بالقوه در اوست گفته میشود
رسوب او را او رسوب یا دال است بر نضج و آنرا رسوب
محمود گویند یا غیر دال بر او و آنرا رسوب ردی خوانند
و رسوب محمود را اوصاف بود و اول آن بیاض

راسب

متعلق در میان

سبب
از برای آنکه نضج بهاضمه است و فعل هاضمه نسبته با عضا
و اعضا بعض از بعضی مشابهت در لون تابع باشد نضج را
و فضلات هضم کبدی احمر بود لیکن مثانه و غیر آن از مجاری
بول میدهند حمرت را پس ظاهر نشود حمرت در رسوب تمام
و دوم بلاست از برای آنکه دلالت میکند بر آنکه تمامی اجزای
رسوب قبول کرده است نضج را بعموم استوا که مشابه الاجزا باشد
یعنی بعضی اغلظ نباشد از بعضی چارم اجتماع اجزاء از برای
آنکه نفث آنها از ریاح مانعه از انفصال بعضی ببعضی باشد و
مخالطت ریاح ببول از قبایحت بود و رسوب محمود سه قسمست
افضل او رسوب راسب است پس متعلق پس غمام بد بود وجه
اول آنکه غالب بر اعضا اجزای ارضیه است یا صلب
قیمی و فضول مندفعه ببول وقتی نضیج بود که شبیه باشد
با عضا و غالب باشد بر وا ارضیه پس شانش آن بود

که متسفل شود پس خیر که از و متسفل شود نیز دیگر بود نضج
وجه دوم آنکه اکثر سبب تعلق ریح بود هم چنین که بیشتر باشند
تعلق متصل بود و کثرت و امتلا پس کثر تجر و بت از وقع
باد و بود پیوسته مدموم است کما یافته نشود در او ابطا
از کوره و آنکه نیز بیشتر است و افضل او غمام است پس متعلق
بیشتر است و نبود که لطف او از جهت حرارت مصعده
باشد دوم آنکه همچنانکه حرارت مصعده است تلطف نیز هست
اما وقتی که صعود از مخالطت ریح ناهره اجزاء ارضیه اکثر از آن
اوست تسفل باشد از جهت میل ریح تنبوئی فوق پس
در نبوت است افضل از متعلق و متعلق افضل از غمام بود
از برای آنکه این هنگام ریح در تسفل کمتر باشد و فضول
مندفعه و رسوب ردی یا از اعضا باشد یا از رطوبات
نیست در بدن جسمی که باشد از و رسوب غیر از این هر دو
دکاین از اعضا یا باشد از اعضاء اصلیه و آنرا خراطی
گوید باشد

گویند یا نباشد پس اگر از اعضای اصلیه باشد یا درد [illegible] باشد

[illegible] لحمی گویند [illegible] پس اگر درد و [illegible] باشد

[illegible] لحمی گویند و خراطین یا از ظاهر عضو باشد یا از باطن عضو

پس اگر از ظاهر باشد آنرا [illegible] گویند و اگر از باطن [illegible]

باشد پس این منفصل اگر [illegible] گویند [illegible]

آنرا صفایحی گویند و ابیض از مثانه و احمر از کلیه یا کبد باشد

و اگر نباشد اجزاء کبار عراض پس اگر باشد احمر آنرا کرسنی

گویند و اگر احمر نباشد نخالی گویند و کاهی از رطوبات بعضی

بول بحمرتست و دلالت کند بر احتراق دم و بعضی کبد اسیاه است و

دلالت کند بر احتراق بلغم و بعضی اصفر است و دلالت کند

بر غلبه صفرا و بعضی اسود است و دلالت کند بر احتراق سودا

تمامی اینها که مذکور شد در بول کسی است که آنرا رسوب بود

اما عدم رسوب را اسباب است اول عدم نضج دوم [illegible] شده سیوم

قلت ماده و رسوب در اصحا کمتر باشد از جهت خلو عروق

آنها از خلط واجب الاندفاع ببول و اگر باشد رسوب عدیم الهضم

بود و باشد از فضل غذا و ظهور دل را نیز رسوب کمتر بود

از جهت قلت فضول آنها خصوصا وقتی که مرتاض باشند

از جهت کثرت تحلیل بسبب ریاضت و مریض قریب

که عهد الریاضت باشد رسوب بسیار بود و از انواع

رسوب رسوب مدی که تفل دریده بود و رسوب

مخاطی که تفل در و خلط خام غلیظ باشد و بسیار باشد که

یافته شود در عرق النسا و وجع المفاصل و فرق بینها بعد

از مشارکت هر دو در لون و بیاض آنست که مدی با

منتن بود و متقدم باشد او را ورم و آسان بود

اجتماع ثفل و تفرق در و بخلاف مخاطی در بن احکام

جنس ششم مقدار بول است و بول یا اقل است

از طبیعی یا اکثر از و یا مساوی و اسباب کثرت بول

بسیار است و از الجمله بسیار خوردن آب تنها یا

با طعام در

یا ممزوج بمشروب و جلّم خوردن ممزوج بمشروب دارو

ومیوه‌های تر و تازه و از آنجمله است ذوبان اعضا و

خروج ذایب بطریق بول چنانکه در حمیات محرقه او

از آنجمله است استفراغ مادّه مختلفه دیدن چنانکه

در بحران ادراری و فرق میان بحرانی و ذوبانی

آن بود که بیمار در بحرانی بغوث باشد و از عقب

آن راحت یابد بخلاف ذوبانی و ایضا در ذوبانی

حرارت قویه بود و بول از آنچه حاده باشد در روز

بحران بنو دان اسلم بول ردی چون اسود غلیظ

چیزی بود که اعز زتنا باشد یعنی استفراغ کرده شود

دفعه کثیره لا منقطعا قلیلا قلیلا از برای آنکه دلالت

کند بر قوت طبیعت و ثانی بر ضعف او و اسباب

قلت بول بتر بسیار است و از انجمله است فرط تحلیل
رطوبات از جهت شدت تخلخل بدن و السلطح
او بحرکت مفرطه و از انجمله است فناء رطوبات بدن
از جهت فرط حرارت و این سبب غیر مناسب
اول است از برای آنکه اول رطوبت ابعد از
وجود او و ثانی انتفاء اوست ابتدا او و از انجمله
است سده که مجاری بول منعقده بسوی مثانه است
پس بیرون نیاید مگر رقیق قلیل و باقی بماند غلیظ کثیر و
از انجمله است اسهال و اسهال موجب انصراف
مائیت بجانب معده و امعاء است و افراد در
قلت بول با قلت تخلخل مندرست با استفاد
و دلایل برانز در صفرت و بیاض و شواد و غیره
هم و باک است بدلایل بول فتامل تدبر والله اعلم

باب القول

هُوَ القادر

بالصواب والیه المرجع المآب رباعی احکام البول را

هر دو فکر نو یعنی همه نوع کرد جمع برادران تاریخ

سال آنکه شنود و قیمت بگیر قاروره ۹۴۲ و چهار صد و ... را

از برآن

تمت رساله دلایل البول

ادهم شیری گنبای ...

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله الحکیم الوهاب و صلی رسوله محمد صاحب الحکمة و

فصل الخطاب و علی آله الاطیاب و اصحابه الانجاب اما بعد

این رساله ایست مسمی بمختصر البیان فی ضرورات البحران

بدانکه لفظ بحران یونانی است یا سریانی و معنی آن

بورش و یا فصل خطاب و در اصطلاح عبارت است

از کوشیدن طبیعت با علت و بدان سبب در بدن بیمار
تغیر عظیم ظاهر شدن بجائی بیشتر با بیم تر و تشبیه داده اند مرض را
بدشمن یاغی و طبیعت را بسلطان حامی و بدن را به مملکت
سلطان و یوم البحران را بروز مقابله و قتال پس هنگام غلبه
کاهند را نه بو حاله اشتغال دافعه باشد بیجا غلبه باشد
ناقص و یا بالعکس از این اقسام تغیر هشتگانه هویدا میشود
بجائکه در روز قتال از طرفین اسباب جنگ و حرب مهیا باشند
و امور خطرناک مانند آوازهای سخت و خبرهای وحشت آمیز
و خوف و تحیر پیش آید همچنان که در بحران روز بهمان قسم
اضطراب و گریه قلق عظیم و حرکات صعبه و شنیدن
آوازها چون دوی و طنین و تشویش افعال بمریض
لاحق میشود پس روزیکه بحران واقع شود مریض را لازم است

اگر موافق

به هیچ وجه تحریک نفرمایند زیرا که تحریکات صناعی
تحریک طبیعی نشود و موجب استفراغ مفرط گردد و وجود آن
مخافت ضعف بل سبب فوت و هلاک است و اگر مخالف
تحریک طبیعی بود و تشویش و به انفعال طبیعت واقع گردد
طبیعت از فعل تام خود که بدون عایق و مانع بود
باز ماند و بحران جید و اخراج ماده و استقبال مرض
بوجه اکمل نشود پس ازین وجوه در روز بحران
از مسهلات و مستفرغات بل از محرکات ممانعت
فرموده اند حتی که اگر مریض متحمل باشد از غذا باز
دارند و الا بقدر ضرورت و مقتضای وقت غذای
لطیف سریع الهضم بکار برند فایده بدانکه
بحران یکه بدفع ماده بود بر پنج نوع است اول

هیچ

و اسهال و قی و رعاف و ادرار و عرق لیکن بحران که بعروق
ادرار بود ناقص باشد چه ماده رقیق مندفع میگردد و
غلیظ باقی میماند و بحرانی که بقی و یا باسهال یا رعاف
بود تام باشد فایده هر بحران را تقدم اعراض لازم است
مثلا اگر در روز بحران شود علامات نضج و اعراض
در نوبت متقدم شوند و اگر به نوبت واقع شوند در روز ظاهر
گردند و هر یک را از اصناف بحرانات جمیعه علامات جداگانه
متقدم شوند مثلا علامت قی ضیق النفس و خفقان
و تقلب النفس و تلخی دهن و ورد امعا و ثقل بدن و بعد
سر اشیف بطرف اسفل و تمدد بطن و درد و نفخ
و انصباغ براز و قراقر امعا و عدم علامات

[illegible]

هو القادر

یبوست

فی و دقت و غیره و نبض صغیر و یا صلب بودن او ...
... ثقل سمع و دودی یا طنین و اشتغال ...
... رو برودی چشم و ... بینی و ضربان گوهای و
بودن مرض صفراوی یا دموی خصوصاً ... که
بیمار جوان باشد و علامت ... ثقل مثانه و غلظت
و کثرت بول و عدم اسهال و در فصل زمستان و غیر
از دیگر فصول افتد و علامت عرق انتفاخ بشره و رنگینی بول
بروز بحران غلظت آن بروز ... و موجبیت نبض پس
طبیب را باید که بر علامات و استفراغات همیشه متوجه باشد
اگر طبیعت بقوت دفع ماده نماید عین مقصود است والا گاهی
طبیب حاذق را احتیاج باعانت طبع شود در صورتیکه
طبیعت مهیا کند ماده را برای اخراج و بسبب ضعف خود
استیصال آن نتواند کرد فایده بدانکه هر مرض را

که آخر بسلامت بود چهار مرتبه میباشد ابتدا تزاید انتها
انحطاط پس بحران در انحطاط نمیشود و بحران تام
در وقت انتها واقع شود و آنچه در ابتدای مرض افتد
مهلکست و آنچه در زمان تزاید ناقص ردی باشد
بدانکه در ایام مرض بعضی روزهای بحران باشد که آنرا
ایام الباحوریه گویند و بعضی روزهای خبردهنده که
بحران کی خواهد شد آنرا ایام الانذار گویند و بعضی
روزهائی نه از باحوریه باشند نه از انذار اما بحران اتفاق
بحران در آن روز واقع شود آنرا ایام واقع
فی الوسط گویند اما ایامیکه در آن بحران افتد
تام و نیک باشد یازده روز اند چهارم و هفتم و
چاردهم و هفدهم و بیستم و بیست و یکم و بیست و چهارم
و بیست و هفتم و سی و یکم و سی و چهارم و سی و هفتم
و چهلم و ایامیکه واقع فی الوسط ششم روز اند

سوم و نهم

۳ ۵ ۹ ۱۱ ۱۳ ۱۷
سیوم و پنجم و نهم و یازدهم و سیزدهم و هفدهم
و ایامیکه در آن بحران ناقص افتد و با رنج
و خطر باشد هشت روز اند ششم و بیستم
۱۰ ۱۲ ۱۶ ۱۸ ۱۹
و دهم و دوازدهم و شانزدهم و هژدهم و نوزدهم
۲۳
و بیست و سیوم و ایامیکه در آن بحران نباشد
۲۲ ۲۴
سیزده روز اند بیست و دوم بیست و سیوم
۲۵ ۲۶ ۲۸
بیست و پنجم بیست و ششم بیست و هشتم
۲۹ ۳۰ ۳۲ ۳۳
بیست و نهم سیم سی و دوم سی و سوم
۳۵ ۳۶ ۳۷ ۳۹
سی و پنجم سی و ششم سی و هفتم سی و نهم و جهت
تسهیل حفظ متعلمان زاجد وبی جامع اقسام اربع موافق
الکبر اطبای نامدار در ایام بحران مسهل و واقع فی الوسط
و خلافی برای تسهیل حفظ موافق معمول مرقوم

[illegible]	بحران	۱۱	واقع فی الوسط	۲۱	محمود بحران	۳۱	بحران محمود	
[illegible]	خلاف فی	۱۲	یوم مسهل	۲۲	یوم مسهل بلا خلاف	۳۲	یوم مسهل بلا خلاف	
[illegible]	واقع فی الوسط	۱۳	واقع فی الوسط	۲۳	یوم مسهل بلا خلاف	۳۳	یوم مسهل بلا خلاف	
۴	محمود بحران	۱۴	بحران [illegible]	۲۴	بحران محمود	۳۴	بحران محمود	
۵	واقع فی الوسط	[illegible]	[illegible] خلافی	۲۵	یوم مسهل بلا خلاف	۳۵	یوم مسهل بلا خلاف	
۶	ردی بحران	۱۶	یوم مسهل	۲۶	یوم مسهل بلا خلاف	۳۶	یوم مسهل بلا خلاف	
۷	محمود بحران	۱۷	واقع فی الوسط	۲۷	بحران محمود	۳۷	بحران محمود	
۸	یوم مسهل	۱۸	ردی بحران	۲۸	یوم مسهل بلا خلاف	۳۸	یوم مسهل بلا خلاف	
۹	واقع فی الوسط	۱۹	یوم مسهل	۲۹	یوم مسهل بلا خلاف	۳۹	یوم مسهل بلا خلاف	
۱۰	یوم مسهل	۲۰	بحران محمود	۳۰	بحران محمود	۴۰	بحران محمود	

بسیار باشد که در امراض حاده تا به یوم علامات بحران معلوم نماید

پس در این شمار در نگیرد این روز که علامات بحران از باده باشد

بعضی روز را یوم البحران باید خصوصاً که یوم الانذار

نیز بران گواهی داده باشد و آن روز روز بحران هم بود

فایده این همه که گفته شد از تعداد ایام باحوریا

در امراض حاده واقع میشود و اما در امراض مزمنه عدد

ماه و سال چون عدد روزهای امراض حاده بود چنانچه

در ربع سوداوی و بلغمی هفت ماه همچون هفت نوبت

غب باشد بالجمله بعد یکصد و بیست روز بحران یا بیش هفت ماه

باشد یا بیش هفت سال یا بیش از چهارده سال یا بیش

بیست و یکسال و بقراط گفته از چهل روز بحر روز شصتم و

هشتادم و صدوبیستم از روزهای بحران شمرده بدانکه

که در حمی غب یوم النوبة روز بحران میباشد پس

باید که احکام بحران در روز نوبت ملحوظ خاطر دارند
و احتیاط کنند که در وقت بحری سکم واقع شود و
معمول اکثر اطبا است که اگر حدوث مرض قبل از انتصاف
نهار باشد آن روز را در حساب مرض کامل دانسته گیرند
و اگر بعد از انتصاف نصف النهار باشد ترک میکنند
و ظاهر است سببش این است که یوم بلیله نزد ایشان از نصف
النهار تا نصف النهار دیگر است انقدر برای تعلیم
مبتدیان مرقوم شد او [illegible]

اولاً و اخراً و ظاهراً و باطناً
اوم سری کتابی شنا

بسم الله الرحمن الرحیم

بعد از حمد حکیم دانا و تحیت زبدة الرسل و الانبیا
صلی الله علیه وسلم و علی آله و اصحابه نموده میشود
که این قصیده الیست در حفظ صحت بدن مرتبی

[illegible]

زینت مسند حضرت پادشاه سکندر حشمت سلیمان جاه
تاج بخش عالم آرای عدو بند قلعه گشای طراز کسوت
سلطنت و فرمانروائی نگین خاتم عظمت و کشورگشائی
قوت بازوی مسلمانی فروغ دیده جهانبانی خورشید
روشن رای جمشید ممالک آرای قطب عالم

آنکه او را رسد سرافرازی　　شاه جم قدر [illegible]

کف او غیرت سحاب آمد　　رای او رشک آفتاب آمد

تابع رای اوست فوج ملک　　مسند قدر اوست اوج فلک

فلک آمد بذات او فاخر　　خرد از مدح او بود قاصر

تا جهان باشد ایزد متعال　　داردش بر سریر عز و جلال

در یافتن صحت و مرض

مرا گو بامداد از خواب برخاست　　بود طعم دهانش نیک پیدا

اگر شیرین بود طعم دهانش　　سرش باشد گران و سست اعضا

علاجش نیست جز خون برگرفتن　　بگویم با تو یک یک آشکارا

رنگ خرقه را بزبان عرب میگویند که بقله توان حمقا

اگر طعم دهانش تلخ باشد
توان تلخی بدان جز عین صفرا

همه سردی که از تشنگی باید بخورد
همین انجوان باید غذا او

اگر طعم دهانش ترش باشد
دلیلش انکه می باشد ز سودا

همه سیری [illegible] خورد او
اگر خواهد خلاص امروز و فردا

دگر با خوش بود طعم دهانش
ز بلغم دان اگر هستی توانا

[illegible] ز تلخی کو غذا ساز
اگر بیرات شود مانند برنا

اگر باشد دهانش سر بسر شور
بدان کاخلاط ها گشته پیدا

ز اول قی کند و انگاه مسهل
کند و نفعش بتدریج و مداوا

دوای جمله بیماران خبابت
تو این را یاد دار ار گفته با ما

حوای ایکه داری تندرستی از درم خم [illegible] تدبیر ها کو
تا بعلتهای گوناگون نگردی مبتلا

شیر را بسیار خوردن انکه عادت کرده
ترک عادت کن که خواهد شد [illegible] پیدا

گر ز انگور انکه خواهد خورد با لحم قدید
زندگانی پس بمرگ [illegible] خواهد شد

ای از ترشی خوردن بسیار اعضای خوشت
جای آن دارد تو اگر [illegible]

عدس بنجد گشتی غیرت باید کی فرحبخشی
ز دود زار و لاغرت سلق و عکس لوبیا

بانو جوانند بود شکوری و تاریکی چشم
گر فراوان میل خواهی کرد بسیار گندنا

تدبیر منی و باه

ای برودت بر تو مستولی غسل منی
گر نباشد معده حق در داو فیه الشفا

آب یا بیخ از حد افزون آنکه عادت کرده
آخر از ضعف جگر یابی لقصد رنج و عنا

مینر در شرم و حیا چون می‌زند او فرد
چند خواهی باده نوشی چون بقصد شرم حیا

تدبیر حرکت سکون بدنی

چون ریاضت معتدل باشد پدید آید از آن
خفتی در اوتن فاسد نشود هر غذا

ای بغفلت معترف خلقی بسکون بنجد معر
از برای آنکه در تن جمع گردد فضلها

تدبیر حرکت سکون نفسانی

فکر چون ز اندازه بیرون بود بنجود
گر فزون گیرد ترا ناگاه مالیخولیا

حمق بیگر و دبلا اثر آنکه بیفکری گزید
گاه گاه فکر میکن تا نیفتی در بلا

تدبیر نوم و تیقظ

چون زخواب افزون گردد ذهن صافی تیره گردد
دیگر آن آینه را مشکل توان دادن صفا

هر کرا عادت چنان باشد که در هنگام خواب
روی او تا وقت بیداری بود سوی سما

از سعال و نزله و تشویش باشد رنجور
سر بسر اعضای او تا در و نا شد دوا

هر که بیداری بود بسیار خواهد ساختن
در دماغ خود ز رطوبات غریزی را ...

طبیعت احتباس و استفراغ

شوربا خور چون طبیعت محتبس گردد ولی
استفراغ و بلغمی بسیار کن در شوربا

ور طبیعت از حد افزون نرم گردد ...
از قوابض مثل تفاحیه و املوبا

تدبیر هوای وبائیه و مسایل مختاریه

چون وبا پیدا شود در خانه باید سوختن
مصطکی و عنبر و عود بهر اصلاح هوا

گر بود شاید در آن اوقات بنگ انفس چنین
رفتن تا دی بخلوت میبا جز علی حطا

تدبیر فصول اربعه

در بهار اختیار مسهلت و در صیف باشد قی
زان قی باشد بتر کم کردن خون در شتا

... ببندد ... خون بریز
خون ... خود ریزی اگر خون کم کنی ...

در خزان کن اجتناب از هر چه باشد سرد و خشک
در بهار از دم رگ تر مگذر مکن چون ... جرا

چون بود کوه از سمان شهر را ...
هر که خواهد جان خود زان شهر باید جدا

تدبیر مباشرت

مرد جلب باشد جماع ...
گر بعقوبت ... بنشان ... افتد ...

لقوه

روی گردان شود از آن بد که باشد ز نبت رو | ور بر افتد ز خوان دلبری جور

تدبیر قوت باه

توتیت کن گرده را اول بمعجونی که هست | جمله اجزاءش کرفس و فلفل و جوز بوا

بادآورد و فرفیون و بلبوس و مغز نارجیل | زنجبیل و بهمنین و فلفل و لودری و مصطکا

لاجورد و بسفایج عود و عنبر و اذخر و خولنجان | سنبل و سعد و لسان العصفور و بزر بنج بار

از برای قوت دل میتوان ضم ساختن | صندل و مروارید و مرجان و عقیق و کهربا

ضماد عود

گر بمالی بر قضیب خویش پیه سوسمار | بر آرد نگاه صحبت مثل اژدها

تدبیر تسهیل الولادت

گر زن آبستن بود طلبیت مخوفش از آنکه | در زمان فرزند گردد با مرحق جدا

فی الجدریه
تدبیر حفظ صحت چشم

از مرضها در زمان هر کسکه خواهد چشم خود | چشم خود را گه گهی باید کشیدن توتیا

از درون چشم او بیرون نیاید آبله | گر نزدیک ظهورش پای خود بندد حنا

در منع رستن موی بر بدن

چون کنی آلوده خون کشف بر اعضا نکو | موی را گر برکنند بر منبتش نشو و نما

ورنخواهی موی بر عضوی زبد کندنش | باید از افیون وآب سرکه اش کردن طلا

خاتمه رساله به حفظ صحت

یوسفی را گر معنی جلوه گر آمد بفکر | تا اگر گوشش کند یاد باد دایم جسم زصفا

حامی شرع محمد باد شاه یا هر که هست | آفتاب ماه را از رای نور و ضیا

از خدا امید آن دارم که گیرد هر یکش | دامنش را جنبان در دیگر بیند دوا

بسم الله الرحمن الرحیم

ثنا بهر احمد و آل این کلام | زحمد و تحیت رسانم بکام

بدان ای خردمند روشن ضمیر | که گوید چنین یوسفی حقیر

که این نسخه بهر تو کردم رقم | ز تدبیر ماکول و مشروب هم

در آندم که این نسخه منظوم شد | بسال [illegible] مشروب موسوم شد

نخواهد چو این ماه برقع گشود | مرا سال تاریخ او خوش نمود

فرود آمد این خوان چو آراسته | بصد نعمتش بخت آراسته

خدایا بحرمت مفلسان | کزین خوان بهر کس نصیبی رسان

ز حکمت اگر هیچ داری خبر | ز تدبیر ماکول غم خورده زر

غم خویش خور تا لب [illegible] مخور

همی کن غذا آنقدر اختیار　　که در معده وقتی که گیرد قرار

شود هضم زان تن توانا شود　　نه چندان کز آن تخمه پیدا شود

چو از تخمه قارت بجنبش کند　　وز آن رغبت کاذب آید پدید

نمی بایدت خورد هیچ آن زمان　　که ضعفت مضاعف شود بیگمان

وگر رغبت صادق آید ترا　　غذا خواستن لایق آید ترا

چو پیدا شود رغبت صادقت　　نباشد صبوری در آن لایقت

رطوبات صفرا شود مشتعل　　بمعده چو از جوع شد مشتغل

وز آن جمله زرداب حاصل شود　　توانائیت زود باطل شود

الا اینکه خواهی غذا آنقدر　　که از وی بود نفع و نبود ضرر

دمی بایدت کرد ترک غذا　　که باقی بود چیزی از اشتها

مکن میل گر حافظ صحتی　　غذا را بوقتی که بی رغبتی

غذائی که چربست کن زان حذر　　وگرنه رسد معده ات را ضرر

مخور چون هوا گرم شد آن غذا　　که بالفعل باشد حرارت نما

که باطن شود گرم چون ظاهرت　　پشیمانی آید از آن آخرت

که در تن حرارت چو بسیار گشت　　همی بایدت زار و بیمار گشت

هوا ابر و چون شد چو عارض خوره	مخور آنچه با عسل باد [illegible]
مگر بود در وقت خناک [illegible]	[illegible] به هوا باز عد [illegible]
چو [illegible] شود از نقصان [illegible]	نقصان [illegible] ای آنجز [illegible]
سروری چو خوکردی [illegible]	[illegible] چیزی خوری باد [illegible]
مکن تیز [illegible] خورشید [illegible]	[illegible] درافتی به رنج و عنا
[illegible]	غذائی لطیف از پی آن مخور
[illegible] بجبل خوز آنچنان	که در یک زمان فارغ ای [illegible]
[illegible] نا گذشته ز معده ترا	دگر باره خرمای جبل غذا
زنکیشر الوان غذا رکن حذر	که از وی بسی رنج آید ضرر
غذائی که نازک بود زینهار	ز رنج ریاضت مکن اختیار
مکن بر غذائی لذید اختیار	میسر گرت میشود زینهار
تناول مکن لیک بسیار ازو	که بسیار گشتند بیمار ازو
طعامی که از طعم خالی بود	ترا آنکه مقدار عالی بود
بباید تناول نمودن طعام	که ساقط کند رغبت را تمام
طریق حکیمانه مسلوک دار	ز ترسی فراوان مکن اختیار
که پیری بزودی پدید آیدت	دمادم ضعیفی بیفزایدت

[illegible]

هو القادر

ز هر چیز کو [illegible] افزون [illegible] … مخور گر [illegible] جان [illegible]

[illegible] … [illegible] و دیده [illegible]

ز قانون حکمت عنان بر متاب … مخور آنچه شیرین بود [illegible]

که گردد حرارت بسی [illegible] … [illegible]

چو خوردی که چیزی که [illegible] … [illegible]

ور از شور چیزی خوری ز آنچه هم … تناول کنی چون [illegible] هم

دگر خورده گردد ز ترشی ترا … بشیرینی آن لحظه رغبت [illegible]

دگر خورده ز آنچه شیرین بود … ترش از پیش خور که رسم این بود

مخور سرکه را با برنج ای فقیر … که ناگه بقولنج گردی اسیر

بصحت نماند ترا هیچ قرب … تناول کنی لحم و مرغ از ترب

هر آنکس که از عقل نور و ضیاست … بهم ترب و چغرات خوردن خطاست

تناول مکن خربزه با عسل … که در تن رسیدت آرد خلل

مخور شیر و انجیر با یکدگر … که خواهد رسیدن از آنت ضرر

[illegible] بهی [illegible] — چو شبه مرغ [illegible] سیر

بصحت [illegible] خوری — ز انگور و کالهء [illegible] بی

انار و [illegible] خور [illegible] — [illegible] باید آورد در زمستان

نباشد [illegible] شنو [illegible] — بحرات گر کس خورد با فلفل

کند [illegible] حکمت [illegible] احتراز — ز اکل کبوتر بچه با پیاز

[illegible] خور [illegible] — از آفتش زبانها رسد سود

[illegible] سلامت قدم — تناول مکن شیر و ماهی بهم

که تا تولد کند زان جذام — تو دانی دگر گفتمت والسلام

در تدبیر مشروب

اگر صحت باید ای هوشیار — ز تدبیر بد خویش را گوش دار

مخور آب در پی چو خوردی طعام — که گردد از آن معده را کار خام

چو خوردی غذا او زمانی گذشت — همی شایدت با لب آب گشت

مرو با توان هر بر راه صواب — مکن در میان غذا میل آب

که در هضم نقصان پدید آیدت — ندامت بسی زآن پدید آید

و گر معده گرم [illegible]

و گر معده گرم باشد [illegible] همان بعد غذا آب خوردن روا

بشرط صحیح چو [illegible] نگه داری بسیار خوردن او

مخور آب بر دم صبوحی ناشتای [illegible] بنایش غذا گر محیط است جای

مخور از پس میوه حالات [illegible] مضرهای [illegible] غذا است

به حمام گر در گرسنگی آب [illegible]

ز حمام ناگه برون آمدی [illegible]

مخور هر زمان آب از بیش و کم فراوان مکن بر تن خود ستم

گرت هست گوش نصیحت بشنو تا آب از پی میوه مایل مشو

که در تن رطوبات حاصل شود ز بیماریت کار مشکل شود

بهش آیدت از مرض مشکلات خوری آب گر از پی مشتهیات

مکن تا توانی فزون از حساب هر آنکس که در شب کند میل آب

ز آتش بیاید بدن نرم نرم اگر خو کنی خوردن آب گرم

و در گرم باشی و از آب سرد بیاشامی آیی گرفتار درد

[illegible]

[illegible] ... شدن مایل ای ... [illegible]

[illegible] ... ز آب چشمه ... [illegible]

[illegible] ... رانجز عین ... [illegible]

[illegible] ... جمع با آب چه ... [illegible]

که از نفع امعا و درد و زرو　قدی چون الف گرد ... [illegible]

رسانم بسمع شرافت سخن　تو از آب کاریز بیرون [illegible]

که دور است ز آب پنبک لطافت ازو　ز راست رسد پیش آفت ازو

چو خاطر کند سوی آب نخست　بباید تر آب انهار جست

که بر آب انهار شد مستزاد　لطافت ز تابش خورشید باد

ور از آب انهار آن آب را　طلب داری اصحاب [illegible]

که موجود باشد در و هشت چیز　نکوتر بود نزد اهل تمیز

یکی ... [illegible]

یکی آنکه [illegible] بادی بود [illegible] دوم از بلندی به پستی رود
سیم آنکه [illegible] سبکتر فتاد چهارم [illegible] باشد [illegible]
فراوان بود پنجم از آن [illegible] که باید بپرهیز [illegible] از آن
ششم آنکه شیرین [illegible] چو لعل [illegible] آید [illegible]
بود هفتمین آنکه آید [illegible] بدان [illegible] از [illegible]
[illegible] جز آن هشتم ای [illegible] [illegible] شوی [illegible] گذار
[illegible] اگر [illegible] بدینسان نز احافظ و محدث [illegible]
[illegible] چو آمد حرام بشرع محمد علیه السلام
بدان که می در شریعت بد است بحکمت بود هم بدین حق [illegible]
جز آنکه نفع از قلیلش بود بدانکه که جزوی قلیلش بود
ز اندازه چون خورده شد بیشتر باعضای باطن رساند ضرر
[illegible] گذشت از شراب و دوام گرفتار مانی برنج مدام
[illegible] فرو گیرد آن استوار تولد کند رعشه پایان کار
در خاتمه رساله
بدانم که چون آرم آخر بجای ما کول و مشروب [illegible]
برای تمام این نامه شکر خدای

چنانکه بلطف و کرم آن شاه شان   خدای ولی فهمایم اندر جوان اوست
حکیمی که دارد انباتی لطیف   مهیا کند رزق خورد و ضعیف
لطیفی که عنوان تصنیف و دار   ز الطاف او اندکی در شمار
مرا اینکه هم داد توفیق حق   که کردم ازینگونه نظمی بیان
بر آورد از لطف خود حاجتم   نگرد وجد و عد نعمتم
ز غمهای او باد این بی نوا   فدای ره او دل و جان من

اختتام سید نسخه ماکول و مشروب

شروع مقطعات یوسفی
اوم سری کشتانی بما

بسم الله الرحمن الرحیم

بدان چونکه گفتی سپاس و درود   که در فن طب این قطعه
فواید شد این نام هر حرف از د   ز دریای حکمت و ربی بها
بیا بکدم ای بخت فرخنده ام   که فرخندگی از تو بنود جدا
بلطفم خیال کن از آن بیشتر   که از ار جیع سویم آید ندا
با تمام کین نسخه دلفریب   فواید رسانم بخلق خدا

در بیان عرض طب گوید

عوض ... از غلظ ... سبب | ... کم شود از بوسعی ... صفا

حفظ صحت ازان ... | دیگری بر دفع علت ...

یاد گیر از من ... | که کنی در علاج ... و ...

دفع هر علتی بضد ... | حفظ صحت ... بمثل ...

در بیان اخلاط و علامتش

خلط چار است زان یکی ... | ... بود و ... [illegible]

بلغم است آن دگر که آب صفت | سردی و تری ... بود پیدا

هست آن دیگری که چون آتش | گرم و خشک نام آن صفرا

دیگری هست سرد و خشک چو خاک | گفته اند اهل حکمتش سودا

افضل خلطها ست خون که ازو | بیشتر میرسد تنت بغذا

وانکه بلغم است و از پی آن | هست صفرا و بعد از آن سودا

سرخی رنگ باشد علامت خون | زردی آن علامت صفرا

سفیدی علامت بلغم | تیرگیه هم علامت سودا

بول چون سرخ آید از خون است | ور بود زرد باشد از صفرا

ور سپید است بلغمش سبب است | ور سیاه است هست از سودا

لعقه دم ... سهم ... بلغم ... سهم

... لعفونت سودا ... البلغم ...

بلکه نیکو غسل / از آب سرد ممنوع است

غسل کردن بعد [illegible] بآب سرد / وافکند در رنج و علت مبتلا

گوهر جسم [illegible] رنج دانه بر تو صحیح / صاحب استسقا و [illegible] مبتلا

علاج ضعف گرده

گرده را خاصیت انگه سست است ای فتی / گوش کن گویم گفته حکما

نخود و انگبین و تخم کرفس / با معجون و میل شیر را

علاج باه و امساک

گر با انگور یا بلبو بخورد چند روز / کله از لحم کبوتر و نخود [illegible]

[illegible] / باید هر روز خوردن دائماً

خواص صلاح طلای خالص

جواو بید طفل را اطلای خالص از کرد / تیز شنید و بگرود صرع شان را

محلولش خورد هر روز گر بیمار قیر و طلی / شود از ضعف دل این رها از علت [illegible]

خاصیت بر مرغ خانگی

گر بر مرغ خانگی سوزی / بس نیازی از برای دوا

بر جراحت فشانیش و وسته تار / آورد در هم آن جراحت را

خاصیت اشنان

درمی میل گر کند اشنان / بهندی لانا آن

جنین را راند و کشاید بول / نزد دانا چه پیر و چه برنا

نیک باشد زبهر استسقا

خاصیت تمره

خاصیت اشترمرغ

پیه اشترمرغ چون ... مشغلان [illegible] که بود ... [illegible] فرا ما

که جگر او بود مفید ... [illegible] قوت باه را او ... [illegible] عضو ما

خاصیت تخم ریحان

... رکابی ... شد [illegible] ... مقوی ما

دیده ... روی منفعت ... [illegible] هر که بر دارد ... طلا

خاصیت پوست مار

... چو سلخ ... [illegible] ... آب ... [illegible]

... روزی گذرد چونکه بر آن [illegible] ... البته دوا

خاصیت شیطرج یعنی چرابته

... دن شیطرج مفید بود بهر درد مفاصل و ...

سود مند آید از برای بهق سازیش چون ... با آب ... طلا

خواص خاکستر استخوان آدمی

استخوان آدمی را چون بسوزد با کلاب ... خمیرش سازد و سازی طلا

... زنان را نافع افتد صرع را باشد مفید ... به ... سازد بود در درد مفاصل

خاصیت گل اسطوخودوس

... اسطوخودوس گر خورد کس ز من بشنو حدیث بی ریا

بواسیر [illegible] فزاید [illegible] برد غلت تا خون [illegible] را

خاصیت [illegible]

اگر [illegible] فضول امعا را

[illegible] صداع و قولنج [illegible]

خاصیت [illegible]

[illegible] موافق باشد آرد [illegible]

[illegible] کم بدد کند به ریش روده برد تشویش ذوسنطاریا را

خاصیت سنبهالو

کند چون دود فنجنگشت زن بزیر خود کند کم شهوتش را
وگر فرزش کند در زیر خود دود برد انگیز در وزحقوتش را

خاصیت صدف سوخته

صدف سوخته سازی چو سنون پاک سازد چرک وسخ دیده را
در چشم اینکش رفع کند ریش چشم و غلظ اجفان را

خاصیت [illegible]

خاصیت بهی

آب بهی بشکند تشنگی است / بکند قطع قی و دفع خمار

برد نفث دم و ربو کنند / منع سیلان فضول از احشا

خاصیت [illegible]

اگر از جدوار [illegible] بلع تو در نج حجر زمانی در زمان بخوردن نافع بود

اگر بخوری آب برگ سیر و سرکه / کند [illegible] سینه بدرد و دم شود دهد اورا

قطعه در محافظت دماغ گوید

گر دماغ خویش را خواهی سلامت کم بخور / از می کهنه خویش [illegible] از دود

محترز باش از غذاهای که انگیزد بخار / نیست [illegible] در جوار

علاج باد فرنگ

در آبله فرنگ و دردش / بهر تو که آمدی ز احباب

نزدیک مجرب معالج / بهتر نبود ز حب سیماب

خاصیت بهمن

بکدرم هر که هر صباح خورد / بهمن سوده را بشربت سیب

شهوتش آنچنان قوی گردد / که ز جانش برد قرار و شکیب

خاصیت بیخ سوسن

بیخ سوسن آزاد را جوشی و زان / بشوی روی خود را پاک سازد از کلف روی

وگر بوزنیس کنی با هر دم گذاری فصد درست — نباشد از برای کلف دیگر [illegible]

خاصیت [illegible]

خوردن خرچنگ [illegible] — هم [illegible] خوش [illegible] نافع است

زهر کژدم [illegible] بی شبه دفع — ور نهی بر زخم آن هم دافع است

مقویات معده حاره و بارده

معده‌های گرم را چیز که قوت [illegible] — آب لیمون سماق و تمر هندی [illegible]

آنچه از بهر معده‌های سرد [illegible] — زنجبیل و نانخواه و دار فلفل مصطکی

خاصیت مربای آمله

بگفته آمله پرورده — هر که هر روز خورد وقت صباح

دفع سودا کند و از بدنش — خلط فاسد شده آید به صلاح

ضعف دل هم شود دفع [illegible] — قوتش از روی تقوی دارد [illegible]

خاصیت باقلی

باقلا چون طلا کنی بر روی — و سیح از وجه و ز زبان [illegible]

ور نکمه کنی ز خارش — اثر زخم و غیر آن [illegible]

خاصیت کف دریا

کف دریا به موم و روغن گل — چون بمالی زنی برش [illegible]

١٩٣ [illegible]

برد از نخ تو و داغ کلف — رنگ صافی کند بمشک بسود

خاصیت نوشادر

باز برد از پی که حامله است — با نوشادر شراب چون نوشد او

و نگه دارد درون رحم زنان — حیضش آرد و بچه بنهاد از و

خاصیت بوزنه — سرکه

گج گداری به سرکه چون سر — خون بینی و در زنان بند و

ور بود خون ز زخم تازه روان — چون فشانی بر آن روان بندد

خاصیت گندنیش — یعنی چوک

گندنش یعنی [illegible]

نخم مثقال گندنیش اسپند — زن جو با شهد شربتی سازد

پس کند گرم ناشتا بخورد — بچهٔ مرده را ببندد از و

خاصیت شش — روباه

شش روبه به سرکهٔ عنصل — ناشتا گر خورند روز چند

از برای سعال و ضیق نفس — خواهد افتاد نیک و باید بند

در خاصیت — شبت گوید

شبت برنده خلط است مسکن و روا — فواق را ببرد نیز طبیع را راند

سوز چو ریش ذکر کهنه زود گردد به — بسوزد از کشتی آن را بروی افشاند

خاصیت انار شیرین

آب انار شیرین را در شیشه زیر گلنار / در آفتاب گر منی تا بر قوام آید

میکش بمیل آنگه در چشم تو [illegible] / خارش [illegible] زیده [illegible]

خاصیت [illegible] سنبلتیق

همچنین از برای [illegible] / [illegible] را عطش [illegible] نشاند

[illegible] / [illegible] طبیعت را براند

خاصیت شلغم

شلغم ز برای [illegible] / انگیز کند منی [illegible] آید

طبع تو از وشود ملایم / بولت رود و اشتهات آرد

در محافظت صحت

تو در صحت مکن زنهار پرهیز / بصحت گر تنت را کار باشد

که پرهیز تو در هنگام صحت / چو با پرهیزی بیمار باشد

در احکام مباشرت

با شاهد سرو قد گلرخ / صحبت چو با عندلیب باشد

احوال مباشرت را / در مرتبه کمال باشد

بیان امور طبیعیه

امور طبیعت چو هفت آمده / بهر هفت کس به که دانا بود

یکی هست ارکان دگر امزجه / دویم دیگر اخلاط اعضا بود

قوی ان

تُو

قوتی باشد ازدواج و انگیختن | که از افعال هضم از معده تو باشد

خاصیت زنجبیل

زنجبیلی که بود پرورده | بود هضم گشته هم ... باد بود

بادهای غلیظ را بشکند | فالج و لقوه را مفید بود

هر که هر روزه پیش خورد او | خوب باشد بر هر یک نیز بود

خاصیت روغن گاو

روغن گاو دفع زهر کند | ز هر خصمی زهر را بود

ببرد سرفه را ز خوردن او | سرفه را با کشنی چه کار بود

درد امعا فرا زگیرد زود | درد هر چند بعد ... بود

در خاصیت

در بیاض بیضه مرغ اندر روغن از | چون کشنی در چشم درد چشم را نافع بود

در رمد پرورده اش زینت نمای یکدرم | مره صفرا و خلط خام را دافع بود

خاصیت قی — فواید حجامت

از ... حجامت کنی بر ساق پا | سنج صرع و علت سرسام را درمان بود

... سر هم صداع و درد چشم و گوش را | سودمند آید ولیکن موجب نسیان بود

خاصیت

گر کند شانه ضمع و سر حیه زنی | که ز سر آید از ... خسته بود

مثنوی

چون نهد یکدو ز رازیانه فرج

علاج تب

هر که عارض شد تب ربعش نبض از نضج تمام

ور کند تخلیط یعنی بر خلاف حکم [illegible]

خاصیت

شرب نیکو نیکو از بهر سعال

همچنین بود [illegible] نفع آتش [illegible]

خاصیت شاخ

گلنده رنگ ارو و برگش آو[illegible]

سوزد از شاخ ارغوان جوان

گر کشند وسمه ابر ابرو

خاصیت

در غذای خوش گر ز رانداز پیاز

آب گردش ز لغم ابد برد آواز گوش

خاصیت

حیض او زنده رفته [illegible] شود

ربع گویند

چون کند اخراج سودا صحتش پیدا شود

هرچه آید میخورد میجر با اشتها شود

ترب

بول را آید چشم زور روشن شود

گر بود چون موم چون آتش شود

ارغوان

کار خلقی بیک نگاه شود

پس از نکو روی براه شود

موی ابروی او سیاه شود

پیاز

گرده را قوت دهد اگر بر از [illegible] کند

طبع را هم نرم سازد اشتها پدید کند

شرب زرشک

بجوز ارازکی

خوردن [illegible] منفعت — دفع زحیر و علت [illegible]

قوت دل و جگر [illegible] — ضعف و فزون [illegible] و دفع [illegible] کند

خاصیت دار فلفل

دار فلفل چو هر صباح خورند — گر بود ضعف باه دفع کند

معده پاک [illegible] زد از بلغم — [illegible] و دفع [illegible]

خاصیت سنا

انتقال از سنا چون طبخ باید آن — بلغم و صفرا و سودا [illegible]

بوکه نقرس را برد در مفاصل را نیز — مرد زن را فکر گرد ضعف [illegible] کند

خاصیت ماهی شور

خوردن ماهی که باشد شور — سینه از نقش خلط ساده کند

ور بود تازه فربهی آرد — قوت باه را زیاده کند

خضاب مجرب از حکیم یوسف

هر کس علاج موی سپید بس بود هنوز — گو جوش [illegible] بنفشه [illegible] کند

آب سماق در کتم و سمه و حنا — موی سپید را بدو سیاه کند

خاصیت نگهبان

ناخن دیو را ببر و بان — چونکه در زیر خویش دود کند

هر ع را نافع آید و شاید — حیض ... کن ... [illegible]

دار چینی

خاصیت

دار چینی ... چو خوری — هر چه ... را مفید بود

ملکه ... و در و گرده ... — همه را از دو نفع خود ...

جماع

در افعال ...

جماع از بعد ... — کرد و گردد این مرد بسیار

... ابهار ... بیر و دگر — صغیر و حایض و ... بیمار

مازو

خاصیت

سازند زن اگر مازو سوده — پس انکه در قبل ... یکبار

بریزد با شراب ارغوانی — گلش را غنچه سازد چهره گلنار

جلنار

خاصیت

نیم مثقال گر ز ماه فرفین — حل کنی در گلاب و پس بنهار

در کشتی بخندد بلبل توت — فرح آرد ... حار

معده و گرده را قوی سازد — نگذارد در ضعف تن آثار

درد قولنج را دهد تسکین — حیض بگشاید کند ادرار

بشکند باد و باه

بشکند بلغم و نفع کند ... | زهر مار را چو بطلا ... مار

خاصیت ...

گر بیابی زرد و ... | هر بیابی زرد ...

کم شود ضعف معده ... | بکف آرنجی و توش بنوشی

قوت شهوت از دل تو ... [illegible]

خاصیت ...

موش را چون کافی و بهی | موش ... خار آرد ... بدان ...

نهاد لعابش حس آن زار | بر ... زیر گر گذاری ...

خاصیت شبو

از زبار خود کند هر کس که موی | کران بیخی تنگ کوهی

چونکه بگرازیش نماید موی زرا | پس گذار دشو گران برابار

باز نیاید او نباشد هیچ کار

خاصیت خطمی

خطمی از راه منفعت آید | در خلاف ذات ... صدر کار

ورم ندی را دهد تحلیل | نگذارد علیل را بیمار

بیان اعضا | ... ریشه

اعضای ریسه جا رباشد | مهر تو گفتم شمار هر چار

تعلب کند و دماغ و خصیه ... گفتیم بتو جمله با دو صد بار

بیان امراض الترکیب

نباشد بغیر چهار امراض ترکیب ... بشنو از من بگوش هوش چهار

یکی خلقت یکی دگر بود وضع ... عدد باشد دگر اندازه مقدار

خاصیت بهار طفل

بهر از طفل کاول بالد لید ... بگیر و حنا که در به بگذار

شود چون بچگک بنگش بیا آمیز ... نبات سوده بطفلش پس بگذار

کش با در زبه چون هنگام حاجت ... سپیدی باید و از تخم بسیار

در اصلاح سوء مزاج ساده

چون مزاجت سرد گردد چیزهای گرم خور ... سرد در غیبت کن مزه چون بار سرد

سرد باشد هر چه باشد ترش بطعم و مخنث ... گرم باشد تلخ و تیز و شور و شیرین و دیگر

در منع اجتماع اغذیه

میل کرد باشد از بید اشتهی ... نزد و بشتر چه بر با و چه بسیار

مرغ با ترش کبوتر با پیاز ... کله با با انگور یا انجیر شیر

خاصیت بالنگو ریحان

چو دم کرده برگ بالنگو [illegible]   [illegible] کند [illegible]

نافع آید بهر [illegible] جنون   و [illegible] خفقان [illegible]

حال رنجور [illegible]   گرد دارو [illegible] زبان [illegible] خوشتر

بهر ضعف [illegible]   [illegible] و جگر

خاصیت گوگرد

تشنج اعضا گوگرد آیت   دافع این ضعف علت

[illegible] اعضا و نسیان مجرب   رعشه و قوبا و فالج هم [illegible]

خاصیت چاکسو

چاکسو را کوفته سازد از آن   خشک دارو زبهر [illegible] ذکر

گر برای علاج این تشویش   نبود دارویی مجرب تر

خاصیت کستوری

چو قیراطی از مشک رغبت کنی   نکو باشد از بهر نشست و کمر

دماغت کند تقویت [illegible]   برد چون ز سردی بود درد سر

خاصیت جند بید ستر

با نشا چون شود ترا هر روز   درمی خورده جند بید ستر

برها بذ بود نقیعه است — برماندست صفراع و جرع جلدا
برد غشه را و دفع کند — و برد قولنج و درد پشت و کمر
جگر گرم بود که بصرع و بهی — نبود هیچ از آتش بهتر
بجرکب کوفتن چو بهی طفلی — گر به کمتر کند آن طفل اگر
مزه زیاد و فی را بکنی خوردن فی شو را بهی — و چند روز کنی بنعل مگر
و گران مزه برد و باد و گوبش بخورد مجنون — بهی جنون اد را بنود از آن نکوتر
[illegible] البس چون خوردی — باشد نکو برعشه و درد سرین و سر
زایل کند تشنج و صرع و سدد برد — درد مفاصل و وجع گرده و کمر
سنبل الطیب معده را نیک است — نیک باشد سپرز را و جگر
بر فع و بدل بود نیکو — شود از وی زیاده نور بصر
بشکند باد و طبع را بندد — ببرد درد پشت و درد کمر
خاکستر موی آدمی زاد — ریزند چو بر جراحت سر
یا بهر حرب کشند در خشم — گردد و ده سه بار زان نکوتر
از زراوند طویل از یکدرم — با عسل نوشی کند دفع گزاز

جعفی زاد

چون زانجه بیرون آورد ‌‌‌ ‌ حب قرع اندازد و کرم دراز
هر کرا گرمی ز جگر باشد ‌ گو طلب آب بوستان افروز
پس بیامیز با شراب زرشک ‌ و آنگهی میل می‌کنش هر روز
خوردن شیر گاو با خرما ‌ رنگ نیکوتر کند انگیز
فربهی آورد و بی دفعها ‌ که ز تر شتی کند کسی پرهیز
ور سبوی نو گل حکمت ‌ چون سهم گور خر بسوز روش
چون خورد بگدزم از آن هر روز ‌ نافع افتد ز بهر ضیق نفس

خاصیت خطمی و حشخاش و گل سفید

چون در درد سرت بود ز گرمی ‌ از هر چه ز گرم محترز باشی
و انگه ز پی طلا طلب کن ‌ خطمی و گل سفید و خشخاش

خاصیت افکنده گاو

بر ورم چون نهی افکنده گاو ‌ گر کند دفع نه بینی دو رش
نافع باشد چو ضمادش سازی ‌ موضعی را که گزد زنبورش

خاصیت گل سنجد

گل سنجد چو ساید مرد انگه ‌ با آب لیشت خود سازد خمیرش

بزان هرگه دهد زن بی تردد / زفرط دوستی گردد اسیرش

خاصیت بیضهٔ مرغ

بیاض بیضهٔ مرغ آنکه مالد / زخیل نیکوان ببر روی مهوش

جمال عارضش محفوظ ماند / ز تاب آفتاب و تاب آتش

خاصیت دارچینی

زن چو مالد دارچینی بر قبل / از سحرگه تا بوقت خفتنش

بجفتش رسد از دیگر وقت جماع / لذتی باید که نتوان گفتنش

دفع مضرت شوکران رصاص

هر که انداز دمش بود رطبه هم / خوردن مثل شوکران رصاص

فلفل سوده را بروغن گاو / چون خورش باشد ایا خلاص

خاصیت سیر

سیر را چون بری چنین کنی / سرفهٔ کهنه را بود نافع

در خوری خام در بهار بود / کرم های دراز را دافع

خاصیت الاچی خورد

دو دورم میل گر کنی ضمنت — از برای بهی بود نافع

کند تقویت کند یا شد — قی و غثیان و آنچه را دافع

علاج صداع مطلق

آنکه بینی به تنگنای جهان — که به تشویش مانده ز صداع

گر شفا بایدت جماع مکن — که مضر است در صداع جماع

روز و شب بگذران به بیخوابی — خواب میکن که بهر فراغ

زانکه بیخوابی مدام شود — سبب سوء هضم و ضعف دماغ

علاج برای تنگی فرج

زن دهد چون بر او رهی گر بار — در طبیخ عود و سنبل سعد و مشک

پس گذارد ساعتی در فرج بخور — سازدش تنگ و معطر گرم و خشک

علاج کلیه اقسام امراض

دهد ادای مرض خواهیم گفت — سخن پاک تر از آب زلال

بهر امراض اسافل قی به — بهر امراض عالی اسهال

علاج در دفع بهق

از برای بهق زرنیخ و قرح | دانگی و یکی درهم زاطریلال

بستان و بکوب با عسلش | دو سه هفته بساز و میل کن فی الحال

باش در آفتاب گرم به بهق | قدرت ذو الجلال و الافضال

علاج درد گرده

بگیر درم عود و مثل آن سنبل | مشک دانگی و سعد یک مثقال

بساز معجون به شهد و میل کن | که برد از دل تو رنج و ملال

به گرده بیشتر دهد قوت | بکند دفع سرعت انزال

خاصیت صمغ عربی

صمغ عربی به سر فم نیک است | نیک باشد برای دفع انزال

آواز گرفته را گشاید | یک شربت از او بود دو مثقال

خاصیت انیسون

بر انیسون مداومت چو کند | در شکم باد را دهد تحلیل

کند ادرار بول و حیض و عرق | برد آماس پشت و پای علیل

سده‌ها که در جگر باشد | بگشاید به امر رب جلیل

منع خواب و خلوه معده

بود چون معده خالی خواب گرم | کم یابد در بدن روح تو تحلیل

بخورد حیث دربان

چو رحت در بدن تحلیل یابد / برو دشنام لب آید نوبی قبیل
بدر صحت باید ضرورت / مزاجت را بگرمی کرد تعدیل

خاصیت خاکستر بید

خاکستر بید اگر بسوزی که / بر شکم نهند دگر تبا تسیل
زین هر دو مرض که گفته شد زرد / صحت یابد علیل بی قیل

در منع حمام

مزاج صفرا

هر آنکه به تشویش مره صفرا / بود و یا تب گرمی طبیعت مایل
ز گرم خانه حمام محترز میباش / که بی محال شوی تا که از طپیدن دل

خاصیت سقاقل گاجر

سه درم از شقاقل مصری / بستان و بکوب خور به عسل
یکدو ساعت چو بگذرد با زن / شو متقارن که دیگر است محل

خاصیت پر پرستوک

از پرستوک گر خوری گر گوشت / دیده را روشنی آید حاصل
خون او را چو بپاشد بدن زن / شهوت زن همه گردد زایل

در جاهایکه آب نوشیدن منع است

خوردن آب در چهار محل / نزد ارباب حکمت است حرام
بعد هر میوه است و بعد جماع / بعد هر داروی و بعد طعام

در محافظت بدن

آدمی را شود چو موجب رنج | تا نشتا و بر امتلا بی حمام

هر که رغبت کند طعام ورود | سوی حمام بود بهضم طعام

خاصیت کاهو

خس که کاهو خواندش هر کس خورد | آب گرمش را دهد نفع تمام

گوشت ادل بکنش بجای گاه گاه | هر که ... افتاد و ره احتلام

تشنگی بنشاند و خواب آورد | معده را باشد موافق والسلام

خاصیت بالونه

در میان خون خورند از بونه | پاک سازد بدن ز بلغم خام

بهر ضعف دل و نفخ جگر | ورم کلیتین رود از جان

به شود نفث دم و فتق و قوا | سده ها هم بگشاید به تمام

خاصیت زعفران

یکدرم زعفران هر که خورد در صباح | معده کند تقویت غم برد از دل

سده گشاید بدهد قوت پشت | در دل و معده راینک بود والسلام

خاصیت خشخاش

خوردن خشخاش آورد خواب را | رغبتش کن ای ز بیداری سقیم

سرعت انزال گر داری دلا | سرعت انزال را نفع عظیم

خاصیت مقل

گر بگیری ز مقل یکمثقال | اندکی زعفران کثیرا هم

بس نکوبی و حب کنی به عسل | مسهل بلغم است و سودا هم

سده بگشاید و برآرد حیض | تن کند فربه و دفع [illegible] هم
دفع دیرینه کند به تمام | ببرد درد پشت و بارا هم

بیان انجدانی

عضو دموی ازو جنس آید | گویم بشنو از آن یکی بالحجم
باشد دگری سپید و شود | یک جنس دگر نباید جز [illegible]

خاصیت انجبار

جوشی چو انجبار کنی شربتی بنا | قوت دهد بعضو کند قطع نفث دم
دافع بود زکام و سعال و رعاف را | نافع بود جراحت ششها و سینه هم

در منع کثرت جماع

در شیوه شهوت مکن افراط که از افراط | احداث تشنج کند و ضعف بصر هم
عارض شود ت رعشه و فوت رطوبه | تشویش دهد عرق نسا درد هم

علاج صداع و وجع گوش

گشنیز بنفشه و گل سرخ | هر یک درمی نه بیش نه کم
بستان و بکوب مثل مجموع | از قند سفید سوده کن ضم
پس میل کنش که نافع افتد | درد سر و درد گوش را هم

خاصیت گشنیز

گشنیز بود مقوی دل | خون بندد و درد سر کند کم
در ریح سده مفید باشد | تشویش دوار را برد هم

در محافظت بدن

آدمی را شود چو صحت مزاج — تا نشاید دبر امتلا بحمام

هر که رغبت کند طعام ورود — سوی حمام بعد هضم طعام

خاصیت

خس کگاه چو خوابش هر کس خورد — آب گرمش را دهد نفع تمام

گوشت دل بکشش بی گاه گاه — هر که تهوع لا افتد او رد احتلام

تشنگی نشاند و خواب آورد — معده را باشد موافق والسلام

خاصیت

درمی چون خورند از زربود — پاک سازد بدن ز بلغم خام

ببرد ضعف دل و نفخ جگر — ورم کلیتین رود از جان

بهشود نفث دم و فتق و فواق — سده ها هم بکشاید بتمام

خاصیت زعفران

یکدرم زعفران هر که خورد صباح — معده کند تقویت غم برد از دل تمام

سده کشاید بدهد قوت پشت — درد دل و معده را نیک بود والسلام

خاصیت خشخاش

خوردن خشخاش آرد خواب را — رغبتش کن ای زبید لذیذ

سرعت انزال گر داری ولد — سرعت انزال را انفع عظیم

خاصیت مقل

گر بگیری ز مقل یکمثقال — اندکی زعفران کتیرا هم

پس بکوبی و حب کنی به عسل — مسهل بلغم است و سودا هم

بکار رود

سده بگشاید و برد احیض — تن کند فربه و قوت آرد هم
دفع درد جگر کند به تمام — ببرد درد پشت و بازو هم

بیان اعضای و مویه

عضو و موی انسه جنس می آید — گویم بشنو از آن یکی با هم
باشد دگری سیمین و شود — یک جنس دگر نیاید جز سهم

خاصیت انجبار

جوشی چو انجبار کنی نشتر به فاه — قوت دهد به عضو گر قطع نفث دم هم
دافع بود زکام و سعال و رعاف را — نافع بود جراحت شش با دبیله هم

در منع کثرت جماع

در غلبه شهوت مکن افراط که از افراط — احداث تشنج کند و ضعف بصر هم
عارض شود رعشه و قوت ارتجاع — تشویش دهد عرق النسا و درد هم

علاج صداع و وجع گوش

گشنیز بنفشه و گل سرخ — هر یک درمی نه بشنو از کم
بستان بکوب مثل مجموع — از قند سفید سوده کن ضم
پس میل کنش که نافع افتد — در درد سر و درد گوش را هم

خاصیت گشنیز

گشنیز بود مقوی دل — خون بندد و درد سر کند کم
در ریح سدر مفید باشد — تشویش دوار را برد هم

... ان ... بدوم
... ب را بردوم
... لاش
... بندد و شکم را هم
... شد زهر نفث الدم
... ان

... باده را ببرد — روشنائی بدیده بخشد هم
نفث باه را نکو باشد — شربتی آمده است زود و دوم

خاصیت شراب و مشک

گر خورد کس زیاده قیراطی — کرده میلش ز مشک با آن هم
به بود بعد خوردن مسهل — خفقانی که باشد از بلغم

خاصیت زراوند مدحرج

زراوند مدحرج سود است — فواق و نقرس و وسواس را هم
دماغ و معده را باشد مقوی — صداع و درد پهلو را [illegible]
برد درد سر و عرق النسا نیز — دهد دندان جلا والله اعلم

خاصیت زرنب

یکدرم زرنب اگر گوید طباخ — بس بیابی با غرب ده دوم

صفرا شکند ... هم
تقویت معده ...

تدبیر
... گویم که چاره بهتر از
فصد و مسهل آن زمانی را که آید بکار
... نبل رابع تابع اند ... هم

خاصیت کنجد
... کنجد شود بهر روز ملیت
کند بنشینه رنج سرفه اش کم
... افزاید و شهوت کند تیز
شود چیزیکه نتوان بحکم گفت

خاصیت سرگین خر
چون شود خون زبینی تو روان
آب سرگین خر بچکان دودرم
ور گزد عقربت بقول حکیم
جرم آنرا بگیر و کن مرهم

خاصیت سورنجان
... مثقال گر ز سورنجان
دانگی از زعفران نه بیش و نه کم
... و کفه اش ریغه بنهار
بس گلاب اندکی بنوشی هم
چون تصرف کند بمعده تو
کند اسهال و آورد بلغم

[illegible] ... [illegible] تو را لم

[illegible] ... فرح بو جنی افزیم

[illegible] ... تخم ریحان ... را هم

[illegible] ... را تو نهی در ریش کنکم

[illegible] ... را هم آرد ... شش الله و اعلم

خاصیت صبر زرد

درم صبر زرد و نصف نبات | بسائی و بیز و نگهدار و فرخم

که برد هر کش کشی در چشم | جرب چشم و خارشش را هم

خاصیت آدینه

ادلیشه چو نیم مثقال | ببر دن برد از تن تو بلغم

نیکو بود از برای معده | قوت بیارد از و جگر هم

فارغ کندت ز درد سینه | تشویش سپرز را صودم

خاصیت برگ تنبول

برگ تنبول چون خوری هر روز | سخت گردد چو کرده آب دندان

بر فروزد رخت چو گل آید | بوی خوش همچو غنچه ات ز دهان

تمام

عضو وان بی ...
...محسوس او منا...

خاصیت

ابریشم بکدرم هر کس که هر روز لذد مقراض ... ...بد ... ...

بیامیز و بیاشامد دلش را فرح بخشد شود چون ... ...

توانا گردد و شهوت کند زور شود چیز یکه مباد انی چو ...

علاج آماس پستان

طلب کن شربت اسکنجبین را ز فیق یا فلا بکشت پستان

بهم آمیز از بهر مداوا طلا می ساز بر آماس پستان

علاج بر آوردن پیکان

اگر پیکان بماند در تن کس چه آن کس از بدن باشد چه پیکان

چو پنج فی طلا سازی بنهد بیرون آید ز تن بنشسته پیکان

[illegible] زهر جمله جانوران درمان

[illegible] ج سار را دوا [illegible]

[illegible] امیش باشد و [illegible]

[illegible] لیله زرد

[illegible] کشنی بچشم — کم گردد آب رفتن چشم تو در زمان

[illegible] کغه زنی بکدرم قند — قوت دهد بمعده بدل نیز بیگمان

درد ده ورم نقوع و انگبین خورانی — صفرا و بلغم از کند دفع من [illegible]

خاصیت — سرگین موش

سرگین موش دفع کند سنگ گرده را — چون حل کنی در آب خشک و کرسنی [illegible]

در چشم اگر کشی برد از دیده‌اش بیاض — سازی باشافه [illegible] کند طبع در زمان

خاصیت تخم — ریواس

تخم ریواج را کنی چون میل — رنج اسهال را بود درمان

در نباتی بروغن کنجد — جرب حکه را مجرب دان

خاصیت [illegible]

[illegible]

گر کنی انگوزه را [illegible]
و خورند مثن کرده [illegible]
دفع هر زهری کند آرد [illegible]

خاصیت — مغز جوز

بخوری چو مغز جوز خوری — گویم از صد یکی منافع آن
زانکه دو دانه‌ات خلاص دهد — برهاند تیز زهر و درد میان
کرمهای دراز را بکشد — پیچش ناف را بود درمان
گر بدشواری شود انگیز — کار دشوار تو شود آسان
ور با انجیر ضم کنی آن نیز — نه خلد ز آبدست شود نه زیان

خاصیت — خفاش

موی روید گر کنی خفاش را — پس گذاری بر زهار کودکان
زن اگر دشوار زاید زهره هنر — نهان در فرج بین که زاید در زمان

خاصیت — شادنه

شادنج را اگر کنی مغسول — پس بیامیزش به شیر زنان

[illegible] نور ان

[illegible] درزمان

[illegible] وی خوش عیان

[illegible] ز بهر درد میان

[illegible] بخشد وکند خندان

خاصیت خراطین

کرم سرخی که خراطین گویند | خشک سازی چو بس ازین آن
نرم سازی تو پس بکنجد | به نهی بر ذکر مرد جوان
ذکرش گردد آنگونه بزرگ | که زن آید ز دو خویش به فغان

خاصیت شفتالو

ز ورد و برگ شفتالو برابر | بگیر و آب آن را نیک بستان
فرو کش هر صباح یک پیمانه | کند حب القرع را اندازد انسان
اگر خورد و گر کرم دراز است | کشد بگذارد آثاری از ایشان

خاصیت شاخ گوزن

شاخ گوزن را چو بسوزی و بیز | وانگه صلایه کرده بیزی کنون سنون
دندان سپید سازد و قوت دهد اگر | خون آیدت ز لثه کند حبس [illegible]

خاصیت [illegible]

هر که با عسل [illegible] | [illegible] بود [illegible] در دل اندرون

[illegible] کند [illegible] | گر بود در تن او آید برون

خاصیت حنظل

بر شکم چون [illegible] | [illegible] اندرون

هرچه از کرم [illegible] | [illegible] آرد برون

خاصیت [illegible]

معده از خلط کند پاک [illegible] | [illegible]

درد قولنج برد درد گلو درد کمر | درد پا درد سر و درد درون و بیرون

خاصیت سلیخه

گر شربت سلیخه خورد ناشتا کسی | زایل کند الم که بود در سر و شکم

تسکین دهد الم که بود در رحم زنان | آرد مشیمه و بچه مرده را برون

اجتناب از چار چیز

آدمی باید که باشد مجتنب از چار چیز | تا برد از اهل دانش در ره حکمت گرو

ز امتلای معده از اکل [illegible] | وز جماع ناشتا و رفتن حمام نو

خاصیت فندق

فندق از سوزی [illegible] ناشتا | پس نهی بر فرق طفل بیگناه

چون بماند چند روزی بر سرش | چشمش از ازرق بود گردد سیاه

[illegible]

[illegible] نور ابدان

[illegible] سودی [illegible] درمان

[illegible] بوی خوش عیان [illegible]

[illegible] زهر درد میان

[illegible] ستت بخندد و کند خندان

خاصیت خراطین

کرم سرخی که خراطین گویند / خشک سازی چو پس از شستن آن

نرم سازی تو بدین گر بخند / به تهی بر ذکر مرد جوان

ذکرش گردد زانگونه بزرگ / که زن آید ز دخولش به فغان

خاصیت شفتالو

ز ورد و برگ شفتالو برابر / بگیر و آب آن انگه بستان

فروکش هر صباح یک پیانه / کند حب القرع را اندازد ز انسان

اگر خورد و گر کرم دراز است / کشد نگذارد آثاری از ایشان

خاصیت شاخ گوزن

شاخ گوزن را چو بسوزی و بیختی / وانگه صلایه گرده چیزی سنون کنون

دندان سپید سازد و قوت دهد اگر / خون آیدت ز لثه کند حبس بعد خول

خاصیت ارز[illegible]

که با عسل سرخ [illegible] / بار قبض [illegible] بود [illegible]

قابل کند [illegible] / گر بود [illegible] آید بیرون

خاصیت [illegible]

هر شکم چون [illegible] / [illegible] بیرون

هرچه از کرم صغیر و [illegible] / [illegible] بیرون

خاصیت [illegible]

معده را از غلط کند پاک اگر [illegible] / [illegible]

درد قولنج برد درد گلو درد کمر / درد پا درد سر و درد بدن و [illegible] بیرون

خاصیت سلیخه

شربت سلیخه خورد ناشتا کسی / زایل کند الم که بود در سر و [illegible]

تسکین دهد الم که بود در رحم زیاد / آرد مشیمه و بچه مرده را برون

اجتناب از چار چیز

آدمی باید که باشد مجتنب از چار چیز / تا برد از اهل دانش در ره حکمت گرو

از امتلای معده ز رگ زدن بر امتلا / وز جماع ناشتا و رفتن حمام نو

خاصیت فندق

فندق از سوزی و بشکستنی [illegible] / پس نهی بر فرق طفل بیگناه

[illegible] باید چند روز بر سرش / چشمش از ازرق بود گردد سیاه

[illegible]

[illegible]

... خویشتن کند فربه

... در دم که بود / برلنش ران و خصیه گردد ...

علاج کلبه درا لکل و مشروب

قوت جسم و جان اگر خواهی / زیراین هر زواق فیروزه

نان یکروزه بایدت خوردن / لحم دو روزه آب سه روزه

میکوید

در عوارض شوصه

شوصه هر کس که عارضش گردد / خله و سرفه گردد ش طاری

شود بین اخلاط غلیظ بر بر / نفسی آورد به دشواری

لغت دم حادث آید و شوزش / نبض صلب سریع و منشاری

در بیان ارواح

و تن آدمی سه روح بود / اولش آمده است حیوانی

ح ثلثه گوید

[illegible]

ور بی آن طبعی [illegible] ... [illegible] سفوف [illegible] عرفانی

جای اول دل و دوم جگر است ... جای ثالث دماغ تا دانی

خاصیت ... خصیه الثعلب

خصیه الثعلب اخور با عسل ... گردد [illegible] چون جماع [illegible] انی

ور کنی سوده در [illegible] ... سخت گردد چنانکه [illegible] دانی

در جماع باشدت مفید بود ... [illegible] گمام [illegible] جماع [illegible] انی

خاصیت ... سقمونیا

سقمونیا با آب جو و آب [illegible] ... با [illegible] بر کلف [illegible] کنی

درد زانو اختیار کنی با کتیره اثر ... بمهارت [illegible] چو [illegible] و دانی

خاصیت ... مغز خفاش

مغز خفاش را که تازه بود ... بر کف پای مرد چون مالی

بر صد ساله گر بود آن مرد ... سر برآرد عصای از جا لی

علاج جراحت ... بیتی

موم در روغن کنی چو زرنیخ ... بیامیزی زهر ریش بینی

پس اگر اندک فرصتی را ... عجب دانم که دیگر ریش بینی

خاصیت ... خاکی

چون بجوشنی تخم منقاش از خاک ... پس بقدر بن گرده فسیرین دد کی

ناخوشی گر باشدت از درد پشتگاه ... ناخوشی گردد مبدل ناخوشی

چو مرجان شوری [illegible] نبات مصری اعلی فزائی
بس از [illegible] نشینی [illegible] [illegible] ز آزر بستائی
[illegible]
[illegible] که [illegible] [illegible] بائی
[illegible] فرآید در وشتائی
[illegible]
بیاید نرگس [illegible] حاجی بشنهد آید براقی
[illegible] از عده [illegible] بتن بینی بساط شغل رانی

در خاتمه کتاب

بدستی کلکم شد این رساله تمام که آفتی نرسد ز انقلاب ایامش
بخواندش بگوید رسید چون اخبار بود فرو زید اخبار سال اتمامش رشید

خاتمة الطبع

بعد از حمد و صلوٰة مخفی نباشد که کتاب طب یوسفی بیشتر چند بار
علی قطع المختلف از قالب طبع مزین شده بهر جا و بر مقام صورت
انتشار رسید برغبت لاکن بباعث بودن اغلاط بیشمار و اسقام
عبارت فی اتحاد و نیز بعدم مندریج بعض رسایل متعلقه است
که دلائل النبض و دلائل البول و رساله بحران و غیره [illegible]
[illegible]

همچنان مفید ... البحر ... الفقس ... گردد

بلکه ... ولسان ... این ... بصفحه ...

از آنجا که کتاب ... و دیوان ...

الفقس ... از آنجا ... ایران ...

علم البرداس ... عبارت ... فقط ...

نسخه حیف و علم ... بدو ... آنجا ...

سهوی خطای بحصول انکا علم مطلع بر آن جاری

دارد تبدیل کم و صم بپوشند ببوین گر خطای رفتی و

طعنه مزن که هیچ نفس بشر خالی از خطا نبود

تحریر بتاریخ ۶ ماه ... ۱۲۹ ... و ... لوقت

... از دست فقیر الحقیر ذره بمقدار ...

... اساس البر ... اختتام

انجام ... مرقوم شده ...

... برگ حنا و تخم کل غسول ...

ضیق النفس ... انزروت ... صمغ عربی ...

ذات الجنب ... زوفا خشک ... انجیر ... مطبوخ و ... خبازی ...

... و عناب فرد و ... خبازی و خطمی تخم ... عنب الثعلب ... سپستان ...

اسهال مزمن حب جدوار و حب مسکن نفوذ و قیروطی ... جوارش ...

ورد معده جوارش ... و معجون ... ونزف ... صداع

وجع المفاصل معجون ... جوارش کمونی و حب مسکن نفوذ ... صداع

... حب ... مسهلات حب ... و ... با ضافه سکنجبین ...

آتشک ... مسهلات و معجون چوب چینی و ... و حب ...

حمیات ... خمیر کال کاهربائی و ...

... فصه با ...

... جنازی و ضماد ...

... زنجبیل و حب سکبینج بخور و کمو ... و غیره

سفوف آن و معجون چوب چینی و عرق آن و غیره   آتشک ... حب ...

معجون چوب چینی و عرق عشبه مغربیه و غیره   حمیات   ...

سفوف ورد و سفوف ... کلوی و مروق کاشنی و عرقیات مناسبه

معجون شاهتره و حب لاجورد و سفوف سفید با اضافه ماء الجبن و غیره

... مرهم زنجار و مرهم ... و مرهم سفید و غیره

موجب قرابادین ذکائی و شفائی باب الالف انوشدارو

تقویت معده و خفقان و صرع را نافع بود و فرح آورد و لون را نیکو گرداند و بوی دهن

عرق خوش کند و اشتهای طعام آورد و پیش از طعام و بعد از طعام توان خورد

صنعت گلسرخ شش درم سعد کوفی پنج درم قرنفل و مصطکی و اسارون و سنبل الطیب

از هر یک سه درم قاقله کبار و صغار زرنباد [illegible] جوزبوا قرفه زعفران از هر یک

دو درم [illegible] یک رطل قند و عسل صاف [illegible] ادویه [illegible] صندل [illegible] مثقال

در شیر [illegible] کشمش [illegible] بشویند در نه رطل آب تا [illegible] شود و از

غربال بیرون کنند با قند و عسل قوام بخورد و ادویه کوفته و بیخته با آن سرشته

و دو مثقال بعد از آن زعفران را با گلاب گرم حل کرده اضافه نمایند

لولوی تقویت قلب کند و معده و دماغ را [illegible] صنعت مروارید ناسفته

کهربا [illegible] هر یک سه مثقال عود قماری سعد کوفی گل گاوزبان ادخر مکی

سنبل ساذج طباشیر قرنفل قرنجمشک اهیل [illegible]

مصطکی و دو صمغ عربی پوست بیرون پسته گلسرخ پوست ترنج

عدد بقدر [illegible] مفرح بکند مثقال زعفران چهار مثقال عنبر اشهب نیم مثقال

مشک نیم مثقال ورق نقره صد عدد و ورق طلا پنجاه عدد و آملۀ مربی

پنجاه مثقال قند و برابر ادویه عسل یک برابر ادویه

حب السعال صمغ عربی [illegible] کتیرا از هر یک [illegible]

مغز تخم کدوی شیرین و مغز تخم خیار از هر یک [illegible] مغز بادام [illegible]

از هر یک چهار درم شکر طبرزد و فانید از هر یک هفت درم [illegible]

[illegible] حب سازند و [illegible] از هر یک چهار درم [illegible]

[illegible] کنند حب السعال [illegible]

[illegible] کنند و سرفه خشک [illegible] خورد [illegible]

دفع کند [illegible]

[illegible]

حب سکبینج قولنج و بادهای غلیظ دفع کند صفت آن

سکبینج سنحبسم [illegible] از هر یک درمی غاریقون سه درم با آب [illegible] حب سازند

شربتی یک درم حب شبطرج عرق النسا و اوجاع مفاصل و درد [illegible]

نافع است صفت آن پوست بلیله زرد ده درم صبر سقوطری [illegible]

[illegible] مقل از هر یک یک درم خردل سه درم شیطرج نمک هندی

سقمونیا [illegible] از هر یک [illegible] درم فانید سجزی چهار درم با آب کرفس حب سازند

شربتی سه درم حب غافث یرقان و درد جگر را سود دارد

صفت آن صبر سقوطری پوست بلیله زرد [illegible] تخم کرفس [illegible]

شربتی دو درم حب دیگر جگر را نافع باشد صفت آن پوست بلیله زرد

صبر سقوطری از هر یک یک درم سقمونیا [illegible] از هر یک [illegible]

[illegible] حب سازند حب دیگر درد جگر را نافع است

حب المقل [illegible]

حب [illegible]

از سقمونیا [illegible] حب [illegible] بسند و سقمونیا [illegible]

صفت آن [illegible] غاریقون [illegible]

مصطکی هلیله سیاه از هر یک [illegible] تربد [illegible] سقمونیا [illegible] کابلی [illegible]

یا در کلیه محموده حلتیت زعفران [illegible] از هر یک [illegible]

حب الملوک دیگر

بکلی حب [illegible] شیرین سه درم

قولنج را بگشاید بادهای غلیظ را دفع کند صفت آن صبر سقوطری

نیم درم تربد ده درم مویز [illegible] الو [illegible] هلیله کابلی

از هر یک سه درم نمک هندی [illegible] درم مصطکی زعفران [illegible]

قسط [illegible] زنجبیل [illegible] بسفایج [illegible] تخم کرفس [illegible] خربق [illegible]

دار صینی کثیرا قاقله از هر یک [illegible] درم سقمونیا [illegible] مثقال [illegible]

[illegible] از هر یک [illegible] درم

مطبوخ سورنجان اوجاع مفاصل را نافع باشد صفت آن سورنجان سقمونیا ...

کابلی پوست هلیله زرد از هر یک چهار درم ... [illegible]

پوست بیخ ... انیسون قنطوریون دقیق از هر یک ... درم ...

کافوران ... گرده گلقند ده مثقال مصطکی

... دو بار خورند حب الصبر اوجاع

مفاصل و نقرس و فالج و لقوه را نافع باشد صفت آن صبر سقوطری

مصطکی ... سفید یکدرم حب النیل ... از هر یک نیم درم

خیلاث ... مقل کتیرا ... از هر یک ...

... حب زنند حب سورنجان ...

نقرس و عرق النسا را نافع باشد صفت آن صبر سقوطری ...

از هر یک یکدرم سورنجان ... تربد سفید از هر یک ... کتیرا ...

حب النیل نیم درم ... خیلاث ... یک درم ...

... حب زنند حب سورنجان نسخه دیگر که ...

و مایل به برودت و یبوست باشد تفه یعنی بی مزه آنست که جسم مائی در وی غالب باشد و او سردترین بلغم
است و من جهت قوام پنج است مائی و زجاجی و جصی و مخاطی و خام زیرا که یا رقیق بود
مائی گویند و یا غلیظ بود اگر رطوبت در وی باقی مانده باشد زجاجی گویند و اگر رطوبت به تحلیل رفته باشد
جصی گویند و اگر مختلف القوام بود اگر اختلاف او محسوس بود مخاطی گویند و الا خام صفرا او هم
طبیعی بود و غیر طبیعی طبیعی سه صفت دارد یکی آنکه احمر ناصع بود یعنی سرخ مایل بزردی باشد
دویم آنکه خفیف بود سیوم آنکه حاد باشد فایده او آنست که خون را لطیف کند تا بدان
سبب در مسالک ضیقه گذر یابد و همراه خون غذائی بعضی اعضا مانند ریه شود و از مراره بامعا رود
و آدمی را بر تبرز خبردار کند و غیر طبیعی پنج قسم است مره صفرا و مخیه و محترقه و کراثی و زنجاری مره صفرا
آنست که رطوبت رقیقه با صفرا آمیزد و محیه آنست که رطوبت غلیظ با وی آمیزد و محترقه
آنست که صفرای غیر طبیعی با اندکی سودای محترقه آمیزد و کراثی و زنجاری آنست که بعضی
از صفرای طبیعی فی نفسه محترق شود و مخلوط شود با بعضی دیگر غیر محترق و احتراق در زنجاری
اکثر و اقوی است از کراثی و این هر دو مشابه سموم حاده اند در معده متولد شوند سودا نیز بر دو قسم است
طبیعی و غیر طبیعی طبیعی دُردی دم بود فایده او آنست که خون را غلیظ کند تا لحم متغذی گردد
و در غذای اعضای صلبه مانند استخوان داخل شود و از طحال بر فم معده ریزد تا آدمی را بر گرسنگی
خبردار کند غیر طبیعی محترق است از هر خلطی که باشد از اخلاط اربعه و غیر طبیعی از اخلاط محدث ضرر
بود **قسم چهارم در اعضا** و آن اجسام کثیف اند که متولد
میشوند از کثافت اخلاط محموده و آن بر دو قسم است مفرد و مرکب
مفرد را بسیط نیز گویند و مراد از بسیط در اینجا آنست که هر جزء محسوس که او را جزء گفته میشود
اگر از عضو گرفته شود مشارک کل باشد در اسم و حد و مرکب بخلاف آن مفرد چون عظم و غضروف

بابونه اکلیل الملک شبت سبوس گندم در آب بجوشانند و نطول نمایند بعد آن ادویه گرم
و خشک که در ... از زعفران و ... مطحون ... و ... بپاشند و رایحه بالفعل ... بیت ... ادویه
سائیده از انفحه ... یسان باشد نافع بود و مالیدن روغن گل و از چشک
زبان چرپه ضماد کردن درد شکم را دور میکند و لعاب خطمی و گل سرشوی طلا کردن خارش
فرج را مفید بود و اگر مقناطیس در دست چپ گیرد یا بسد بر ران راست بندد زن آسان
بزاید و مشکطرامشیع پرسیاوشان نخود سیاه هر یک شش ماشه پوست املتاس قند سیاه کهنه
هر یک یکتوله در آب جوشانیده صاف نموده بخورد و شکم و پشت و اطراف فرج بروغن بنفشه و
روغن چنبیلی بمالد و اگر پیه مرغ و پیه بط و مغز ساق گاو هم اضافه نماید بهتر باشد و با آب گرم نطول
کند و در ان بنشاند و خوردن دارچینی برای تسهیل ولادت و در آن مفید بود و همچنین جندبیدستر
با جندبیدستر بسیار نافع است و آرکنش و شونیز و جندبیدستر عطسه آرد و بوقت عطسه دهن و بینی
بند کند و از سم اسپ و استر و خر دود کند و چون حرکت بچه محسوس نشود و اطراف حامله سرد گردد
و تا چهار روز درد ولادت ماند باید دانست که بچه مرده است پس باید که مشکطرامشیع پرسیاوشان
اسپغول هر یک سه درم نرس پودینه از هر یک دو درم نبات سفید ده مثقال در آب جوشانیده صاف
نموده تناول کند و چون بول را در قند سیاه ملفوف نموده بخورد و نیز کتول را سائیده شیاف
ساخته بعمل آرد اسقاط میکند و مجرب است و چون لته را در شیر زقوم ترکرده بردارد در اسقاط
قوی الاثر است و عطسه آوردن بطریقی که گفته شد مفید بود و مر و خربق سفید و جاوشیر مساوی
کوفته و بیخته در زهره گاو سرشته استعمال کند و سداب خشک شحم حنظل قسط از هر یک سه درم مر یکدرم
بکوبد و بر ناف و عانه طلا کند و از پوست مار و سرگین کبوتر دود کند و اگر بدین تدبیر بیرون نیاید
می باید که قابله دست در فرج برده بیرون آورده باشد که بچه را پاره پاره میکند و بیرون می آرد

نیز بود و بسبب ورم دماغ نیز باشد علاج هر واحد گفته شود و اگر بسبب فساد شیر در معده باشد علامت
... آن اصلاح شیر کنند و تقویت
که در خانه معتدل بزاید و تا سه روز او را غذا ندهد ...
در آب بجوشانند و صاف نموده شکر سفید در آن انداخته مثل حریره ... باشد که ناف بچه شود و
انداخته تناول نماید و اگر موسم گرما باشد یا مزاج گرم بود بجای اجواین تخم ... باشد و اگر
آب عرق عنب الثعلب یا عرق گاوزبان بنوشند و اکثر زنان ملهانه را در روغن بریان کرده
در قند آب آمیخته میخورند و ترکیب ساختن او آنست که اول میوه ها را در روغن زرد
بریان کنند و بیرون آرند بعد آن ملهانه را در روغن مذکور بریان نماید و قند را در آب علیحده
قوام نماید و همه را بیامیزند که خوب مخلوط شود و از آتش فرود آرند و بوقت فرود آوردن اندکی
زنجبیل سائیده مخلوط ساخته بکار برند و میوه از قسم بادام و پسته و خرما و نارجیل و کشمش و منقی
میخورند و روز چهارم شوربای مرغ یا بز و کهچری مونگ تناول مینمایند و در روز ششم نان گندم
نیز شروع میکنند و چهل روز همین غذا اکتفا میکنند و از چیزهای سرد و هوای سرد و حرکات
متعبه پرهیز می نمایند و هر روزه از روغن کنجد مالش میکنند و اطراف فرج بروغن چنبیلی بمالند و
درد رحم که بعضی زنان را بعد از زائیدن میباشد پوست املتاس مشکطرامشیع پرسیاوشان
قند سیاه کهنه در عرق گاوزبان عرق عنب الثعلب جوشداده صاف نموده دهد مفید بود
و همچنین تخم کتان بجوشانند و بر رحم رسانند و یا شیر خر نیمگرم کنند و آبدست نمایند و اگر سم استر و خر دود
کنند نیز نافع بود و سعتر نوشانیدن و طبیخ خبازی خورانیدن و بر رحم رسانیدن هم مفید بود و
اگر ادویه مذکوره فایده نکند قدری پوست خشخاش در آب ترکنند و بنوشانند و در چهل روز
چهار مرتبه غسل میکنند اول روز ششم بعد از آن روز بستم و سی ام و چهلم و اگر موسم گرما باشد بعد

بابونه اکلیل الملک شبت سبوس گندم در آب بجوشانند و نطول نمایند بعد آن با دو گرم و خشک [illegible] از زعفران [illegible] مطهر [illegible] زرد [illegible] بپاشند و آنچه بالفعل مروج است گرم با آب سائیده از انگشت [illegible] بر کام او می مالند و کام را بهر چیزی که بمالند در مدت حیات از آن چیز [illegible] عمر [illegible] نشود چنانچه گفته اند که خاذر بهر معدنی بروز ولادت پیش از آنکه شیر دهند بر کام وی بمالند در ایام حیات خود از سموم مشروبه و ملدوغه متضرر نگردد پس طفل را از نمک و آب غسل نمایند و بعد آن بآب شیرین نیمگرم و همین مروج است و وقت غسل احتیاط کنند که آب در دهن و بینی و چشم نرسد و وقت غسل از انگشت خنصر مقعد طفل را منفتح سازند زیرا که تا وقتیکه جنین در شکم مادر است تبرز نمیکند و جمیع فضلات از راه بول دفع میگردد و در مشیمه می افتد و بعد از غسل فلوس در آب تازه و عرق بادیان و نبات سفید جوشانیده دهند و بعد از هشت پاس از وقت ولادت شیر بنوشانند و آنچه درین زمانه معمول است پیش از دادن شیر دوای ملین میدهند صفت دوای ملین برگ نیم پائی برنگ باو کهنبه زنجور [illegible] کلان و خورد و ندان دانه چکدانه گلسرخ مویز منقی بادیان شاهتره مغز فلوس بادام بنات مشهد در آب جوشانیده صاف نموده میدهند در روده ناف که آنرا نال میگویند از طرف دوم به انول و مشیمه متصل میباشد و آنول چیزی گرد سیاه مانند رنگ جگر میباشد و مشیمه غشائی بود که بر جنین در روده حاوی باشد میباید که آن روده را از انگشت نر و انگشت شهادت گرفته از طرف مشیمه آن روده را بمالند تا آنچه دروی باشد از خلط و باد بیرون رود پس ریسمان نرم تافته بروغن گاو چرب ساخته بمفاصله یکشبر و چهار انگشت مضموم از ناف آن روده را بربندند و به آهن قطع کنند و پس از قطع خرقه بروغن کنجد و روغن زیت سرشته بر ناف نهند و لحظه لحظه روغن انداخته باشند تا ناف را گرم و سخت کند و روده ناف در سه چهار روز

نیز بود و بسبب ورم دماغ نیز باشد علاج هر واحد گفته شود و اگر بسبب فساد شیر در معده باشد علامت
نرسانند و گاه باشد که بوقت قطع ناف ورم حادث گردد و مؤثر آید علاج آن اصلاح شیر کنند و تقویت
کمیله باب عنب الثعلب سبز و آب کشنیز سبز سائیده ضماد کنند و گاه باشد که ناف پخته شود و ریم
کند باید که مرداسنگ و سندروس و غبار آسیا و سنگ جراحت و مانند آن سائیده پاشند و اگر
ازین تدبیر فایده نشود و طفل زیاده از دو ماه باشد اول ذرور عدس بپاشند بعد از آن
ادویه مذکوره بکار برند و اگر نتو در ناف پدید آید باید که در همان ایام رفاده بندند و قطع سرب
یا خریطه که از اسرب سوهان زده باشد یا سرمه مسحوق پر نموده بروی نهادن و بعصابه بسته
داشتن نفع تمام دارد و از اشیای بادی احتراز واجب انگارند و تا وقتیکه طفل خود شیر طلب نکند
و نگرید شیر ندهند و طفل را بقنداق بستن تا سه چهار ماه لازم بود که موجب محافظت اشکال اعضا است
و طفل را هر روز تدهین کنند اگر پسر باشد روغن گاو و اگر دختر باشد روغن بنفشه و روغن
کاو بمالند اما تدبیر رضاع و مرضعه شیر مادر بهتر از همه شیرهاست و شیر اگر از مادر باشد از
روز ولادت تا یکهفته نباید داد و درین اثنا شیر خود را از شخصی دیگر بمکانند و مرضعه از بست و
پنج سال کمتر نبود و از سی و پنج سال زیاده نباشد و معتدل السحنه و با خلاق محموده و خوبصورت
و پستان در حجم متوسط باشد و مسترخی نبود و مرضعه که شیر میدهد باید که وضع حمل آن در ماه نهم
بوده باشد و پسر زائیده باشد و بعضی بر آنند که شیر پسر برای دختر و شیر دختر برای پسر مناسب
بود و شیر مرضعه باید که معتدل القوام و معتدل المقدار و سپید رنگ و شیرین مزه و پاکیزه
بود و متشابه الاجزاء و قلیل الرغوه باشد و در میان وضع مرضعه و در میان رضاعت مدت
متوسط باشد و آن بعد از چهل روز تا هفت ماه بود و هر صباح پستان را اندکی دوشیده باشد
پس در دهن طفل دهد و از جماع و غم و غصه و هر چه باعث فساد شیر باشد احتراز کند و غذای

بابونه اکلیل الملک شبت سبوس گندم در آب بجوشانند و نطول نمایند بعد آن ادویه گرم
وخشک مانند زعفران و ... بمطفات اصلاح کنند و بعد از سه چهار روز سکنجبین و آب بگرم قی فرموده
باشند و باز داشتن از ریاضت و آرام دادن و ادویه و اغذیه مولده خون غلیظ خورانیدن
شیر را غلیظ میکند و علامت اعتدال قوام آن آنست که چون شیر را بر ناخن اندازند
مایل بسیلان شده متوقف ماند و خوردن تودری سرخ با شیر گاو برای زیاده کردن شیر مجربست
و نیز ساق لاله را با جو مقشر بپزد و صاف کند و قدری شکر سفید اضافه کرده بنوشد فایده مینماید
و آنچه منی را زیاده کند شیر را نیز زیاده میکند مانند تودری سفید تخم خشخاش و پستان بز و پستان
میش و مالیدن پستان در زیاده کردن شیر بسیار موثر بود و اگر مرداسنگ در روغن گل و عدس
با سرکه و یا زیره با سرکه طلا کند شیر را کم میکند و ادویه مدره و آب شور نوشیدن و روزه داشتن
و فصد کردن درین باب مفید بود و اگر قلت شیر بسبب حرارت باشد تبرید کند و ضماد کردن از
مبردات و خوردن غذای سرد مانند آش جو و اسفاناخ مفید بود و اگر بسبب برودت و یا بسبب
ضعف قوت جاذبه ثدی باشد غذا و دوای لطیف مایل بحرارت باید خورد و تخم گندنا نیز نافع
بود و تعلیق محاجم ناری زیر پستان نیز سودمند است و اگر بسبب خلطی بود که بر دغالب باشد
اگر صفرا غالب باشد زردی و صفرت و رقت شیر بود و اگر بلغم غالب باشد سفیدی و مائیت
و حموضت شیر بود و اگر سودا غالب باشد کمودت و غلظت و حموضت شیر بود علاج آن
تنقیه خلط غالب کنند و تبدیل مزاج نمایند و ریاضت معتدله و اغذیه ملطفه و شرب شراب ریحانی
و تناول اغذیه خوشبو در فساد بوی شیر نفع مند بود و اگر متشابه الاجزا نباشد اصلاح غذا کنند و
سکنجبین هاضمه بکار برند و اگر شیر الرغوه باشد کاسر ریاح خورند و مدت طبعی ارضاع دو سال
است و اگر طفل از برای شیر بگرید صبر و مانند آن از اشیای تلخ بر پستان بمالند و در دهن طفل

نیز بود و بسبب ورم دماغ نیز باشد علاج هر واحد گفته شود و اگر بسبب فساد شیر در معده باشد علامت
دهند و غذا شیر و برنج و نان در شیر و شهد آغشته بدهند و در بند مواد اجراء آن اصلاح شیر کنند و تقویت
از شیر غذای کهچری مونگ ملایم میدهند و در تهذیب اخلاق طفل کوشند و طفل را اشیای قویه
شدیدة الحرارة و شدیدة البرودة ندهند و حموضات نیز نباید داد و اگر ضرورت حموضات باشد
آنوقت دهند که معده از شیر خالی باشد و علاج شیرخواره بیشتر بعلاج مرضعه کنند و اگر طعام
خور باشد تدبیر او نیز باید کرد و در روزیکه مرضعه را اسهال یا قی و مانند آن عارض شود آنروز
شیر او ندهند و چون اثر برآمدن ثنایا ظاهر شود دماغ خرگوش و چربی ماکیان بر لثه بمالند
دندان جلد می برآیند و مالیدن شهد و مسکه و همچنین چیزهای نرم و چرب چون چربی بط
و موم و روغن بادام و مالیدن شیر شتر نفع کلی میکنند و هرگاه دندان آغاز کند از مضغ چیزها
سخت باز دارند و گاه گاه نمک و شهد بر دندان او بمالند تا از قلاع محفوظ ماند هرگاه طفل گویا
شود بیخ زبان او از انگشت مالیدن معین بر فصاحت است فرسنج هشتم در بیان امراضی
که بصبیان اکثر عارض میشود اگر ریاح غلیظه یا رطوبت غلیظه داخل سر اطفال شود و تمدد و
نفخ شیون نیز حادث شود آنرا ریح الصبیان و ام الصبیان نیز گویند و بعضی ام الصبیان را
مخصوص داشته اند بصرعی که با تپ محرق باشد هرگاه واقع شود پایهای خود می پیچد و
کف بدهان می آرد علاج آن در وقت حدوث آن باید که دست و پای ایشان
بگیرند و کف دست و پا بچیزهای خشن بمالند و نگذارد که اضطراب کند و بازو و در اینها سخت ببندند
و جهت ازاله تشنج روغن گل یا مسکه با آب نیمگرم مخلوط کند و بر بدن بمالد و اگر ازین تدبیر ازاله
مرض شد بهتر است و الا بحسب عوارض علاج کند مثلا اگر تپ شدید و تشنگی باشد حجامت ساقها
با شرط باید نمود و تلیین طبیعت همیشه باید کرد و غذا و دوا آنچه که در سرسام بزرگان مذکور است

[illegible]

بابونه اکلیل الملک شبت سبوس گندم در آب بجوشانند و نطول نمایند بعد از آن ادویه گرم
و خشک ... از زعفران ... ن و تربد نهند و کندر و جندبیدستر و صبر برابر کوفته و بیخته در آب
بادیان مثل خشخاش حب بندند و از یک حب تا سه حب در شیر مادر حل کرده بدهند و نصف
دانق جدوار با شیر مادر سائیده بخورانند درین باب مجرب و آزموده است و مرضعه را معاجین و
جوارشهای گرم دهند و ادویاتی که در صرع بزرگان مذکور است در اینجا هم سودمند بود و
مهره مرجانی با آتش سرخ کرده میان دو ابروی او و از پیشانی داغ نهادن نیز مجرب است و بقضیب
بالشک گوسفند هم داغ میکنند و خردل سائیده بر کفپای مالیدن نیز سودمند بود و از
آواز هایله و خوف شدید و غضب شدید و از غسل کردن آب سرد و دیدن چیزی براق و
آمدن بر بلندی اجتناب نمایند و همچنین پرهیز از اغذیه غلیظ و لقولات و از اشیائی شیرین
و چرب و تیز از واجبات است و باشد که این مرض بعد بلوغ خود بخود زایل شود عطسه متواتر
اگر سبب آن ورم حار نواحی دماغ باشد باتپ حرارت بود و علاج آن بعلاج سرسام کنند
و اگر سبب سردی باشد که بسر رسد باید که بادروج کوفته و بیخته در بینی دمند و گرده گوسفند را
بریان کنند و رطوبتی که از آن تراود در بینی چکانند و زعفران و قند کوفته بخور آن کنند
عطاش بضم عین مهمله و شین معجمه ورم حار است که در دماغ صبیان حادث شود و از
فرو نشستن تارک سر و عدم سیری از آب و زردی رنگ و درد چشم و حلق توان یافت پس
تبرید و ترطیب دماغ از پوست کدو و خیار و خرفه و روغن گل و قدری سرکه و زردی بیضه
و آب کشنیز سبز و آب عنب الثعلب نماید و هر گاه گرم شود ضماد را تبدیل نماید و اسهال درین
مرض خوب نیست پس اگر عارض شود چشم بلور و دلیله درست را در آب بجوشانند که نرم
شود بر آورده صلایه نماید و بر تارک سر ضماد ساخته پارچه بر آن بربندد و بکرر بعمل آرد نفع تمام

نیز بود و بسبب ورم دماغ نیز باشد علاج هر واحد گفته شود و اگر بسبب فساد شیر در معده باشد علامت
آن تغیر شیر نماید
و بعد آن شیره تخم خرفه سیاه بود ادهٔ شیره تخم کاهو مقشر در عرق ... اجرای آن اصلاح شیر کنند و تقویت
برآورده رب به شیرین شربت انار شیرین داخل کرده بار تنگ بمی داده بالای آن ریخته بود و
و نشاسته با اندک سرکه و عنب الثعلب و روغن گل نافع بود و خیار بکف دست و پا بستن و بست
و پای او را در آب سرد داشتن مفید بود و در صورت قبض طبیعت آب کدو با شیر خشت یا آب
عناب با آب شیر خشت نافع بود و مرضعه را پست جو و مانند آن هر چه ذی قبض بود بخورانند
و تقلیل غذا نماید اجتماع الماء فی الراس گاه باشد که رطوبت مائیه در سر اطفال بسبب
رطوبت دماغ داخل قحف بالائی غشائی صلب که متصل قحف است جمع آید علامت
این قسم آنست که چشم باز ماند و همیشه تر بود و اشک جاری باشد و مریض اندرون سر خود
ثقل و گرانی دریابد و این قسم علاج پذیر نیست و باشد که رطوبت مذکوره خارج قحف زیر جلد
سر بسبب خطائی قابله که بعد از ولادت سر طفل را بشدت غمز کند ازین سبب دهن رگها
گشاده گردد و خون رقیق بیرون آید و زیر جلد جمع شود و علامت این قسم آنست که
جلد سر بلند محسوس شود لیکن رنگش بحال خود باشد و بانگشت فرو تواند نشست و طفل بسیار
گرید و بیدار ماند و اگر رنگ جلد متغیر گردد و سخت باشد که بانگشت فرو نتوانست شد و
لذع و وجع محسوس شود باید دانست که ورم است اجتماع رطوبت نیست و علاج آنست
که نظر کند رطوبت کثیر است یا قلیل و بهر دو تقدیر یا محصور در مکان است یا غیر محصور یعنی
نعم مندفع شود اندرون قحف پس اگر کثیر المقدار است و غیر محصور علاج آن خطر دارد
و اگر قلیل المقدار و محصور است علاجش آنست که اول موی سر تراشند و بعد از آن

بابونه اکلیل الملک شبت سبوس گندم در آب بجوشانند و نطول نمایند بعد آن ادویه گرم
و خشک بازعفران و مرو رقی ضماد کنند و پارچه سرب بالای آن بندند و اگر لیموی را دو پاره
کرده بر آتش گرم ساخته بالای آن اندک نمک پاشیده تکمیه کنند تحلیل رطوبت بنماید و قوی
باشد که طبیعت خود اصلاح آن میکند و احتیاج باین تدابیر نمی افتد احقر بچشم خود دیده
که در خانهٔ شخصی دختری تولد شده که جلد سر او از دو جا بسیار مرتفع بود عزیزان او از مشاهدهٔ
آنحال مشوش شدند و خواستند که شق کنند احقر آنها را ازین حرکت بازداشت و علاج آن
بیعلاجی کرد بعد از چندی خود بخود تحلیل شد و تاحال زنده است و اگر ازین تدبیر فایده نشود موضع
را شق کنند و آنچه در وی است بیرون آرند و رفاده بر آن بندند و تا سه روز شراب و روغن کنجد
بر آن چکانند پس از آن رفاده را وا کنند و اگر زخم مندمل شد بهتر و الا بمرهم مدمله علاج کنند و در صورت
ورم علاج سرسام کنند و حجامت باشرط بسیار مفید است تشنج اگر بسبب یبوست باشد
بعد حمیات و استفراغات حادث شود و بتدریج پدید آید علاج آن از مرطبات کنند و
این باطفال کم واقع شود و اگر بسبب قبض طبیعت و بیخوابی و گریه بسیار افتد علاج آن
تلیین طبیعت بود بشیاف نرم و در تنویم آن کوشند و بهر حیله که زنان فرتوت میدانند
اسکات کنانند و اگر ضرورت باشد افیون بمرضعه و طفل دهند و در آرجوحه بجنبانند و اگر بسبب
درد و ورم که بوقت برآمدن دندان میباشد باشد بنابر نزدیکی دماغ علاج آن آنچه در تسهیل
نبات اسنان مذکورست باید نمود و علاج ورم لثه نیز می آید و اگر بسبب ضعف و فساد هضم
باشد و این اکثر بطفلان فربه افتد علاج آن اصلاح غذای مرضعه و طفل نمایند و جوارشهای
مقوی هضم خورند و روغن سوسن و روغن حنا مالیدن مفید بود کثرت البکا طفلی که بسیار
بگرید و بیدار ماند و آن اکثر بواسطه درد گوش باشد و باشد که بسبب درد امعا یا درد چشم و مانند آن

نیز بود و بسبب ورم دماغ نیز باشد علاج هر واحد گفته شود و اگر بسبب فساد شیر در معده باشد علامت
آن نفع یافتن از قی و جوع بود و شیر فاسد در قی بیرون آید علاج آن اصلاح شیر کنند و تنقیه
کوشند و تنقیه نمایند التفزع فی النوم طفلی که در خواب می ترسد باعث وی دیدن خوابهای
هولناک بود و سبب او آن باشد که در بیداری از چیزی که ترسیده باشد همان صورت در خواب ظاهر
میشود علاج آن بحیله خوف از وی دور کنند و طفل را بر آن چیز دلیر گردانند و اگر بسبب امتلاء و
فساد غذا در معده باشد غذا کمتر دهند و بعد طعام از خواب منع نمایند و عسل لیسانند و
و مانند آن بخوردن دهند و باشد که این حالت مقدمه جدری و حصبه نیز میباشد و گاهی طفل را
در خواب حالتی مانند کابوس پدید آید میباید که جند بیدستر بویند و مانند ریح الصبیان علاج کنند
زکام و نزله که طفلان را عارض شود و بسبب رطوبت و ضعف دماغ ایشان باشد و همچنین درد
گوش نیز اکثر از رطوبت میباشد و نشان درد گوش آنست که طفل گریه کند بی نیندی و بی اضطراب
نماید و هر دم دست خود بگوش برد و پیچیدگی سر و گردن نیز از نشان وی است علاج این
امراض مانند علاج زکام و نزله و درد گوش کنند چنانچه در علاج بزرگان مفصلاً مذکور است
حول و او آنست که میلان چشم بجانبی شود و آن بعد از صرع حادث شود و بسبب دادن
و خوابانیدن و نگریستن بیک جانب تا دیر نیز واقع میشود علاج آن پارچه سرخ بر گوشه
چشم که مخالف گوشه مایل باشد آویزند و اگر هر دو پلک چشم بهم چسپد باید که هر صبح بول گرم او
چشم را بشویند زرقه یعنی کبود بودن چشم باید مشک و زعفران باریک سائیده بمیل موم
در چشم کشند و میل بحنظل تر فرو برده مکرر در چشم کشند بسیار مفید بود احتباس الشی فی
مجری الانف یعنی بند شدن چیزی در مجری بینی باید که اول از روغنها و قدری موم
بینی را از اندرون و بیرون چرب کنند و چند قطره از آن در بینی چکانند بعد آن چیزی که

که عطسه آرد و در ابو یانند قلاع ایشان را هرچه در قلاع بزرگان سود می‌آید مفید بود گل
بنفشه و گلسرخ را سائیده در دور سازند و در بلغمی قدری زعفران نیز زیاده کنند و گاوزبان
سوخته و آرد جو بریان در دهن پاشیدن نیز نفع دهد و ترنجبین با گلاب سائیده پاشیدن نیز نفع
میکند و اگر ازین تدبیر فایده نشود حجامت کنند و زیر لب چسپانند صریر الاسنان فی النوم
اکثر صبیان و همچنین مشایخ و نسوان در خواب دندان میسایند علاج آن بعد از نضج از مسهل
گرم و حب ایارج تنقیه کنند و گردن را بروغن زنبق بمالد و بادیان سائیده در گلقند آمیخته بخورد
دوراکثر که الصبیان عارض میشود خود بخود زایل میگردد و لعابی که از دهن صبیان جاری باشد
اقاقیا سائیده در دهن بمالند لذع لثه تکمید کردن بروغن و موم مفید بود ورم لثه که بوقت
روئیدن دندان حادث شود علاج آن چنان نماید که دندان زود برآید استرخای
لهات یعنی سست شدن و افتادن ملازه چون شب یمانی سائیده بعسل آمیخته بر لهات
بمالند استرخای ملازه را مفید بود و مازو بسرکه و یا نشاسته با سرکه و گل ملتانی با سرکه سائیده
بر یافوخ طلا کردن استرخای ملازه را مفید بود سعال اکثر بسبب کثرت رطوبت حادث شود
علاج آن بعلاج سعال بلغمی بزرگان کنند و در سعال اطفال اگرچه بلغمی باشد چیزی شدید الحرارة
و الیبوسة ندهند و همچنین است علاج خرخره عظیمه یعنی آواز شدید که در وقت خواب از سینه می‌آید
ذبه و ورم ریه باشد هرگاه طفل را عارض شود نفس زود زود زند و گوی زیر اضلاع حادث
شود علاج آن از منضجات و مسهلات و منشفات بلغم باید کرد و سینه مریض را از هوای سرد محفوظ
باید داشت و اغذیه بارده نباید داد و اگر تواند ماده را پزانیده مسهل دهد و الا انتظار این نباید
کرد و زود ماده به مسهل و شیاف مناسبه دفع باید کرد صفت منضج که درین مرض بکار آید
اصل السوس مقشر نمکوفته گاوزبان مویز منقی پرسیاوشان انجیر گل بنفشه تخم خبازی عنب الثعلب

بقدر مناسب گرفته جوش داده صاف نموده قدری نبات سفید داخل کرده بخوراند
روز دوم اگر مریض قوی باشد زوفا بیخ سوسن اضافه نموده بدهد و در مسهل هتناگی مغز فلوس
باید افزود و اگر حاجت افتد وقت دوم سبوس گندم گل گاوزبان بیخ سوسن در عرق گاوزبان
جوش داده صاف نموده شربت بنفشه اضافه نموده بدهد و چون بقدر یکسرخ خون خرگوش
در عرق گاوزبان حل نموده بخوراند درین باب مجرب است و همچنین قدری مالیدن آن بر
تارک و ناخنها مفید بود و توتیای سبز بریان نموده یکجزو سهاگه نم بریان یک جزء و هر دو را در آب
یا در شیر حل نموده بقدر دانه باجره حب سازند و وقت احتیاج یک حب یا دو سه حب در
آب یا در شیر مادرش بدهد مجربست فواق یعنی هچکی اگر بسبب ریح حادث میگردد و زبان را چنان
گمان است که برای توسیع معده ورووده می افتد اگر بسیار باشد جوز هندی با شکر سفید بدهد
و جند بیدستر در آب سائیده اندکی دادن سودمند بود و قی شدید اگر سبب آن زیادتی نوشیدن
شیر باشد علاج آن شیر کمتر دهند و تقویت معده نمایند و باشد که بسبب اجتماع بلغم و یا انصباب
صفرا در معده بود و علامت هر واحد خروج هر واحد بود علاج آن مذکور میشود و همچنین
علاج هیضه و ضعف معده و بستن شیر و خون در معده در منزل سوم مے آید سکتر از آن نیز
باید کرد و اسهالیکه طفل را بوقت بر آمدن دندان می افتد اکثر بواسطه بر آمدن دندان میباشد
حبس آن مناسب نیست مگر وقتیکه از افراط مضرت کلی باشد و تدبیر بر آمدن دندان باید
کرد که اصل علاج همین است و در صورت زیادتی اسهال از زهر مهره و طباشیر و مانند آن که
در بحث عطاس گذشته حبس باید کرد و مغز بیل کوفته بیخته هموزن آن نبات سفید آمیخته
نیمدرم با آب بدهند سودمند بود و اگر پوست خشخاش هلیله سیاه بروغن بریان نموده
هموزن آن شکر سفید آمیخته قدر قلیل بطفل دهد برای حبس شکم بهتر ازین دوائیست و آب

بارتنگ سبز که در آفتاب یا باتش اندکی گرم کنند و طفل را در آن نشانند همان ساعت
که از دست فارغ شود و بعد بر دست چنین کنند و یا از آن آب آبدست نمایند و پارچه را بآن
ترکرده بر مقعد نهند بسیار مفید بود و طفل که غذا هم میخورد شیر مایه خصوصا شیر مایه خرگوش و شیر مایه بزغاله
بقدر یکدانگ همراه آب سرد دهند حبس میکند و دراز روز شیر ندهند بلکه بر غذا می پرهیزی وارند احتقال
الطبیعت گاه باشد که اطفال را بسبب غلبه رطوبت که مضعف قوی اند یا بسبب عدم انهضام اصعفر بر امعا
قبض حادث میشود علاج آن اگر تب نباشد [illegible] و بخور مریم بر ناف طلا کنند و یا مسکه و روغن
بهره کی مغز
زیت با آب گرم آمیخته بر شکم بمالند و دست از طرف معده بطرف ناف مالیده باشند و از صابون
شیاف کنند و اگر تب باشد شیافیکه بجهت صداع مفید است و در قرابادین می آید بعمل آید و اگر
حاجت تنقیه شود بحسب حاجت و مزاج تنقیه کنند مغص چون اطفال را عارض شود و خود را می پیچند
باید که روغن زیت و آب گرم و نمک و [illegible] مغز آمیخته بر شکم تکمید کنند و تکمید از شیر گاو تازه
گرم نیز نفع میکند و پشک گو سفند سائیده گرم کرده در لته بسته تکمید کردن نیز نافع بود و چون
اعصاب پشت طفل بروغن گل و مانند آن بمالند تسکین درد شکم می کند و آنچه در علاج بزرگان است
سبکتر از آن استعمال باید کرد تولد دیدان یعنی کرمهائی که در مقعد طفل متولد می شوند
علاج آن رسوت زرچوبه کمیله بابڑنگ کوفته بیخته باب بدهند و هرگاه این ادویه را سائیده
با [illegible] سرشته بلته آلوده حمول کند کرمها را قتل کرده بیرون می آرد و نارجیل با شکر خورانیدن
کچہ مغز
بالخاصیه نفع دارد و حنا و موم سرشته شیاف سازد پس بعد از لحظه طفل را بر روی او غلطانیده
مقعد او را اندک بانگشت و یا بچیزی دیگر بخارند و مقابل چراغ دارند و هر کرمی که ظاهر شود
وی را بگیرند و اگر موم در روغن گداخته بیرون و درون مقعد چرب کنند منع خوردن گرم و
خاریدن انحل نماید خروج مقعد اکثر اطفال را مقعد بیرون می آید پس باید که اول باعانت

دست او را رد کنند و اگر مشکل باشد نخست از موم و روغن و شیر گاو چرب کنند تا زود باز گردد و بعد آن پوست انار جفت بلوط گلنار مازو را در آب جوشانیده صاف نموده هرگاه نیم گرم شود در آن نشانند و ثفل آن را بر بندند و تنگ بکشند البول فی الفراش کسیکه بول در فراش کند باید که سعد کندر خولنجان جفت بلوط حب الآس گلنار جمله برابر کوفته بیخته سفوف سازند و بدهند و مشک و چند بید ستر در روغن سوسن آمیخته بر مثانه ضماد کنند و از اشیای مدره و سرد و تر احتراز کنند و حنجره خروس را بسوزانند و قدری با آب نیم گرم بدهند و شهدانه بریان نموده با عسل آمیخته بدهند و نیکوترین حیله آنست که در میان خواب چند مرتبه بیدار نمایند و بول کنانند و بوقت شب آب و طعام نخورند و مدام خوردن جوز بوا مفید بود و نانی که در خمیر آن اندکی نخال کبوتر انداخته باشند نیز نافع بود و همچنین خوردن معجون فلاسفه نیز نفع دهد و نارجیل با شکر نیز نافع است حمیات اکثر اطفال را تب خلطی حادث میشود و علاج آن بیشتر از علاج تب بزرگان کنند لیکن اگر تب دموی حادث شود و طفل زیاده از شش ماهه باشد بعد از سه روز باید که سر های گوش او را نشتر زنند و قدری خون گیرند و اگر در انجا زلو چسپانند نیز جایز است و استعمال کافور نشاید و در تب بلغمی برنجاسف یعنی بوی مادران در آب جوشانیده یا نقوع ساخته گاه گاه میداده باشند و در تب مرکب سکنجبین افتیمونی و قرص گل و شربت دینار باید داد و دادن قدری ماء العسل بگلاب پیش از نوبت برای لرزه نفع تمام دارد و همچنین آبگرم نوشانیدن سود مند بود و در تبهای مزمنه تقویت معده ضرورست و طفل را اگر پرهیز از گوشت و روغن نمایند بهتر است و الا هر چه بخواهد و بسیار مضر نباشد باید داد و تکثیر غذا مناسب نبود و هر چند اطبا جدری و حصبه را بعد از حمیات در امراض بزرگان ذکر میکنند لیکن احقر ذکر این هر دو را با امراض صبیان انسب و الیق دانست و فرق فیمابین هر دو آنست که ماده اول خون باشد و ماده دوم صفرا

وسالمترین او آنست که آبله بعد از نضج سفید و براق و بلند باشد مانند دانه مروارید و بر سینه
و شکم کم بر آید و اگر نفس مریض بر جا بود و شعور بر حال و میل بغذا و آب بر قرار علامت نیک است
و باید که بنا بر تقدم بالحفظ در ربیع زلو پس سر اطفال بچسپانند و حجامت باید کرد و غذا از بقولات سرد
چون حموضات کنند و اگر گوشت هم بخورد در بقولات پخته خورد و دوائی سرد مقوی دل مانند عناب
و عرق کیوره و گلاب و سکنجبین و شربت انار مقرر کنند و در آفتاب و حمام رفتن و مانند آن احتراز نمایند و هرگاه
طفلی تپ کند مروارید بسیار کوچک بقدر ده دوازده دانه طفل را بلع کنانند و مروارید سائیده در آب برگ
سفید لاله هر یک بقدر نیم ماشه تا یک ماشه بخورانند و سرمه اندرون چشم کشند و در بینی و گوش چکانند و
و اندرون حلق اندازند و بالای سینه بمالند و چون بر آمدن شروع کند آب عناب عرق عنب الثعلب
عرق گاوزبان نبات خوبکلان بقدر مناسب طفل دهند و تا بهتر شدن مریض برین اقتصار
باید کرد و گاهی نزدیک ضعف طفل عرق کیوره نیز میدهند و چون جدری در بر آمدن دیر نمود
و در نوع چهارم هم گذشت که تمامه ربا معتاد باید که درین دوا انجیر زیاده نماید و گاهی عدس مسلم
و سبوس گندم و شکر سرخ نیز اضافه نموده میشود و اگر انجیر فقط بجوشانند و قدری زعفران
دران آمیزد و بنوشانند نیز مفید بود و آب گرم نزد بیمار دارد و چادر سفت بطوری بر مریض گیرد
که بخار بر بدنش برسد از برای بیرون آمدن بثور و تفتیح مسام سریع الاثر است و همچنین خاکسی بر بدن
مریض پاشیدن همین اثر دارد و همین است تدبیر هرگاه بثور بروز کند و باز ناپدید شود و
همچنین آب بادیان و آب کرفس با نبات سفید مفید بود و نزدیک اسهال عدس مقشر مناسب است
و مروارید که هم قابض و مخرج است نافع است و اسهال در آخر مضر است درین صورت بپا در
مجلس او از زهر مهره و مروارید و کهربا و بارتنگ باید کرد و اگر خارش شود این علامت بد است
باید که چوب گز و هوج تر که در شاهجهان آباد مشهور است و از طرف کشمیر می آید گرفته تبخیر نماید و

دو وآن ببدن رساند و نزدیک عروض کمال بیهوشی تدبیر تقویت دل پرداز دو کشیدن سماها

هم مضایقه ندارد دواو دراج مانع برآمدن جدری وحصبه ست وچون برآید باعث خفظ است

وهمچنین شیر اسپ قدری نوشانیدن مانع بروز در انسال است واگر برآید زیاده از چند دانه نمی باشند

غذا وقت برآمدن برنج در شکر پخته ونخود شیرین ونان شیرین وکهچری ودال مونگ وعدس همراه

نان وعدس نیز بریان نموده میدهند ودر موسم گرم آب تازه برای نوشیدن میدهند ودر

موسم سرد عرق عنب الثعلب یا عرق گاوزبان بجای آب میدهند واگر آبله جدری بسیار برآید

وبجراحت وقرحه انجامد ومتعفن شود قدری کافور در روغن دیودار حل کرده استعمال کنند نافع بود

وخوابانیدن طفل برریگ گرم ویا خاکستر یا چلد شتی برای خشک کردن آبله سریع الاثر است

وروغن کنجد نیم گرم مالیدن ازاله خشکریشه میکند واگر زیر خشکریشه رطوبت باشد مانند مرداسنگ

وسفیده ارزیز وزردچوبه وسندور سائیده بپاشند ونوعی از جدری بود که آنرا احمیقا گویند

وآن دانهای بزرگ سفید بود که زیاده از چند دانه نمیباشد وبی تپ بود وجمیع حواس ونفس

برقرار میماند واین محتاج العلاج نیست واگر حاجت افتد سبکتر از علاج جدری کنند حمره یعنی

سرخ باده که به اطفال عارض میشود اول تنقیه مرضعه وتعدیل خلط نمایند وهلیله سیاه چرائیته وغیره

مصفی خون دهند ورسوت وصندل سرخ هر یک دو ماشه زرکچور شش ماشه چاکسو چهار ماشه افیون

زردچوب حنا از هر یک یکماشه مرداسنگ نیم ماشه برگ نیم برگ بکاین هر یک پانزده عدد کوفته وبیخته

درآب حل نموده گولیها مثل منمنه بندند ووقت صبح یک حب همراه شیر مادرش میداده باشند

واگر حاجت باشد حجامت وعلق بکار برند واگر شور متقرح بود مرهم سفیداب مفید بود

نبور سیاه وقرحی قتال باشند سعفه یعنی گنج چون عارض شود تنقیه مرضعه کنند بفصد

واسهال واز طفل نیز خون بگیرند به حجامت وارسال علق وچون حنا وکمیله وچونه بری خشک

از هر یک یکدام بیله بهوتهه بدام کتهه شش دام کوفته و بیخته بروغن سرشف آمیخته بمالند و ساعتی
در آفتاب نشینند برای قروح سر مجرب است و طلائی که بتجربه احقر العباد رسیده صفت آن
آمله سوخته بیله بهوتهه سوخته مرچ سیاه سوخته پوست خشخاش سوخته مرداسنگ یان همه را یک
سائیده و روغن زرد که یکصد و یکبار ته آب شسته باشند در آن آمیخته طلا کنند و اگر آرد نخود
یک مشت و اندکی بیله بهوتهه بریان کرده باریک ساخته در جغرات ترش آمیخته کف مال کنند تا
مانند خمیر شود پس بمالند و بعد یکپاس بشویند نیز نافع است و میباید که اول موی سر تراشند و بعد
از آن دوائی مذکور بمالند **فن نهم** در تدبیر مسافران بری و آن مشتمل بر شش محل
است **محل اول** در تدبیرهای مسافران بر طریق کلی کسی که اراده سفر دارد اگر ممتلی باشد باید
که تنقیه کند از فضلات و بتدریج در ریاضات افزاید و بجوع و عطش و سوار شدن و پیاده رفتن
و امثال آن که در سفر احتیاج بدان میباشد عادت کند مثلا اگر وقت گرما باشد بروز اندر خانه
جای گرم نشیند و اگر سرما باشد جای کشاده نشیند یا بهوای صحرا عادت کند و از طعامهای
که اندر سفر خواهد خورد در شهر خوردن عادت کند و از چیزی خورد که جید الجوهر باشد لیکن قلیل در مقدار
که هضم بخوبی شود چون گوشت بره یکساله و نان گندم که پاک از شوایب باشد و زردی بیضه نیم برشت
و جالینوس حدی برای نیم بخت کردن بیضه قرار داده است که هرگاه در آب جوشانیده
بگذارند و تا صد شماره کنند و باز در آب سرد کرده بر آتش گذارند و تا سه صد شماره نمایند نیم بخت میشود
و واجب است که طعام خورده همانوقت سوار نشود تا حاجت بجانب شرب آب زیاده شود و طعام را فاسد گرداند
یا گرانی پیدا کند بلکه واجب است که بعد از نزول بمنزل طعام خورد و ترک بقولات و فواکه و هر چه
تولید خلط خام کند لازم داند مگر از برائی ضرورت که معالجه باد کنند و گاهی مسافر محتاج میشود
بسوی غذائی که بواسطه آن صبر بر گرسنگی نماید چنانچه طعام از جگر بز بریان ساخته باشند خصوصا

که بجای روغن چربی تخم یا روغن بادام انداخته باشند و همچنین نقل از بادام و نیز گاهی مسام
محتاج میشود لسبوسی چیزی که بسبب آن صبر بر تشنگی نماید مثل تخم خرفه با سرکه یا آب با سرکه و باید
که ترک کند ادویه معطشه را مثل ماهی و اشیای نمکین و شیرین و نخن کمتر کند و سیر برفق نماید
و با مردم اجنبی مختلط نشود و از خوردن طعام و شراب از دست غیر احتیاط نماید خصوصا چیزهای
نمکین و شیرین و تیز و ترش و چیزی که حقیقت آن معلوم نباشد نباید که در دهن بگیرد یا بوید و
یا در بدن بمالد و از اطعمه و اشربه که بی سرپوش گذاشته باشد اجتناب نماید و جائیکه آب متعفن
بسیار جمع شده باشد و کثرت مرده های غیر مدفون و غیر سوخته و زمین نمناک بود محل خوف
وباست منزل نسازد و در زیر درختان بزرگ و میان گیاه و نزدیک آشیانه لقلق و کلاغ و
هوام بد دان بخور شاخ گاو کوهی و امثال آن نخسپد و در شب چراغ نزدیک خود ندارد و اگر
بسبب پیاده رفتن مانده باشد خود را مشت مال نماید و عضلهای پا را بروغن گل یا روغن بابونه
یا روغن شبت بمالد **محل دوم** در تدبیر مسافری که در گرما سفر کند اگر در گرما سفر کند
سر را از آفتاب پوشیده دارد و روغن بنفشه بر سر مالد و بر سینه لعاب اسبغول و تخم خرفه طلا نماید
و هرگاه سوار شود نخست پست جو و شربت میوه ها بخورد و اندکی صبر کند تا در معده قرار گیرد و نیز
گاهی بسبب شدت گرما ضعف در قوی عارض میشود پس واجب است درین وقت سوار شود و در شب
آرام گیرد در روز و در مکان بلند فرود آید و اکثر چنین اشخاص را بسبب شناوری کردن در آب سرد ضعف
زایل میشود لیکن باید که جلدی نکند بلکه اندکی صبر کرده شناوری نماید و در موضعی که سموم باشد
دهن و بینی را از رومال به بندد و پیاز با دوغ خورد و پیاز با خود داشتن مفید بود و روغن مغز
تخم کدو و روغن بادام در بینی بچکاند و اگر کسی را سموم زند اطراف را بآب سرد بشوید یا در آب سرد
نشیند و از جماع اجتناب نماید و روغن گل و آب بید و کدو را بر سر بمالد و خرفه و کاهو و کدو و خیار بخورد و

و اگر تشنگی غلبه کند مضمضه کند باب سرد و اگر چاره نباشد اندکی آب بنوشد و شراب قریق
ممزوج سودمند بود و افشرده فالسه که با قند و گلاب مرتب سازند نیز مسکن تشنگی است و اگر تب نباشد
شیر و دوغ مناسب بود و والد شریف در تالیف شریف چنین نوشته اند چون انبه خام را
پوست دور کرده بعد از ان تخم او را ریزه ریزه تراشیده یک دو گهری در آب بگذارند تا که آب
ترشی بردارد بعد از ان صاف نموده با قند یا نبات سفید شیرین ساخته بخورند رفع اذیت باد سموم
نماید و نیز خامش را در خاکستر گرم پنهان سازند تا که گداز شود پس از ان برآورده در آب بیفشارند
و بدستور شیرین ساخته بخورند در ازاله سمیت هوا بی‌بدل است و نیز در کتاب مجمع صوف مذکور است که
تمر هندی دافع ماندگی راه و مسکن تشنگی است و رفع سمیت هوای حار می‌نماید و افشرده آن بسبب اقبال
طبیعت در خواص اقوی است و اگر کسیرو را سائیده در گلاب و نبات حل کرده صافی نموده بخورند
مسکن تشنگی و دافع سمیت هواست و مداومت فادزهر معدنی یعنی زهر مهره بقدر قیراطی
نافع ضرر هوای وباست و همچنین خوردن نارجیل دریائی بقدر برنج با گلاب و طین مختوم نیز رافع مضرت
هوائی وباست و بوئیدن ترنج از برای مضرت هوائی وبا آزموده و فرش کردن برگ آن
همین اثر دارد و بوئیدن نارنج و برگ آن نیز رافع فساد هواست و همچنین لیمو و بخور موم جهت عفونت
هوائی وبا نافع است و تبخیر کافور و سعد و صندل و سک و عود و عنبر و مشک و اترج و طرفا و ورق
غار بالخاصیه اصلاح هوا میکند و آب بید و گلاب در خانه پاشیدن نیز نافع بود و پیش کسی که مبتلا دائم
باشد هوای بد باو نرسد و همچنین نگاهداشتن سیب و به و ناشپاتی و نیلوفر و بنفشه و کدو و گل سرخ نزد
خود از اثر هوائی وبا محفوظ دارد و علامت وبا آنست که هوا مکدر شود و باران کم آید
و حیوانات ذکی الحس مثل لقلق و هدهد و خطاف بگریزد و ضفادع و حشرات بسیار شوند و
حشرات زیر زمین مانند عقرب و موش و مار بر روی زمین آیند و شهب بجوم در اواخر تابستان

بسیار باشد محل سوم در تدبیر مسافری که در سرما سفر کند هر گاه مسافر در راه سرما یابد خود را بجامهٔ
گرم بپوشند و دهن و بینی را نگاه دارد که هوای سرد دفعةً داخل نشود و اگر سرما در وی کار کرده باشد
جلد خود را بجامهٔ گرم بپوشاند و زود پیش آتش نرود بلکه بتدریج رود و دست و پا را حرکت دهند و بمالند
و بروغن های گرم مانند زیت و سوسن و یاسمین چرب کند خصوصاً هر گاه فلفل و عاقرقرحا و
فرفیون و جند بیدستر و حلتیت دران انداخته باشند و ضماد قنه و سیر حافظ فساد است و
درین باب بهتر از قطران دوائی نیست و سیر و جوز و خردل وغیره از اشیائی حاره بخورد و
و روغن گاو بسیار خوب است خصوصاً وقتی که بر آن شراب صرف بخورد و حلتیت با شراب
نیز نافع است و باید که خالی شکم مسافرت نکند و بعوض آب شراب بخورد و صبر کند تا در معده
قرار گیرد پس سوار شود و پای را بپای تابه پشمی پیچیده بموزه فرو کند و موزه چنان باید که در وی
پای توان جنبانیدن اگر دست و پای ها بسبب سرما متورم شود شلغم و کرنب و انجیر و بابونه
در آب جوشانیده اطراف دران نهند نافع بود و گفته اند بهترین علاج آنست که اطراف را
اندر برف گیرند تا سرما از وی بیرون آید و اگر بسبب سرما رنگ اطراف بگردد و سیاه و سبز شود باید
که شرط زنند و اطراف را در آب گرم نهند تا خون تمام برود و خود بخود بند شود پس گل ارمنی در
سرکه و آب حل کند و طلا نماید و بعد آن بشراب نیمگرم یا از آب و سرکه بشوید و مکرر چنین کند و اگر اطراف
متعفن شوند نشان بد باشد جز آنکه جدا کند چاره نباشد تا عضو صحیح محفوظ ماند محل چهارم در
تدبیر نگاهداشتن رنگ روی هر که در سفر باشد ضرورست که رنگ روی آن متغیر شود باید که چیزی
لزج بر روی طلا کند مثل لعاب اسبغول و کثیرا و صمغ عربی و سفیدی تخم مرغ تا از اثر گرمی و سرد
و غبار محفوظ ماند و نان خشک و نان میده در آب خیسانیده طلا نمودن نیز مفید بود و مالیدن
موم روغن که موم سفید را در روغن چنبیلی گداخته مکرر از آب می شویند نیز درین باب مفید است

وبعضے عطر هم درین ترکیب داخل میکنند بسیار خوشبو میشود و محلل چہارم در تدبیر باز داشتن
مضرت آبهای مختلفه پیاز بسیر که و سیر بسیر که مضرت آبها باز دارد و کاهو درین باب نفع میکند
وبهتر آنست که آب شهر خود با خود بردارد و بهر آبیکه رسد همی آمیزد و حرکت دهد یا گل شهر
خود میبرد همراه خود و با آب منازل آمیزد و حرکت دهد و صبر کند تا ته نشین شود و آب صاف گردد
و نیز مضرت آبهای مختلفه را بطبخ و تصعید و تقطیر زایل کند طریق طبخ اینست که آب را
در دیگ اندازند و زیر دیگ آتش کنند تا نصف بماند پس ازان صاف کرده بکار برند و طریق
تصعید اینست که مانند گلاب عرق کشند و طریق تقطیر بسیارست یکی آنکه آب را
در ظرف گلی متخلخل نهند که از وی تقاطر کند و در ظرف تنگ بگیرند و هر چند از موضع بلند تقاطر کند
بهتر است دوم آنکه آبها را در دیگ نهند و بالائی دیگ چوبها گذارند بطریق تقاطع و برین
چوبها صوف پاکیزه ندافی کرده گذارند چنانچه سر دیگ تمام پوشیده شود پس زیر دیگ آتش افروزند
تا بخار بصوف بر آید و فرو همی چکد در دیگ و آب صوف را امتحان همی کنند هرگاه شیرین نماید
صوف را بر داشته در ظرفی بفشارند همین سان قدری که بخواهند بگیرند چون دو بار عرق گرفته باشند
آب دیگ بیندازند و دیگر آب بریزند ازین عمل آب شور و تلخ شیرین شود سیوم آنکه دو قدح را
یکی پر آب و یکی تهی در پهلوی یکدیگر نهند و از صوف پاکیزه فتیله کنند و یک سر فتیله اندر قدح
پر نهند و دیگر سر در قدح تهی نهند آب صاف بدین فتیله از قدح پر بقدح تهی بیاید و چون
زرلی را ساییده در آب تیره اندازند بعد از ساعتی صاف گردد و همچنین چند دانه مغز بادام
را ساییده در آب اندازند آب غلیظ صاف میشود و مداومت فادزهر معدنی بقدر قیراطی
حافظ صحت و مانع اختلاف میاه و اهویه است و خوردن نارجیل دریائی بقدر برنج در یک هفته
یکدو بار با گلاب بهوسته حافظ صحت و رافع مضرت اختلاف آبهاست و همچنین خوردن آب

از علاف آن رافع مضرت آبهاست و آب شور را سرکه یا سکنجبین باید خورد و اگر حب الآس
و زعرور و خرنوب اندر آب اندازند و بنهند تا قوت آن گیرد صواب باشد و آب شبی را
بشراب و چیزها که طبع را نرم کنند باید خورد و آب تلخ را با چیزهای چرب و شیرین خورند و
خوردن نخود و آب آن پیش از نوشیدن آب تلخ و مانند آن از آبهای ردیه رفع مضرت
میکند و مضرت آبهای ایستاده را میوه های سرد باز دارد مانند انار و به و سیب مسافر را باید که طعام
بی سیر و پیاز نخورد و آب را از صافی گذرانیده خورده باشد **محل ششم** در بیان اشیائی
که مسافر را همراه داشتن بوقت سفر از واجبات است هر گاه کسی مبتلا بمرض دایمی باشد یا
مستعد باشد بر حدوث مرض باید که همراه خود ادویه موافق مرض خود نگاهدارد و همچنین ادویه
حاره را در موسم سرما و ادویه بارده را در موسم گرما چراکه هر فصلی از فصول اکثر پیدا میکند امراض
مناسبه طبع خود را و اگر در اثنای راه بمرضی از امراض مبتلا شود میباید که بمعالجه آن مشغول گردد
ادویه امراضی که کثیر الوقوع اند چون هیضه و تپ مانند آن باید که همراه باشد و همچنین ادویه مقویه
دل و دماغ و جگر مانند دواء المسک حار و مفرح بارد و حار و قرص کافور و غیره نیز همراه خود داشتن
اولی و انسب است و نگاهداشتن طاوس و گربه و مرغ آبی و مرغ خانگی و لقلق و امثال آن
که حشرات را طعمه کنند بغایت مستحسن است و نیز با خود داشتن شاخ گاو کوهی و تریاک گاو کوهی
و فادزهر معدنی و حیوانی و مهره مار و خاک صوفی حمید و خاک داغستان و طین مختوم و نارجیل
دریائی و امثال آن از ضروریات است و در منع گزیدن هوام دارنده اشیای مذکور و حضور آن
برائی مداومت سموم مشروبه قایم مقام تریاق فاروق است و داشتن پیاز عنصل باعث
حفظ اذیت جمیع حشرات است و ادویه که دفع هوام و طرد حشرات میکند نیز با خود داشتن
لازم است مجربین گفته اند که از تبخیر چوب انگور و انار و بیخ مهک و پودینه و مقل و حلتیت و شاخ

وسم حیوانات هوام میگریزند واز دود شاخ گوزن انواع ماران میگریزند و همچنین از دود پشم و زرد
گوگرد و موی انسان و پاشیدن آب نوشادر و خردل در سوراخ مار باعث هلاکت اوست
واز دود کردن عقرب و کبریت وسم خر و زرنیخ و پیه بز عقرب بگریزد و آب حلتیت در خانه
ریختن همین خاصیت دارد و چون آب ترب و برگ آن بر عقرب اندازند بمیرد و اگر ترب پاره در
در سوراخ عقرب اندازد بیرون نمی آید و چون روغن تخم ترنج کسی تدهین کند او را عقرب نزدیکی نمیکند
واگر سیر و کبریت دود کنند زنبور میگریزد فن سیوم دهم در تدبیر مسافران در یا مشتمل است بر دو زورق
زورق اول در تدبیر حفظ صحت و معالجه ایشان مشتمل بر دو ساحل ساحل اول در تدبیر
و علاجی که مخصوص بایشان است در غذا و دیگر احوال مانند تدبیر مسافران بر باشد و آنچه
بایشان مخصوص باشد این است که گاه باشد بعض مردمان را در ابتدای ایام بوقت
نشستن در کشتی دوار و غثیان و قی حادث میشود پس هرگاه قی عارض شود بند نکنند تا
اخلاط خام بیرون آید پس اگر افراط کند بسیب و به و انار و مانند اینها که معده را قوی کند بند باید کرد
واگر اول مقویات معده تناول نموده بر کشتی سوار شود اولی و انسب است و وقتیکه خورده شود
تخم کرفس منع می کند غثیان را و همچنین افسنتین و عدس بغوره و سرکه پخته اگر بخورند درین باب
مفید بود و بخارات را از دماغ باز میدارد خصوصا اگر اندک پودینه نیز با اینها یار باشد و همچنین
شربت سماق نیز بغایت نافع است و مالیدن اسفیداج را در هر دو سوراخ بینی مفید بود و اگر
زرورد و طباشیر سفید و صندل سفید و عود و پوست ترنج و مانند آن در گلاب و سرکه سائیده
بر فم معده ضماد کنند همانوقت قی باز میدارد و از اکثر ثقات مسموع شده که مکیدن
لیموی ترش برای دوار و غثیان و تهوع که هنگام نشستن بر کشتی عارض میشود فایده
بلیغ میکند و همچنین تمر هندی و خصوصا افشرده آن درین باب نفع تمام دارد و تناول

جمیع حموضات مقوی معده دریناب نافع اند و از خواص فیروزه است که دارنده آن در
آب غرق نشود و صاعقه باو نرسد و انگشتری یاقوت نزد خود داشتن از برای قضای
حاجات و رفع ضرر صاعقه و غرق مفید است **ساحل دویم** در تدبیر غریق الماء آن
چنانست که او را سرنگون آویزند تا از جوف او آب بیرون آید پس زنجبیل سفید بی ریشه
و فلفل را در سرکه بجوشانند و صاف نموده در حلق ریزند و بعد از افاقه حریره از آرد نخود و شیر
تیار نموده بدهند **زورق دویم** در ذکر زهرهای حیوانی که مخصوص بدریا اند و علاج آنها
ماهی سرد شده خصوصاً که در مکان نمناک گذاشته باشد علاج آن قی کردنست بآب
و پودینه و سکنجبین پس شراب صرف خوردن و بعد از قی معاجین حاره مانند کمونی سود دارد
و گل مختوم سخت نیک باشد و زراوند و صعتر مفید بود مراره سگ آبی بقدر عدسی بعد از
هفت روز قاتل باشد علاج آن خوردن روغن گاو و دارچینی و حنطیانا رومی از هر یک
یکمثقال شیر مایه خرگوش نیم مثقال است ارنب بحری قاتل است علاج آن شیر بز و
شیر خر و شیر زنان و آب برگ خطمی و خبازی و آب خیار و سرطان نهری توان خورد و اگر
خارپشت را بریان کرده بخورند مفید بود و بعد از تسکین عم ارض خربق سیاه غاریقون سم
سفید کتیرا رب السوس برابر بکوبند و بقدر درهم با قند آب بخورند ضفدع بحری سرخ بود
گویند بر جهد و بر مردم افتد و اگر تواند رسید نفخه بدهد و مضرت رساند علاج آن تریاق کبیر
و مثرودیطوس خورند و موضع زخم را بنمک و خاکستر چوب انگور و آهک تضمید کنند مار دریایی
علاج آن بعد از تدبیر کلی بر موضع گزنده او سرکه و گوگرد طلا کنند و ضمادی که در علاج ضفدع
بحری گذشت اینجا هم مفید بود و نوعی دیگر در دریا میباشد که از گزیدن او درخت پیدا میشود
و سرما گیرد و خدر شود و بمیرد علاجش مانند علاج زهرهای سرد است و بسرکه نیمگرم طلا کردن

و روغن عاقرقرحا مالیدن و فلفل سیاه با شراب خوردن گزیدم دریائی علاج آن بعد
از تدبیر کلی مثل ضفدع بحری بود و سگ آبی و تمساح و ماهی سیاه موضع گزیده اینها را
از عسل و نمک و بوره ارمنی طلا کنند پس نمک و سرکه دران بمالد و بشوید و پیه مرغابی و پیه گاو کوهی
و روغن گاو نهند و پیه تمساح درین باب اقوی است خصوصاً گزیده تمساح را و همچنین گوشت
تمساح تریاق گزیدن اوست و کسانیکه مداومت سفر دریا میکنند میگویند که هیچ دوا از برای
گزیدن سگ آبی نیست بلکه هر چیزیکه بر گزیده او گذاشته میشود فاسد میگردد پس بهتر اینست که
موضع گزیده او را هر روزه از آب گوشت بشویند بتدریج صحت خواهد یافت و بعضی بر موضع گزیده
او بول میکنند و ایشان رطب را میگویند و بر آن موضع می نهند و اهل مصر شخص تمساح گزیده را در
روغن کنجد غرق مینمایند و میگویند وقتیکه تمساح گزیده باشد در هر سال موضع گزیده او همان وقت
شگافته میشود مگر آنکه حوالی جراحت را داغ کنند و هر گاه که انسان چربی شیر را بر بدن خود
بمالد پس مادامیکه بوی چربی در بدن است تمساح قریب آن نمی آید طریق دوم در علم
علاج بقول کلی علاج تمام میشود به سه چیز اول تدبیر دوم ادویه سیوم اعمال ید و این طریق
متضمن است به سه فرع فرع اول در تدبیر و او آنست که در اسباب سته ضروریه تصرف
کند برای حفظ صحت یا استرداد آن و اول گذشت و مراد در اینجا ثانی است و حکم آن من جهت
کیفیت حکم ادویه است زیرا که تاثیر اسباب ضروریه در بدن از تسخین و تبرید و غیر آن همچو
تاثیر ادویه میباشد پس چنانچه واجب است در دوا استعمال ضد زیرا که علاج بالضد میباشد
همچنین واجب است در اسباب استعمال ضد و از جمله اسباب سته ضروریه برای غذا
احکام خاصه اند و آن این است که گاهی غذا میدهند چنانچه در بحران و وقت نوبت و گاهی
غذا میدهند که در کیفیت یعنی غذائیت کم باشد اگرچه کثیر الکیموس باشد یعنی کثیر المقدار باشد

چنانچه داده میشود بکسیکه قوی الشهوه و قوی الهضم بود و در بدنش اخلاط کثیره بارده باشند
مانند بقول و فواکه و گاهی عکس کنند چنانچه داده میشود بکسیکه ضعیف الشهوه و الهضم بود و بدنش
محتاج بتغذیه باشد مانند گوشت و زردی بیضه تخم مرغ و گاهی غذا میدهند که در کیفیت و کمیت
کم باشد و این وقتی بود که جمع شود با ضعف شهوت و هضم امتلائی بدنی و گاهی غذا میدهند که
زیاده باشد در کیفیت و کمیت چنانچه داده میشود بکسیکه اراده ریاضت قویه دارد و بخورد
غذائی لطیف را بعد غذای غلیظ تا که هم او هم فاسد نشود و غلیظ را هم فاسد نکند و غذا اگرچه
دوست قوت است لیکن دشمن او نیز است پس در هر مرض چندانکه برای تقویت ضرور باشد
بدهند و هر چند که مرض مزمن باشد احتیاج غذا برای ابقای قوت زیاده میباشد و چندانکه
حاد باشد حاجت غذا کم میباشد و این در صورتی است که قوت تحمل کند والا واجب است اگرچه در روز
بحران باشد **فرع دوم** در علاج بالدوا برای او سه قاعده است **قاعده اول** در کیفیت
اختیار دوا که حار باید داد یا بارد یا رطب یا یابس و این بعد معرفت نوع مرض میباشد که آیا مرض حار است یا
بارد **قاعده دوم** در اختیار وزن دوا که بقدر درهم دهند یا دو درهم و اختیار درجه کیفیت آن که
دوای حار درجه اولی داده شود یا ثانی یا زیاده از آن این حاصل میشود بحدس بلکه صناعی از ده
اشیائی که آن طبیعت عضو و مقدار مرض و جنس و سن و عادت و فصل و صناعت و بلد و سحنه و
قوت بود اما طبیعت عضو متضمن است بچهار امور مزاج و خلقت و وضع و قوت اما مزاج عضو
پس هرگاه که باشد مزاج صحیح او بارد مانند دماغ و عارض شود او را مرض حار پس بعید شد از مزاج
صحیح خود بسیار در ضرورت احتیاج میشود به تبرید کثیر و اگر باشد مزاج حار مانند قلب و عارض شود او را
مرض حار کفایت میکند تبرید یسیر اما خلقت پس بعضی اعضا اند که حاجت میکنند بدوائیکه
ضعیف باشد در وزن و درجه و این برای چند سبب یکی آنکه عضو متخلخل باشد مانند ریه دوم آنکه

تحویف دارد از جانبین یعنی از خارج و داخل قوی یا از جانب واحد پس کفایت کند او را دوای ضعیف
و اعضائیکه چنین نباشد محتاج میباشد بدوائی قوی اما وضع پس عضویکه قریب باشد کفایت
میکند در آن دوائیکه قوت آن مقابل علت باشد و بعید محتاج میشود بسوی اقوی و اما
قوت پس عضو ذکی الحس و شریف و رئیس هر کدام که باشد دلیری کرده نشود بر آن بدوای
قوی و نه تبرید مفرط و نه تحلیل کرده شود مواد چنین اعضا بغیر قابض تا که نگهدارد قوت را از تحلیل
و نه استعمال کرده شود مرخیات صرف و نه دوائیکه در کیفیت سمی باشد مانند زنجار و نه استفراغ
کرده شود مواد اینها بیکدفعه اما مقدار مرض پس مرض ضعیف کفایت میکند او را دوای
ضعیف و قوی محتاج میباشد بدوای اقوی و همچنین اگر مریض انثی باشد و سن شیخوخت
و عادت بخوردن اشیای بارده و فصل شتا و صناعت گازری و بلد شمالی و سحنه که
دلالت کند بر غلبه بلغم و عضو علیل قوی بر احتمال ادویه شدید الکیفیه پس درین وقت بلا خوف
بر استعمال ادویه قویة الحدة جرأت کنند حتی دوائیکه در درجه چهارم گرم باشد تمام شربت او دهند
قاعده سوم قانون وقت است و او آنست که شناخته شود که از اوقات اربعه کدام وقت
مرض است اگر باشد ابتدا استعمال کرده شود روادع فقط و در تزید روادع با مرخی و در
انتها فقط مرخیات محلله و در وقت انحطاط فقط محللات صرفه فایده اول بدانکه
امراض ترکیب و تفرق اتصال مع علاج در امراض جزئیه مذکور است و درینجا علاج امراض
سوء مزاج مذکور میشود و سوء مزاج اگر ساذج باشد کفایت میکند تعدیل و تبدیل و اگر با ماده
باشد استفراغ کرده شود ماده بانچه بهر یک مقرر است پس اگر باقی ماند از سوء مزاج بعد از
استفراغ بسبب مجاورت ماده تعدیل کرده شود بانچه معدل اوست و معدل هر خلط منضج
اوست و نضج پختن را گویند و آن عبارت است از انکه قوام خلط باعتدال آید تا که قابل

انفعال فعل مسهل خود و استفراغ بسهولت گردد و شروط استفراغ قوی و آن ده است یکی امتلا
بحسب کمیت و کیفیت پس خلا مانع است دوم قوت پس ضعف مانع است مگر آنکه ضعف قوت
اسهل باشد از ترک استفراغ پس استفراغ کرده شود و بعد از آن تقویت قوت نماید سیوم مزاج
است پس افراط حرارت و برودت و یبس و قلت خون مانع است چهارم سحنه افراط لاغری
و فربهی و تخلخل بدن مانع است پنجم اعراض لازمه استعداد ذرب و قروح امعا مانع است ششم
سن هرم و طفولیت مانع است هفتم وقت شدید الحرارة و شدید البرودة مانع است هشتم
بلد حار و بارد مفرط مانع است نهم صناعت پس شدید التحلیل و مقیم حمام و حمال مانع است دهم
عادت شخصی که عادت استفراغ ندارد هجوم کرده نشود بر استفراغ آن بدوائی قوی بلکه
علی التدریج قلیل قلیل بدوائی لطیف کند حتی که عادت شود و سزاوار است که قصد کرده
شود در هر استفراغ به پنج امور یکی از آن اخراج آنچه که اذیت دهد ببدن بکمیت و کیفیت خود
دوم آنکه استفراغ بقدر احتمال قوت علیل باشد سیوم آنکه استفراغ از جهت میل ماده باشد
اگر غثیان باشد بقی تنقیه کرده شود و اگر مغص باشد به اسهال چهارم آنکه استفراغ از مجری
طبعی و بمسلک معتاد باشد چنانچه استفراغ کرده شود ماده محدب جگر بادرار و ماده مقعر باسهال
پنجم آنکه باشد استفراغ بعد نضج که واجب است در امراض مزمنه و مستحب است در امراض حاده مگر
آنکه ماده مهیاج باشد و عضو یکه نقل کرده شود بسوی او ماده اخس بود و مخالف باشد در جهت و
مشارک بود بماؤف و صابر و متحمل باشد بر مواد منجذبه و گاه جذب کرده شود ماده از عضو شریف
بسوی اخس از وکه مخالف جهت باشد اگرچه استفراغ کرده نشود از مجذوب الیه چنانچه جذب
میکند بمحاجم بلا شرط و شرط در جذب آنست که مجذوب الیه از مجذوب عنه در جهت بعید
نباشد بلکه در یک جهت اطول بود الجهت یا اقصر چنانچه ماده ورم دست راست جذب

کرده نمیشود بسوی پای چپ بلکه یا جذب کرده شود بسوی پای راست و این افضل
است و یا بسوی دست چپ و سزاوار است که جذب کرده نشود با امتلا و هرگاه که واجب شود
فصد و استفراغ و باشند اخلاط بر نسبت طبعی پس در این صورت ابتدا کرده شود بفصد پس اگر
غالب شود بعد از فصد خلطی دیگر استفراغ کرده شود آن خلط و اگر زیادتی خلط بر نسبت طبعی
نباشد استفراغ کرده شود خلط غالب اولاً بعد آن فصد کرده شود و باید که در میان فصد و
استفراغ مهلت باشد و بسیار است که واقع میکند شرب دوا در جائیکه واجب باشد فصد در
حمی و اضطراب و گاهی استفراغ کرده شود برای رداءت کیفیت ماده و گاهی برای
استظهار یعنی برای تقدم بالحفظ در حق غیر معتاد امراض و گاهی برای تقدم بالحفظ برای
کسیکه معتاد باشد بامراض و دوائی مسهل اسهال میکند بقوت جاذبه برای خاصیتی که
در وست و رسیدن قوت دوا را بمجاری حاجت نیست و جواب بر دوائی ضعیف قاطع
یا مضعف عمل دواست و بر قوی قوی میکند عمل آن را و بخورد زیاده از آب گرم که منحدر
میسازد دوا را قبل از عمل دوا و اما بعد قطع عمل دوا بنوشد آب کثیر دفعة و باید که غذا بعد از
مسهل و قی شئ لذیذ جید الجوهر باشد مانند فروج و کسیکه دوا بخورد و اسهال نکند و ممکن باشد تسکین
کرده شود و الا حرکت داده شود بخوردن قوابض یا بحقنه لینه و شیافات مسهله و جمع نمودن
دو مسهل در یک روز خطر دارد و اگر بعد خوردن مسهل اعراض منکر پدید آید و مواد طرف اعضای
رئیسه مایل شود واجب است که فصد کنند فایده دوم در بیان قی و آن تنقیه معده کند و
بصر را تیز گرداند و ثقل سر زایل نماید و قروح کلیه و مثانه را نفع میرساند و برای امراض مزمنه
مانند استسقا و جذام و یرقان و نقرس و رعشه و فالج مفید بود و قی اختیاری بود و غیر اختیاری
اختیاری دو قسم است یکی آنکه برائی حفظ صحت کنند دوم آنکه برای ازاله مرض و وقت

قی اختیاری صیف و ربیع است و بقراط ضامن نشود حفظ صحت کسیکه قی در یکماه
دو مرتبه پی در پی بغیر حفظ دوره عادت خود کند و بهر قی طعام جید کثیر مختلف الالوان
بی مضغ کثیر خورد یا مقیات خورده قی کند بلغمی مزاج از آب برگ ترب و تخم آن و آب شبت
و عسل و نمک خورده قی کند و صفراوی از سکنجبین و آب گرم و گلاب و قی اضطراری هر وقتیکه
حاجت افتد از آب نیمگرم و نمک بحسب حاجت مکرر قی کنند و بعد از قی گلقند و سکنجبین
با اندکی مصطگی سائیده در شربت انار آمیخته همراه گلاب بخورند تا گرسنگی صادق نشود غذا
ندهند و غذا سریع الهضم و کثیر الغذا مانند آب یخنی دهند اما آنکه برای ازاله امراض کنند اگر غرض
در آن تنقیه معده و حوالی آن باشد از ادویه ضعیفه مذکوره کنند و اگر جذب ماده از اماکن بعیده
باشد از ادویه قویه چون خربق و جوز القی کنند و کسی را که ضعف معده و سینه و دماغ و گردن
باریک باشد و کسیکه بسیار فربه باشد احتراز کنند فایده سیوم در بیان حقنه بقراط
استخراج کرده او را از طایر لهذا او را عمل طایر گویند حقنه آنست که دوائی بعمل مخصوص یا معاء
از راه مقعد رسانند و هر دوائیکه به رحم از راه قبل رسانند و آن معالجه نیک است در اخراج فضول
معده و امعاء و جذب میکند مواد را از اعلی بدن و دوای حقنه کم از نصف رطل و زیاده از
دو ثلث رطل نباشد و معتدل القوام بود و نیمگرم باشد و در وقت معتدل استعمال کنند و
قبل از استعمال حقنه چیزی مقوی معده چون گلقند و مصطگی و اندکی شوربا با توابل حاره
بخورانند و در خلو معده نشاید و غذا در آن روز لطیف و قلیل باشد و ترکیب حقنه مسهله قریب بترکیب
مطبوخات مسهله است مگر بعض مسهلات را در حقنه منع کرده اند و آن صبر است و ملحات
و حقنه اقسام است و در امراض گرم از مسهل بارد و در امراض سرد از مسهل گرم حقنه کنند و وقتیکه
مریض طاقت نوشیدن مسهل ندارد دادن حقنه ضرور بود و فصل سیوم در اعمال ید و آن

بر شش قسم است اما آنکه مستعمل اطباست فصد و حجامت و زلوست و این هر سه را بسه بیان
ذکر کنیم بیان اول در فصد و آن مستفرغ جمیع اخلاط است و فصد بدو کس باید یکی آنکه
خون از مقدار طبعی خود زیاده شود بالفعل یا بالقوه دوم آنکه متغیر الکیفیه باشد بالفعل یا
بالقوه و وقت فصد اختیاری آنست که مایل بگرمی باشد که بعد تمام هضم و انفراغ
از بول و براز واقع شود و فصد بشرط قوت تا آخر عمر جایز است و قبل از دوازده سالگی و نزد
بعضی پیش از چهارده سالگی جایز نیست و وقتیکه قمر ناقص النور بود بهتر باشد خواه در اول
شهر خواه در آخر بخلاف حجامت و فصد اضطراری هر وقت که حاجت باشد باید کرد و
نیز در هر حال بکار برند مگر در روز بحران نکنند و آورده که در دست میکشایند شش اند
قیفال یعنی سراره و شعبه کتفی است بالاتفاق تنقیه خون از مافوق گردن میکند اکحل
یعنی هفت اندام مرکب است از قیفال و باسلیق فصد او تنقیه خون از تمام بدن میکند
باسلیق و ابطی از یک اصل اند و این هر دو تنقیه از ماتحت گردن میکند حبل الذراع
حکم او بر قول قدما و شیخ بوعلی حکم قیفال است و همچنین مختار استاد بود و نزد صاحب ذخیره
و بعضی متاخرین در حکم باسلیق است اسیلم موضع فصد او مابین خنصر و بنصر است شعبه ابطی است
و چون خون او غلیظ است بهتر است که بعد از فصد او دست اندر آب گرم دارند اسیلم
راست او جانع کبد را و چپ او جانع طحال و دل را مفید است و شش را از هر طرف که باشد نفع میکند
و می باید که بعد از فصد اسیلم دست در آب گرم دارد و آورده که در پای کشایند صافن
مابض عرق النسا اند صافن یعنی سلیم است او در ارطمث بقوت میکند و تفتیح افواه بواسیر مینماید
و قایم مقام عرق النساست و جهت خارش ران و خصیه و قضیب و قروح آنها از برای
اماله ماده باسفل اثر تمام دارد مابض در باطن گوز انوست حکمش حکم صافن است لیکن

در ادرار طمث و اوجاع مقعد و بواسیر قوی‌تر و نافع‌تر از صافن است عرق النسا نفع او در
وجع عرق النسا قوی‌تر از صافن است و در دیگر امور قریب بصافن بود و جهت داء الفیل و
نقرس نافع است و برین رگ چند گره میباشد که از بستن پا معلوم میشود و اگر قریب بانگشت
یافته نشود شعبهٔ او که میان خنصر و بنصر پاست باید زد و اورده که بسر و دهن تعلق دارد عرق
جبهه و چهار رگ و عرق تحت اللسان اند اما عرق جبهه و او منتصب است ما بین حاجبین
فصد او ثقل سر و ثقل عینین و صداع مزمن را سود دارد فصد چهار رگ که بر هر دو لب واقع
اند بر هر لب دو رگ فصد آن جهت بثور و قروح فم و قلاع و اوجاع لثه و امراض لب نفع دارد
عرق تحت اللسان که در باطن ذقن میباشد فصد او خوانیق و آورام لوزتین را سود دارد
و آنکه در نفس زبان بود فصد او ثقل زبان که از خون بود نفع دارد و آبستن و حایض و
قولنجی و فربه و لاغر بسیار را فصد نکنند و کسی که در فصد غشی کند پیش از فصد قی باید کرد و
صفراوی مزاج را پیش از فصد شربت انار و سیب و بلغمی مزاج را گلقند و مربی به مناسب بود
و اوستاد مرحوم زنی را که در اثنای فصد عادت غشی داشت حکم فصد در نهار فرمودند
ازین تدبیر باز غشی نکرد بیان دوم در حجامت و آن دو گونه است بشرط و بلا شرط
و شرط پاکی زدن را گویند و حجامت با شرط استفراغ خون از نفس عضو میکند و ضرر آن
باعضای رئیسه نمیرسد و جوهر روح را کم استفراغ میکند و هرگاه که ماده در عضو جمع شود و کثیر
باشد تا که فصد نکرده باشند تنقیه از نفس عضو نکنند و قبل از دو سالگی و بعد از شصت سالگی
منع است لیکن بهتر آنست که تاریخ شانزدهم و هفدهم باشد در وقتیکه مایل بگرمی باشد
لهذا ساعت دوم در گرما و ساعت سیوم بلکه چهارم در سرما مقرر کرده اند و حجامت بر
مقدم راس صداع را مفید است لیکن بحس ذهن ضرر دارد و حجامت بر نقره گردن خلیفهٔ اکحل بود

ذکر کنیم با یمن خلیفه باسلیق و حجامت بر نقره برای رمد و بخر و قلاع و ثقل اجفان مفید
خوره ملن نسیان آرد و حجامت بر قطن دوامیل و بثور فخذین و نقرس و بواسیر و اراقیل را
مفید و حجامت بر ساق قریب فصد صافن است و حجامت بلا شرط یا با نار باشد
یا بلا نار حجامت بلا نار جذب ماده بسوی مخالف میکند و برای تحلیل ریاح و تسکین درد نیز نافع بود
و محجمه ناری جائیکه ماده غلیظ باشد استعمال میسازند و طریق او که بالفعل مروج است آنست
که کاه را افروخته محجمه بر آن نکب میسازند بیان سیوم در بیان علق و آن کرمیست که در آب
میباشد جذب خون را آن بیشتر از جذب حجامت بود در خناق و دیگر اورام هرجا که باشد استعمال
میکنند و ایضاً در امراض مزمنه جلدیه ارسال علق نیکو چیزیست و گفته اند که علق جذب نمیکند
مگر خون فاسد را و شرایطی که در حجامت مذکورست اینجا هم همان اعتبارست لیکن در هند
معمول است که صبیان را که از چله گذشته باشند برای فساد خون ارسال علق ما بین
ورکین میکنند مقام در وصیت در امر معالجه که باعث بصیرت است باید که طبیعت را
عادت کسل نسازند که در هر اندک مرض متوجه علاج شوند و شرب مسهل و قی عادت نکنند
و هر جا که تدبیر باسهل ممکن باشد به اصعب رجوع ننمایند و اگر حاجت از اضعف بر نیاید
بتدریج با قوی رجوع سازند مگر آنکه خوف سقوط قوت باشد آنوقت واجب است که ابتدا
با قوی کنند و در معالجه بر یک دوا قایم نباشند که موجب الفت و عدم انفعال طبیعت است
و لایق نیست که مداومت کنی بر غلط و بگریزی از صواب بسبب تاخیر بودن اثر آن هر دو و
جرأت مکن بر ادویه قویه در فصول قویه و جائیکه ممکن باشد تدبیر باغذیه رجوع بادویه مکن و
هرگاه شناخته نشود مرض که حار است یا بارد پس جرأت مکن بر دوائی مفرط الکیفیه بلکه استعمال
ضعیف و مشترک النفع درین صورت بهتر است و هرگاه جمع شود مرض و عرض پس ابتدا کن

بعلاج مرض مگرانکه عرض اقویے بود مانند قولنج پس اول در دفع او
کن بعد ازان علاج سده کن **منزل دوم** در ادویه واغذیه مفرده
وآن بر یک میل ودو رفیق شامل است **میل** بدانکه نزد اطبا دوای
مفرد آنرا گویند که ترکیب صناعی درو نباشد **رفیق اول** در احکام
ادویه مفرده اما کلام کلی در اغذیه پس بیان آن در بحث ماکول ومشروب
گذشت وآن دو طریق است **طریق اول** کلام کلی در ادویه وآن چهار
فرسخ است **فرسخ اول** در بیان درجه ادویه بدانکه تاثیر دوا در مزاج معتدل
بچهار درجه انحصار دارد چه هرچه بقدر مقدار شربت بعد از ورود شدن
ببدن معتدل ومتغیر گردیدن اولا از کیفیت بدنی اگر بدن ثانیا تغیر محسوس
از اثر او نیابد واز تکرار وزیادتے مقدار اثر او ظاهر نشود آنرا معتدل گویند
واگر تغیر غیر محسوس دهد واز تکرار وزیادتے مقدار تغیر خفی محسوس شود
آنرا درجه اول نامند واگر تغیر محسوس غیر مفسد سازد آنرا درجه ثانیه
واگر تغیر مفرط غیر مفسد نماید یعنی بحد هلاک نرساند آنرا درجه ثالث اگر تغیر
مفسد دهد یعنی بحد هلاک رساند آنرا درجه رابع وانرا دوائی سمی هم
خوانند وهریکے ازین درجات را سه پهلو میباشد که آنرا اول واوسط وآخر
درجه خوانند ودر تعریف معتدل قید تکرار وزیادتے مقدار
ازان جهت ساختیم که تا فرق شود درمیان معتدل ودرجه اول چه
در معتدل از تکرار وزیادتے مقدار اثر او ظاهر نشود بخلاف درجه
اول **فرسخ دوم** بدانکه مخفی نماند که هر دوا دو مزاج دارد یکی آنکه

از تفاعل عناصر کیفیتے میانہ دران پدید آید کہ متشابہہ باشد لعناصر و آنرا مزاج اولے گویند مثال بودن دوا معتدل یا حار یا بارد یا رطب یا یابس مفردہ باشد یا مرکبہ دوم آنکہ از تاثیر مزاج اولی کیفیتے دیگر در ممتزج ظاہر شود آنرا مزاج ثانے گویند چون ردع وتحلیل وقبض و جز آن کہ غیر کیفیات اربعہ است پس ہیچ دوائی نیست کہ مرکب القوے نیست زیرا کہ مزاج ثانے لازمہ مزاج اولے است چہ ہرچہ گرم است یا سرد لامحالہ تحلیل و ردع وامثال آن کہ از آثار مزاج ثانوے است در وے موجود است اما در عرف خاص اطبا این لفظ را اطلاق نمیکنند مگر بر ادویہ کہ قوت آن مرکب بود از قوای متعددہ متضادہ کہ از انہا آثار مختلفہ صادر شوند چون حرارت و برودت مانند کشنیز تر نزد اکثر بعضے ادویہ را مزاج ثانے مرکب باشد از اشیاء ممتزجہ کہ در نفس آن اشیا مزاج و ترکیب از عناصر بود پس براے آن مرکب ازین اشیا مزاج ثانیے حادث شود وازو افعال متخالفہ صادر شوند چون ردع وتحلیل یا متوافقہ ہمچو فقط ردع یا فقط تحلیل یا متضادہ مانند حرارت و برودت یا اسہال وقبض واین چنین دوا اگر ترکیب او مفرد طبعے باشد مانند شیر کہ باوجود لونش مفرد از مائیت وجبنیت وسمنیت مرکب است واین ہرسہ از عناصر مرکب اند و مزاج خاص دارند واین را مرکب القوے حقیقے گویند واگر ترکیب او مفرد صناعے باشد مانند سرکہ انگورے کہ ازو آثار متخالفہ صادر مے شوند ازا مرکب القواے

مجازے نامند واگر مزاج ثانیے صناعے را از اثر موافق آثار اجزای
مفرد اوست ہمچو معاجین وغیرہ آنرا مرکب متوافقتہ القوہ خوانند
چرا کہ اثر میکند ہر واحد ازین ممتزجہ اثر واحد واگر مخالف آثار
ست مثلا ہم تسخین کند وہم تبرید چنانچہ گلسرخ کہ مرکب است
از اجزائی لطیفہ منفذہ واجزاے ارضیہ مکثفہ پس اثر میکند
ہر واحد ازین اجزاء ممتزجہ اثر خود صادر میگردد از ان آثار متضادہ
چون حرارت وبرودت از امتضادہ القوای گویند واگر اثر موافق صورت
نوعیہ ست مانند فعل حجر الیہود در تفتیت حصات از اد والخاصیہ نامند
بدانند کہ مزاج ثانیے گاہی چنان قوی مستحکم شدید الاختلاط
میباشد کہ آتش اجزائے اورا سوختن نمیتواند ہمچو طلا وگاہے ازین
ضعیف میباشد کہ آتش اجزائش سے سوزاند مانند بابونہ وگاہی
ازین ہم ضعیف میباشد کہ صرف پختن اجزائش را تحلیل میکند
مانند عدس وگاہے ازین ہم سست تر میباشد کہ شستن اجزائش
را تحلیل سے نماید مانند کاسنی فرسخ سیوم در بیان فعل ادویہ
پوشیدہ نماند کہ تاثیر دوا در بدن انسان بر چہار نوع است یکی
آنکہ تاثیرش یا فقط در خارج بدن میباشد مانند پیاز کہ ضماد تقریح
میکند واگلا ہیچ ازین اثر ظاہر نمیگردد دوم آنکہ یا فقط در داخل میباشد
مانند سفیدہ کاشغری کہ در خوردن ہلاک میکند ودر ضماد ہیچ نقصان
سے نماید سیوم آنکہ در خارج وداخل یکسان باشد مانند سردی آب

مفرد گرم است پس استعمال خارج و داخل سردی مینماید چهارم آنکه تاثیر خارجی مضاد تاثیر داخلی باشد مانند کشنیز تر که هر گاه ضماد کنند تحلیل اورام میکند حتی خنازیر را و در خوردن سردی میسازد فرع پنجم چهارم در شناخت قوت ادویه بدانکه قوت ادویه بدو نهج شناخته میشود نهج اول تجربه است و اعتماد کرده میشود بران بهفت شرایط شرط اول آنکه بر بدن انسان استعمال نمایند شرط دوم آنکه دوا خالی از کیفیت عرضی باشد مانند گرمی آب گرم شرط سیوم آنکه در امراض متضاده مستعمل شود شرط چهارم آنکه در امراض بسیط استعمال نموده آید شرط پنجم آنکه قوت دوا برابر قوت مرض باشد شرط ششم آنکه تاثیر دوا اول باشد شرط هفتم آنکه تاثیر دوا دایمی و اکثری باشد نهج دوم قیاس است و اعتماد کرده میشود بر قوای ادویه بر سه وجه وجه اول طعم است و او بسبب ماده و فاعل مختلف میباشد اما ماده بر سه قسم است یا لطیف است یا کثیف یا متوسط اما فاعل بر سه قسم است یا حرارت است یا برودت یا اعتدال پس لطیف حار تیز است و لطیف بارد ترش و لطیف معتدل دسم و کثیف حار تلخ است و کثیف بارد عفص و کثیف معتدل شیرین و متوسط حار نمکین و متوسط بارد قابض و متوسط معتدل تفه و این دلالت قوی است وجه دوم بوی ادویه است پس بوی تیز و بسیار قوی مانند بوی مشک و زنبق برای حرارت است و بوی ملایم و بودن او برای برودت و این از طعم ضعیف است چرا که گاهی بر خلاف این یافته میشود مانند کافور

که با وجود قوت رایحه سرد است وجه سیوم رنگ است و وجه استدلال او این
سردی جزء تر را سفید و جزء خشک را سیاه مینماید و حرارت برعکس آن فعل میکند
دلالت ضعیفتر است چرا که گاهی دوا با وجود سفیدی گرم یافته می شود مانند اینکه
گاهی بسبب طعم و رایحه و رنگ در ممتزج مزاج ثانی غلطی بدین طور می افتد که طعم و رایحه
و رنگ برای یک مفرد میباشد و این هر سه درین ممتزج قوی و غالب می بود و حرارت
و برودت در ممتزج مزاج ثانی مغلوب و ضعیف میباشد پس برین ممتزج طعم یا رایحه یا رنگ
این مفرد غالب می بود و کیفیت حرارت و برودت تابع مفرد دیگر میباشد مثال این غلطی
این است که در یک رطل شیر دو مثقال فرفیون ممزوج کرده شود پس این ترکیب با وجود سفیدی
رنگ حار میباشد و پر ظاهر است که سفیدی برای تمام ادویه نیست بلکه برای دوای واحد که
شیر است موجود است وجه چهارم سرعت انفعال دوا و بطوء آنست بدانکه چیزیکه
بر کیفیت دوا دلالت میکند سرعت انفعال از حرارت و برودت و بطوء او از آنست
و وجه این آنست که دو جرم هرگاه در لطافت و کثافت و تخلخل تساوی باشند پس هر
کدام که قبول اشتعال زودی کند حرارت در او اکثر است و نیز هر کدام که قبول تاثیر
حرارت و برودت زودی کند آن کیفیت در او قوی تر از دیگر است بشرطیکه قوت
موثر و متاثر متساوی باشد طریق دوم در بیان خواص ادویه مفرده بحروف تهجی
و آن متضمن بر بیست و هفت فرسخ است فرسخ اول در حرف الالف ابریسم بکسر اول و
ثالث و فتح سین مهمله بفارسی ابریشم گویند و در هندی ریشم نامند لعاب کرم است که بر خود
می پیچد در اول گرم و خشک است بغایت مقوی دل و روح طبعی و باه و جهت خفقان و
ضعف معده و ریه و آب مطبوخ او با شکر جهت نیکو کردن رنگ رخسار نافع و محرق ا

مضر گرده و مصلحش انیسون و قدر شربتش از یکدرم تا سه درم و بدلش مرداسنگ سوخته شسته
است و بهترین طریق استعمال او در ریزه بمقراض کردن است اترج بفارسی بالنگ و
ترنج و بهندی بجورا گویند و پوست او در دوم گرم و خشک و تخمش در اول سیوم گرم و در
دوم خشک و برگ و شکوفه او در آخر دوم گرم و گویند در آخر دوم خشک و ترشی او در آخر
دوم سرد و خشک و گوشت او که شحم نامند در اول سرد و تر است پوست او مقوی
دل و دماغ و معده و مفرح و مشهی و طبیخ خشک او مسکن قی غیر صفراوی و مضر جگر حار و مصلحش
عسل و مضر دماغ حار و مصدع و مصلحش بنفشه و قدر شربت از خشک او پنجدرم و تخمش جمیع
افعال مانند پوست او و باقوت مسهله و دو مثقال از مقشر او مقاوم جمیع سموم حیوانی و قوی‌تر از تریاق فاروق
است و با آب گرم یا شراب جهت گزیدن عقرب مجرب و آشامیدن یکدرم از مقشر او بلعاب جهت حیض و
کشنده و مخرج جنین است و روغن تخم او جهت بواسیر شربا و طلاء نافع و مفید و اگر کسی بآن تدهین کند عقرب با او
نزدیکی نکند و مجرب است و برگ او هاضم و مفتح سدد و مخفف و محلل و ملطف و شکوفه او در افعال مثل برگ او
و ترشی او مقوی دل و قابض و مسکن قی صفراوی و جهت خفقان حار و اسهال صفراوی و
کبدی و تقویت معده و جگر و یرقان مفید و مضر سینه و عصب و مصلحش شربت خشخاش و
بدلش آب نارنج و لیمو گوشت او مانع صعود بخارات از معده بدماغ و دیر هضم و مضر حرارت غریزی
مورث قولنج و مصلحش عسل و بوئیدن ترنج مقوی دل و مفرح و جهت ضرر هوای وبائی آزموده
روغن او که پوست خالص ترنج عدد او را در روغن زیتون و روغن خیری از هر یک یک رطل یا در دو رطل
روغن کنجد انداخته و بهر سه شبانروز بیرون آورده پوست تازه ریخته باشند تا سه دفعه و بیشتر بعد
از آن صاف کنند گرم و خشک و محلل و تدهین او جهت امراض بارده و درد مفاصل و ازدیاد
ریاح و درد گرده و مثانه نافع و ضماد مطبوخ مجموع ترنج در سرکه یا شراب جهت مفاصل و نقرس

داودرام نافع اجاص بفارسی آلو بخارا نامند و مراد از و آلو سیاه و بزرگ است در اول سرد
و در دوم تر ملین و مزلق و مسهل صفرای رقیق و مسکن حرارت دل و قی صفراوی و تشنگی و جهت تبهای
حاره و صداع حار و خارش بدن نافع و مثل سایر ترشیها مضر سعال نیست و لقوع او جهت
قی و غثیان حاره مفید و آشامیدن بیخ او جهت دفع کرم معده مجرب و صمغ او مفتت حصاة
است و ضماد برگ او با سرکه جهت کشتن کرم امعا مجرب و رب او سرد و تر و ملین طبع و مسکن
تشنگی و در تبهای حاره و سایر آثار مثل آب او است و مضر دماغ و مصلحش عناب و مضر
معده و مصلحش گلقند و در مبرودین مصطگی و کندر و عسل و بدلش تمر هندی و آلو صحرای است و
قدر شربتش تا نیم رطل ارز بفارسی برنج نامند و بهندی چانول و چاول گویند در حرارت و برودت
معتدل و در دوم خشک است و بالخاصیة در محرور المزاج حرارت و در مبرود المزاج برودت
احداث میکند لهذا متاخرین مخصوص باصحا دانسته اند و برنج سرخ فارسی را ساٹهی گویند
قبض او بیشتر از سفید او در تقویت قوی تر از اقسام او مسدد و قابض و تنها قلیل الغذا
و جهت زحیر و اسهال دموی و اختناق رحم و امراض گرده و مثانه مفید و با شیر و شکر کثیر الغذا
و باهی و مسمن بدن و مولد منی و آشامیدن آب برنج که بسیار پخته باشند با پیه گرده بز جهت
افراط اسهال و سحج بغایت مجرب و نوشانیدن آب مطبوخ او مثل ماء الشعیر مسکن لذع اخلاط
مراری معده و امعا و با شیر تازه نیم وزنش ده روز جهت تولید منی مجرب و سعوط گرد برنج که در
چین سفید کردن او بهم رسد جهت قطع رعاف مجرب است و حقنه بآب مغسول او جهت سحج
و قروح امعا نافع و مولد قولنج و قابض و مصلحش در آب نخاله گندم خیسانیدن و با شیرینی خوردن
است و بدل او آرد جو مغسول او وی بیخ رتنی هندی و مشهور است و کچالو هم از قسم او ست
وارو وی در اطراف او میباشد مایل بسردی است تقوی باه و مغلظ منی و مولد ریاح و

ثقیل ومضر بحنجره ومصلح آن ترشی ودر آب بمبالغه شستن است وکچالو در خواص قریب باوست گر
آنکه مضرت او بحنجره نسبت به اروی زیاده است وگویند اروی را در عربی قلقاس نامند سطو خودوس
بهندی دهاروناமند در اول دوم گرم وخشک وگویند مرکب القوی واجزائی بارده او کمتر و
این قول اقرب است محلل ومفتح سدد وجالی وباقوت قابضه ومقوی بدن ودل واحشاو در
تقویت ارواح دماغی بعدیل وطبیخ او در امراض سینه وسعال ونزله قوی ترازنروفاو
مانع عفونت اخلاط ومنضج ومنقی مره سودائی دماغ ومفرح ومسهل بلغم وسودا ومضر صفراوی مزاج
ومثنی محرورین ومعطش مصلح وحس سکنجبین ومضر شش مصلحش کتیرا وصمغ وبدلش در تنقیه سودا افتیمون و قدر
شربتش از دو درم تا پنجدرم است آس بفارسی مورونامند در اول سرد ودر دوم خشک وقابض
وقاطع خون ونفث الدم ومقوی دل ومعده واحشا ومدر بول وجهت نزلات وتفتیت
حصاة وقطع خون حیض مفید است وضماد برگ او بانار وعدس وگلسرخ واقاقیا جهت تقویت
اعضائی ناقهین مجرب وچون املیه یکهفته در آب برگ او خیسانیده ودر روغن کنجد بالسویه بجوشانند
تا روغن بماند جهت رویانیدن مو مجرب است وقدر شربتش تا سه درم وبدلش در احتباس اقاقیا
ودر اورام حضض ومضر صاحب زکام ومصدع محرورین ومورث بیخوابی ومصلحش بنفشه
اسارون بیخ گیاه است مشهور بهندی تگر خوانند در آخر دوم گرم وخشک ملطف ومدر ومفتح
ومحلل ومنقی معده وجگر وسپرز وگرده از اخلاط بارده وضماد او باشیر تازه بکنج ران وپشت و
زهار جهت نعوظ بسیار مجرب وبماء العسل مسهل قوی بلغم وجهت حصاة وعسر بول واحتباس
حیض ودرد ورکم مفاصل وعرق النسا والقرس نافع ومضر ریه ومصلحش مویزج وبدلش مثل
وزن او وج ونیم مثل است یا نصف او خولنجان ونصف او وج وقدر شربتش از یکمثقال
تا سه مثقال است اسفاناخ بفارسی اسفناخ وبهندی ساگ پالک نامند در آخر اول سرد

وتر وگویند معتدل است وملین طبع واسرع الهضم وکم نفخ تر از سایر البقولات وجهت امراض
سینه والتهاب وتشنگی وتپهای حاره ودر دشش وسل مجرب است ومضر بارد المزاج و
مصلحش پختن او با روغن بادام وبدلش خرفه وقدر شربت از عصاره او تا ده مثقال وتخمش
جهت وجع الفواد وشیره او جهت سل ودق مجرب ومضر سپرز ومصلحش گل مختوم وقدر شربت
او دو درم **اشنه** بفارسی دواله وبهندی چهریله نامند قسمی از گیاه است در اول گرم
وخشک آنچه از درخت بلوط بهم رسد سرد ومفتح سده رحم ومدر حیض ومقوی باه ومعده ودل
وجگر ومفرح وجهت رفع خفقان وغشیان نافع وبغایت منوم اطفال است وقدر شربتش تا
سه درم ومضر امعا ومصلحش انیسون وبدلش هموزن او قرونا است **افیتمون** بهندی
اکاس بیل وامربیل نامند وآن نباتیست بسیار سرخ وفروع او مثل خیاط وطعمش تلخ در سیوم
گرم ودر دوم خشک محلل وملطف ومسهل سودا وبلغم وجهت امراض دماغ وگرم معده و
سرطان وجنون ومالیخولیا نافع وبالخاصیه جهت امراض سوداوی وتنقیه سودا ابیعد
چون یکهفته هر روز دو درم او را با نصف رطل شیر تازه خیسانیده وبا پانزده مثقال
سکنجبین بنوشند جهت رفع خفقان وتوحش ومالیخولیا وتشنج مجرب وچون ضعیف الترکیب
است زیاده از یک جوش نباید داد یا او را در پوٹلی بسته اندازند وقدر شربتش تا سه مثقال و
در مطبوخ تا ده درم ومضر صفراوی وحار المزاج ومورث غشی ومصلحش بنفشه وکتیرا وموافق
پیران وگویند مضر ریه است ومصلحش صمغ عربی وکتیرا وبدلش لاجورد وحجر ارمنی است
ومثل او حاشا **افسنتین** بهندی مجتری گویند اسم نباتیست در اول دوم گرم ودر
آن خشک ومفتح وملطف ومشهی ومسهل صفرا وسایر اخلاط معده ومنقی عروق وتنقیه
ومشتش ومقوی بدن وجگر ومعده سرد ومدر بول وحیض وعرق وتریاق سموم

وبلدوعه و محلل ریاح و جهت یرقان و رعشه و سکته و با افتیمون جهت تنقیه سودا نافع و چون
چند روز از آب طبیخ او هر روز بست مثقال بنوشند جهت رفع سقوط اشتها که از رطوبت باشد
موثر و مجرب است و دو درم او جهت گزیدن عقرب عجیبت النفع است و قطور او با زهره بز
و روغن بادام تلخ جهت امراض گوش و کری قدیم و طلای سائیده او با موم و روغن گل
جهت درد تهیگاه و درد جگر و درد معده کهنه مجرب است و قدر شربتش از یکمثقال تا دو مثقال
و در مطبوخ از پنجدرم تا ده درم و مصدع و مجفف دماغ و مصلحش انیسون و در محرور شربت انار و
بدلش جهت معده بوزنش اسارون و نصف او هلیله زرد و جهت جگر عصاره غافث و شراب
او مقوی معده و مدر بول و حیض و جهت امراض جگر و سپرز و تفتیح سده و برانگیختن اشتها و تقویت
هضم سفید **افیون** بفارسی تریاک و بعربی لبن الخشخاش و بهندی افیم و اهیم نامند و گویند مراد
از و شیر منجمد خشخاش سیاه است نه سفید و بهترین او مایل بسفیدی و صاف است که در آب زود حل
شود و از آتش زود مشتعل گردد و در آفتاب گدازد قوی الرائحه باشد در چهارم سرد و خشک
و از خشخاش سفید در آخر سیوم مخدر و منوم و مسکن دردها و قابض و مانع نفض اخلاط و تحلیل روح
حیوانی و جهت سحج و اسهال و قرحه امعا و سرفه و ضیق النفس و رمد مفید و ضماد او جهت درد
سر و تخفیف قروح و با شیر دختر و زعفران جهت نقرس حار و رمد و فتیله او با مر و زعفران
بالسویه جهت زحیر مجرب و در معاجین و ادویه مرکبه حافظ قوت آن و جهت نزلات و صداع
حار و قطورش با روغن بادام و مر و زعفران جهت درد گوش نافع و مسقط اشتها و قوت
باه بشرط مداومت مضر فهم و مصلحش جندبیدستر و دارصینی و فوفل و بدلش شمل او بزر البنج و یکوزن او
بیخ لفاح و در احتباس طباشیر و کافور و کهربا و قدر شربتش از یکعدس تا چهار قیراط و زیاده از
یک دانگ ممنوع و دو درم او کشنده **اقحوان** بفارسی بابونه کوهی و گاوچشم و بهندی مرهتی نامند

در سیوم گرم و در دوم خشک مسخن قوی و محلل و مفتح سده جگر و مسقط جنین و مدر بول و حیض و اکثار او مصدع و مصلحش سکنجبین و مکرب معده و مصلحش انیسون و بنفشه و بدلش بابونه است و قدر شربتش تا دو مثقال و قسم صغیر او در دوم گرم و در اول خشک و در افعال از اول ضعیف تر است

اکلیل الملک بفارسی گیاه قیصر و بهندی اسپرک گویند نباتیست مرکب القوی حرارت و یبوست در و غالب و محلل و منضج و قابض و مجفف و ملین اورام و جهت صداع و جبس [illegible] لات و درد جگر و معده و سپرز نافع و عصاره او با زعفران در تسکین کل ضربان مجرب و شرب او مضر انثیین و مصلحش انجیر و عسل و مویز و بدلش بابونج است و قدر شربتش دو مثقال و از عصاره او تا سه درم

آملج بفارسی آمله و بهندی آنوله نامند ثمر درخت هندیست و مستعمل مقشر بیدانه و گویند آنچه در شیر یک شبانروز بخیسانند پس از آن جوشداده از غربال بیرون کنند شیر آملج است و شرط است که تازه او را چند روز در شیر خیسانند بعد از آن خشک کنند و در شیر با پروزه در دوم سرد و در سیوم خشک تلخ و بسیار عفص و پرورده در اول سرد و در دوم خشک و مانع انصباب مواد بر معده و قابض و محرک باه و قاطع قی و تشنگی و آب دهن و خون بواسیر و نزف الدم و مجفف رطوبات معده و مقوی دل و چشم و معده و احشا و مشتهی و مسهل سودا و بلغم رقیق و بصر است و آمله مقشر و قند سفید برابر گرفته پنج درم با بگرم هر روز بخورد برای آتشک و چرک بواسیر و نواصیر و ضعف معده و باصره و تاریکی چشم مجرب است و روغن آمله که با برگ مورد و یا پوست بیخ صنوبر مساوی پخته و آب مطبوخ او با همو زن روغن کنجد یا زیتون جوشداده ترتیب دهند برای تقویت مو و سیاه کردن و رویانیدن آن و خروج مقعد از مجربات دانسته اند مضر سپرز و مبرد ین و مصلحش عسل و مولد قولنج و مصلحش روغن بادام شیرین و بدلش در اکثر افعال بوزنش هلیله کابلی است و پرورده ملین طبع و قاطع نزف الدم و جهت بواسیر نافع و قدر شربتش از سه درم

تا پنج درم و در مطبوخ تا ده درم است امبر باریس در فارسی زرشک و بهندی زرک
نامند در دوم سرد و خشک و با قوت قابضه و مقوی معده و جگر و دل و مانع ریختن مواد
باعضا و قاطع صفرا و تشنگی و با ادویه حاره خوشبو مثل سنبل و امثال آن مفتح سده جگر و مقوی
جگر سرد و تر و آب او مانع قی و با زعفران جهت صلابت جگر نافع و شربت او که آب
زرشک و آب سیب ابر و آب لیمو نصف آب زرشک با شکر بقوام آورند جهت دفع
سموم قتاله و خفقان و ضعف اشتها مجرب دانسته اند و مولد ریح و مصلحش قرنفل و قابض
طبع و مصلح او شکر و شیرینیها و بدل او ثلثش گلسرخ و دو ثلث آن صندل سفید است و قدر شربت
از آب او تا بیست مثقال و از جرمش تا پانزده مثقال و از دانه او تا شش مثقال انبج بفارسی
انبه و لغزک و در هندی آب نامند ثمر درختی مشهور است که از اول تکون تا رسیدن سبز است و
بعد از رسیدن زرد میشود در دوم گرم و در سیوم خشک و گویند نارسید او در اول سرد است
و بهترین او شیرین و بی ریشه که شیره رقیق داشته باشد و رسیده بود جهت منع خفقان
و درد سر بارد و بواسیر مفید و در تقویت باه و گرده و معده و کثرت غذا و تسمین بدن و تلیین
طبع و نیکو کردن رنگ رخساره در تجربه اوستاد رسیده و ترش او افزاینده اخلاط ثلثه و
جهت قطع طحال و برانگیختن اشتها و ریزانیدن سنگ گرده و مثانه و خاکستر چوب آن جهت نزول الدم
و طلای شاخ و برگ و برای دراز کردن و سیاه داشتن مو نافع و پوست ساق و بیخ او سرد و
و قابض و برگ او هاضم و قابض و گل او که مول نامند سرد و خشک و بسیار خوشبو است
قابض و دافع سحج خون و بلغم و صفرا و خسته بریان کرده او قابض و مقوی معده و دافع
صفراست و مضعف جگر و مصلح آن مویز و نزد اوستاد شیر و خسته او مصلح اوست و نزد
حضرت جد غفر الله له مصلح گرمی آن ماست و آب سرد و افشرده فالسه است و نیکوترین استعمال

آن آنست که در آب یا برف سرد کرده بخورند و در موسم گرم بدون سرد کرده خوردن موجب
انحراف مزاج است و اول او را از دست ملایم نموده چند قطره بیاندازند بعد آن از دهن شگافیده
بخورند و خوردن از کارد بریده اگرچه پسند طبع است مگر از چرم و ریشه او احتیاط نمیشود و احداث
نفخ و درد شکم و مغص و خراش گلو میکند انفحه بفارسی پنیر مایه و بهندی چیته نامند پنیر مایه هر حیوان
گرم و خشک است حاد و ملطف و محلل و مجفف و حابس اسهال مزمن و سم است از خواص اوست
که هر ذایب را جامد و کل جامد را ذایب میسازد خصوصاً خون و شیر که در معده و اعضا منجمد شده
باشد و حمول او بعد از طهر بر حمل اعانت میکند و نوشیدن او منع حمل مینماید و پنیر مایه خرگوش بالخاصیه
در همه خواص قوی تر است و اگر در آب خمیر کرده بر خیشوم ضماد کنند رعاف بند نماید و پنیر مایه
خرگور و بز کوهی و آهو و شتر و گوسفند و فیل بقدر نخودی بغایت مبهی اند و قدر شربتش تا نیم مثقال
انجبار نباتیست در سیوم سرد و خشک قاطع خون جمیع اعضا و حابس اسهال مزمن و نزلات و
مسکن قی و التهاب صفرا و جهت بول الدم و انفتاح افواه عروق مقعد و سل نافع و مضر
مبرودین و مصلحش زنجبیل و بدلش مثل او زرشک و قدر شربتش یکمثقال و از عصاره او یکدرم
اناناس میوه ایست نزد حکمای هند سرد است و نزد اوستاد در اول گرم و در وسط دوم تر است
مفرح و مقوی دماغ و معده و مضر حنجره و اعضای نفس و امعا و مصلح آن شکر و بهترین طریق
استعمال آن آنست که او را خورد خورد کرده در قند و شکر آمیزند و گلاب و عرق بیدمشک و
عرق کیوره زده یکدو گهری بگذارند بعد از آن میل فرمایند در سایر افعال قوی میگرداند و مضر بهائے
او هم زایل میشود انیسون بفارسی بادیان رومی نامند و آن تخم نباتیست در آخر دوم
گرم و خشک و مدر بول و شیر و محلل ریاح سایر اعضا و مبهی و قابض طبع و مقوی گرده و مفتح سده
جگر و سپرز و جهت صداع بارد و شقیقه و سرفه و استسقا و خاییدن او جهت خفقان مفید

و قدر شربتش از دو درم تا پنجدرم و مضر امعا و مصلحش سکنجبین و بدلش تخم شبت و در تقویت باه مثل
او انجره است اهلیلج اصفر بفارسی هلیله زرد و بهندی هر زرد و هر بکی نامند بهترین او بالیده زرد
مایل بسرخی با ملاست است و آن ثمر است در آخر اول سرد و در دوم خشک مسهل بعض صفرا
و بلغم رقیق و مقوی معده و دماغ و مفتح سده و جرم او و جرم سایر هلیلجات محدث قولنج اند مجموعه
آن مقوی حواس و ذهن جهت خفقان و جذام و صداع و غثیان و حمیات مرکبه و استسقا
و منع صعود بخارات بدماغ نافع است و مجربین گفته اند که استعمال هلیلجات در حمیات نشاید که
ممنع است و حق همین است مگر آنکه خلطی غلیظی با صفرا و بلغم رقیق باشد و عصاره هلیله خشک قوی
الفعل است و مضر سفل و مصلحش عناب و سپستان و قدر شربت از جرم او تا پنجدرم و در نقوع
و مطبوخ از هفت درم تا ده درم و مصلح قبض او روغن بادام و بدلش در غیر اسهال پوست انار و
گویند مازو بدل اوست اهلیلج هندی و اسود نیز گویند و بفارسی هلیله سیاه و بهندی زنگی
هر نامند در وسط اول سرد و در دوم خشک مسهل سودا و منقی خون از سودا و جهت بواسیر و
درد سپرز نافع و مضر جگر است و مصلحش عسل و بدلش هلیله کابلی و در قبض نصف وزن او مازو و
قدر شربت از جرمش تا دو مثقال و در مطبوخ تا هفت مثقال اهلیلج کابلی بفارسی هلیله کابلی
و بهندی انبیا هر و بڑی هر نامند بهترین او بالیده و سیاه مایل بزردی است در برودت معتدل
و در اول خشک و بعضی او را و هلیله سیاه را گرم باعتدال میدانند مسهل بلغم و سودا و صفرای
مخلوط باخلاط و مدر بول و بهترین اقسام هلیله و قوی تر از هلیله زرد و سیاه و انچه هلیله زرد فایده
میکند اینهم مینماید و دانه هلیله مدر بول است و ذرور سوخته او جهت تقویت دندان و لثه مجرب
و بدلش هلیله سیاه و قدر شربت از جرمش تا سه مثقال و در مطبوخ تا هشت مثقال و فایده مربای
او در مرکبات مقوم است فرسخ دوم در حرف البا الموحده التازی والفارسی بابونج

در فارسی بابونه و بهندی سوزهل مرطی نامند و جمیع اجزا اشلقحوان است در دوم گرم و در اخر
اول خشک محلل مجذب و مفتح و مدر و مقوی دماغ و باه و جهت تپ بلغمی و سوداوی مرکبه و درد سر
و نزلات و تسکین درد دها و ورم جگر و قولنج و ایلاوس شرباً و ضماداً نافع و مضر حلق و مصلحش عسل و شربت
انار و بدلش قیصوم و قدر شربتش تا سه مثقال و بیخ او گرم و خشک تر و در افعال قوی تر از گل او و مثقالی
او با شراب و عسل بسیار محرک باه است و روغن او در مرکبات مسطور است بادرنجبویه معرب بادرنگبوی
فارسی است و بعربی مفرح القلوب و بهندی بلی لوٹن و رام تلسی نامند نباتیست در دوم گرم و مقوی
دل و دماغ و حواس معده و جگر و مفرح و هاضم و مورث ذکا و حفظ و محلل سودا و منضج امراض بلغمی و دافع و جهت
خفقان و فواق و رفع سموم نافع و قدر شربت از خشک او تا ده درم و از تازه اش تا بیست درم و
مضر ورک و مصلحش صمغ عربی است و کندر و بدلش دو وزن او ابریشم است و تخمش در افعال ضعیفتر
از برگش و قدر شربتش تا دو مثقال بالنگو نوعی از ریحان است جهت اسهال معدی و دموی که از
امعا باشد با گلاب مجرب و جهت مغص زحیر مفید و بدلش تخم ریحان و قدر شربتش تا دو مثقال است
برسیاوشان لغت یونانیست و بفارسی پرسیاوشان و بعربی شعر الجبار و بهندی راج هنس
نامند و آن نباتیست معتدل مایل بگرمی و خشکی و قوتش تا شش سال باقیست ملطف و مجفف و محلل
و مفتح و منضج و مدر بول و حیض و مسهل سودا و بلغم معده و امعا و جهت تنقیه شش و ضیق النفس و درد سینه
و یرقان مفید و سفوف خشک او جهت اسهال و طلای تازه او جهت گزیدن سگ دیوانه شرباً
و ضماداً نافع و مضر سپرز و مصلحش مصطکی و بدلش جهت آلام ششش لوزنش بنفشه و نصف آن
اصل السوس است و قدر شربت از جرم او تا هفت درم و از آب طبیخ او تا بیست درم بزرقطونا
مشهور است بفارسی تخم بنگو و بهندی اسبغول نامند و بهترین او سفید و زبون ترین او سیاه
در سوم سرد و در دوم تر و سیاه او با یبوست و سفید او مسکن تشنگی و حرارت و ملین طبع

و آب داده از قابض و جهت تبهای حاره و غلیان خون و خشونت سینه و زبان و علل
صفراوی و سرفه و ضماد او با آب عنب الثعلب جهت دبیل مجرب و ضماد کوبیده او که با شیاف ابیض و روغن گل
و پوست خشخاش بخته باشند جهت اورام حاره و تسکین درد آن مجرب و مضعف عصب و
مفسد اشتها و مصلح آن عسل و سکنجبین عسلی و بدلش در تبرید خرفه و در نضج تخم کتان و در سرفه و
خشونت حلق و امثال آن بهدانه و قدر شربتش از دو درم تا ده درم و ده درم کوبیده او
کشنده است بسفایج بهندی است مایل بسیاهی باریک و گره دار و از هر گرهی ریشهای بر آمده
و اندرون آن سبز در دوم گرم و در اول خشک و گویند در اول گرم و در یبوست معتدل
است و مسهل مره سودا و بلغم غلیظ و محلل نفخ و قولنج و جهت جذام و علل سوداوی نافع
و مفرح بالعرض از جهت دفع سودا و مطبوخ او با اصل السوس و انیسون جهت سرفه و ضیق النفس
و مداومت مطبوخ او با عناب جهت سقوط بواسیر بغایت موثر و چون سه مثقال او را جوشانیده
با افاویه خیار شنبر و با ترنجبین نوشند جهت ریاح بواسیر و درد معده مزمنه و صرع مجرب است
و مضر سینه و گرده و مصلح آن پرسیاوشان و بدلش جهت مواد سوداوی نصف وزنش افتیمون
و ربع آن نمک هندی است و قدر شربت از جرم او تا سه درم و در مطبوخ تا شش درم است
بسباسه بفارسی جاوتری و بزباز و بهندی جوتری نامند و آن پوست اندرون جوز بوا
که بر جوز پیچیده میباشد و بهترین او تند اشقر مایل بسرخی باهم پیچیده است در دوم گرم و خشک و
گویند در اول گرم و در دوم خشک محلل ریاح و مفتح سده و مفرح و مقوی معده و باه و جهت
سلس البول و نفث الدم و در دفع پیر از سوده و سعوط او جهت صرع و شقیقه مجرب و مصدع و مصلحش
گلاب و گویند مضر جگر و مصلح او صمغ عربی است و بدلش جوز بوا و قدر شربتش تا سه درم بسبد
بتخفیف سین و بر تشدید آن نیز بلغت هندی است اسم مرجان است و بفارسی بیخ مرجان

وبهندی جز مونگا نامند و آن سنگیست در اول سرد و در دوم خشک مفرح و قابض و قاطع نزف الدم
و جهت وسواس و جنون و خفقان و صرع و ضعف معده و نفث الدم و سنگ گرده و مثانه
و سپرز نافع و نیم مثقال او با ربع مثقال صمغ عربی که بسفیدی تخم مرغ سرشته باشند با آب سرد جهت
قطع نزف الدم باطنی مجرب است خصوصاً سوخته او و محرق مغسول نوع سیاه او بغایت مقوی
دل و مضر گرده و مورث تهوع و مصلحش کتیرا و بدلش جهت حبس خون لولؤ نیم وزن دم الاخوین و قدر
شربتش تا یک مثقال و اولی استعمال محرق اوست بصل بفارسی پیاز نامند بری و بستانی میباشد
بری او قوی تر از بستانی و مجموع آن در آخر سیوم گرم و در اول آن خشک با رطوبت فضلیه و
مفتح سده و مقوی شهوتین خصوصاً پخته او با گوشت چرب و دافع مضرت هوای وبای و اختلاف
آبها و مدر بول و حیض و مفتت حصاة و قطور آن جهت نزول آب و جرب چشم گویند مجرب و
مطبوخ مهرائی او کثیر الغذا و ملین طبع و پخته او در سرکه یا پرورده او بسرکه جهت ورم سپرز و
برانگیختن اشتها و تقویت هاضمه و آب او جهت رفع گزیدن سگ دیوانه نافع خصوصاً چون
سه صد مثقال از آن را در سه روز بخورد بغایت مجرب است و ضماد پخته او جهت نضج اورام بارده
و با روغن کدو با آن نیز جهت شقاق مقعد و بواسیر و زحیر و ذرور محرق او با مومیا سوخته و کافور
جهت اکله مجرب و مصدع محرورین و مصلحش با آب نمک شستن و تخم او در آخر دوم گرم و خشک
با رطوبت فضلیه و مبهی و قدر شربتش یک مثقال بطیخ لغت رومی است بفارسی خربوزه و بهندی
کهربوجه نامند ناشیرین او سرد و در دوم تر و شیرین او تر و بقدر شیرینی مایل بحرارت و بهترین
او شیرین کم آب نازک جرم و بهترین ناشیرین او هیلون است که خربزه کرمک باشد و مثل بابر اقسام
سریع الاستحاله بخلط غالب معده و سریع التعفن نیست و موافق صفراوی و سوداوی و در حرارت
و برودت معتدل و مجموع اصناف او مدر بول و مخرج حصاة است و جالی و سریع النفوذ

و مدر عرق و شیر و مسهل انچه با و رسد و مصلح حال گرده و سریع الاستحاله بخلطی که در معده باشد و
مصلحش سرکه و بهترین اوقات تناول او مابین دو طعام که طعام اول از معده منحدر شده
باشد و تخم او در اول گرم و در دوم تر ملین و مبهی و مفتح سده جگر و مدر بول و جهت درد سینه و سرفه
حار و خشونت زبان و حلق و تبهای حاره و مرکبه و تشنگی و حرقت بول و جهت بدرقه شدن قوت
ادویه بجگر و مجاری بول و ضماد کوبیده غیر مقشر او لعابیت جالی بشره و جهت کلف مجرب است و مضر
سپرز و مصلحش عسل و قدر شربت از تخم او دو درم تا پنجدرم بطیخ هندی بفارسی خربوزه هندی
و تبیر زی هندوانه و در هندی تربوز نامند در اول دوم سرد و در آخر آن تر مسکن حدت صفرا و خون
و تشنگی و مدر بول و با سکنجبین جهت تفتیح سده و یرقان و با شیرخشت و مانند آن جهت
تبهای حاره مفید و مولد خون رقیق و بلغم شیرین مضر سپرز و بارد المزاج و مضر معده سرد و مصلح
آن گلقند و عسل و در مزاجی که صفرا غالب باشد هندوانه از جهت لطافت مستحیل بصفرا میشود
و در امزجه بارده بدون مصلح مورث ضعف باه و درد مفاصل و امثال آنست و تخم او در
دوم سرد و تر و در جمیع افعال مانند تخم کدو است و در اخراج حصاة و انحدار خربوزه از معده
گویند مجرب است و قدر شربت او تا پنجدرم بقله حامضه در هندی ساگ چوکه نامند
و در فارسی تره خراسانی گویند قسمی از حماض بزرگ برگ است در افعال مثل حماض مضر
عصب و مصلحش عسل بقلة الحمقا نبات است بفارسی خرفه و بهندی خلفه و قسم خورد را
لونیا نامند در سیوم سرد و تر و گویند در دوم تر آب او مسکن حدت صفرا و خون و قاطع
نزف الدم و نفث الدم و مانع نزلات و مدر بول و حرقت آن و بواسیر و نواصیر و حرارت
جگر و تبهای حاره و مسقط حب القرع و درد مثانه و درد سر حار نافع و آشامیدن او بار بوند
جهت قطع تپ مجرب است و قدر شربت از آب او تا بست مثقال و مضر باه مبردین

وضعیف الحرارة و بالخاصیة مسقط اشتها و اکثار او مورث تاریکی چشم و مصلح او مصطکی و
تخمش در جمیع افعال مانند آب و وزارن ضعیف و قدر شربت او تا پنج درم و گویند مضر سپرز و معده
بارده است و مصلحش قند و بدلش در اکثر افعال بزر قطونا و بود داده او قابض و غیر بود داده
ملین طبیعت است بقله یمانیه نباتیست شبیه بکاسنی بهندی ساگ چولائی گویند در
دوم سرد و تر ملین طبع و مرطب بدن و مولد خلط صالح و مسکن تشنگی و سرفه حار و بطی الهضم
و مضر مبرودین و قاطع باه و مصلحش قند و بدلش جوارشات و تخمش سرد و خشک و رادع و جهت
امراض حاره و اورام شربا و ضمادا نافع است و مضر گرده و مصلحش شکر و قدر شربتش تا سه
مثقال است بلیلج بفارسی بلیله و بهندی بهیرا مانند ثمر درخت هندیست و مستعمل
پوست او و در آخر اول سرد و در آخر دوم خشک ملطف و قابض و مقوی معده و اشتها
و بالخاصیه مسهل سودا و بالطبع مسهل صفرا و قاطع رطوبات و صداع و بخارات و جهت بواسیر
و بود داده او جهت اسهال مزمن نافع و مضر سفل و مصلحش عسل و شکر و بدلش آمله مقشر است بقدر
ثلث و قدر شربتش تا سه درم بنفسج معرب از بنفشه فارسی است و بهندی نوسا مانند در
اول سرد و در دوم تر و گویند در اول سرد و تر است و بعضی در اول گرم و تر دانسته اند مسهل
صفرا و منضج او و مسکن عطش و حدت خون و حمیات حاره و خفقان و غشی و منوم و محلل اورام
و جهت صداع حار و سرفه و خشونت سینه و حلق و حرقت مثانه و بول و احتباس آن و درد گرده
و ذات الجنب و الریه و خناق و صرع اطفال و نزلات و زکام نافع و مداومت خوردن دو
درم او چهار درم با آب سرد جهت رفع اسهال و با شیر خشت و شکر و امثال آن مسهل سریع العمل و اثبار
مورث ضعف دل و باعث کرب و ثقل معده و مصلحش اندکی از انیسون و بدلش نیلوفر و برگ
خبازی و در سعال گل گاوزبان قدر شربت او از جرمش تا پنج مثقال و در مطبوخ تا ده مثقال

و روغن بنفشه سرد و تر منوم و جهت جرب و خشکی دماغ و سینه و سرفه و قطور او در احلیل جهت
حرقت بول و حرارت مثانه و سعوط او جهت درد سر حار و بیخوابی مفید و بدلش روغن نیلوفر
و ترکیب او در مرکبات مسطور است بورق بفارسی بوره نامند سفید سبک پر سوراخ را ارمنی نامند و
سرخ را نطرون و در اکثر مستعمل ارمنی است در سیوم گرم و خشک محلل و جاذب خون بظاهر بدن
و آشامیدن او رافع قولنج و مهیج باه حتی طلائی آن و مقاوم سموم و مفسد معده و محرک قی و مصلحش
مصطکی و صمغ عربی و بدلش نمک نیم وزن او نمک است و قدر شربت از یک درم تا دو درم و قسم سرخ
او از نیم درم تا یکدرم بوزیدان بهندی ستاور نامند بهمنیت سفید و اطول از انگشتی در آخر
دوم گرم و خشک و با رطوبت فضلیه و مهبی و محرک جماع و بالخاصیه مسهل زرد آب و مفتح سده
جگر و سپرز و منقی معده و جهت استسقا و رفع کرم امعا و درد مفاصل و نقرس و اذابت
اخلاط غلیظه و با قردمانا برای بواسیر نافع و مضر انثیان و مصلحش عسل و خردل و بدلش دو وزن
او بهمن سفید و گویند بوزیدان وج و قدر شربت آن تا یکمثقال بهمن بلغت فارسی اسم بهمنیت
که نبت او کوهستان است اسفید و سرخ میباشد سفید در دوم گرم و خشک و سرخ او قوی تر و گرم تر هر دو مقوی
دل و باه و مسمن و مفتح و محلل ریاح و بلغم لزج و موافق مبرودین و جهت خفقان و سنگ گرده
و مثانه و یرقان نافع و قدر شربت از جرم آن تا دو مثقال و از آب او تا سه وقیه
و مضر سفل و مصلحش انیسون و کتیرا و بدل هر دو یکدیگر و بدل هر دو بوزن او تودری و نصف
آن لسان العصافیر و بدل احمر او درونج و سفید او زرنباد است بهندی ترکاری
مشهور است لعاب بسیار دارد و دافع صفرا و مدر و مقوی و مولد منی بیض مراد از
مطلق او تخم مرغ خانگی است و نیمبرشت او معتدل ترین اغذیه و مایل بگرمی و مرکب القوی
است و پوست او در اول دوم سرد و خشک و سفیدی او در دوم سرد و تر و زرده

او در اول گرم و تر و کثیر الغذا و قلیل الفضول و مولد خلط صالح و مبهی و مقوی دل و بدن و جهت [illegible]
و منع نزول نزلات حاره بسینه و اصلاح آن و موافق مزاج سوداوی و با تخم تره تیزک و نمک سقنقور
و براده قضیب گاو کوهی و پنیر مایه شتر جهت تقویت باه بغایت نافع و اکثار و مداومت آن
مولد حصاة گرده و بهق و نیم بخت او در مزاج اطفال قائم مقام شیر و بسیار پخته او دیر هضم و مورث
قولنج و مصلحش ادویه حاره و اکامه با طباشیر و کهربا جهت قطع سیلان خون و با نیم مثقال
لک زرگران جهت قطع سیلان حیض و در حیض مجرب است و سفیدی تخم مرغ مولد خلط
خام و دیر هضم و خوردن زرده با سفیده موافق محرور المزاج و ضماد او با کافور و بزر البنج جهت صداع
حاره مجرب است و پوست او جالی و مجفف و قاطع رعاف و نفوخ سوخته او جهت رعاف
مهلک مجرب و قدر شربت تخم او از پنج عدد تا پانزده عدد و ترکیب نیمبرشت کردن او در محل او
از فرسخ نهم از طریق اول از رفیق دوم از منزل اول مرقوم است پادزهر معدنی و پادزهر
عربی حجر السم و بهندی زهر مهره نامند در حرارت معتدل و در آخر دوم خشک دوازده جو او مقاومت جمیع
سموم حیوانی و نباتی و معدنی میکند و موافق همه امزجه و مقوی دل و اعضای رئیسه و حافظ
حرارت و رطوبت غریزی و مانع تعفن اخلاط و زایل کننده سمیت آن و مبهی و رادع اورام
حاره و بارده و جهت خفقان بغایت مجرب است قدر شربتش در دفعه سهم از نخود تا دو
دانگ و در بسیاری خواص از یک قیراط تا یک دانگ و مداومت آن هر روز یک قیراط حافظ [illegible] بالغ
ضرر هوائی و وبائی و اختلاف میاه و اهویه است پادزهر حیوانی [illegible] مطابق [illegible]
حجر التیس است در آخر دوم گرم و در اول [illegible] خشک مقوی [illegible] جمیع اعضا [illegible] تریاق [illegible]
و در خواص مثل معدنی است مگر در محرور المزاج بغایت مفید است [illegible] و با آب ریحان جهت
گزیدن [illegible] رتیلا [illegible] است [illegible] از یک قیراط تا دوازده [illegible]

همراه گلاب یا عرق کیوڑه یا عرق بیدمشک سائیده بدهند پیتپا تخمینت بدو عجز تام
مشهور گویند در آخر سیوم گرم وخشک وبعضی در اول چهارم میدانند اگر یک سرخ یا دو سرخ
در آب سائیده بخورند برای درد وپیچش وایلاوس وفالج ودفع زهر مار وحشرات واسهال
منفعت تام می بخشد وهرگاه بقدر چهار گندم در آب سائیده قبل از آمدن لرزه تپ بخورانند
لرزه تپ موقوف یا کم میگردد وحضرت والد ماجد غفر الله له میفرمایند که راقم در هیضه ودرد شکم
بقدر دو ماشه وزیاده وکم در گلاب سائیده استعمال کرده نفع کلی بخشید ودر سفر طعام فاسد یعنی
شب گذاشته را چند کس خوردند همه قی کردند قی بند نمی شد وبعضی اعضا ایشان تیرگی
وکبودت آشکارا گردیده بود والد شریف همین دوا البته یا بدون دوای دیگر در گلاب سائیده یا بزرگان
مختلفه استعمال فرمودند نفع تام بخشید ودر صورت که قی بند نشود وهر بدهند انجام کار قی بند میگردد
انتهی کلامه ودر روغن او که اوراق ورق تراشیده در روغن کنجد بریان کرده تیار سازند شخصی را
که سم داده باشد وبیهوش افتاده باشد قدری بدهند اثر سم باطل گردد ومالش این روغن برای
فالج بسیار نافع است وشراب او که نسبت ونجداته از ریزه ریزه نموده در شراب یا دو آثار اندازند
وپانزده روز در گرما نگاهدارند بعد از آن هر روز یکماشه از وقت شام بخورند برای قوت باه
منفعت بسیار بخشد وقدر شربت او از یکحبه تا دو حبه نوشته اند ومضر امراض گرم وگرم مزاجان
وبدلش نارجیل دریائی کهنه است بهالسه ثمر درخت هندی مشهور است یکی ترش که شربتی
نامند ودوم شیرین که شکری گویند ترش او بسیار خوش طعم ودافع صفرا وخون وتقطیع بلغم
نماید وبه نسبت دیگر ترشی مضرت کم دارد وقابض شکم ورافع تشنگی ومقوی دل ومعده و
افشرده اش که با قند وگلاب ترتیب دهند در تقویت دل وتسکین خفقان وازاله حرارت
وتپ بعدیل وربای درتقویت معده ودیگر منافع بعدیل وافشرده مصلح انبه وشیرین در برودت

نسبت براول کمتر مگر در تقویت معده و دل افزودن تر ازوست فرنج سیوم در حرف
التاء الفوقانیه تانبول بفارسی برگ تنبول وبهندی پان وناگ بیل نامند نباتش
شبیه برگ لوبیا و بر درخت می پیچد در دوم گرم وخشک مفتح ومفرح ومشهی ومقوی معده
وجگر و دماغ و دل و حافظه وفهم ومبهی ونشاط آرنده ومضغ او جهت دفع رطوبت دهن و
تقویت بن دندان وقطع نزف الدم لثات وتحلیل ورم لهات وسرخ کردن لب نافع واکثار
او مصدع محرورین ومصلحش سکنجبین وبدلش قرنفل وقدر شربتش تا دو مثقال تربد بهندی نسوت
نامند بیخ است ظاهر سیاه وباطن سفید ومجوف بهترین او سفید وسبک وصمغ دار است در
اول سیوم گرم و در آخر آن خشک مسهل بلغم ورطوبت رقیقه وبا زنجبیل قاطع بلغم غلیظ ولزج از عمق
بدن ومنقی معده ورحم ومفتح سده آن ومنقی دماغ از بلغم وجهت عرق النساء وامثال او
وفالج وسرفه که بمشارکت رطوبات معده باشد وبا هلیله کابلی وامثال آن جهت مالیخولیا وخبون
وصرع وبا تخم کتان وروغن بادام جهت سعال مزمن ودر دسینه نافع وقدر شربت از جرم او تا
سه درم ودر مطبوخ تا پنج درم ودر معاجین مبالغه در کوبیدن او نباید کرد ومضر امعاء ومجفف
اعضاء ومغثی ومکرب ومصلحش خراشیدن پوست سیاه او وبا روغن بادام وپسته چرب کردن
وباکثیرا استعمال نمودن وبدلش پوست ریشه توت است بوزن او ودر بعضی اثر غاریقون
ترنجبین شبنمی است که بر خار سمی بحاج منعقد میگردد وبهترین در اول گرم وتر وجالی تر از
شکر وملین طبع ومسهل صفرا ومحرک باه واز شیرخشت لطیفتر است وجهت سرفه ودر دسینه وغثیان
وتبهای حاره وتشنگی وبا ماء الجبن جهت اخراج اخلاط محترقه وبشیر تازه دوشیده جهت
تحریک باه نافع وقدر شربت او از هفت مثقال تا سی مثقال ومضر سپرز ومصلحش تمر هندی
وعناب وبدلش شیرخشت ترمس بفارسی باقلای مصری وبهندی باکلا گویند از باقلا کوچکتر

وسفید میباشد در دوم گرم و در آخر اول خشک لبنانی او در آخر اول گرم است مدر بول و
حیض و جالی و مفتح و محلل و کشنده اقسام کرم شکم و ضماد او جهت بهق و سعفه و خنازیر و جذب سم
هوام و تضمید پخته او با سرکه و عسل جهت عرق النسا و خوردن مطبوخ او با فلونیا جهت بروز مقعد
و بواسیر مجرب است و غسل بشره با او باعث سرخی رنگ است و حمول او اسقاط جنین کند و
اکثار او باعث زردی رخسار و ردی الغذا و دیر هضم است و مصلحش شیرینها و بدلش در جلای چهره
دو وزن او باقلا و تخم خربوزه و در رفع کرم بوزن او درمنه و در سایر افعال مانند افسنتین است
و قدر شربتش با ادویه از سه درم تا پنج درم و از مفرد او تا هفت درم و ترمس بری در جمیع افعال
قوی تر از بستانی است تفاح بفارسی سیب و بهندی سیو نامند شیرین او در اول گرم و در دوم
تر و ترش او در اول دوم سرد و خشک و ترش و شیرین او که میخوش نامند در حرارت و برودت
معتدل و در اول خشک مجموعه او مقوی دل و دماغ و جگر و جهت خفقان و عسر نفس نافع و
شیرین او مفرح و ملطف روح حیوانی و با قوت تریاقیه و پخته او جهت سرفه یبسی و آب او با شراب
و گوشت آب جهت رفع غشی مجرب است و اکثار خوردن آن باعث تپهای مرکبه و مصلحش
اغذیه لطیفه و ترش او قابض و مسکن قی و عطش و موافق معده صفراوی و خشک کرده او و آب
انار و ادویه جهت تقویت معده و اسهال صفراوی و تسکین قی نافع و اکثار او مضر سینه و
مورث ذات الریه و ریاح عروق و مصلحش گلقند و دارچینی است و میخوش او مولد خلط صالح
و در افعال مثل ترش است و مربای او در جمیع افعال بهتر از مفرد است تمر هندی که در هندی
املی و املی نامند ثمر درختی است در سیوم سرد و در دوم خشک مسکن غثیان و قی صفراوی
و تشنگی و تلیین طبع و مسهل صفرا و اخلاط محترقه و مشتهی و مقوی دل و معده مسترخیه و در حموضات
سوای او مسهلی نیست و مطفی هیجان خون و جهت خفقان حار و تپهای حاره و تفریح محرورین

بعد بیل و اکثار او مورث سحج و سعال و مضر سپرز و مولد سده و مصلحش کتیرا و بدلش آلوی سیاه قسم
دیگر اسهال زرشک و قدر شربت آن از هفت مثقال تا سی مثقال و دانه او در سیوم سرد و خشک
قابض و مغز تخم او جهت امساک منی مجرب است و مربای او خصوصا مربای قسم سرخ او
بسیار لذید و مفید بمنافع مذکوره چون برگ نازک ولبانید و در آب بمالند و صاف کنند
و بیاشامند جهت تپ صفراوی و زحیر حار و سوزاک نافع است و گل او همراه گوشت پخته خورند
بسیار لذید و مسکن صفرا و ملین طبع و برانگیختن اشتها مفید توت بفارسی و بهندی توت نیز گویند ثمر
درختی است شیرین او در اول گرم و در دوم تر و مدر بول و ملین طبع و مولد خون صالح و بهی
و مفتح سدد و مصلح حال جگر و مسمن و مقوی گرده و جهت آبله و حصبه نافع و مفسد معده و
مصلحش سکنجبین و ترش که شاه توت بود در دوم سرد و در اول خشک قابض و مطفی حدت
خون و قامع صفرا و خشک او مضر سینه و عصب و مصلحش عسل چون آب ریشه توت را که از گنا
او گرفته باشند بقدر هفت اوقیه با برگ انجیر و برگ تاک بقدر یک اوقیه در دیگ سر پوشیده تخمیر
گرفته بجوشانند تا به سدس رسد خضاب بغایت قوی و مجرب است تودری بهندی
گویند زرد و سفید و سرخ میباشد و بی تندی و زرد و سفید را در اصفهان قدومه و سرخ او را
قدومه گلگون گویند در دوم گرم و در اول تر مجرب باه و مشتهی و مسمن و جهت برودت احشا و
سرخ کردن رخساره و صاف نمودن البشره و رفع مواد سوداوی و سعال یبسی نافع و بدلش
بهمن سرخ است و قدر شربتش تا پنج درم و نبات او قابض و در غایت ردع است توری
ثمر مشهور است سه قسم میباشد قسمی تلخ و خشک است سبک و پزنده ماده خام و دافع اماس اعضا
و زردی بدن و استسقا و امراض سپرز و جذام و بواسیر و فساد صفرا و قسمی گهیا توری نامند بسیار
چرب و سرد و مگر باعث تپ سرد و فساد بلغم و قسمی از هر دو کلان که اره توری نامند ملین و رافع

فساد صفرا بالجمله توری ثمره هندی است و خواص قسم اول و مزاج جنس نزد حضرت والد ماجد
سرد و تر است ملین و رافع حرارت مزاج و مضعف معده و در امزجه بالنسبه مناسبت دارد
و در هندوستان برای محموم از ان مزوره میسازند تین ثمر درختیست که بفارسی انجیر نامند در
اول گرم و در دوم تر بهی و کثیر الغذا تر از سایر میوه ها و مسکن حرارت و تشنگی و مسهل برفق و
مبرد دل و مسمن بدن خصوصا چون با چهل صباح با انیسون تناول نمایند و مسمن بی بدلست و
مقوی جگر و مفتح سدد و رافع سده و ورم سپرز و بواسیر و هزال کلیه و خشک او در دوم گرم و در
اول تر و در جمیع مراتب مذکوره ضعیفتر از تازه و چون انجیر را نه روز در سرکه خیسانیده هر روز پنجعدد
او را با قدری سرکه او بنوشند و بعضی را کوبیده ضماد نمایند جهت تحلیل صلابات و ورم سپرز
مجرب میدانند و چون مغز گردگان با مساوی او کوبیده روزی یک مثقال بخورند بالخاصیة
اسهال مینماید و مجرب است و مضر جگر ضعیف و مصلحش انیسون و مصلح انجیر تازه سکنجبین بدلش او دو
ششش مغز چلغوزه و قدر شربت از خشک او تا سی مثقال و از تازه او تا یک رطل فرسخ چهارم در
حرف الثاء المثلثة ثوم بفارسی سیر و بهندی لهسن نامند بری و بستانی میباشد بستانی
دو قسم باشد یکی بسیار دندانه و دیگری یکدندانه و بهترین همه بوستانی مشهور پر دندانه است
در اخر سیوم گرم و خشک و با رطوبت فضلیه و محلل و مدر و مفتح و جالی و جاذب و مجفف
رطوبات معده و مفاصل و با قوت تریاقیه و خوردن او با مراعات زمان و مزاج و حد اعتدال
رافع مضرت آبهای مختلف و هوائی و بائی و تعفن آنست و محرک باه و مولد منی در مرطوبین و
مجفف آن در محرورین و اکثار او در مزاج و فصل حار محرق خون و مضر بواسیر و مصلحش پختن او
در آب با نمک و بدلش پیاز عنصل و سیر صحرائی است فرسخ پنجم در حرف الجیم التازی و
الفارسی جدوار بفارسی ماه پروین و بهندی نربسی خوانند بیخیست مخروطی الشکل بقدر

انگشتی وازان کوچکتر پنج قسم می باشد ختائی و هندی و عقربی و زیتونی واندلسی بهترینش
ختائی که بنقش بیباشد دراول سیوم گرم وخشک و قایم مقام تریاق کبیر مفرح و مقوی دل و
اعضای رئیسه و فادزهر افعی و سایر سموم و بیش و مفتح و محلل و منضج و مسکن اوجاع و مقوی باصره
و باه و اشتها و مدر و جهت اورام حاره و بارده و استسقا و تپ ربع و حصاة و یرقان و تسمین
بدن و صرع و فالج و عسر البول و قولنج و امراض بارده نافع و قدر شربتش جهت اطفال از نیم دانگ
تا یکدانگ و در تپ ربع دو دانگ و در تقویت باه تا نیم مثقال و در استسقا تا چهار دانگ و مورث
جراحت امعا و مصدع محرورین و مصلحش سکنجبین و بدلش در تفریح سه وزن او زرنباد جرجیر بفارسی
تره تیزک گویند بربری او در سیوم گرم و در آخر دوم خشک و بستانی او در دوم گرم و در اول خشک
مدر شیر و بول و مفتح سده جگر و سپرز و مفتت حصاة و مولد منی و محرک باه و مصدع و مورث سدر
و مبخر و مظلم بصر و مصلحش کاسنی و سرکه است و تخم او در افعال مذکوره قوی تر ازان و مورث فوران
خون و انصباب مواد باعضای ضعیفه و مصلحش شیر تازه و قدر شربت از بستانی او تا پنج درم
و از بری تا سه درم و بدلش مثل آن تودریست جزر بفارسی گزر و بهندی گاجر نامند در دوم
گرم و تر و گویند دراول تر است مبهی و مدر بول و مفتح سده جگر و مقوی معده و قاطع بلغم و ملین و جهت
سرفه و درد سینه و معده و جگر و اخراج حصاة نافع و مربائی او بغایت مبهی و مقوی احشا و
رحم و حافظه و آشامیدن آب او جهت خفقان بسیار مفید و جرم او بطئ الهضم و نفاخ و مضر
محرورین و مصلحش ادویه حاره و تخمش محرک باه و در آثار مثل اصل او و قدر شربت از جرم او
تا صد و شصت مثقال و از مربای او هفت مثقال و از تخم او تا دو درم و بدلش در قوه انیسون و بزری
او در اول سیوم گرم و در آخر اول خشک و در افعال سوای تحریک باه قوی تر از بستانی جلنار
بفارسی گلنار و بهندی پهول انار کا و کلی انار نامند و او غیر گل انار شیرین است اگرچه در جمیع

قبال مشابه ببلیدگر اند در دوم سرد و خشک قابض و رادع و مقوی اعضا جهت اسهال دموی
صفراوی و نزف الدم هر عضو نافع و قدر شربتش تا دو درم و مصدع و مصلحش کتیرا و بدلش بوزنش
ست انار خبطیا بهندی پکهان بید گویند بیونانی اسم نجیبیت مایل بسرخی در اول سیوم
گرم و خشک بغایت ملطف و مفتح و محلل و مدر و تریاق سموم و جهت گزیدن سگ دیوانه و هوام
و سموم مشروبه مفید و قدر شربتش تا یکمثقال و مضر سینه و مصلحش اسقولوقندریون و بدلش در تفتیح و
تحلیل بوزن و نیم او اسارون و نصف او بجکیر و در محل قسط و زراوند و بوزیدان و تقائی
قوتش تا سه سال است و عصاره او در افعال قوی تر و قوت او تا شصت سال باقی است جند بفار
آتش بکچان نامند و آن شبیه بخصیه است و حیوان آن آبی و بهترین او سرخ و بعد از آن زرد و
سیاه او از سموم قتاله است جند بیدستر نیز گویند در آخر سیوم گرم و خشک و مفتح و محلل و جهت خفقان
بارد و نسیان و فالج و رعشه و سایر امراض بارده دماغی و عصبی نافع و آشامیدن آن بقدر یکه
افیون خورده باشند رافع سمیت افیون است چون آن با برابر افیون بسایند زهر او دور کند و قوتش
تا پانزده سال میماند و قدر شربتش تا یک دانگ و مضر محرورین و مصلح او شربت بنفشه و بدلش سل و وج و نصف آن فلفل
جوز بفارسی گردگان و بهندی اخروٹ نامند مغز او در دوم گرم و در اول خشک و با رطوبت فضلیه
و ملین طبع و محلل و مبهی و خوردن ده مثقال او که با ده مثقال انجیر کوبیده باشند در تلیین طبع مجرب
و بالخاصیه مسکن مغص و مصلح قروح است شرباً و ضماداً و نوشانیدن سوخته او که با پوست سوخته باشند
بقدر یکمثقال با آب مورد و امثال آن جهت قطع خون بواسیر و طلای نشاره چوب او با سرکه
جهت سرخ کردن رنگ رخسار مجرب است و بریان کرده او با پوست جهت سرفه که از هوای سرد
باشد مفید و مغز کهنه او را چون ناشتا بخایند و طلا نمایند جهت تشنج بارد و با لبن تازه و درم پستان بعد زایل
و روغن گردگان را آثار مانند کهنه خائیده اوست و محلل و منضج و نوشانیدن در یکروز سه درم تا

یکهفته جهت درد ورک و طلائی او جهت اکله و نواصیر چشم و رفع دردهای بارده بدنی و زائل
نمودن قوبا و قمل مجرب است و قدر شربت از مغز او تا ده مثقال و مضر محرورین و مصلحش خشخاش و بدل
مغز گردگان حبة الخضراء بوزن او و بدل روغن او روغن سداب جوز بوا بفارسی جوز بویا و بهندی
جائفل و جاپهل نامند ثمر درخت هندی است و درخت او بقدر انار و بهترین او تازه و خوشبو
و تند است که خطوط سیاه داشته باشد در دوم گرم و خشک گویند خشکی او در سیوم است قابض
و مفرح و مقوی معده و فم آن و مری و جگر و حافظ حرارت غریزی و هاضم و جهت صلابت
جگر و سپرز و اورام بارده آن ضماداً و بار وغنها جهت اوجاع بارده و کری گوش و اکتحال او جهت
تقویت باصره و جرب و سبل نافع و قدر شربتش تا دو مثقال و قوتش تا سه سال باقی است و مضر
شش و مصلحش عسل و مصدع محرورین و مصلحش کشنیز و بسیار خوردن او مورث حمق و مضر جگر و مصلح
او بنفشه و بدلش بسباسه چای خطائی نبات است برگش مایل به بنفشجی گرم باعتدال و تر و گویند
در اخر دویم گرم و در وسط آن خشک ملین و منضج و مقوی هاضمه و ارواح و قوی و معده و باه
و ضماد پخته او جهت اورام صلبه و تسکین درد بواسیر نافع و مضر معده بارد و رطب و مصلحش بادیان
خطائی و رازیانه است و قدر شربتش تا نیم درم چوب چینی بیخیست معروف بهترین او قطعهای
بزرگ املس سرخ نیم رنگ است که ورمی باشد و بی گره و بی کرم و شاخ جهانیده بود کرم زده او
ضعیف العمل است و مرکب القوی و مایل بحرارت و یبوست او زیاده بر حرارت او و بغایت
مجفف رطوبات غریبه و ملطف و محلل مواد غلیظه و مدر بول و عرق است و مسوم و مفتح سده
و منقی خون و روح از کثافات و با قوت قابضه و ملین صلابات و سریع النفوذ در عمق بدن
و مقوی اعضای رئیسه و تناسل و باه و حرارت غریزی و معده و در فربه کردن حصبه و در
توالد و تناسل مکرر در تجربه صاحب تحفه درآمده و جهت علت آتشک و جذام و در رفع جمیع علل

وادی و قروح مزمنه و خبیثه داخله و اورام و بثور و بواسیر و نواصیر و وجع المفاصل و سایر امراض بلغمیه
و تسمین بدن و قطع عادت افیون و سایر اوجاع بارده و مواد نزله و زکام بیعدیل است و مستعمل
در اکثر آب مطبوخ اوست و جرم او مسدد و قوی التجفیف است مگر تازه او که خشک نشده باشد
فرع ششم در حرف الحاء المهمله **حب النیل** بفارسی تخم نیلوفر پیچ بهندی زرکی و مرچانی
گویند و آن دانه گیاهیست شبیه بلبلاب سیوم گرم و خشک مسهل اقسام کرم و باتربد مسهل بلغم
غلیظ و با سقمونیا مسهل صفرا و اخلاط غلیظه و با هلیله مسهل سودا و مفتح سده جگر و سپرز و جهت درد
مفاصل و سایر امراض بارده نافع و قدر شربتش از یکدانگ تا نیم مثقال و یکدرم و زیاده او کشنده
و بعض مغص و صوق با سیار یقا و اسهال مفرط و مصلحش هلیله و تخم بلیغ و آلودن او بروغن بادام است
و بدلش بوزن او تخم حنظل است و قوتش تا سه سال باقی است **حب بلسان** تخم درخت
بلسان است در آخر دوم گرم و خشک مدر بول و حیض و مقوی معده و مجفف رطوبات معده و
احشا و امعا و رافع مغص و امراض بلغمی و سوداوی و ضیق النفس و درد معده و جهت تحلیل نفخ
و سرفه و ورم ریه و عرق النسا و صرع و سده جگر و استسقا نافع و قدر شربتش تا دو درم و مضر مثانه
و مصلحش کتیرا و بدلش نیم وزن او عود بلسان است و اگر نباشد سلیخه و در تریاقات بوزن او
حب الغار یا زراوند طویل است **حجر الحیه** بفارسی مهره مار گویند قسمی از مار بهم میرسد و قسمی معدنی
میباشد و انرا مار مهره نامند و بهترین او آنست که چون بر موضع مار گزیده بگذارند بچسپد بعد از آن
چون در شیر اندازند شیر را منجمد کند چون آن جذب تمام سم کرده باشد دیگر نچسپد و هنگام جذب سم
رنگ آن متغیر گردد پس از آنکه در شیر اندازند سم خود بشیر باز دهد خود بحال آید برای گزیدن مار
مخصوص است و جهت گزیدن عقرب و دیگر هوام ضعیف العمل است و قدر شربتش تا سه قیراط
حجر الیهود سنگیست بشکل بلوط مایل بسفیدی و طعمی ندارد و محمد بن احمد گوید که نر و ماده میباشد

تازه او مستدیر جهت حصاة زنان مجرب است و برادۀ او بشکل بلوط جهت حصاة مردان در اول
گرم و در دوم خشک و گویند معتدل است مدر بول و مانع تولد حصاة و از یکدانگ تا نیم مثقال
پنجاه مثقال آب مفتت سنگ گرده و مثانه است بدانکه حجر الیهود بالاتفاق مفتت سنگ گرده
است لیکن در تفتیت سنگ مثانه اختلاف است جماعت کثیر منکر اند و قدر شربتش از یکدانگ تا
نیم مثقال و مضر معده و سپرز و مصلحش تخم کرفس و گویند مضر جگر و مصلحش صمغ است حسک
بفارسی خار خسک و بهندی گوکهرو نامند بری و بستانی میباشد بستانی بهتر است ثمر صلب سه پهلو دار
مرکب القوی و خشکی او غالب و جالی و مدر بول و مسکن درد مثانه و افزاینده منی و مفتت حصاة
و منضج و رادع و ملین و رافع قولنج حار بغایت موثر چون نخود را در آب تازه او تر پرورده کنند
در تقویت باه بیعدل است و مضر سر و مصلحش بادام قدر شربتش تا پنجدرم حضض بهندی رسوت
نامند مکی و هندی میباشد و آن عصاره برگ و تخم نباتیست خارناک قریب بذرع بهترین او
بیرون زرد مایل بسیاهی و درونش مایل بسرخی و او معتدل در حرارت و برودت و در دوم
خشک قابض و رادع و محلل و مبرد و آشامیدن او جهت اورام باطنی و اسهال و احتباس خون
و نفث الدم سینه و سرفه و ادرار حیض و بواسیر و درد جگر و غرغره او جهت ورم حلق و مضمضه او
جهت تقویت لثه و قطور او جهت چرک گوش و ضماد او جهت شقاق مقعد و داحس و اورام و
منع نزلات و اکتحال او جهت جرب حکه و سلاق و ضعف بصر و دمعه و رمد و منع نزله نافع و قدر
شربتش از نیم مثقال تا یکدرم و مضر سپرز و مصلحش انیسون و بدلش حضض هندیست و آن عصارهٔ
فیل زهرج است و در جمیع افعال قوی تر از حضض عربی است مگر در ردع و او سیاه تر از حضض مکی
میباشد حلبه در هندی میتهی نامند از حبوب معروفه است و قوتش تا دو سال باقیست در اول دوم گرم
و در اول خشک منضج و مهیج باه و مقوی ریه و با رطوبت فضلیه و چون با شهد طبخ دهند مسهل و منقی معا

و جهت مواد محتبسه سینه و سرفه و ربو مجرب و ضمادش جهت اورام صلبه ظاهری و باطنی و ورم سپرز و
در رحم و سوختگی آتش و کلف بغایت موثر و مصدع و مغثی و مضر انثیان و مولد خلط غلیظ و مصلحش
نخیین و انیسون و بدلش تخم کتان و قدر شربت از گیاه او تا ده درم و از تخم او تا پنج درم و روغن
او که از تخم او گیرند گرم و تند و محلل و ملین صلابات است حلتیت بفارسی انگوزه و انگژد و بهندی هینگ
نامند اسم صمغ انجدان است بهترین اقسام او طیب است و در چهارم گرم و در دوم خشک و قوتش تا هفت سال
باقیست و منتن او در سیوم خشک و بوی او شبیه ببوی گندنا و اقسام او قاتل جنین و مخرج آن و
محلل قوی و مسهل و مدر و جهت امراض بارده دماغی و فالج و تپ ربع و با زرده مرغ جهت سرفه
خشک و درد پهلو مجرب و طلای او با انجیر خشک و سرکه جهت ثو با نافع و مضر دماغ و جگر و مصلحش
انارین و انیسون و لوبی او مضر محرورین و مصلحش بنفشه و شربت صندل و اکثار او مورث
اسهال و تپ و مصلحش آب مورد و سیب و صندل و بدلش جاوشیر و سکبینج است و قدر شربتش از یکدانگ
تا نیم مثقال حمص بفارسی نخود گویند و بهندی چنا نامند بری و بستانی میباشد بری گرم و خشک تر
از بستانی مفتح سده جگر و سپرز و کلیه و ملین اورام بن گوش و انثیان و بستانی او بهترین حبوب است
نزد بقراط در دویم گرم و در اول خشک و تازه سبز او در اول تر و قوتش تا سه سال باقیماند و ملین
طبع و مسهل و مقوی نفس و مسمن بدن و مقوی حرارت غریزی و مولد خون صالح و کثیر الغذا
و منبه اشتها و چون او را در سرکه یکشب تر کنند و ناشتا بخورند و در آن روز چیزی دیگر نخورند
جهت کشتن کرم معده مجرب دانسته اند و آب منقوع او را با قدری عسل بنوشند جهت اعاده
باه مایوسین بیعدیل است و طبیخ نخود سیاه مسقط جنین و مفتت حصاة و در افعال قوی
تر از سفید و با قوت تریاقیه و مضر قرحه مثانه و مولد ریاح و مصلحش خشخاش و گلقند و زیره و در
سایر افعال بدلش ترمس و در قوت باه لوبیا است حماض بهندی چوکه نامند در دوم سرد

وخشک و باقوت قابضه ومسکن سقی وغثیان صفراوی و مشتهی وجهت رفع خمار والتهاب
جگر نافع ومضر باه ومصلحش شیرینیها وبدلش ترشی ترنج وقدر شربتش تا ہجده درم وتخم اسپغول
سرد و در دوم خشک قابض وجهت قرحه امعاء وخفقان حار و برشته او جهت اسهال
دموی وصفراوی ومنوم و تعلیق او بر بازو می چسپد نان مانع السبتن ومضر گرده و سپرز و مصلحش
رازیانه وقند وقدر شربتش دو درم حنظل بهندی اندراین کاپهل نامند ثمر گیاهیست بقدر نارنج
در نهایت تلخی و مشتمل شحم اوست وقوتش تا چهار سال باقیست وآنچه بیرون آورده باشد تا
دو سال در اول چهارم گرم و در دوم خشک مسهل سوداوبلغم غلیظ وجهت فالج وامراض بارده
دماغی واعضائی عصبانی وگرده ومثانه نافع وقدر شربتش از یکدانگ تا نیم درم ومضر دماغ حار
ومعده ومصلحش کتیرا ومقل ومضر ابدان نحیفه ومصلحش رب فواکه وبدلش برابر او بید انجیر و ثلث
آن حرمل است حنا بکسر حاو تشدید نون بهندی مهندی نامند نباتیست گلش سرخ مایل بسبزی
مرکب القوی ومایل بسردی و در دوم خشک وگویند در اول گرم است وباقوت قابضه اشامیدن
آب نقیع او روزی سی مثقال باهفت مثقال شکر جهت ابتدائی جذام بغایت نافع و آشامیدن
جرم او نیم مثقال بالخاصیه رافع قولنج وطلای او با آب برگ بید انجیر جهت شقاق مزمن و درد
زانو ورگ گردگان بالمناصفه جهت بضه و خوده و شقیقه وصداع ریحی و بلغمی مجرب است
ومضر حلق ومصلحش کتیرا ولعاب اسبغول وگل او معتدل ولطیف وطلائی او جهت فالج و امراض
دماغی وعصبانی مفید است حنطه لفارسی گندم و بهندی گیهون نامند بهترین او تازه بایست
مایل بزردی وبعد از آن جنس سفید اوست در اول گرم و در رطوبت ویبوست معتدل
است وتازه او که خشک نشده باشد در دوم تر و بهترین غذاهای اصحا و کثیر الغذا و مسمن و مسدد
ومولد کرم معده ومصلحش سرکه کهنه ومضر زنان حامله و نخته او نفاخ و دیر هضم ومصلح او شیرینیها

طلائی آرد گندم با آب کشنیز جهت دفع تحلیل اورام حاره و خنازیر و غدد مجربست فصل
هفتم در حرف الخاء المنقوطه خبازی بفارسی نان کلاغ گویند از جنس خطمی است در
اول سرد و تر و گویند در دوم و باپورقیت و مدر بول و منضج و رادع و مفتح سده و تخم او سرد و
تر و کثیر اللعاب و مزلق و مغری و ملین و جهت سرفه گرم و خشک و قرحه گرده و مثانه و گرفتگی
آواز و تقویت امعاء و رفع نزله و ضمادا و جهت اورام حاره نافع و مضر معده ضعیف و مصلحش رُب
فواکه و بدلش تخم خطمی و قدر شربتش تا پنج درم و قدر شربت از آب خبازی تا پنجاه درم و خبازی
بستانی را تخم سیاه و برودت و رطوبت او زیاده از بری و ملین طبع و سینه و تپهای حاره و تصفیه
صوت نافع و مضر معده بارده و مصلحش ادویه حاره است و تخم او مسهل قوی اخلاط غلیظه و مفتح سده
و جهت عرق النسا نافع و قدر شربتش دو درم است خبه بفارسی خاکشی و در هندی خوب کلان
نامند در دوم گرم و در اول تر و مهیج و مشتهی و مقوی معده و هاضمه و جهت معده سرد و آبله
و حصبه و شری و تا سه درم او جهت رفع سمیت ادویه و تکنیم مثقال او جهت نفث اخلاط لزجه
در یه و ضمادش جهت اورام صلبه و ورم بن گوش و پستان و انثیین و قرحه او با عسل جهت
اعانت حمل نافع و قدر شربتش تا دو مثقال و مصدع و مصلحش کتیرا و بوزنش تودریست خردل
بهندی رائی نامند تخم گیاهیست مراد از مطلق او نوع سرخ است در اول چهارم گرم و خشک و منضج
و محلل رطوبات دماغ و معده و سایر اعضا و مفتت حصاة و جهت درد رحم و بلغمی جگر و سپرز
و امراض بارده دماغی طلا کردن او با روغن و تضییب جهت نعوظ و لطوخ او جهت درد بدن
بی ورم مجرب و مضر محرورین و مورث تشنگی و مصلحش کاسنی و بدلش دو وزن او حب الرشاد
و قدر شربتش تا سه درم و در روغن او که او را کوبیده بطور روغن بادام تیار نمایند لغایت ملطف
و محلل و طلا او جهت اختناق رحم و تپهای مزمن و دردهای کهنه و تفتیح سده اعصاب و

اشامیدن او وجهت درد معده بارد مزمن نافع وقدر شربتش تا سه درم خروع بکسر خا و فتح را
بفارسی بید انجیر وبهندی ارنڈی گویند در آخر دوم گرم وخشک محلل وملین عصب ومسهل قوی
خلط بارد وجهت فالج ولقوه وامراض بارده نافع وقدر شربتش از پنج عدد تا ده عدد ومسقط
اشتها وموجب کرب ومصلحش کتیرا ومصطگی وضماد او وجهت ثالیل وکلف واورام بلغمی ودرد آن
ونقرس بعدیل وروغن او در مرکبات مسطور ست خس بفارسی کاہو نامند بستانی وبری
میباشد وبری او سرد وتر از بستانی وشیر او گرم ست ومدر حیض وگیاه او در آخر دوم سرد
ودر اول تر وبستانی او در دوم سرد وتر وسریع الانحدار ومولد خون صالح رقیق ومسکن
حدت خون وصفرا وتشنگی والتهاب ومفتح سده ومدر بول ومنوم ورادع اورام حاره و
دافع خمار ورافع مستی وملین طبع وجهت امراض حاره ویبوست سودا وصفرا وجذام و
یرقان وتپهای حاره وحرقت مثانه وبول ودرد سر ومنع صعود بخارات بدماغ ونزله
حاره وسرفه که از گرمی وخشکی باشد نافع واکثار او مضر باه ومولد ریاح ومضر صاحب سل ودق و
مورث نسیان وضعف باصره ومصلحش پودینه وکرفس وضماد او وجهت اورام والتهاب
نافع وقدر شربت از آب او تا سی درم وتخم او در دوم سرد وخشک مخدر ومنوم وجهت نزله و
زکام ودرد سینه وتقطیر بول وسیلان منی نافع ومضر باه ومصلحش مصطگی وبدلش [illegible]
قدر شربتش دو درم وروغن او در مرکبات مرقوم ست خشخاش بهندی خشخش نامند بستانی
را بفارسی خشخاش سفید گویند گلش سفید میباشد وخشخاش سیاه را گل بنفش وسیاه وکبود
واین الوان را تخم سیاه میباشد وتخم خشخاش سفید در آخر دوم سرد ودر اول تر ومخدر ومنوم ومنضج مواد
رقیقه صفراوی وده درم او باشکر جهت خشونت سینه وسرفه حاره ولبن ونفث الدم وحرقت
مثانه وتب دق نافع ومقوی جگر ضعیف وگرده ومسمن وباعسل مهی ومداومت او قاطع باه

درخم که درون او زرقت ... از تخم آن ... در سایه
...ن و سطلی و شکر و پوست مایل بتلخی و در اقسام ... سند از تخم یک مثقال
پوست او صبح و شام تناول کنند جهت اسهال دموی و صفراوی و التهاب معا مجرب است و قدر
شربتش تا پنج درم و از تخم تازه او تا ده درم و از پوست او تا یک نیم مثقال و از گل او تا یک درم و روغن او
که بطور روغن گل بگیرند مخدر و منوم و مسکن دردهای حاره و روغن تخم خشخاش در افعال
از آن ضعیف‌تر است **خشخاش اسود** مراد از مطلق او قسم بریست در آخر سیوم سرد و در جمیع
افعال تخم او قوی‌تر از بستانی و جهت حرارت جگر نافع و مضر دماغ و مصلح او بادیان و قدر
شربت او بجمیع اجزا القدر نصف شربت بستانی است و از تخمش یک مثقال و بدلش در اکثر امور تخم کا
خصیة الثعلب بفارسی ثعلب گویند و آن بخیت سفید و از سورنجان کوچکتر و طعم او شیرین و در
تازه او بو شبیه ببوی منی و در آخر اول گرم و تر باهی مقوی عصب جهت کزاز و تشنج یابس
و تولید منی و تقویت نعوظ مفید و طلای او با روغن گل منبت مو و مقوی و مانع از سقوط او ست
و قدر شربتش دو مثقال و مضر فم معده و مصلح او شکر و بدلش تخم زردک است و چند اقسام میباشد
در مطولات مفصلاً مذکور است **خطمی** معروف است سفید و سرخ و مختلف الالوان میباشد و آنچه
بی گل باشد خطمی بری نامند جالینوس سرد و تر دانسته و شیخ الرئیس گرم باعتدال و اکثر مرکب القوی مایل بسردی
و تری و از انواع خباری شمرده اند محلل و منضج و رادع و مرخی و گل او ضعیف‌تر از برگ و شاخ او و طبیخ
او جهت اوجاع امعا و رادع ضرر تندی ادویه مسهله و بتنقیه آن جهت تحلیل قولنج و گشادن بول و حیض و قرحه
امعا و نفث الدم و سرفه حاره و اسهال و مغص و مواد سوداوی و ضماد او جهت تسکین درد اورام و عرق النسا
نافع و برگ او گاه با تخم او با دو خرمدانه خرما که طلا کنند جهت تحلیل اورام لعاب او مجرب و پوست بیخ او لعاب ... و طبیخ او جهت
زحیر و مغص و سده امعا و قرحه آن نافع هرگاه بیخ او را کوفته در لته بسته در آب گذاشته در
زیر آسمان چندان نهند که آب منجمد گردد جهت نفث الدم و سرفه حار مجرب و مضر معده و مصلح او عصاره زرشک

در تحریک باه دیتبه مجربست و مضر دماغ حاره مشتی ... و قدر شربتش مصلح او صندل و طباشیر و قدر

طبیخ او تا سی مثقال **خل** بفارسی سرکه نامند و از انگور و خرما و مویز و شکر و عسل و انجیر و مانند آن و از حبوبات مثل برنج و امثال آن بسیار میسازند و بهترین همه سرکه انگوری است و از مطلق او همین مراد است مرکب القوی و در دوم سرد و خشک گویند خشکی او در سوم است قابض و بسیار مجفف و سریع النفوذ و رساننده قوت ادویه باعضا و ملطف و قاطع اخلاط غلیظه و معین هضم و قاطع نزف الدم اعضا و محرک اشتها و مفتح سده ها سار لقاء و سپرز و طلای او جهت منع انتشار قروح خبیثه و در د سر و گزیدن حیوانات سمیه حاره و سوختگی آتش بغایت مجرب و ضماد انجیری که در و طبخ یافته باشد جهت سوزش عضو و خشونت آن و جو شانیده او با گلاب که پارچه را بان تر کرده بر سر ضماد کنند جهت درد سری که از صفرا و خون و بخارات حمام شده باشد و مضمضه طبیخ او با زیره و صعتر جهت تسکین درد دندان و قروح لثه مجربست و مضر عصب و پیران و قوت باه و مصلح او شیرینها است و قدر شربتش تا سه مثقال و بدلش در بعضی امور شراب و در بعضی آب لیموست همه اقسام سرکه سرد و خشک لکن سرکه نارجیلی و عسلی گرم و خشک است **خلاف بلخی** بفارسی بید مشک نامند گل او قبل از برگ بهم میرسد بقدر بلوطی و ملون بزردی و اندکی سرخی و سیاهی و سفیدی و بسیار خوشبو و جالینوس سرد و تر دانسته و جمعی دیگر در اول گرم و مایل بخشکی بیان نموده اند محلل و ملطف و مفتح سده خفیفه دماغی و مقوی دل و دماغ و مسکن صداع که از بخار و مواد حاره باشد و ملین طبع و عرق او در جمیع افعال از گلاب عرق بید قوی تر و ملین طبع و مقوی دل و معین باه است و قدر شربتش بیست درم است و روغن شگوفه بید مشک سرد و مجفف و مسکن درد سر حار و مانع صعود بخارات و بدل او روغن گل و دستور ساختن روغن آن مانند روغن بنفشه است و بدل عرق او عرق نیلوفر است **خمر** بفارسی شراب است و از مطلق آن شراب انگوری مراد است که آب انگور صاف را

درخم که درون او زرقت یا قیر یا موم اندوده کرده مدتی در افتاب گذارند تا بجوش آید پس در سایه
بدارند یا خم را در سرگین اسپ دفن کنند هرگاه برسد بعد ازان صاف ساخته تیار سازند و غیر انگوری
را نبیذ نامند و اصناف او بحسب اعمال زیاده بر شصت قسم میرسد و چون خردل و خل کهنه
بدون جوشیدن خمر میشود و بازعفران موجب بسیار نشاط و تقویت جگر و دل میگردد و چون
مراعات استعمال خمر بحسب سن و فصل و مزاج و مقدار و مکان و وقت کرده میشود جهت حفظ
صحت و نیکو کردن فکر و رنگ رخسار و تقویت هضم و فهم و دل و معده تاثیر میکند و باعث
شجاعت و سخاوت است و خوردن شراب سفید با آب سیب و آب گوشت بچوزه جهت غشی
و بیهوشی مجرب است و قدر شربت شراب بحسب امزجه موقوف بر رای طبیب است و شراب کهنه
انرا گویند که یکسال تا دو سال برو گذشته باشد در سیوم گرم و در دوم خشک است و قدیم او که
زیاده از دو سال تا چهل سال برو گذرد یبوست او در سیوم و مسطار که تازه اوست در دوم
گرم و تر و انچه از شش ماه تا یکسال برو نگذرد در آخر دوم گرم و مایل برطوبت است و بهتر آنست که
بعد از جوشیدن اقلاً تا سه ماه نگذرد استعمال نکنند چون مزاج مردم هندوستان ضعیف میباشد
باید که اول کم از قدر شربت استعمال کنند اگرچه حسب وعده گذشته میبایست که منافع شراب هم مذکور
کرده نمیشد مگر چون در بعضی اوقات شارع هم رخصت میفرماید و نیز در قوم عیسوی و بعضی قوم
هنود مانند کایت نوشیدن آن مروج است لهذا مسطور شد خولنجان بفارسی خلنج پان و
هندی کلیجن نامند بیخیست سرخ تیره پرگره و تند طعم از هند و رومی خیزد و غلیظ پرگره را خولنجان قصبی
نامند و بی گره را کلیجهک صلب است عقارقرحی و قسم اخیر بهتر است و قوتش تا هفت سال باقی میماند
در آخر دوم گرم و خشک مقوی معده و احشا و باه و ماسک بول فی الغایت کاسر ریاح و جهت قولنج
و برودت کلیه و درد کمر و درد های بارده بلغمی نافع و یکدرم سائیده او با یک اوقیه شیر گوسفند ناشتا نوشند

در تحریکات باه مجرب است و مضر دل و حجاب مصدع محرورین و مصلحش عندل و طباشیر و قدر
شربتش تا نیم مثقال و بدلش دارچینی و کبابه است خوخ بفارسی شفتالو و بهندی آڑو نامند
و بهترین او آنست که عبارتست از آنچه گوشت او از دانه جدا شود در اول سرد و در دوم تر ملین
و مسکن تشنگی و غلیان خون و صفرا و بخارات حاره یابسه و جهت بدبوئی دهان و خشکی
و مانع مفید و در امزجه حاره معین باه و مشتهی طعام و آب نیم رطل او را شب گذارند تا صاف شود
با شکر و ترنجبین و امثال آن دهند مسهل صفرا و جهت رفع اخلاط محترقه مقیاء و مضر مرطوبین و اعصاب و
مورث تپهائی مزمنه اگرچه بعد از یکماه یا دو ماه باشد و مصلحش عسل و قسم دوم او که کاردی نامند
غلیظ‌تر و دیر هضم و با قوت قابضه و نفاخ و مورث قولنج و همچنین خام و تلخ او همین اثر دارد و آب
برگ و شکوفه شفتالو بقدر دو وقیه با شکر جهت قتل کرم معده و حب القرع بسیار مؤثر و روغن دانه او
جهت درد گوش و کری آن و همچنین مرهم از استخوان دانه او جهت اسهال مجرب است خیار شنبر
معرب خیار چنبر فارسی است و مغز فلوس نیز نامند و در هندی املتاس گویند و مستعمل مغز او است
شیرین و بدمزه و بدبو میباشد در اول گرم و تر محلل و ملین و با ادویه مناسبه هر خلط مسهل آن و
مسکن حدت خون و ملین سینه و مسهل برفق و بطی العمل و جهت تحلیل اورام باطنی و ظاهری نافع
و با تمر هندی مسهل صفرای سوخته و با تربد مسهل بلغم و با بسفایج و آب شاهتره و آب برگ بید و آب کاسنی
مسهل سودا و جهت تفتیح سده جگر و درد آن و یرقان و تپهائی حاره و رفع سده امعا نافع و غرغره
او با آب کشنیز سبز رادع خناق صعب و محلل آن و طلای او جهت تلیین صلابات مفید و مضر
معده و مغثی و مصلحش مصطگی و انیسون و مورث پیچش بسبب چسبیدن او با امعا و مصلح آن روغن
بادام و قدر شربتش از پنج مثقال تا بیست مثقال و بدلش سه وزن آن ... بیدانه و نیم وزن او
ترنجبین فصل هشتم در حرف الدال المهمله دارچینی بفارسی دارچینی و بهندی دال چینی نامند

در آخر دوم گرم و خشک و قوتش تا پانزده سال باقیست و حافظ قوتهای طبیعی و نفسانی و حیوانی
و بغایت لطیف و مفتح و محلل ریاح و منضج و جالی باصره و جهت نزلات و استسقا و خفقان و
جنون و تقویت اعضای رئیسه و درد گرده و تقویت باه و مطبوخ او با مصطگی جهت فواق
مجرب و مصدع محرورین و مضر مثانه و مصلح او کتیرا و اسارون و بدلش در تحلیل و تلطیف و
تقویت اعضا مثل وزن او اهیل و کبابه در اصلاح ادویه مسهله و در باه خولنجان و قدر شربتش
از دو درم تا پنج درم دار فلفل بفارسی فلفل دراز و بهندی پپل گویند در آخر دوم گرم و خشک
محلل مواد بارده و مفتح سده جگر و هاضم طعام و محرک باه و مدر بول و حیض و جهت خوشبو کردن
دهان و رحم و رفع قی و تقویت معده نافع و قدر شربتش تا یکمثقال و مصدع و مصلحش صمغ عربی
و صندل و بدلش فلفل سفید است دجاج بفارسی مرغ خانگی و بهندی مرغی نامند و خروس یعنی
مرغ نر نسبت باو حرارت کمتر دارد و یبوست در و غالب و خروس بچه اعدل و مایل برطوبت و
مرغ جوان فربه در آخر اول گرم و در رطوبت معتدل و مرغ بچه رطب تر از آن برطوبت فضلیه و کلام
ببرودت خروس بچه خلاف قیاس و تجربه است چه همه گوشتهای غیر مائی حاراند و مرغابی الن
کثیر الغذا و الطف از اکثر طیور و مولد خون صالح و غیر مهر انجلاف او است و گوشت و آب خروس
سالخورده محلل و ملین طبع و جهت قولنج بسیار مفید است و مداومت مرق و گوشت او تا یک هفته
با نان میده جهت زایل کردن صفرت رنگ رخسار که سبب آن معلوم نباشد مجرب و کذلک
نوشیدن خون خروس و مرغ و تسبیط کردن خشک کرده او جهت قطع رعاف و پرده سنگدان او
که خشک نموده باشند جهت درد معده از مجربات است و طلای پیه نیمگرم او بر سر جهت مالیخولیا
عجیب النفع است و خوردن مرغ با شیر و کشک مانست و نیز مورث قولنج و مداومت آن
باعث نقرس و مصلحش ادویه حاره و در محرورین سکنجبین دراج بهندی تیتر نامند در دوم گرم و

خشک و الطف از کبک و تذرو و گوشت او فزاینده جوهر دماغ و فهم و حفظ و منی و مقوی
معده و اعضا و مضر محرورین و مصلحش ترشیها در و ج بخیبیت عقربی شکل خاکستری رنگ
گرد دار قوتش تا ده سال باقیست در سیوم گرم و خشک محلل بلغم و سودا و ریاح غلیظه و مقوی
حواس و معده و جگر و سپرز و دل و مفرح و جهت خفقان و گزیدن عقرب و تقویت هاضمه و
آویختن پاره او در خانه جهت رفع طاعون بالخاصیه مفید و مصدع و مصلحش رازیانه و در محرور
اشربه بارده حامضه و بدلش بوزنش زرنباد و قدر شربتش تا دو درم دم الاخوین بفارسی
خون سیاوشان و بهندی رنگ بتر نامند و آن صمغیست خالص الحمرة مایل به تبفشجی
و قوتش مدتها باقی می ماند در سیوم سرد و خشک قابض قوی و قاطع خون از جمیع اعضا و رادع سیلان
فضول و مضر گرده و مصلحش کتیرا و بدلش شادنج و قدر شربتش از نیم درم تا یکمثقال فرسنج نهم در حرف
الذال المعجمه ذهب بفارسی زر و طلا و بهندی سونا نامند معتدل مایل بحرارت و مقوی
دل و حرارت و رطوبت غریزی و مفرح قلب و جهت خفقان و وسواس و جذام و جنون و
امراض سوداوی و صفراوی و یرقان و سپرز و ضعف گرده و سنگ مثانه و رفع سموم و براده
او که با مروارید و آب ترنج حل کرده باشند جهت جذام و اسهال دموی و زحیر و محلول او با نوشادر
فقط جهت سم و انباشتن او در لقمه غرب جهت رفع آن مجرب و مضر مثانه و مصلحش عسل و
بدلش یاقوت محلول و قدر شربتش از یکنیم قیراط تا یکدانگ است فرسنج دهم در حرف الراء
المهمله رازیانج بفارسی بادیان و بهندی سونف نامند بستانی و بری میباشد بستانی او
در اول سیوم گرم و در آخر اول خشک و تخمش گرم و تر و تخمش قوی تر از سایر اجزا و مجموعه او
مولد شیر و مدر بول و حیض و مفتح سده جگر و سپرز و سینه و مقوی معده و باصره و محلل ریاح
اخلاط غلیظه و مجفف قوی و تریاق سموم و با قوت قالبفه و جهت خفقان و غشی با گل گاوزبان

مجرب و با ادویه مناسبه و تنها جهت ریاح غلیظه نافع و جهت بدرقه شدن تقویت
ادویه و ایصال آن باطراف بدن مستعمل و مضر محرورین و مصلحش صندل و کتیرا و بدلش تخم کرفس
کرفس و قدر شربتش از تخم او یک مثقال از بیخ او در مطبوخات دو مثقال بری او در آخر سیوم گرم
و در دوم خشک جهت تقطیر بول و تنقیه رحم و اسهال مزمن و رفع احتباس حیض نافع است
راوند بفارسی ریوند نامند و آن بیخ ریباس است و بهترین او چینی که سرخ مایل بزردی
و ثقیل الرایحه باشد مرکب القوی در اول دوم گرم و خشک مسهل بعضی اخلاط غلیظه و رقیقه
خام و با قوت قابضه و مجفف و محلل و مدر بول و حیض و مفتح و مقطع و مفتح سده جگر و سپرز و استسقا
و مبرد بالعرض بسبب شدت تحلیل با گلسرخ و قوابض جهت اسهال دموی و بالخاصیه رافع
تپها و حرارت غریبه و جهت درد گرده و مثانه و رحم و خفقان نافع و مضر سعل و مصلحش صمغ
و بدلش در امراض معده و جگر نیم وزن او گلسرخ و خمس او سنبل و قدر شربتش تا دو درم رمان
بفارسی انار گویند اقسام میباشد شیرین بیدانه را املیسی نامند لطیفتر از سایر اقسام سرد باعتدال
و در اول تر و با قوت قابضه و قلیل الغذا و مولد خون صالح و نفاخ و از جهت باعث نعوظ
محرورین و مدر بول و جالی و مفتح و ملین طبع و مورث تشنگی و خوردن او بعد از طعام سبب انحدار
آن و جهت تقویت جگر و استسقای لحمی و زقی و سوء القنیه و یرقان و سپرز و خفقان و سرفه
حار و فربه کردن بدن نافع و اکثار او مفسد غذا و مرخی معده و مصلحش انار ترش و در بارد المزاج
تحلیل برده است و مصلحش مصطکی و شربت انار شیرین در افعال قوی تر از آب او و مرخی معده و
انار ترش و شیرین که بعربی مزو بفارسی میخوش نامند در سردی و تری مایل باعتدال است و
انار ترش در دوم سرد و خشک قابض و مدر بول و مسکن حرارت معده و جهت قی و خفقان حار
و منع صعود بخار و تحج مفید و مضر مبرود و مضعف جماع و جگر و قوت باه و مصلح او انار شیرین انار ترش

در افعال قوی تر از آب اوست چون جوف انار ترش را خالی کرده روغن گل در و انداخته
بر آتش نرم گذاشته در گوش چکانند برای درد آن بغایت موثر است چون پوست انار
ترش را با مازو هموزن سائیده در سرکه بجوشانند تا جرم او منعقد گردد و بقدر فلفلی حبوب بندند
پانزده عدد و زیاده از آن جهت رفع اسهال مزمن و سحج مخوف مجرب است و رب انارین در
دوم سرد و در اول خشک قابض لطیف و جهت قی نافع و آب انارین که با پیه افشرده باشند
بقدر رطل تا یک رطل با بیست درم شکر خام مسهل صفرا و مقوی معده و جهت حمیات صفراوی و یرقان
مجرب است فصل یازدهم در حرف الزاء المعجمه زبیب بفارسی مویز گویند بهترین او
پر گوشت و کم دانه و بزرگ مقدار است و دانه بیرون کرده او را منقی نامند در آخر اول گرم
و در اول تر منضج خلط غلیظ و محرک باه سرد وین و مسمن بدن و مقوی جگر و جهت سرفه بلغمی و
امراض گرده و مثانه و قرحه امعا مجرب دانسته اند و با سرکه جهت یرقان و چون با انیسون پخته
و مصفا کرده آب او را با روغن بادام بنوشند جهت سرفه مجرب و مضر محرورین و مصلحش سکنجبین و
میوه های ترش و مضر گرده و مصلحش عناب و قدر شربتش تا سه درم و نوعی که بیدانه است کشمش نامند
بهترین او سبز و زبون ترین آن سیاه و همه اقسام لطیفتر از دانه دار است و باقوت مسهله و آب
نقیع و مطبوخ او که با فانید بقوام آورده باشند جهت سرفه و مواد سینه نافع و منقی صوت است
و ضماد او با صبر جهت کچلی سر مجرب است و در همه افعال دیگر مانند مویز منقی و اکثار او محرق خون
و مصلح او مانند مویز زراوند لغت فارسی است قسم نر او طویل و دراز و ماده را مدحرج و گرد
نامند و از مطلق او مراد قسم طویل است قسم نر او در سوم گرم و در دوم خشک تریاق سموم حیوانی
و نباتی و مدر بول و حیض و قاتل اقسام کرم معده و جالی و محلل و مقطع بلغم و مفتح سده و مفتت
حصاة و جهت تنقیه سینه و صاف کردن رخسار و تنقیه جگر مفید و سنون او جهت تنقیه رطوبات

لثه و فرزجه او جهت احتباس حیض مجرب و مضر جگر و سپرز گفته اند و مصلحش عسل و بدلش زراوند
مدحرج است و در تحلیل صلابات سپرز و ریاح مثل او وزن با دو نصف آن انزروت و قدر شربتش
از دو درم تا دو مثقال و قسم ماده او در دوم گرم و خشک و تلطیف او زیاده از طویل و ملطف اخلاط
و منقی معده و دماغ و جهت ربو و ضیق النفس و سرفه مزمنه و فواق و جنون و صرع و ورم سپرز
مفید و در سایر افعال قوی تر از او ست مضر سپرز و مجفف اعضا و مصلحش عسل و بدلش قسم
طویل و گویند بوزن او وزن با دو نصف آن قسط و قدر شربت تا دو درم است زرنباد بضم
بهندی کپور کچری نامند بخلیت طعمش یا تلخ میباشد یا شیرین وانچه شیرین باشد ضعیف است و
قوتش تا سه سال باقیست در آخر دوم گرم و خشک و با رطوبت فضلیه و مفرح و مقوی دل و معده
و دماغ و محلل ریاح و مبهی و مدر بول و حیض و مسمن و مسهل سودا و حابس قی و مفتح سدد و جهت
وحشت و مواد سوداوی و خفقان و تحریک باه مفید و بالخاصیه رافع جمله علل بارده و مصدع
و زیاده او مضر دل و مصلحش بنفشه و بدلش در تفریح دو مثل او درونج و قدر شربتش از یکمثقال تا دو درم
است زعفران بهندی کیسر نامند معروف است در سیوم گرم و در دوم خشک مفرح قوی و
مقوی حواس و مفتح و منضج و محلل و مدر بول و با قوت قابضه و محرک باه و مقوی جوهر روح حیوانی
و جگر و احشا و مورث نشاط و ضحک و منوم و جهت رفع سده جگر و سپرز و رسانیدن قوت ادویه
باعضا و یکمثقال او جهت عسر ولادت مجرب ضمادش جهت منع سیلان رطوبات چشم و تسکین درد
گوش و درد سر بارد و رفع بیخوابی نافع و چون ده درم او در آب سرشته مانند گردگان مدور کنند
و تعلیق نمایند جهت عسر ولادت و اخراج مشیمه زنان و مادیان بالخاصیه مجربست و مصدع و مهیج
و مضعف اشتها و مغثی و مداومت او مکدر حواس و مضر اعصاب و مصلحش سکنجبین و انیسون و بدلش
مثل او دانه بلسان و قدر شربتش تا دو درم و سه درم او کشنده است زنجبیل بهندی سونته و سوندی

باشند نجیست معروف در سیوم گرم و در اول خشک و با رطوبت فضلیه و مقوی هاضمه و ملین طبع
و مفتح سده جگر و سپرز و محلل ریاح غلیظه معده و امعا و رافع تشنگی بلغمی و مقوی معده و جگر و
مخرج خلط غلیظ و با تربد مسهل رطوبات مفاصل و ساقین و با زردی بیضه نیمبرشت جهت
زیاده کردن منی و با خولنجان و پسته جهت تقویت باه از اسرار مجربه است و ضماد آن جهت
تقویت اعصاب و کزاز و ریاح بواسیر مفید و مضر حلق و مصلحش عسل و بدلش دار فلفل و قدر شربتش
دو درم و مربای او محرک باه مبرودین و جهت تقویت هاضمه و تخفیف بلغم قوی تر است زوفای یا
کیاهیست در دوم گرم و در آخر آن خشک و کوهی او قوی تر از بستانی و لطیف و مسهل بلغم و
مخرج ریاح غلیظه و کرم معده و خون جامد و محلل اورام و جهت سرفه مزمن و ربو و نزله و فالج و
درد سینه و معده و جگر و قولنج و مضمضه او که در سرکه پخته باشند جهت درد دندان نافع و مضر
جگر و مصلحش صمغ عربی و بدلش صعتر و قدر شربتش در مطبوخ تا پنج درم فرسخ دوازدهم در
حرف السین المهمله سپستان لغت فارسی است و بعربی دبق و بهندی لسوره و
لسلسه نامند ثمر درختیست در حرارت و برودت معتدل و در اول تر و مسهل محرور المزاج و
سوداوی و مزلق و ملین سینه و حلق و مسکن حدت صفرا و عطش و مقوی امعا و جهت حرقت
بول و سرفه حار و یابس و اخراج کرم معده و خشونت صوت و اصلاح اذیت ادویه مسهله و
گرفتگی آواز و تبهای حاره و بلغم شور نافع و مضعف معده و مغز جگر گفته اند و مصلحش در
گلسرخ و در غیر آن عناب و بدلش خطمی و قدر شربتش از سی عدد تا بست مثقال سرطان
نهری بفارسی خرچنگ و بهندی کیکرا نامند بهترین او ماده است و شناخت مادگی او
که هرگاه سوزن بر پشت او بخلانند آب سفید برآید در دوم سرد و تر جاذب و با تحلیل
محرورین و کثیر الغذا و بطی الهضم و طبیخ دو سه عدد او که اطراف از قطع کرده جوف او را

تاک و نمک شسته و بآب صاف تطهیر نموده باشند و با جو مقشر طبخ داده بنوشند جهت سل و دق
و یبوست اعضا و هزال مفرط حار مجرب و بدستور محرق او با صمغ و ادویه مناسبه جهت کحل وارد
چون چند عدد زنده او را در دیگ مس یا قلعی بسوزانند تا خاکستر شود و هر روز یک ملعقه با نه اوقیه
آب بنوشند جهت دفع سم سگ دیوانه گزیده مجربست و میباید که بر موضع زخم مرهمی از روغن زیتون
و سرکه و جاوشیر ترتیب داده نهادن و اگر از گزیدن سگ دیوانه عرصه گذشته باشد بقدر دو ملعقه
هر روز بدهند و گفته اند که شرط احراق او جهت این فایده وقتیست که شمس در اسد بود و مقابل قمر
بود و شعرای یمانی طالع گشته باشد و گویند مضر مثانه و مصلحش گل قبرسی و گل مختوم و قدر شربت
از سوخته او سه مثقال و از خام و پخته او پنج مثقال است سعد هندی موتهه نامند بیخیست در آخر دوم
گرم و خشک مجفف بی لذع و مدر بول و حیض و مفتت حصاة و جهت تحریک باه بسیار موثر و استعمال
او جهت زیاده کردن فهم و عقل و رفع ریاح و تقویت معده و خفقان و یرقان و صداع بارد
و بواسیر مقعد و بینی و تقویت هاضمه و با روغن حبة الخضرا جهت درد کمر و سردی گرده و مثانه و تنهایی
کهنه و تقطیر بول مفید و جهت سم عقرب شربا و ضمادا نافع و خوردن یکوقیه از شرابی که یکوقیه از آن
در یک رطل شراب جوشانیده باشند جهت رفع اقسام کرم معده مجربست و مضر حلق و صوت و
مصلحش شکر و مضر ریه و مصلح آن انیسون و مداومت او محرق خون و مولد جذام و مصلح او
در سرکه سه روز خیسانیدن است و بدلش مثل او سنبل الطیب و نصف آن مر و ربع او دارچینی و قدر
شربت او تا دو مثقال سفرجل بفارسی آبی و بهندی بهی نامند و معروفست شیرین او
در برودت قریب بالاعتدال و در رطوبت در آخر اول تر و مدر بول و مقوی معده و دل و دماغ و مفرح
و طلای آب او که گرم کرده استعمال کنند جهت رفع تشنج اطراف و سوء القنیه مجربست و
ترش او در اول سرد و در دوم خشک و در تقویت معده قوی تر از شیرین و جرم هر دو قابض

و اکثار او مسهل لعصر خصوصاً بعد از غذا و در خلای معده حالبس طبع حار المزاج اند و بوئیدن
اقسام او مفرح و مقوی قوتهای روح حیوانی و نفسانی و خوردن آن جهت تفریح و رافع کسالت
و وسواس و خفقان و حفظ جنین از اسقاط و ضعف جگر و معده و قم آن و یرقان و نزلات و
در دسر مزمن و قی و منع صعود بخارات بدماغ و دل و انصباب مواد و در دفم معده که از ریختن
مواد محترقه باشد مفید و جرم او مسدد و مضار اقوی از آب و مصلح او با عسل مربی کردن است
و بریان کرده او در آتش بقدری که رنگش تیره شود جهت قطع اسهال مزمن مجرب است خصوصاً
چون جوف او را خالی کرده جوز بوا را ریزه ریزه کرده دران جای داده پخته باشند و مضر احشای
ضعیفه و محش قصبه ریه و مورث قولنج و خصوصاً جرم غیر مائی او و مصلح آن عسل و انیسون و مانند
آن و قدر شربت از آب او تا ششی درم و رب ترش در آخر اول سرد و خشک و قابض و قاطع قی
و اسهال مراری و مسکن تشنگی و درد معده و امعائی که خلط درو موجود باشد و مسهل لعصر و مضر
صاحب سعال است و رب شیرین قریب الاعتدال و یبوست درو غالب و قبض او کمتر از قسم ترش و
در جمیع افعال مثل آن و در احشای ضعیفه از و انسب است و قدر شربت از آن هر دو تا بیست درم
و شگوفه تازه او معتدل و با قوت قابضه و مسکن درد سر و مقوی دل و دماغ و معده و مربای او
جهت تقویت معده و دل و خفقان حار و منع صعود بخارات موثر و بیدانه در دوم سرد و تر و باندک
قوت قابضه و لعاب او جهت خشونت حلقوم و حلق و سرفه حاره یا لسبه و تسکین حرارت معده و تپها و
سوزش زبان و دهان و یبوست آن مفید و مغز دانه به بهی محرورین و موافق اعضای تنفس و
جهت سل و قرحه امعا و سعال نافع و قدر شربتش دو مثقال و از لعاب او تا ده مثقال و مضعف و
مرخی معده و مصلحش در محرورین شکر و در مبرودین رازیانه و بدلش بزرقطونا سقمونیا العربی محموده
نامند در سیوم گرم و در آخر دوم خشک مسهل صفرا و لزوجات مخلوط با آن و جاذب از اقصای بدن

و مقوی فعل هر مسهلی و بغایت سریع العمل و قاتل جنین و کرم معده و جالی و محلل و جهت گزیدن عقرب
شرب او و ضماد او نافع چون او را با تربد و شل او و همراه شیر بنوشند جهت اخراج کرم معده و امعا مجرب و با لاجورد
جهت امراض سوداوی و با زنجبیل و تربد جهت مواد بلغمی مفید و مضر دل و معده و امعا و جگر و
مورث تشنگی و کرب و غم و رافع اشتها و مصلح او با گلاب و آب سماق و به قرص کردن است
و بدلش یک نیم وزن او صبر زرد و هموزن او هلیله زرد است و قدر شربتش از نیم دانگ تا دو دانگ و
زیاده از نیم درم کشنده است و از برگش تا یک درم سکر العشار شکر تیغال نامند و آن عصاره نباتیست شل نی و بی تجویف که از طبخ
منعقد گردد و هرگاه بی تصفیه باشد شکر احمر نامند و چون بار دیگر طبخ داده صاف کرده در ظرفی
ریزند که ذره ذره جدا گردد مسمی بسلیمانیست و آب نیشکر در اول گرم و در آخر تر و ملین طبع و حلق و سینه و
و جالی رطوبات آن و جهت سرفه و احتباس بول و حرقت آن نافع و مولد خون و مورث نفخ و
شکر سرخ که مشهور است در شاهجهان آباد بشکر در دویم گرم و در اول تر تجربه رسیده که مسهل است و
روز مسهل اکثر داده شد و سلیمانی در آخر اول گرم و در اول تر و طبرزد و نبات قریب الاعتدال و بهترین
اقسام است و هرچه صاف تر است حرارت او کمتر است و هرچه کهنه شود خشکی در و غالب میشود و از انواع
شکر صالح الغذا و مسمن و جالی و ملین طبع و مقوی ارواح و قوای جگر و مبهی و سریع النفوذ و نعمق بدن
و مولد خون صالح و رافع خلط سوداوی و امراض آن و در تغذیه مرضی سریع الاثر و نوشیدن او با آب گرم و روغن
بادام جهت بحة الصوت و تسکین قولنج و بادو شل او با روغن گاو نیم گرم بنوشند جهت عسر بول مجرب است و
اکتحال او با مروارید و سرگین سوسمار جهت سلاق و جرب چشم مجرب و مضر صاحبان سل و اسهال و
مغص صفراوی و مهیج و لهنه او و محرق خون و مصلحش بادام و شیر تازه و ترشیها و کاهو و مانند آن و بدلش در
قولنج عسل و در تقویت باه و تلیین مثل او ترنجبین و قدر شربتش تا سی درم است سیلنجه پوست شاخهای
درخت است بسنبتج نامند در آخر دویم گرم و خشک و هفت قسم میباشد چنانچه در تحفة المومنین پوست

یکی زرد و غلیظ و خوشبو دویم سرخ و خوشبو و این را راقم هم مشاهده نموده و این بهترین اقسام است
و قوتش تا هفت سال باقی است منضج و مفتح سده و مقوی اعضا و جهت ربو و سعال و درد معده و
منع نزلات و زکام نافع و مضر گرده و مصلحش کتیرا و بدلش دارچینی و قدر شربتش تا دو درم است
سلق بفارسی چقندر نامند مرکب القوی و حرارتش در اول و با قوت قابضه و بورقیه و جالی
و مبرد و جرم او حابس طبع و آب او ملین آن و قلیل الغذا و نفاخ و مقطع بلغم و مفتح و جهت رعشه
و تحریک باه موافق و از طبیخ بورقیت او زایل میگردد و قطور نیمگرم او با روغن بادام جهت درد گوش
نافع و ضماد آب نیمگرم او با بوره ارمنی جهت تهیج پشت پا و استسقا مجرب و اکثار او محرق خون و
مورث قولنج و مصلحش پختن او با عدس است **سماق** مستعمل پوست دانه اوست و قوتش تا
ده سال باقیست در دوم سرد و خشک و جلی آن در سیوم و رادع و قابض و مقوی احشاء حاره و
جهت نزف الدم و نفث الدم و اسهال مزمن و تهیج نافع و نیمکوب او با زیره جهت رفع قی عنیف مجرب و
مهیج اشتها و سنون او جهت تقویت لثه نافع و مضر معده و جگر بارد و مصلحش انیسون و بدلش سرکه و
قدر شربتش پنج درم **سمسم** بفارسی کنجد و بهندی تل نامند در اول گرم و تر و مصلح آواز و خشونت حلق
و مواد سوداوی و اخلاط سوخته و خوردن او با شراب جهت گزیدن افعی و با مثل او شکر و خشخاش
و دو هم حصه آن بزر البنج سفید و نصف آن بادام که هر روز از مجموع او یکوقیه تناول کنند جهت فربه کردن
بدن و خوردن دو درم او با گردگان سوخته جهت قطع خون بواسیر مجرب و مورث بدبوی دهان
و صداع و مصلحش عسل و بدلش تخم کتان و قدر شربتش پنج درم و روغن او در دویم گرم و تر و در مزوره
مرضی از اکثار دهان بهتر و مداومت خوردن او جهت قرحه شش و رفع هزال و با لعاب اسبغول
جهت خشونت و خارش بدن و سوختگی آتش و جراحتی که از آهک هم رسد مجرب و مفسد دماغ ضعیف و
مصلحش جوشانیدن اوست و بدلش روغن بادام شیرین است و قدر شربتش تا ده درم **سمن**

بفتح اول و سکون ثانی بفارسی روغن نامند بهترین آن روغن گاو و گوسفند ... است و تازه او را
زبد نامند و روغن گاو لطیف‌تر از سایر و مجموعه آن در آخر اول گرم و تر و هر چند کهنه میشود حرارتش
زیاده و رطوبت او کم میشود و محلل و منضج و مقاوم سموم و ملین جلد و منقی بشره و فضول دماغی و سینه و
مسمن بدن و رافع یبوست خیشوم و حلق و با آب گرم خوردن و قی کردن جهت سموم مشروبه بعد از
یک اوقیه او با نیم اوقیه شکر جهت عسر بول مجرب مضر علتهای رطوبی و مولد صفرا در محرورین و مرخی معده
ضعیف و مضعف هاضمه و مصلحش در محرورین ترشیها و در مبرودین جوارشات و قدر شربتش در تداوی
تا دو اوقیه است سنا گیاهی است و برگ او مستعمل است و قوتش تا هفت سال باقیست در آخر دوم
گرم و در اول خشک مسهل بلغم و سودا و صفرا و اخلاط سوخته و منقی دماغ و شدید النفوذ بعمق بدن و
مقوی آن و جهت مفاصل و امراض بلغمی و سوداوی و جنون و صرع و درد سر و شقیقه و درد پهلو
مفید و آب مطبوخ او بهتر از جسم آن و سحوق یک مثقال او با عسل که از سه روز تا یکهفته هر روز بیاشامند
جهت وجع مفاصل و مانند آن مجرب است و مورث کرب و مغص و غثیان و مصلحش پاک کردن از
چوب شاخ و آلودن بروغن بادام و با هلیله زرد و انیسون و بنفشه و آب میوه ها استعمال نمودن و
بدلش مثل او تربد و نصف آن هلیله زرد و ربع آن بنفشه و قدر شربت از جرم او از دو درم تا سه درم
و از مطبوخ او تا ده درم **سنبل** بمعنی خوشه است و بعرف اطبا شامل سنبل هندی و جبلی و رومی است
و از مطلق او مراد سنبل هندی است که او را سنبل الطیب نامند و او گیاهیست بی گل و بی ثمر و قوتش
تا سه سال باقیست در دوم گرم و خشک و مصلح و مقوی معده و جگر بارد و مدر بول و حیض و مجفف
رطوبات معده و سینه و فضول دماغی و مفتت حصاة و حابس طبع و جهت یرقان و بواسیر و
سرفه و درد سینه و سپرز و تحلیل نفخ و استسقا و ورم باطنی مفید و با افسنتین و صندل بغایت مشهی و
مقوی معده و اکتحال او با مازو جهت دمعه مجرب مضر گرده و مصلحش کتیرا و بدلش اذخر و قدر شربت او

تا مثقال ... بهاره مشهورست و سعد ... مانند سورنجان خام او که پوستش سبز بود بسیار لذت دارد
شیرین سرد و دافع فساد صفرا و خون و مولد منی و در معاجین و سفوف قوت باه و غلظ منی بسیار مستعمل است
سنگتره ثمر مشهورست شیرین و ترش میباشد و بهترین او شیرین است مزاجش نزد استاد در اول سرد است
مقوی دل و مفرح و مسکن حرارت و دافع تشنگی و سمیت هوا و قاطع صفرا و مقوی معده و ترشی او با حلاوت
آمیخته بسیار مرغوب طبایع و نسبت به ترشی ها مضرت بسیار کم می دارد بلکه استاد ارقام میفرمایند که شخصی صفراوی
مزاج را دیدم که میگفت سرفه و نزله من به سبب صفراست از خوردن این برطرف میشود چون پوست نارنگی از
قاشهای او دور کرده درمیان شربت گلاب نبات دو سه گهری گذارند تا اثر شربت در آن ظاهر شود و
از ترشی او شربت متاثر شود بخورند در تقویت و تفریح و رغبت طبیعت اقوی میشود و اگر این را
در ظرف گلی آب رسیده تیار سازند تا بوی او اثر نماید زیاده مفرح است و نیز اگر قاشها را تراشیده
اندک نمک زده بخورند موجب ازدیاد لذت و عدم ظهور ترشی آن میگردد و شیرین محتاج این اصلاح ندارد
و اگر بجای نمک قند زنند در لذت آن بیفزاید خصوصاً اگر قدری عرق کیوره و بید مشک و گلاب
بپاشند و مضر حنجره و دندان و نزله و سرفه بارده و مصلح آن نمک و قند و سنون و حریره ها و لعوقات
و خراش و مضر اعصاب و منی را رقیق و کم کند و مصلح آن معاجین باهیه و مربای این در بعضی فواید
مذکوره قوی از او و در بعضی ضعیف و طلای پوست خشک او تنها و با ادویه دیگر مصفی رنگ رو
و مزیل کلف است سورنجان بفارسی سنبلید و بهندی اربری گویند نجیبست در سیوم گرم و
در دویم خشک و قوتش تا سه سال باقیست مسهل اقسام بلغم و قاطع آن خصوصاً از مفاصل و
مفتح سدد و جاذب اخلاط لزجه از عمق بدن و دافع یرقان و سپرز و با صبر جهت عرق النسا مجرب
دانسته اند و با زنجبیل و فلفل بغایت مسهل و جهت مفاصل بسیار مفید و ضماد او با زعفران و تخم مرغ
در تسکین درد استخوان و تحلیل اورام و حمول او با روغن کهنه گوسفند جهت بواسیر مجرب است و قدر

بقیح اوات از مفرد او یکدرم و با ادویه نیمدرم و بسیار مضر معده و مورث مغص و مضعف باه مصلحش

نیر اوز عفران و شکر و بدلش مستعجله بوزن او ست و زنجبیل و فلفل مقوی فعل او اند سورنجان در بلاد

اکثر معروف ست و در شاهجهان آباد ملهتی گویند تلخ او غیر مستعمل و بیخ شیرین او مایل بتلخی مستعمل و

قوتش تا ده سال باقیست و باید که پوست سیاه او جدا کرده استعمال نمایند زیرا که بار او ر ا دوست قی دارد

و خود را با او بیالد و بیخ او در اول گرم و مایل بخشکی منضج و مفتح اخلاط غلیظه و مرکبه و مسکن تشنگی و مدر بول و حیض و

مسهل رطوبات و مقوی اعصاب و محلل ریاح و جهت اقسام سعال و ربو و تنقیه سینه و شش و جگر و التهاب

معده و سوزش و خشونت سینه و حلق و امراض دماغی و عصبانی و تبهای کهنه و بواسیر و امراض سپرز

نافع و اصل السوس مضر گرده و سپرز و مصلح او کتیرا و عناب و بدلش نصف او ترید و ثمن او زنجبیل

است و قدر شربتش تا پنجدرم و رب السوس که آب مطبوخ بیخ مقشر او را بعد انعقاد جوشانیده باشند در

جمیع افعال بهتر از ان و رافع ضرر مسهلات و لذع ادویه است سیم رتنی مشهور و سرد و تر ست مقوی

معده و مبهی و دافع فساد صفرا و قابض و مولد باد و نفاخ و مصلح او همراه گوشت پختن است سنبهل

درختی هندی کلان و سرد و تر است و مبهی و مسمن و قابض شکم و دافع دمامیل و شوره و جذام و فساد

خون و صفرا و نزد حکمای هند قوی ترین ادویه باهیه است اگر پوست بیخ او بکوبند و شیره گرفته

با شکر تری برابر آن آمیخته بنوشند فهم و عمر زیاده کند و حرارت غریزی برانگیزد و منی بیفزاید و بیخ او که

قوی تر و سطبر تر بود درین عمل اقوی است فصل سیزدهم در حرف الشین المنقوطه شاهتره

بفارسی شاهتره گویند برگ او بهتر از سایر اجزا است مرکب القوی و در حرارت معتدل و در دوم

خشک و گرم گفته است و شیخ الرئیس در اول سرد دانسته و مفتح سده جگر و مقوی معده و مدر بول

و مراد و مسهل اخلاط غلیظه خصوصا سودا و مره محترقه و صاف کننده خون و خشک او در تقویت معده

قوی تر و جهت امراض سوداوی و بلغمی و شوره و ضماد خشک او که با حنا استعمال سازند جهت جرب و حکه مجرب ست

ونیز معدل الحرارة قوه در افعال قوی تر و محمد بن احمد و جالینوس قوی تر از سایر اجزاء دانسته اند دارد
مضر شش و مصلحش کاسنی و بدلش نصف وزن او سنا و دو ثلث او بلیله زرد و قدر شربت از جرم
او سه درم تا پنج درم و در مطبوخ تا ده درم و از آب او از سی مثقال تا شصت مثقال شبت بفارسی شوید بهندی
سویا نامند و قوتش تا ده سال باقیست در آخر دوم گرم و در اولش خشک و از ادویه کبار محلل و
منضج و مدر بول و حیض و شیر و تخم او درین افعال اقوی و مسکن مغص تا ضم و با آن اقیت و جهت یرقان
و امراض بلغمی و ضعف معده و جگر و سپرز و بو و سنگ گرده و مثانه و امراض آلات تناسل مفید و سوخته
او در سیوم گرم و خشک و خوردن تخم او بار ماذر جاج و عسل جهت ریزانیدن حصاة و عسر بول
مجرب دانسته اند و ذرور او مجفف قروح و اکثار او مضعف باصره و مضر محرورین و منجر و مصلحش آب لیمو و
بدلش بادیان و قدر شربتش تا هفت درم و از تخم او تا سه درم شعیر بفارسی جو گویند و بهترین او سفید
بالیده و تازه او و کهنه او که یکسال بر وگذشته باشد بسیار بدست در آخر اول سرد و خشک و قلیل الغذا و با قوت
جالیه و قابضه و مجفف و رادع و مسکن غلیان خون و صفرا و تشنگی و مصلح شیر تو عات و مضر مثانه و مصلحش
روغنها و آرد بو داده او که سویق نامند با قدری شکر بهترین اغذیه اطفال است شقاقل بفارسی
گزر صحرائی بهندی گاجر جنگلی و کهیر کند نامند بهترینش تازه است و مستعمل بیخ او و قوتش تا چهار سال باقیست در اول
گرم و در دوم تر مهیج باه و مفتح و قاطع بلغم و مقوی کمر و مسخن گرده و معده و جگر و مصدع و مضر اشتها و مصلحش
عسل و بدلش در تقویت باه حب الصنوبر و بوزیدان است و قدر شربتش تا پنج درم شلجم معرب شلغم فارسی است
و بعربی لفت نامند بری و بستانی میباشد بستانی او در اول دوم گرم و در اول تر کثیر الغذا و مهیج باه
و مدر بول و مقوی باصره و مفتت حصاة و رافع سل و ملین طبع و سینه و نفاخ و دیر هضم و مصلح او ابازیر
زیره و شیر بنها و اگر ریشهای باریک او سائیده با عسل بنوشند جهت سپرز و عسر بول مجرب است و بری
شلغم ملطف و مشتهی و بی نفخ است و تخم او در اول سیوم گرم و در اول تر و مهیج تر از بیخ آن و در جمیع

افعال قوی تر از ان و مولد ریاح و مصدع محرورین و مصلحش سکنجبین و ترشیها و گلقند و قدر شربتش تا دو درم
شمع بفارسی موم نامند در اول دویم گرم و در رطوبت معتدل قوتش تا سی سال باقی است و محلل و
منضج و ملین و مصلح ادویه مرهمها و موافق زخمها و خوردن ده حبه او که بقدر گندم ریزه کرده فرو
برند و یا در روغنها حل نموده بنوشند جهت قروح باطنی و سحج مجرب و حقنه او با روغن گل سرخ جهت
سحج بغایت نافع و رافع اشتهاء و مسدد است و مصلحش نان و بدلش آرد باقلا و شربتش تا نیم درم شونیز
بفارسی سیاه دانه است و در هندی کلونجی نامند قوتش تا هفت سال باقی است در اول سیوم گرم
و خشک و محلل و جالی و مجفف و منضج و جهت قولنج ریحی و درد سینه و سرفه و استسقا و یرقان و سپرز بعد بل
و ضماد او با بول اطفال جهت تحلیل اورام صلبه و با سرکه جهت بهق و برص و قوبا مجرب و تقطیر بوداده او
با زیتون بقدر سه چهار قطره جهت رفع زکام که با عطسه بسیار باشد مجرب و شرب روغن او با روغن زیتون
و کنجد جهت اعاده باه مایوسین از مجربات دانسته اند و اکثار شرب او مورث خناق محرورین و مصلحش
سرکه و مضر گرده و مصلحش کتیرا و بدلش انیسون نصف او و شبت و شربتش تا دو درم و از روغن او تا یکدرم
شیرخشت اسم صمغی بعض از اشجار هرات است و از جنس شبنم نیست مانند ترنجبین و بهترین او سفید و شیرین
و حبهای بزرگ است که چون در دهن نگاه دارند کام و زبان را بسیار سرد کند در اول گرم و در رطوبت معتدل
و در جمیع افعال سوای تقویت باه و ضرر صاحبان قولنج قوی تر از ترنجبین و شیخ الرئیس نیز فرموده که شیرخشت
با وجود آنکه مسهل اخلاط رقیقه است مضر صاحبان قولنج است جالی و ملین طبع و مسهل اخلاط سوخته و مرکبه و
رقیقه و مقوی جگر و معده و احشا و جهت خشونت حلق و سرفه و حرارت جگر و ورم آن مفید و مولد قراقر
معده و مصلحش روغن بادام و رازیانه و بدلش مثل او ترنجبین و شربتش تا بیست مثقال است فی نسخ چهار درم تا ده
حرف الصاد المهمله صبر بکسر باء در هندی ایلوا گویند و او عصاره نباتیست میگویند که در هندی
او را گهیکوار میگویند و سقوطری بهتر است بعد از ان عربی و فارسی است و هرچه بر وی هفت سال بلکه

چهار سال گذشته و آنچه بدبو و سیاه و بی درخشندگی باشد استعمال آن جایز نیست و باید که در سائیدن صبر
مبالغه نمایند در دوم گرم و در سیوم خشک و مسهل قوی مواد یکه مهیای دفع بوده باشد و در آنچه مهیا نشده
باشد ضعیف الاثر و مخرج سودا و بلغم غلیظ و مائی و صفرای مائی و در علل مقعد و بواسیر استعمال نباید کرد و
با غاریقون جهت ربو و تنقیه سینه و با آب سرد جهت نفث الدم سینه و با ادویه مناسبه جهت یرقان و
جمیع امراض سوداوی و اخراج اقسام کرم و امراض سپرز و گرده مفید و طلای او با مورد و شراب
جهت سیاه و دراز کردن مو مجرب و بالخاصیه مضر جگر و مقعد و اکثار آن مورث اسهال دموی و کهنه و
انواع زبان آن گاهی تا سه روز ماندن در معده باعث کرب میگردد و مصلح او مقل ازرق و بدلش در اورام
و جراحات دو چندان حضض و در اسهال بوزن او تربد شربتش تا یک مثقال صمغ در هندی گوند گویند
رطوبت منجمده نباتست و مراد از مطلق آن صمغ عربی است که از درخت مغیلان حاصل میشود و
بهترین او زرد مایل بسفیدی و سفید صاف براق است در دویم خشک و در گرمی معتدل و با اعتقاد
جالینوس جمیع صموغ گرم است و قابض و مغری و مقوی معده و امعا و مانع ریختن مواد بسینه و
جهت اسهال و سرفه و قرحه ریه و درد سینه و دو مثقال او جهت سحج مجرب و طلای او با سفیدی
تخم مرغ جهت سوختگی آتش و قطور او با گلاب جهت رمد و سلاق و جرب بغایت مفید و مضر سفل و
مصلحش کتیرا صندل قوت چوبش تا شصت سال باقیست و آن سفید و سرخ و زرد میباشد سفید و
زرد او در سیوم سرد و دوم خشک و سرخ او بعکس آن و مقوی معده و دل و مفرح و رادع و
قابض و جهت خفقان حار و تپهای تند و التهاب و منع صعود بخارات بدماغ نافع و طلای او
جهت درد سر حار و باد سرخ و نمله و حمره و نقرس و اورام حاره مفید و خصوصاً با عنب الثعلب و
حی العالم و امثال آن و بغایت مضر باه و قاطع آن و مضر صوت و مصلحش عسل و نبات و
بدل سفید او نصف آن کافور و بدل سرخ او مثل آن فوفل است و ضماد صندل سرخ با گلاب

جهت قلاع مفید و در سایر آثار سوای تفریح مثل سفید است و قدر شربتش یکمثقال فرسخ پانزدهم
در حرف الضاد المعجمه ضان بفارسی گوسفند ماده و میش نامند و بهندی بهیڑ گویند
و بعرف اطبا مطلق گوسفند است بهترین او یکساله است که فربه باشد و چهار ساله و زیاده از آن غلیظ
کثیف و مولد خلط فاسد و گوشت گردن و حوالی آن بهتر از سایر اجزا اعضا اوست در دوم
گرم و تر و سمن مقوی بدن و جگر و گرده و مغز سر او مورث بلادت و نسیان و زهره او جالی آثار
و طلای سرگین او با سرکه جهت سوختگی آتش و در دفع داخس مجرب است و در ایام طاعون و وبا
استعمال گوشت او جهت کثرت تولد خون جایز نیست فرسخ شانزدهم در حرف الطاء المهمله
طباشیر از چوب نی کهنه بلاد هند بهم میرسد و بهترین او سفید مستدیر است که با اندک تندی و گزندگی
زبان باشد و استخوان سوخته که بآن مغشوش میسازند باندک شوری و بی حدت میباشد و در آب
حل نمیشود در دوم سرد و در سیوم خشک و مقوی دل حار و بارد و معده و جگر حار و قاطع قی صفراوی
و اسهال دموی و حاره و مجفف رطوبات معده و جهت خفقان و غشی حاره بتنهائی و ضماد او جهت بواسیر و قلاع و
تبهای تند و با سکنجبین جهت توحش و غم و رفع کرب التهاب مفید و سعوط او با روغن بنفشه جهت
تقویت باصره مجرب دانسته اند و مداومت او مضر باه و مصلحش مصطکی و عسل و گویند مضر ریه و مصلحش
عناب و بدلش بوزن او تخم خرفه بوداده و صندل سفید بهترین بدلهاست و قدر شربتش تا دو درم است
طین ارمنی گلیست در دوم سرد و در آخر آن خشک و در رفع وبا و طاعون و ردع اورام و
قطع سیلان خون اعضا و اسهال مثل طین مختوم و جهت ضیق النفس و سل بغایت نافع و مضر سپرز و مصلحش
مصطکی و شربتش تا دو درم است طین داغستان زرد و گاهی بسیار کمرنگ چون از داغستان
که حوالی شیروان است آورند بدین نام مسمی شده در جمیع افعال بهتر و اقوی از گل مختوم مفرح
قوی و دافع سمیت اخلاط و تپ و غشی و خفقان است و قدر شربتش یکمثقال طین مختوم بهترین او

در غایت سرخی میباشد و در بو شبیه بشبت در دوم سرد و خشک و تریاق جمله سموم و مقوی دل و
مفرح و دافع مضرت هوائی و وبائی است و با شراب آب گرم و شبت مقی سموم و مضر ریه و مصلحش عسل و
مضر سپرز و مصلح او کتیرا و بدلش گل داغستان و قدر شربتش تا یکمثقال طین صوفی حمید
بفارسی خاک صوفی حمید نامند خاکیست سفید و خوشبو که از بلاد شیروان از قبه صوفی حمید آورند
لهذا بدین نام مسمی گشته نگاهداشتن او مانع گزیدن هوام و مار است و از مجربات است و شرب او بهمین اثر دارد و
شربتش یکمثقال فرسخ هفتم در حرف العین المهملة عاقرقرحا لغت عربی است و آن
نباتیست در مغرب کثیر الوجود و در شکل و شاخ و گل و برگ شبیه بابونه و بیخش قریب بشبری لسطبری انگشتی تند و محرق و گویند
آن بیخ طرخون جبلی است و جمعی برانند که بیخ طرخون مسمی بعود القرح است و قوتش تا هفت سال باقیست
در آخر سیوم گرم و خشک و مفتح و محلل و جالی و مقوی باه مبردین و مسهل بلغم و مدر و جهت درد سینه و
سرفه و لکنت زبان و لقوه و فالج و رعشه و کزاز و مفاصل و امثال آن و استسقا و درد دندان شرباً
و ضماداً نافع و مضمضه طبیخ او با سرکه جهت سستی لهات و زبان و حرکت دندان مفید و مضر ریه و
مصلحش مویزج و کتیرا و بدلش دار فلفل و شربتش تا یکدرم و روغن او محلل و مدر عرق و جهت جمیع امراض
بارده و سعوط او جهت صرع و درد سر مفید و طریق ساختن او آنست که یکوقیه خشک او را کوبیده
در یکرطل آب بجوشانند تا بدو اوقیه برسد با دو وقیه روغن زیتون بجوشانند تا آب بسوزد و روغن بست
بماند صاف نمایند عسل بفارسی شهد و انگبین نامند و بهترین آن صاف مایل بسرخی و قوام دار است
که باندک حدت و خوش طعمی و بی موم باشد و بعد از آن سفید و زبون ترین او سبز و سیاه و
خشک و تلخ و کهنه است یعنی دو سال برو گذشته باشد و در غایت حدت میباشد مورث جنون و
محرق اخلاط و مهلک است و عسل خام مسهل اخلاط لزجه و محرک سرفه و نفاخ و موافق معده و درد آن
و ورم امعا و صالح الغذا و در جلا و حدت قوی تر از آتش دیده و مهیج قی است و عسل کفگرفته از الفونو

انضاج و غذائیت بیشتر و بلی الفتح و مسکن سرفه و مدر بول و مخصوصه آن در آخر دوم گرم و در اول آن
خشک و جالی و مقطع بلغم و رطوبات و مقوی جوهر حرارت غریزی و جاذب رطوبات از عمق بدن
و تریاق سموم و حافظ قوت ادویه و رسانیدن آن باعضا و مفتح و جهت فضول دماغی و سینه
معده و قصبه ریه و جگر و سپرز و استسقا و یرقان و حصاة و عسر بول و فالج و لقوه و امثال آن و
انواع ریاح و تقویت اشتها و باه و نافع و بالخاصیه مسکن مغص و تشنگی و اگر او را آب جوشانیده در گوش قطور کنند
پاک میکند چرک را و قی نمودن بآن جهت رفع ضرر افیون و سموم بارده و با روغن شونیز جهت مفاصل
و تقویت باه و ضماد او با اغذیه جهت تنقیه زخمها و بردن گوشت زیاد و التیام آن و با کرسنه و زراوند
طویل جهت التیام جراحات عمیقه مجربست و مضر محرورین و سریع الاستحاله بصفرا و مصدع و مفسد دماغ
حار و مصلحش سرکه و کشنیز و رب ترش و بدلش دوشاب انگوریست و شربتش پانزده مثقال عنبر
رطوبتیست که مانند مومیائی منجمد میشود و بهترین او اشهب مایل بسفیدی است که بلدنیت و خوشبوئی
باشد و بعد از آن مایل بزرقی و زردی و بعد از آن مایل بسبزی و زبون ترین او سیاه صنفاجی و
خالص او در خائیدن منقطع نمیشود مصنوع که از لادن و گچ و موم و عنبر سیاه که باوزان مخصوصه میسازند
از اصلی تفرقه بسیار مشکل است در دوم گرم و در اول خشک و حافظ ارواح و قوتها و بغایت مفرح و محرک
اشتها و باه و مفتح سدد و پادزهر سموم و سقوط قوت که از شرب دوا و جماع بود اعاده میکند و مقوی فعل
معاجین و تراکیب و بالطبع رافع امراض بارده دماغ و بالخاصیه رافع امراض حاره آن و جهت جنون
و نزلات و شقیقه و امراض سینه و گوش و بینی و سرفه و ربو و خفقان و غشی و قرحه شش و ضعف دل و
معده و جگر و استسقا و یرقان و درد معده و سپرز و گرده و ریاح و فالج و لقوه و رعشه و مفاصل و
عرق النسا و تقویت حواس و انعاش حرارت غریزی نافع و طلای او بر احلیل باعث شدت لذت جماع
طرفین بحد افراط و شرب یکدانگ او هر روز تا سه روز جهت درد معده و فم معده نو و کهن مجربست و بخور او

مصلح باه و بوئیدن او در جمیع امور مذکوره قوی الاثر و باعث غلیان خون و رقت آن و مولد
شری در محرورین و مصلحش کافور و میوه‌های سرد و تر گویند مضر اعصاب است و مصلح او صمغ عربی و نزد بعضی
مضعف روح کبد است و بدلش بوزن او مشک و شربتش یکدانگ عنب بفارسی انگور و بهندی
داکهه نامند بهترین او نازک پوست و شیرین و بزرگ دانه و کم تخم است در آخر اول گرم و تر و در غذائیت
بهترین میوه‌ها و بغایت مسمن بدن و صاف کننده خون و مولد خون صالح و مصلح حال سینه و شش و
مضر معده رطبه ریحیه و مصلحش زیره و رازیانه و مضر سده جگر و سپرز و قولنج ریحی و مصلح او تخم کرفس و ملح و
مورث تشنگی و مصلح آن سکنجبین و آب سرد بعد از انگور بغایت مفسد بلکه بر همه میوه‌ها خوردن آب
مناسب نیست و مورث تپهای عفن و استسقا و مابین و طعام خورده شود و بعد دو روز از چیدنش بخورند
و دانه او در دویم سرد و خشک و مولد ریاح و مضر معده و امعا و پوست او بسیار بطی الهضم و مولد ریاح
و فرو تخم سوخته او جهت جراحات نافع عنب الثعلب بفارسی سگ انگور و روباه تربک و بهندی مکو
گویند بری و بستانی میباشد و هر یک نر و ماده میبود و قسم ماده بستانی عنب الثعلب معروف است و از مطلق او
مراد همین نوع است و قسم سیاه او غیر مستعمل است در دویم سرد مایل بخشکی و نزد بعضی در اول سرد و تر و
مستعمل دانه اوست رادع و مبرد و ملطف و با قوت قابضه و مسکن تشنگی و رافع اورام حاره و قرحه و
آب او با شکر مزیل امراض احشا و استسقای حاره و محلل اورام باطنی و مسهل اخلاط مراری و رافع زحیر و
مغص و ورم مقعد و غرغره او جهت ورم حلق و درد دندان بغایت موثر و قطور او جهت امراض
گوش و بینی نافع و گویند مضر مثانه است و مصلحش قند و بدلش کاکنج و قدر شربتش
تا پنج مثقال و در مطبوخ تا ده مثقال و از آب او تا بیست مثقال و آب غیر مطبوخ او بغایت مقی است
عناب بهترین او رسیده بالیده شیرین است و خشک او بهتر از تازه و قوتش تا دو سال باقیست
معتدل در حرارت و برودت مایل برطوبت و ملین احشا و ملین اخلاط رقیقه و منضج غلیظه و رافع خشونت سینه

... و ... ار و صاف کننده خون و ...
آن در آخر دوم گرم و در اول آن
... ربو و در درد گرده و مثانه و سینه و فساد جگر و با سکنجبین جهت شری بعدین آ ... حادر سرطبس با پنجاه
... لشار او در هضم و نفاخ و مصلحش شکر و موز و مقلل منی و مصلح آن عسل و ادویه بار به در مبرودین
گلاب شکر و بدلش پستان عود هندی اگر گویند بهترین او سیاه و صلب براق و خوشبو و تلخ است
که در ته آب نشیند و از اغرقی نماند در آخر دوم گرم و در سیوم خشک و در تقویت معده بعدیل و مفرح و
مقوی دماغ و دل و جگر و حواس و هاضم و حافظ صحت حوامل و جنین و جهت خفقان و غشی و تقویت باه
نافع و بخور او مقوی دل و دماغ و سوخته او در جلای دندان مجرب و مضر محرورین و مصلحش سکنجبین و کافور
و مضر سعل و مصلح آن صمغ عربی و گلاب و شربتش تا یکمثقال فرسنج هیزدهم در حرف الغین المنقوطة
غاریقون چیزیست شبیه بیخ و از جزایر دریای روم آرند و در جوف درختهای انجیر و جمیز و امثال آن
بسبب تعفن متکون میشود و بهترین او سفید سبک وزن که باندک مالیدن از هم ریزد و با طبقات و
بزرگ مقدار باشد و این قسم را ماده گویند و قسم نر او بی طبقات و مخالف صفات ماده و استعمال او
جایز نیست و قسم سیاه او از سموم و زرد و سرخ تجربه مسموم و شرط است که بدون کوفتن بر روی
پرویزن بمالند تا لطیف او بگذرد و از جرم سمیه او که شبیه بناخن چیده است بماند زیرا که هرگاه او
کوفته شود اجزای ردیه سمیه هم همراه او از پرویزن میگذرد و قوتش تا چهار سال باقیست مرکب القوی
و در دوم گرم و خشک و با جلاوت و تندی و تلخی و مسهل بلغم و سودا و صفرای مخلوط بهر یک و محلل نفخ
و مقطع مواد غلیظه و مفتح سده جگر و گرده و بغایت مقوی اعصاب و دل و مفرح بالعرض و مدر بول
و با هلیله کابلی و مصطکی منقی دماغ و رافع درد سر مزمن و غرغره او با سکنجبین جهت ورم بارده حلق نافع
و اقسام زبون او قاتل و مورث کرب و مصلح او در همه احوال جندبیدستر و بدلش نصف وزن او
شحم حنظل و نزد بعضی مثل او تربد و ربع آن زنجبیل و نزد بعضی دو چندان بسفایج و قدر شربتش

مصلح او باو آویدن او در جمیع امور [illegible] بود قوی الاثر [illegible] ولانی و تلخ و با عفوصت و [illegible]

باشد جهت [illegible] در دوم و مصلحش کافور خشک و لطیف و جالی و مفتح سده جگر و مقوی معده و جگر و مدر و مسهل اخلاط سوخته و حاره و رافع تبهای مرکبه و ذرور او مجفف والتیام دهنده زخمها و گویند مضر سپرز است مصلحش انیسون و بدلش مثل او اساروون و شربت او سه درم و در مطبوخ هفت درم است

فرسخ نوزدهم در حرف الفا فاوانیا عود الصلیب است بیخ نباتیست کمتر از ذرعی و نر و ماده میباشد و از مطلق فاوانیا مراد قسم نر اوست و قوتش تا هفت سال باقیست در آخر دوم گرم و خشک است محلل ریاح غلیظه و مدر بول و حیض و ملطف و مفتح و مجفف و با قوت قابضه و مقوی جگر و بجهت صرع بغایت نافع حتی تعلیق آن و ضماد او جهت صرع و نقرس نافع و مضر معده و مصلحش کتیرا و بدلش در صرع زمرد و در سایر امراض زراوند مدحرج قدر شربتش یکمثقال است فجل الفارسی ترب بهندی مولی نامند بری و بستانی و شامی میباشد و بری او تندتر از بستانی و شامی میباشد و تخم اقسام آن قوی تر از سایر اجزا اوست و بعد ازان پوست و برگ بیخ او و بعد ازان برگ بزرگ و گوشت او و همه اجزا بمراتب مرقومه تا سیوم گرم و در دوم خشک با هاضم و غیر منهضم و مدر بول و بعد از طعام هاضم و مخرج ریاح و محرک آروغ و باندک تلیین و نیکو کننده رنگ رخسار و آب او مفتح سده و معین قی خصوصاً با عسل و مطبوخ او جهت سرفه مزمن و تلطیف خلط غلیظ و احتباس حیض مفید و اکثار او مولد قمل و گویند بعد از خوردن او چون عقرب بگزد درد او محسوس نمیشود و آب و کشنده عقرب است و طلای او بر بدن مانع مقاربت هوام چون در جوف ترب روغن گل انداخته گرم کرده در گوش قطور کنند جهت درد گوش سریع الاثر است هرگاه ترب را سوراخ کرده چهار درم تخم شلغم در آن نهاده بقیه اثر از پاره های ترب بند کرده بخمیر گرفته در زیر آتش بپزند و با عسل خورانند در اخراج سنگ مثانه مجرب است باید که سه روز بدستور مسطور همین عمل نمایند و اکثار خوردن ترب مورث مغص و تعفن خلط و مضر سر و حلق و دندان

و مصلحش عسل و تخم او مدر بول و شیر و حیض و محرک باه و مقی و جهت درد جگر بارد و ورم سپرز مفید و قدر تمام فعال
قوی‌تر از بیخ او و نیم مثقال او بعد از طعام هاضم آن و با سکنجبین بغایت منقی جگر و ضماد او جهت قوبا مجرب
و قدر شربت از جرم او بیست درم و از آب او تا سی درم و از تخم آن یکدرم است و بری او بسیار گرم
و مستعمل نیست و شامی را قوت مرکب از ترب و شلغم لبنانی است و گرم‌تر از شلغم و ضعیف‌تر از ترب و
مدر بول و محلل رطوبات و اکثار او مغثی و مصلحش نمک **فرفیون** اسم صمغیست خاکستری رنگ
مایل بزردی و کهنه او مایل بسرخی و متخلخل و تلخ طعم و بوی آن تند و قوتش تا چهار سال باقیست در چهارم گرم و
خشک و گویند در آخر سیوم گرم و خشک و ملطف و بغایت محرق و مسهل زرداب و بلغم و جهت استسقا و
سپرز و عرق النسا و مفاصل و رفع ضرر سموم و درد درک و کمر که از بلغم باشد بغایت نافع و شرب او مسقط
جنین و اکتحال او با عسل جهت نزول آب مفید و حمول او از حبه تا دو ثلث حبه جهت احتباس طمث مجرب و
اگر سوزش پیدا شود روغن گل رافع اوست و قدر شربتش دو قیراط و زیاده آن موجب اختلاط عقل و
التهاب معده و فواق و در بعضی امزجه مسهل مفرط و در بعضی قابض بافراط و مصلح آن آب فواکه بارده و
تبرید قوی و اصلاح او از مقل و رب السوس و سایر صموغ واجب است و مصلح حدت او بروغن بادام شیرین
چرب کردن است و بدلش در استسقا مازریون و در قولنج جند و قسم سیاه قتال است **فرنجمشک** معرب
از پرنجمشک فارسی است و آن بری و لبنانی میباشد در آخر دوم گرم و خشک و بری گرم و تر و قوی‌تر است
مفتح سده دماغی و مصفاه و مقوی جگر و دل و معده سرد و هاضم غذاهای غلیظ و در افعال شبیه بزرنجو
تمام و جهت وسواس و خفقان بلغمی و سوداوی و تحلیل ریاح و تسکین مغص و دردسر بارد و برانگیختن
اشتها و رفع سپرز نافع و مولد مره سوداء و مصدع محرورین و مصلحش بنفشه و سکنجبین و بدلش سوسنبر و تخم او
بسیار خشک و هاضم و مجفف منی و قدر شربتش سه درم و از تخم او تا دو درم است **فستق** معرب از پسته فارسی
درخت او شبیه بدرخت سقز و قوت غیر مقشر او را عرصه دراز و مغز او را تا سه ماه باقیست و آب لیمو

حافظ فساد او و پوست مغز او در دویم گرم و خشک و نزد بعضی در اول تر و مبهی و مفتح سده جگر و مولد خون
صالح و موجب فربهی بدن و مقوی معده و فم آن بحدیکه سایر لبوب مثل کوله باو نمیرسد خصوصا چون
با پوست رقیق ملاصق مغز خورده شود و حافظ ذهن و رافع خفقان و جهت درد جگر و قی و غثیان و لاغری
و سرفه مزمن و تقویت دل و برودت جگر و لاغری گرده و یرقان و سپرز نافع و
مصدع محرورین و مورث شری و مصلحش سرکه و ترشیها و میوه های بارده و پوست سرخ رقیق ملاصق
مغز او معتدل در حرارت و خشک و پوست سبز بیرون او سرد و خشک و بغایت مقوی معده و دل و
قابض و رافع اسهال و تشنگی و قی و طبیخ پوست سفید صلب او که طبخ مفرط داده باشند و در آن نشستن
جهت خروج مقعد مجرب و روغن پسته خوشبو کننده اطعمه و بالخاصیه مفرح معده و سعوط او با مشک جهت
لقوه و تقویت حافظه و تنقیه دماغ مجرب فضه بفارسی نقره و سیم و بهندی چاندی نامند و تکون او
از گوگرد و زیبق پاک دانسته اند که گوگرد بقدر عشر زیبق باشد در اول سرد و خشک و گویند معتدل و در تفریح
و تقویت قریب یاقوت و جهت خفقان و بدبوی دهان و رفع رطوبات زحیه و عفونت بلغم و
مالیخولیا و جنون و وسواس و ربو و سرفه و استسقا و سپرز و سنگ گرده و مثانه نافع و ضماد او محلل اورام
اکتحال او جهت بیاض و تقویت باصره مفید و مضر امعا و مصلحش کتیرا و شربتش یکدرم و خوردن در
ظرف نقره باعث تفریح است فلفل بهندی مرچ گویند سیاه و سفید میباشد و برگ بی بر و لتانیست و سفید املس و
قابض تر و سیاه چین دارد و تند تر در آخر سیوم گرم و خشک و سفید در اول آن و بعضی بالعکس دانسته اند
و جاذب و هاضم و محلل و جالی و قاطع بلغم و تریاق سموم بارده و مقوی حافظه و مفتح سدد و مقوی معده
و جگر و مسخن آن و باه و در علتهای عصب و اعضای عصبانی و با شیر و شکر محرک باه و رافع سرفه بارده و ربو
و ضیق النفس و ریاح و مغص و اکتحال او جهت ظلمت بصر و بیاض و ناخنه و طلای جوشانیده او
در گلاب جهت رفع نزلات بارده و درد دندان مجرب و بدستور مضمضه آن که با پوست خشخاش جوشانیده

باشند مجرب است و سنون او جهت دندان کرم خورده سریع الاثر و مجفف منی و مصدع و محرق سینه و
حلق و مضر گرده و جگر حار و جراحات باطنی و الم که در مجاری بول داشته باشد و مصلحش رب و غبهای
سرد است و در سیوم مسهل و بدلش زنجبیل شربتش تا یکمثقال **فودنج** معرب پودنه فارسی است
بری و بستانی و جبلی و نهری میباشد و مراد از مطلق او بری است و مشکطرامشیع قسمی جبلی است و بری را
سنبله متفرق و تند بو و باعطریت و برگش ریزه و مایل بسفیدی و تخمش شبیه به تخم ریحان است و در اول سیوم گرم و خشک
و بغایت ملطف و مدر عرق و مسهل سودا و محلل ریاح و تریاق گزیدن جانوران و جهت استسقا
یرقان و فواق و کزاز و اخراج مشیمه و تنقیه فضول معده و سینه و خشک سوخته او جهت تقویت لثه
مفید و مضر امعا و مصلحش کتیرا و بدلش مثل و نصف او پودنه نهری است و قدر شربتش تا دو درم است
فودنج نهری برگ دراز و ساق بزرگ میباشد و در آخر دوم گرم و خشک و مسبول مضر بالوکرده و مصلحش کتیرا و بدلش نعناع و شربتش
یکدرم است **فیروزج** معرب پیروزه فارسی است و بهترین او نیشاپوری کبود صاف است که
رنگش در هوای صاف صاف نماید و در غیر آن مکدر و مجموع او از عرق و چربی و بوی مشک فاسد
میگردد در اول سرد و در سیوم خشک و مقوی دل و معده و پادزهر سموم و رافع اسهال و قرحه امعاء و سایر
جراحات باطنی و جهت خفقان و باعسل جهت صرع و سپرز و سنگ گرده و مثانه و اکتحال او جهت
تقویت روح باصره و دمعه و ناخنه و بیاض رقیقه طبقه قرنیه و سایر طبقات نافع و مضر گرده و مصلحش
کتیرا و قدر شربتش نیمدرم و جهت سموم قویه تا یکدرم و بالخاصیه یکدرم او جهت گزیدن عقرب
مجرب یافته اند و داشتن او مقوی دل و مانع خوف است و دیگر خواص او در رساحل اول از زورق
اول از فرسخ دهم از رفیق دوم از منزل اول مرقوم است **فرسخ بستم** در حرف القاف **قاقله**
بفارسی هیل نامند و بهندی الایچی گویند کبار و صغار میباشد کبار را غلاف سیاه باشد و صغار را
سفید و هر دو باعطریت و تندی و تلخی اند و از هند خیزد و کبار را ذکر و صغار را انثی و ماده گویند

و قوت آن تا ده سال باقیست و کبار او خوشبو و در تفریح و سایر افعال قوی‌تر و در دوم گرم و خشک
مسخن و هاضم و مفرح و مقوی دل و معده و مفتح سدد و با قوت قابضه و جهت ریاح معده و احشا و قی
و غثیان و ورم جگر و سده آن و خصوصاً با غلاف آن و جهت صرع و سنگ گرده نافع و گویند مضر ریه است
و مصلحش شکر و بدلش یک وزن و نیم آن قاقله صغار است و شربتش تا یک مثقال قسم دوم صغار او در آخر اول گرم
و در دوم خشک و در تقویت هاضمه قوی‌تر از کبار و مسکن قی و مجفف رطوبات سینه و قوت قابضه او کمتر
از کبار و در سایر افعال مانند کبار و مضر امعا و مصلحش کتیرا و بدلش نصف آن کبابه و شربتش در دوم قثا
بتای مثلثه اسم عربی خیارزه است که خیار دراز و خیار سبز نیز گویند و بهندی ککری گویند در آخر دوم سرد و
تر و مسکن حرارت و تشنگی و مدر سنگ گرده و مثانه و جهت التهاب معده و جگر مفید و لطیف‌تر از قثد و سریع الهضم
تر از آن و تخم او مدر بول و مفتح و قوی‌تر از تخم قثد است و پوست و گوشت او مولد ریاح و قولنج و دیر هضم
و خلطی که از و بهم رسد مستعد عفونت و مانند قثد در اکثر افعال و مصلحش عسل و مویز و رازیانه و شربت برگ او
جهت سگ دیوانه گزیده و خشک کرده آن جهت اسهال صفراوی مفید است قثد اسم عربی خیار است
و در شیراز خیار بالنگ و در خراسان خیار بادرنگ و بهندی کهیرا نامند در آخر دوم سرد و تر و مسکن
حرارت صفرا و خون و التهاب احشا و رافع تشنگی و مفتح سده جگر و مدر بول و مخرج حصاة و غلیظ‌تر از قثا و
جهت تپهای تند و یرقان و درد سر و آب او تا چهل و یک مثقال با شکر جهت اسهال مره صفرائی که در معده و
امعا باشد نافع و مضر مبرودین و خام کننده غذا و مولد خلط خام و چون در معده فاسد گردد مولد
خلط سمی شود و مصلحش سکنجبین حاره و بوییدن خیار جهت انتعاش روح حیوانی و در درد سر حار مفید و ترشی
خیار سرد و مطفی حرارت و تخم او سرد و تر از خیارزه مدر بول و رافع تپهای حاره و ورم جگر و سپرز و
درد شش و قرحه آن که از حرارت باشد و مضر انثیان و مصلحش کتیرا و بدلش تخم خیارزه و قدر شربتش
تا پنج درم است قرنفل بهندی لونگ گویند و آن شگوفه درختیست تر و تازه می‌باشد در دوم گرم و

خشک مفتح و محلل و مقوی معده و جگر و دماغ و باه و هاضمه و مفرح و رافع قی و غثیان و استسقا و علل
سوداوی و بلغمی و سلسل البول و نیم درم او با شیر تازه بشرط مداومت بغایت محرک باه و طلای آن
بر احلیل باعث لذت جماع و جهت سکته و سدد دماغی و نزلات بارده مجرب و مضر گرده و امعا است
و مصلحش صمغ و بدلش مثل او دارچینی و نصف او بسباسه و قدر شربتش تا یکمثقال است قرفه اسم جنس
پوست هر درخت و چوب آنست و مراد اطبا پوست درخت خاصی است قسمی از آن خوشبو و سیاه و
عطر مانند رنگ قرنفل و در بو شبیه بآن و او را قرفة القرنفل باین سبب نامند و قسمی مایل بسرخی و شیرین تر
از قرفة القرنفل و در بو شبیه بدارچینی است و او را قرفة الدارچینی گویند و نزد بعضی پوست درخت دارچینی
است و قسمی سفید مخطط بخطوط و قسمی سفید و زود شکن میباشد بهترین اقسام قرفة القرنفل است و در
افعال ضعیفتر از دارچینی و جمعی از او قویتر دانسته اند در آخر دوم گرم و خشک و مقوی اعضای باطنی
و در تقویت معده و جگر و سپرز قویتر از دارچینی و جهت فالج و لقوه و صرع و امراض عصب و درد
مفاصل نافع و بدلش سلیخه است و قدر شربتش تا دو درم قرع بفارسی کدو نامند و دو قسم میباشد
یکی را کدوی سبز و دیگری را رومی گویند هر دو در دوم سرد و تر و ملین و مفتح و مدر بول و عرق و مسکن
تشنگی و قلیل الغذا و خوردن کدو با مزورات جهت تبهای حاده و سرفه و جگر گرم و ترطیب بدن و
دماغ و مربای او جهت مواد سوداوی و تقویت دماغی و تولید خلط صالح مؤثر و ترش او ملطف و
هاضم و مسکن حدت خون و صفرا است و اقسام کدو مولد قولنج و مضعف معده و مسقط اشتها و مضر بمواد
بلغمی و سوداوی که از احتراق بلغم باشد و باعث قولنج و تبها و سریع الاستحاله بخلط موجود در معده و
با اغذیه متغلب بطبع غالب آن میگردد و هر گاه در معده فاسد شود مانند خیار مولد خلط سمی است و
مصلحش ادویه حاره و زیره و در مزاج صفراوی غوره و سرکه و امثال آن و پوست خشک سوخته او
در قطع نزف الدم جراحات و دفع آکله و زخمها مجرب مغز تخم کدو در دوم سرد و در اول تر و جهت حرقة البول

ولاغری گرده و قرحه مثانه و خشونت سینه و نفث الدم ریه و تبهای حاره و تشنگی و سرفه و قرحه امعا
مفید و روغن مغز تخم او که مثل روغن بادام می آرند الطف است و جهت رفع بیخوابی و یبوست دماغ و
مغص صفراوی و سل و تبهای حاره بیعدیل و قدر شربت از مغز تخم او و روغن آن تا هفت مثقال و
بدلش تخم بند دانه و روغن کدو که چوب او کوبیده آب آنرا با ربع او روغن کنجد بجوشانند تا روغن صرف بماند
سرد و تر و مرطب جهت حرارت و یبوست دماغ و تشنج یابس و تلیین صلابات بسیار مفید است قسط
بیخیست شبیه بیخ لفاح و از نواحی هند خیزد و سه قسم میباشد یکی شیرین و سبک و سفید با عطریت و آنرا
قسط بحری و عربی گویند و قسمی مایل بسیاهی و سبک و عطر کم و تلخ و آنرا قسط هندی گویند و قسمی مایل بسرخی
و خوشبو و سنگین و بی تلخی است و از مطلق او مراد قسط شیرین است و بهترین او سفید تازه کرم ناخورده است
که اندک زبان را بگزد و قوتش تا چهار سال باقیست در سیوم گرم و خشک و مدر بول و حیض و مفتح سده
جگر و قاطع اخلاط غلیظ و لزجه و مسهل و کشنده اقسام کرم معده و جهت درد سینه و تقویت معده و جگر و
دردهای مزمنه دماغی و معده و تحلیل ریاح و اخراج سنگ گرده و با عسل جهت ربو و تشنج و کزاز و رعشه
و خدر نافع و مضر مثانه و مصلحش گلنگبین و مضر ریه و مصلحش انیسون و بدلش نصف وزن آن عاقرقرحا و
قدر شربتش یکدرم و روغن قسط سازج که قسط تلخ چهل مثقال را نیمکوفته در شراب یکشبانروز تر کنند و
با چهار صد مثقال روغن زیتون بجوشانند تا شراب فانی شده روغن بماند گرم و خشک و محلل و مقوی
قصب السکر بفارسی نیشکر و بهندی گنا و ایکهه گویند در اول گرم و در دوم تر و آب او مسمن بدن و
مفتح سدد و ملطف خون و منقی مثانه و مدر بول و رافع خشونت سینه و سرفه و محرک باه و ملین طبع و
مهیج قی و قاطع التهاب معده و مولد نفخ و ریاح و از پختن او نفخ زایل میشود و اکثار خوردن غیر مطبوخ او
مفسد اشتها و مضر سپرز و مصلحش انیسون قصب الذریره بهندی چراتیه گویند نباتیست مشهور
در دوم گرم و خشک و ملطف و مدر بول و عرق و مفتح و مقوی دل و جگر و معده و رافع خفقان

واستسقاء و درد سینه و جگر و رحم و عسر البول و تقطیر البول و تحلیل اورام و التیام دهنده شگاف عضل و طبیخ او با تخم کرفس جهت جنون و وجع الفؤاد بارد مجرب قدر شربتش تا دو درم است فرنج لسبت یکم

درحرف الکاف **کافور** صمغ درختیست اقسام میباشد چنانچه در مطولات مرقوم است و درخت کافور سوای بلاد سرندیب نمیباشد مصنوع و اصلی میباشد و فرق میان مصنوع و اصلی ثقلی و چسپیدگی مصنوع است و بوی اصلی شبیه بوی لیمو و ترنج است در سیوم سرد و خشک و مفرح و قاطع نزف الدم اعضا و رعاف و اسهال حاره و عرق و رافع تشنگی و التهاب جگر و سل و دق و حرقة البول و جمیع امراض حاره و مقوی حواس محرورین و تریاق سموم حاره و سعوط آن با آب کشنیز تازه جهت رعاف و با آب کاهو جهت رفع بیخوابی محرورین و ذرور او با ادویه مناسبه جهت جراحت و قطع خون و تسکین درد آن و ضماد او بر یافوخ و پیشانی جهت رعاف مجرب و مضر باه و مولد سنگ مثانه و اکثار او قاطع نسل و اشتها و مورث سفیدی مو و مصلحش عنبر و مشک و ادویه حاره و خوشبو و بدلش دو وزن او طباشیر و یکوزن او صندل سفید و قدر شربتش تا یکدانگ است و دو مثقال او قاطع باه و مفسد معده و گویند اینقدر قاتل است **کبریت** بفارسی گوگرد و بهندی گندهک گویند سرخ و زرد مایل بسبزی و سفید و سفید مایل بکبودی و اقسام او در آخر سیوم گرم و خشک است و گرمی او غالب بر خشکی و قوتش تا سی سال میماند محلل و ملطف و مسخن و جالی و جاذب و شرب او مقاوم جمیع سموم و طلای او مسکن ضربان اعضا و با سرکه و عسل و عاقرقرحا جهت جذام و جوششهای سوداوی طلاء عجیب الاثر است و با ماست و نیموزن گوگرد و صمغ عربی جهت سعفه و قروح سر و قوبا مجرب است و تبخیر او مسقط جنین و بخور و قطور او رافع کری و ثقل سامعه و مضر معده و مصلحش کتیرا و شیر تازه و بدلش در اکثر افعال زرنیخ است و قدر شربتش از دو دانگ تا یکمثقال **کبر** نباتیست بیخ او و پوست بیخ او قویتر از سایر اجزا در سیوم گرم و خشک مفتح سده جگر و سپرز و قاطع اخلاط لزجه و مقوی احشا و بهترین ادویه سپرز خصوصا پرورده او

بسرکه و عسل و محلل ریاح و تریاق سموم و مدر مره سودا و جهت فالج و امراض بارده دماغی و مفاصل
نافع و گفته اند که چون بیخ کبر را نرم کوبیده با ثقل آن روغن کنجد و بوزن آن آب بجوشانند تا تمام
آب و نیم وزن روغن بسوزد و پس او را بر سر ضماد غلیظی کند موی را سیاه کند و هرگز مو سفید نروید و
مجرب دانسته اند و ثمرش که خیار کبر نامند و تخم او در سیوم گرم و خشک و خیار رسیده او بدون خایه آن
دانه او ملین طبع و خیار او مفتح سده جگر و سپرز و قدر شربت از بیخ او تا سه درم و در مطبوخات تا هفت
مثقال و مضر مثانه و مصلحش انیسون است و مضر معده محرورین و مصلح آن سکنجبین کتان بهندی
السی گویند نباتیست تخم او در اول گرم و خشک و با آب رطوبت فضلیه و مدر و ملین طبع و با اندک فلفل
و عسل جهت تحریک باه مایوسین مجرب میدانند و لعوق او با عسل جهت سرفه بلغمی و ضماد او با
اسپغول جهت تسکین درد مفاصل و نقرس و عرق النسا نافع و مضعف هاضمه و مصلح آن سکنجبین
و مظلم بصر و مصلح او کشنیز و مضر ریتین و مصلحش عسل و بدلش حلبه است و قدر شربتش از سه درم
تا ده درم کثیرا بهندی کتیرا گویند صمغیست و آن سفید مایل بسرخی و در حرارت و برودت معتدل
و در اول ترست و بعضی در اول سرد و خشک دانسته اند مرکب القوی و مغلظ مواد رقیقه و مسکن
لذع و حدت اخلاط و قرحه چشم و قاطع نفث الدم سینه و جهت سرفه و خشونت سینه و قرحه ریه و
گرفتگی آواز و حرقة البول و لذع امعا و تقویت آن و تسکین درد گرده و مثانه و امراض چشم مفید و طلای او
جهت کلف و نمش و نرم کردن جلد و رفع خشونت آن و شقاق لب مجرب و اکتحال او جهت اقسام رمد
موثر و مضر سفل و مصلحش انیسون و بدلش در تغریه و غیر آن صمغ عربی و در تلیین و تغلیظ تخم کدو است
و قدر شربتش از یکدرم تا پنجدرم کرفس بهندی اجمود است اقسام میباشد قسم جبلی صحرائی و
جبلی غیر صحرائی و قسم نبطی و بری و بستانی میباشد و از مطلق کرفس مراد بستانی است و تخمش قوی‌تر
اجزاء او ست و بعد از آن تخم او در اول دوم گرم و خشک و بنهایت مفتح سده جگر و سپرز و مدر بول

وحیض و منقی گرده و مثانه و مبهی و محرک باه و اشتها و قی و معاون عمل ادویه مسهله و جهت ربو
و ضیق النفس و فواق و مضر حوامل و مرضعه و محرک صرع مصروعین و مفسد شیر و باعث صرع مولود
و خفت عقل آن و منخر و تازه او نفاخ و مصلح آن انیسون و تخم کرفس بستانی در تفتیح قوی تر از سایر اجزا
و هاضم غذا و در سایر منافع مانند بیخ او و مضر ریه و مصلحش حماما و مورث سحج و مصلحش کتیرا و بدلش نانخواه و
قدر شربت از بیخ او در مطبوخات پنج درم و از عصاره او تا پانزده درم و از جرم آن سه درم و از تخم آن
یکدرم است کراث بفارسی گندنا نامند بری و بستانی میباشد و بستانی او را نبطی گویند و اقسام است
آنچه برگش باریکتر و در تمام سال موجود است کراث البقل و آنچه در آخر زمستان و اول بهار میرسد کراث شامی
گویند و از مطلق او مراد کراث البقل است و در سیوم گرم و در دوم خشک و خوردن او بعد از غذا مانع
ترش شدن طعام و تلین طبع و مدر حیض و ملطف و مبهی و رافع قولنج و مفتح سده جگر و مقوی کمر و قوت
هاضمه و منقی قصبه ریه و اقسام کراث در هضم دیرهضم تر از پیاز و نفاخ و مفسد لثه و دندان و محرق خون
مصلحش کشنیز و تخم او در آخر دوم گرم و خشک و مبهی و باشراب انجبات محرک باه و دو مثقال او با حب الآس
قاطع نزف الدم و محرک اشتها و مضر ریه و مصلحش عسل و قدر شربت او از یکدرم تا دو مثقال است کزبره
بفارسی کشنیز و بهندی دهنیا نامند بری و بستانی میباشد بری را برگ مایل بزردی باشد و در جمیع
افعال قویتر از بستانی و از آن زبون تر است و بری و بستانی او مرکب القوی و نزد بقراط سردی و
خشکی آن در دوم است و شیخ رئیس و جالینوس گرم دانسته اند و تازه او باندک حدت قاطع باه و نعوظ و
سفت مثقال او با شکر مشتهی و منوم و مانع تخمه و صعود بخار بدماغ خصوصاً با سرکه و سماق و جرم او
مسکن صفرا و التهاب معده و تشنگی و حابس قی و ضماد او با شیر دختر جهت ضربان چشم نافع و با آرد جو محلل
خنازیر و اورام صلبه و با آرد باقلا رادع خنازیر و قطور آب او در چشم جهت منع بروز آبله و حصبه و رفع
زردی چشم مجرب و چون سر را با آب کشنیز بشویند و با روغن گل سرخ طلا کنند جهت سرطان متقرح و

غیر مفرح مجرب است و مضمضه با آب او جهت جوشش دهان و سوزش زبان نافع و بدلش برگ خشخاش کاهو
و قدر شربت از آب او یک وقیه و از جرم او تا نیم وقیه و تخم او گشنیز خشک عبارت از وست در
دوم سرد و در سیوم خشک و مفرح و مقوی دل و مانع صعود بخار بدماغ و حابس اسهال دموی خصوصاً
بو داده او و رافع خفقان و هیضه و وسواس حار و خمار و دردسر و با صندل و انیسون جهت
تقویت معده مفید و خوابانیدن او رافع بوی شراب و سرعت مستی است و مضر صاحب ربو و ضیق النفس و
مقلل حیض و مسکن نعوظ و زیاده او مورث نسیان و اختلاط ذهن و مصلحش تخم مرغ نیمبرشت و بدلش
تخم کاهو و خشخاش و قدر شربتش از پنج درم تا یک وقیه است کسیر و بیخ رستنیست سیاه پر مو سرد و گران و
دافع فساد صفرا و خون و قابض شکم و مولد منی و مسکن تشنگی خصوصاً اگر او را مع پوست بخورند و جماعت
او را ما ئیده در شربت نبات و گلاب حل کرده صاف نموده میخورند باعث سردی و نافع سوزاک میشود
خصوصاً که همراه پوست بسایند لیکن بغیر پوست باعث اقبال طبیعت و لطیف است چون او را
خائیده آبش فرو برند و ثفل او را بیفگنند موجب تبرید و عدم گرانی میشود کشوث گیاهیست
باریک و تخم او کوچکتر از تخم ترب و در اول گرم و در دوم خشک و مفتح سده احشا و مدر و مقوی معده و سبز رو
جگر و ملین طبع و جهت تپهای کهنه و یرقان و تنقیه بدن و ربو و خناق و مغص و تحلیل ریاح مفید و آب او با سکنجبین مسهل
صفرا و مغثی و مصلحش کتیرا و تخم او در افعال قویتر از سایر اجزا و ضماد او جهت جرب و نقرس مفید و بو داد
او قابض و گویند مضر سپرز است و مصلحش سکنجبین و مضر ریه و مصلحش کاسنی و بدلش بادروج و دو ثلث ان
افسنتین است و قدر شربت از آب او دو وقیه و از جرم او در مطبوخات پانزده درم و از تخم او دو درم است
کمثری بفارسی امرود و بهندی سفری آنرا گویند بری و بستانی می باشد بستانی ترش و شیرین اقسام است
امرود شیرین معتدل مایل بحرارت و در دوم تر و حابس نجلات و مفرح و مقوی معده و هاضمه و دل
و رافع تشنگی و خفقان و نزلات و سوزش مثانه و ملین طبع و با قوت قابضه بعد از تلیین و مرطب دماغ

واهل هند قابض شکم نوشته اند واستاد مرحوم به آشنای خود که اسهال داشت تجربه فرموده اند و مولد نفخ
و قولنج و مصلحش زنجبیل مربی و بهترین اقسام امرود ترش و لطیف ابدار رسیده اوست در اول سرد
و در دوم خشک و قابض و مقوی جگر و معده و مشتهی و مسکن حرارت خون و غلیان صفرا و رافع تشنگی و
مولد خلط صالح و بعد از طعام مسهل بعسر و قبل از ان قابض و مضر مشایخ و مصلحش عسل و نارسیده مورث
قولنج است و شگوفه بهی و مقوی دل و مفرح و قاطع نفث الدم و اسهال و نوع بری او قلیل الحلاوه و
بسیار قابض و مسدد است و مضر عصب و مورث قولنج و مصلحش عسل و ادویه حاره و خوشبو و رب او قابض
طبع و مقوی معده حار است کمون معرب از خامون و بفارسی زیره نامند بری و بستانی میباشد و
هر یک را اصناف مختلفه است سیاه بری و بستانی را کمون کرمانی و نبطی و زرد را فارسی و شامی و سفید را
گویند و بری از هر صنف از بستانی اقوی است و از مطلق او مراد کرمانی است و بهترین اقسام کرمانی
بری و زبونترین سفید بستانی است و قوتش تا هفت سال باقیست و در اول سیوم گرم و خشک و
مدر و تریاق سموم هوام و محرک آروغ و حابس طبع و حیض و محلل ریاح و نفخ و هاضم و جهت عسر النفس و
تخمه و مضمضه بطبیخ او مسکن درد دندان و نزلات خصوصا با سعتر و سعوطا و باسرکه جهت رعاف نافع و مضر ریه
و مصلحش کتیرا و بدل کرمانی سایر اقسام او و بدل کمون شامی کرویا و تخم گندناست و قدر شربتش
دو درم و مداومت جرم و عرق او مورث لاغری است کندر صمغیست مدور و صلب مایل
بسرخی را کندر ذکر و مدحرج و نرم را انثی و تازه را که در انبانها حرکت داده باشند مدحرج و پوست های رقیق
او را که از سائیدن بگیرد جدا میشود قشار کندر و انچه صفایحی و مانند او باشد دقاق کندر نامند و
قوت کندر تا بیست سال میماند در دوم گرم و در سیوم خشک ملطف و محلل ریاح و حابس نفث الدم
جهت دماغی و ظاهر اعضا و نفث الدم و مقوی دل و معده و هاضمه و حافظه و مجفف بلغم و منقی سینه و
و مقوی روح حیوانی و دماغ و جهت خفقان و با مصطکی جهت رطوبات دماغ و غثیان و قی و

اسهال طوبی و با صمغ جهت عسر النفس و سرفه مزمن طوبی و با عسل و شکر جهت ضعف معده و ریاح
غلیظه و نسیان و با زرده تخم مرغ نیمبرشت جهت تقویت باه و تولید منی و خصوصاً با جوز و بسباسه
و اکتحال او جهت جلای باصره و قرحه چشم و خون منجمد در آن و بیاض و جرب و حکه و ظلمت چشم خصوصاً
با عسل مفید و اکثار او محرق خون و بلغم و مصلح محرورین و باعث جنون و جذام و بهق سیاه و مصلحش
ربح فارسی و شکر و بدلش مصطکی و قدر شربتش نیم درم است و قشار کندر خشک تر از کندر و شدید القبض
و جهت نفث الدم بغایت مؤثر و مقوی معده و مانع سیلان مواد باعضا و دقاق کندر لطیف تر
از کندر و مفتح و جالی و در افعال ضعیف تر از قشار است کهربا از نوع مهره است و از دریای مغرب بساحل
می افتد و بعضی را اعتقاد آنست که صمغ جوز و غیر آنست و نزد بعضی آب چشمه
ایست که مانند مرمر منجمد در جزایر مغرب میگردد و صاحب تحفه می نگارد که حقیر قطعه از کهربا مشاهده
نموده که مگسی در آن مانده و متحجر شده بود از اقوال قدما ظاهر میشود که کهربا و سندروس از یک جنس اند
و سندروس مخصوص ببلاد هند و کهربا مخصوص ببلاد مغرب شمال میباشد و در ربودن کاه هر دو شریک اند
و سندروس باندک حرارتی که از مالیدن بهم رسد جذب کاه میکند و کهربا محتاج بمالیدن زیاده میباشد
و در سندروس سرخی غالب است و در کهربا زردی و صلابت و در حین سوختن بوی شاخ سوخته
میدهد و نزد محمد بن احمد معدنیست و بهترین کهربا آنست که در ساحل مغرب و از زمین مزارع مغرب
بهم رسد در گرمی معتدل و در دویم خشک و نزد بعضی در اول سرد است و مقوی معده و دل
و مفرح و قاطع نزف الدم جمیع اعضا و حابس نفث الدم و حیض و نزلات دماغی و قی و جهت اسهال
دموی و یرقان و خفقان و حرقت بول و ضعف گرده و سنگ مثانه و با مصطکی جهت عسر البول و با صندل
جهت زحیر نافع و طلای او با صبر جهت ساقط کردن دانه بواسیر و تعلیق او جهت حفظ جنین از
اسقاط و رافع یرقان از مجربات است و مضر سپرز و مصلحش بنفشه است و بدلش سندروس و قدر

مروارید و شربتش نیم مثقال است کهرنی ثمر درخت هندی مشهور است و دو قسم میباشد هر دو قسم سرد و تر
و گران و مقوی اعضا و دافع تشنگی و بیهوشی و فساد اخلاط و خون و مغز تخم او مقوی معده و دل و
چون در آب سائیده در چشم کشند پهولی را ببرد و اکثار تازه او بیم حدوث قولنج دارد و مصلحش
دوغ است فصل بیست و دوم در حرف اللام لاجورد حجر معدنی معروف است و بهترین او
صاف و شفاف که کبودی او بسرخی و سبزی مایل باشد و آنچه میبازند در دوا لاجوردی میباشد
در اول گرم و مغسول او در اول سرد و در دوم خشک و مسهل سودا و اخلاط غلیظه مخلوطه بخون و
صاف کننده آن از کدورت و بالخاصیه رافع سودائی حوالی قلب و تعلیق او رافع خوف و او مفرح و
مقوی دل و جالی و باقوت قابضه و رافع امراض سوداوی و غم و هم و توحش و بخارات غلیظه و
مدر حیض و اکتحال او جهت سلاق و رمد و دمعه و بیاض و قرحه و نفوخ او جهت رعاف مفید و
مضر فم معده و مصلحش مصطکی و موجب غثیان و مصلحش کتیرا و عسل و بدلش حجر ارمنی و قدر شربتش
از نیم مثقال تا یک مثقال لبن اللقاح شیر گویند مرکب القوی است و مشتمل بر دهنیت و مائیت و جبنیت و
دهنیت او در اول گرم و خشک و مائیت در دوم سرد و تر و جبنیت در اول سرد و خشک
لبن البقر شیر گاو است و گاومیش از جنس او است و شیر این اغلظ از هر دو و دهنیت غالب و مائیت
و جبنیت کمتر و شیر گاو مایل باعتدال و غلیظتر از دیگر البان است و تازه دوشیده آن که سرد نشده باشد
بنوشند مسهل و مسمن و مفتح و سریع الهضم و کثیر الغذا و نیکو کننده رخسار و مولد منی و مدر فضلات و مقوی
جوهر دماغ و تریاق سموم است و لطیف و ملین طبع و مرطب دماغ و جهت تشنج و نسیان و غم و وسواس و
تقویت بدن و سل که در تپ خلطی باشد و امراض منی و قوبا و جرب و حکه و جذام و مطبوخ او
با برنج جهت طول العمر و با خرما و گردگان جهت فربهی گرده و بدن و طلای او با سفیداب قلعی جهت
نقرس و اورام حاره مجرب و مضر صاحبان سپرز و ورم احشا و جگر و ضعف عصب و دمه و سدد و

صرع و مضر دندان و زنان آبستن و صاحبان خفقان رطوبی و تبخیر و اکثار او مورث سنگ گرده و مثانه
و سریع الاستحاله بخلط غالب معده و مصلحش شکر و بدلش شیر بز و قدر شربتش از نیم رطل تا یک رطل است لبن الضان
شیر گوسفند است و دهنیت و جبنیت او غالب و غلیظتر از شیر گاو و بهترین او از میش سیاه و در تقویت باه
و جوهر دماغ و نخاع و نفث الدم موثر و با صمغ عربی و روغن بادام جهت سرفه مجرب و در سایر افعال
و مضار مثل سایر شیرهاست لبن المعز شیر بز است و مائیت او غالب و برودت و رطوبت او زیاد و
و مدر فضلات و جالی و مرطب دماغ و نخاع و در حرارت ریه و حلق و مثانه و تنهائی مزمنه و دق و غرغره
او جهت ورم لهات و خناق انفع و در سایر افعال مانند شیر گاو و از آن لطیفتر قدر شربتش از دو وقیه
تا نیم رطل است و بدلش شیر گاو لبن النساء شیر زنان است و آن موافق ترین شیرهاست و از مرضعه
دختر سرد تر است و مدر بول و مرطب دماغ و مفتح سده خیشوم و رافع سل و یبوست سینه و سرفه یبسی و
سعوطا او جهت خشکی دماغ و بیخوابی و سرسام و اختلاط عقل و قطورا او جهت درد گوش مفید و بدلش
شیر الاغ است و قدر شربتش از دو اوقیه تا نیم رطل است و بهترین شیر زنان و سایر البان آنست
که چون بر روی ناخن ریزند جمع شود و با چسپیدگی باشد و با اعتدال قوام و گویند چون شیر حامله را بر روی
قمل دوشند قمل بمیرد و یا در زیر آن بماند از آن بدختر حامله خواهد بود و بعکس آن به پسر و صاحب
تحفة المؤمنین تر از مجربات نوشته است لبن اللقاح شیر شتر است و دهنیت بسبب شدت امتزاج او
جدا نمی شود لهذا گرم و رقیق و مایل بشوریت است مفتح و مدر بول و ماء اصفر یعنی زرداب با شکر
مقوی بدن و صاف کننده بشره و محرک باه و اشتها و جهت سده و یبوست جگر و اورام صلبه باطنی و ضیق النفس
و ربو و استسقاء زقی و طبلی و علل سپرز و بواسیر نافع و باید که از دو اوقیه شروع کنند و تدریج تا یک رطل رسانند
و باید که شتر را تا ده روز قبل از استعمال شیر او علیف برازیانه و کاسنی و امثال آن نمایند لبن الاتان
شیر الاغ یعنی خر است و مائیت غالب و جبنیت و دهنیت کم دارد و آن سردترین شیرهاست و

بسیار مرطب و مبرد است و مفرح و جالی و مفتح و بطی الاستحالة بخلط غالب معده و جهت سل و دق و
هزال صبی و سرفه حار و نزله تند و عسر النفس حار و نفث الدم و التهاب خون و صفرا و جراحت رحم و
مثانه و آلات بول و حرقة البول و قرحه امعا و زحیر و مضمضه او جهت تقویت لثه و دندان نافع و مضر
مرطوبین در دسر بارد و مصلحش کلنگبین و بدلش شیر بز و تعلیق او باشیای مناسبه بهر علتی شرط است و قدر
شربتش از دو وقیه تا نیم رطل است لبن الحامض بفارسی ماست نامند و بهندی چهاچه گویند در
دوم سرد و تر و مرطب مقوی باه محرورین و مسکن تشنگی و غذائیت او نسبت بدوغ زیاده و در
سایر افعال قریب باو است و مضر معده سرد و کثیف و دیر هضم و مسدد و مولد خلط خام و مضر تپهای کهنه
و عفنه و مصلحش معاجین و ادویه حاره و زنجبیل مربی لحوم بهترین مواشی گوسفند و نر است که زیاده
بر یک سال و کمتر از شش ماه بر و نگذشته باشد و بعده گوساله یکساله و شتر جوان بهتر از شتر بچه و مداومت
خوردن لحوم موجب قساوت قلب و تیرگی باصره و بلادت و عروض صفات بهیمیت و بسیار دیر خوردن
آن باعث ضعف بدن و نقصان اوان سقوط قوتهای اوست و شرب آب بعد از آن بغایت مضر و
تناول نمودن در شبها باعث تخمه و جمع کردن او باشیر و تخم مرغ جایز نیست و گوشت آب و ماء اللحم
سریع النفوذ و موافق ناقهین و ضعیف القوة است لسان الحمل بفارسی بارتنگ نامند صغیر و کبیر
میباشد تخم صغیر سیاه و کوچک و تخم کبیر ریزه تر از تخم صغیر و منافع کبیر زیاده از تخم صغیر و از مطلق او مراد
صغیر است در دوم سرد و خشک و برگ و تخم او الطف و جالی و رادع و قابض و مقوی جگر و مفتح
و حابس نزف الدم جمیع اعضا و عصاره برگ و بیخ او مسکن تشنگی و جهت فساد هضم و دق و
سل و نفث الدم و سپرز و جگر و ضعف آن و سدد و صرع و تپهای حاره و ربو و جوشش دهان و
لثه و قرحه ریه و قی الدم و سده گرده و حرقت بول و سیلان حیض و خون بواسیر و ضماد
قیروطی او جهت التیام زخمها و ورم آن و سوختگی آتش و داء الفیل و قروح خبیثه و ساعیه و آکله و

نار فارسی نافع رضماد برگ او رادع اورام حاره و گویند مضر ریه و مصلحش عسل و عصاره او مضر سپرز و مصلحش
مصطگی و بدلش حماض لبنا و تخم او در افعال مانند عصاره آن بود و او قابض و مغری و مقوی امعا و رافع زحیر و عرق
بارتنگ در تقویت قوت ماسکه بعدیل و در سایر افعال ضعیفتر از عصاره اوست و قدر شربت از
آب او از ده مثقال تا نیم رطل و از تخم آن تا سه درم است لسان الثور بفارسی گاو زبان
نامند و گل او لاجوردی میباشد در اول گرم و تر و قوتش تا هفت سال باقیست و گل او لطف
جمیع اجزا او و مفرح و مقوی اعضای رئیسه و حواس و مسهل مره سودا و صفرا و جهت امراض سوداوی
و سرسام و برسام و جنون و مالیخولیا و خفقان و خشونت سینه و سرفه و ضیق النفس و سنگ مثانه
و یرقان و تقویت حرارت غریزی موثر و مضر سپرز و مصلحش صندل و بدلش بوزن او ابریشم
محرق و چهار دانگ آن پوست ترنج است و قدر شربت از آب او تا چهار وقیه و از جرم او ده درهم
و عرق گاوزبان جهت امراض سوداوی مفید و در سایر افعال ضعیفتر از او و قدر شربتش سی مثقال و گل
برگ سوخته او جهت قلاع اطفال و سستی بن دندان و حرارت دهان مفید لوز الحلو بفارسی
بادام شیرین گویند در اول گرم و تر و مفتح و حافظ قوتها و جالی اعضای باطنی و ملین آن و
ملین طبع و حلق و موافق سینه و معین باه و مسکن حرقت بول و منی و مسمن بدن و با شکر کثیر الغذا
و حافظ جوهر دماغ و شیره او با شکر جهت سرفه مجرب بود داده او قابض و مقوی معده و برگ
تازه او مسهل و خشک او قابض و بادام مربی در تغذیه و فربه کردن بدن و اصلاح گرده قویتر است
و روغن بادام معتدل در گرمی و سردی و بغایت مرطب و موافق تشنج یبسی و حقنه و شرب و
چکانیدن او در احلیل جهت درد گرده و مثانه و عسر بول و قولنج و اعانت بر خروج حصاة و با کتیرا و
شکر جهت سرفه خشک مجرب و جهت تصفیه آواز و قصبه ریه و در دفع ضرر ادویه مسهله و جرب [illegible]
مفید و غرغره او با آب گرم جهت خشونت حلق موثر و مضر احشای ضعیفه و مصلحش مصطکی

قدر شربتش تا نه مثقال لولو بفارسی مروارید و بهندی موتی نامند بزرگ مقدار او مسمی بدر است و آنچه در صدف منحصر به یکی باشد باوجود بزرگی در یتیم نامند و گویند تا نه مثقال ممکن است و بهترین او سفید بزرگ مدور است و روغن و عرق و بوئیهای کریهه مغیر او و در آخر دوم سرد و خشک و در تفریح قوی تر از طلا و غواص در اجزای بدن و ملطف و مقوی اعضا و رافع انواع خفقان و خوف و فزع سوداوی و جهت اسهال دموی و مراری و ضعف جگر و گرده و امراض دل و بدبوئی دهان و حصاة و حرقة البول و سدد و یرقان و رافع سموم و وسواس و جنون و ربو و اکتحال او جهت رمد و ظلمت بصر مفید و سنون او جهت پاک کردن دندان و تقویت لثه مجرب میدانند و نگاهداشتن او مقوی دل و در دهان داشتن او جهت ازاله غم و ضعف دل موثر و گویند مضر مثانه و مصلحش لبسد و بدلش صدف سفید و قدر شربتش تا نیم مثقال است لیمو در جمیع افعال مانند ترنج است پوست زرد او در دوم گرم و خشک و مقوی معده و دل و قابض و محرک اشتها و معین هضم غذا و مفتح سده گرده و محلل قولنج ریحی و آرد ریح آرنده و مصلح کیفیت اخلاط ردیه و پادزهر سموم مشروبه و ملدوغه و در سایر افعال مثل پوست ترنج و آنچه مابین پوست زرد و ترشی است در افعال مانند گوشت ترنج و ترشی او در دوم سرد و خشک و مقوی معده و لطیف و بسیار جالی و قاطع اخلاط غلیظه و لزجه و جالی بهق سیاه و کلف و قوباء و مسکن غلیان خون و صفرا و جهت تپهای حاره دموی و صفراوی و عفونت خون و شور و شری و دل و ورم حلق و لهات و کرب و غم و غثیان ٭ دوار و سدر که از اخلاط غلیظه باشند و خمار و سموم هوام و ادویه قتاله و قی صفراوی و حدت مواد حاره جگر و معده و درد سر و خفقان سوداوی و عنب الثعلب خالص و غیر خالص مفید و در اکثر افعال قائم مقام سرکه و جهت مریض بهتر از سرکه است و مضر عصب و صاحب سرفه بارد المزاج و اکثار او در خلای معده مضعف امعاء و مورث پیچش و مصلحش شکر و عسل و تخم او در دوم گرم و در آخر اول خشک و تفریح او نبات عظیم و در دفع سموم بعینه چو تخم ترنج و قدر شربتش

از یکدرم تا دو درم و برگ لیمو در تفریح ضعیف تر از برگ ترنج **فصل بیست و سوم در حرف المیم**
مامیران قسمی از زرد چوب است و بهندی اوکه زرد مایل بسیاهی باشد بهتر است از چینی که
زرد مایل بسبزی میباشد و تخمش شبیه بکنجد در آخر سیوم گرم و خشک و قوتش تا بیست سال باقی است
مفتح سدد و مفرح جلد و جالی و مدر و محلل و شربش جهت یرقان و پیچش و ریاح غلیظه و اکتحال او
جهت بیاض و ظلمت بصر و ناخنه مفید و مصلحش عسل و بدلش زرد چوبه و شربتش نیم مثقال ماش
بهندی مونگ گویند از حبوبات معروفه است در آخر اول سرد مایل بخشکی و قوتش تا سه سال باقیست
لطیفتر از عدس و در سایر حبوبات کم نفخ تر و مولد خلط صالح و مسکن حرارت و التهاب صفرا و
قابض و موافق گرده و مقوی عصب و بهترین او قسم صاحبان تپهای حاره است و جهت سرفه
و ورم لهات و درد سر و ضعف باصره و نزلات موثر و قاطع باه و مضر دندان و دیر هضم و مصلح او
در ضرر باه روغن بادام و آب قرطم و بدلش باقلا و بالخاصیه با وجود برودت تحریک سده نمیکند
ماعز بفارسی بز و در هندی بکری گویند گوشت او نسبت سایر لحوم سرد و تر و کثیف تر از گوسفند
و موافق محرورین و مرضای گرم مزاج در فصل گرم بلدان گرم و مضر سوداوی مزاج و مصلح او بادام و خرماست و میوه های
تازه و ترشیها و ماء الشعیر با او بغایت مضر است و گوشت بزغاله تا فوق شش ماهه بسیار با رطوبت و
بهترین لحوم و مسکن غلیان خون و ملطف است و پیه بز محلل و با قوت قابضه و طلای سرگین او
بغایت محلل و جهت ورم سپرز و استسقا و سوخته او الطف و جالی و با سرکه جهت داء الثعلب و با
عسل جهت اورام صلبه از مجربات است و فرزجه سرگین خشک او ادرار کند و جهت رفع ادرار حیض و
شرب سم سوخته بز نر تا دو درم با عسل جهت رفع بول در فراش مجرب دانسته اند و داغ کردن با او
جهت عرق النسا از مجربات است مرزنجوش معرب مرزنگوش فارسی و غیر اذان الفار است
و بهندی مروا نامند و از جمله ریاحین خوشبو است در آخر دوم گرم و در اول آن خشک و در افعال

بهتر از سنبل محلل و مفتح و ملطف و جالی و مدر بول و مفتت حصاة و مفرح و محسن احشا و مجفف رطوبات
معده و امعا و جهت مغص و قولنج ریحی و استسقا و سده جگر و سپرز و دماغ و خفقان و وجع الفواد و
مالیخولیای مراقی و لقوه و درد سینه و سرفه و ضیق النفس و ریاح سپرز و درد سر و شقیقه و حبس کامل
و عسر بول و احتباس حیض و اوجاع بلغمی نافع و طلای او با خل در حمام جهت درد سر بارد و آثار البلیح
جهت ورم انثیین مجرب و بوییدن او جهت سده منخرین و دماغ و منع خمار مفید و مضر گرده
و مصلحش کاسنی و تخم خرفه و بدلش سنبل و قدر شربت از جرم او تا دو مثقال و در مطبوخ تا هفت
مثقال و روغن او که آب او را با مثل آن روغن زیتون بجوشانند تا روغن بماند جهت فالج و رعشه
و کزاز و شقیقه و درد سر بارد و تفتیح سده و تحلیل ریاح و گرانی سامعه نافع مرو لغت نبطی است
و میگویند فارسی است و بفارسی مرو شک نیز و بهندی کنوچه خوانند اسم جنس است و انواع
میباشد و نزد بعضی چهار نوع و نزد بعضی پنج نوع است و از مطلق مراد نوع خوشبوی او است
که مرماحوز باشد و نزد جالینوس مجموع اصناف آن گرم و خشک اند و محلل ریاح و بلغم و مفتح سدد
و مقوی معده و منضج اورام صلبه و مدر بول و عرق و رافع استسقا و درد اعضا و تخم او مطبوخ
و بو داده تخم آن قابض و رافع اسهال دموی و قرحه امعا و مجرب است و نزد محمد بن ذکریا تخم مرو در
دوم گرم و در اول تر است مرجان معروف است و بهندی مونگا نامند در خشکی کمتر از
بسد و در سایر افعال مانند اوست و یک درم او را پادزهر جمیع سموم دانسته اند مسک بتازی
مشک بهندی کستوری نامند خون منجمد است که از حیوان کوچکتر از آهو در بلاد چین و هند
و ترک حاصل میشود و او را آهوی چینی نامند دستهای او کوتاه تر از پاها و دو دندان پیش او کج
بطرف زمین و شاخ او منحنی و سفید و دراز بحدیکه بزبان او و رسد و در آن سوراخها میباشد که
استنشاق باآن میکند و مسک چهار قسم میباشد ختنی و ترکی و هندی و آن خونیست که از حیوان

حیض یا بواسیر دفع شده بر ریگ سنگها منجمد میگردد و او در غایت خوشبو و بوی او رعاف می آرد
و رنگش زرد و قطعات او دراز و با صلابت و قلیل الوجود است دوم را تبتی نامند و آن
نافه است و از جمعیت خون او در حوالی ناف بهم میرسد و بعد از رسیدن بسبب خارش با پوستی که طرف او ست
می افگند و سیوم را چینی نامند و آن خونیست که بعد از صید موضع ناف او شگافته اطراف را
بدست میمالند تا خون از اطراف یکجا جمع شود پس خشک میکنند و آن سیاه با صلابت باشد چهارم را
هندی نامند و او خونیست که از ذبح حیوان مذکور بهم میرسد و با جگر و سرگین او خمیر کرده خشک
مے نمایند و او اشقر و غیر اصلب است و عملی سازند و علامت اصلی بودن آنچه در نافه است
اینست که ریسمان را بسوزن کرده اول از نافه گذرانند پس از وسط سیر آنرا بیرون
کنند پس اگر بوی سیر نگیرد اصلی است والا فلا و آنچه در نافه نباشد اینست که قدری
از آن گرفته با شاهین در کف دست بمالند اگر حل شود اصلی است و اگر فتیله شود غیر اصلی و
بهترین او تبتی است و قوتش تا سه سال باقی میماند و از نافه بیرون آورده او تا یکسال و در
سیوم گرم و در دوم خشک هر چند کهنه گردد خشکی آن غالب میشود مفتح سدد و محلل اخلاط بارده
و مقوی باه و اعضای رئیسه و حرارت غریزی و اعضای ظاهری و باطنی و حواس و مفرح
و حابس طبع و جهت ضعف دل سوداوی و غشی و رفع ضرر ادویه سمیه و مسهله و سمومات و
غم و وحشت و خفقان بارد و مالیخولیا و خدر و فالج و لقوه و رعشه و بلادت و نسیان و شور و رسا قوت او و تعفن بدن
مزرجه او یعنی حمل و طلا و سعوط و جهت سکته و جمیع امراض بارده دماغی طلا و تمریخ آبار و روغن آن بهم ... دماغ جهت فالج و
بوییدن او جهت نزلات و صداع بارد و طلا با روغن خیری یا روغن ... جهت تحریک باه و اکتحال او جهت ظلمت و بیاض و ... دافع
مضر محرور و مصلحش کافور و روغن بنفشه ... باعث بدبوی ... و مصلحش گلاب و بدلش مثل آن جند و نصف آن ... است و قدر شربتش
ایمدم مشک طرامشیع غمی از پودینه و قوی تر از اقسام آنست در آخر سیوم گرم و در دوم خشک و ... نامند ... و لعاب

ومسقط جنین ومفتت حصاة وجهت اخراج رطوبات غلیظه از سینه وشش وقولنج و درد رحم و تقویت
اشتها نافع و مضر مقعد و مصلحش سرکه و بدلش بوزن او پودینه و قدر شربتش یکمثقال و در مطبوخ دو مثقال
مصطگی معرب از مسطخی ع العربی علک الروم نامند صمغ درختیست سفید او را رومی گویند و قوتش
تا بیست سال باقی است در آخر دوم گرم و خشک مقوی معده و جگر بارد و هاضمه و اشتها و محلل ریاح
معده و رافع ضعف جگر و معده و با غاریقون مسهل بلغم و با صبر مسهل صفرا و با هلیلجات مسهل سودا و جهت
عسر النفس و با ادویه مناسبه جهت نفث الدم قصبه ریه و با کهربا جهت نزف الدم و با کندر جهت قوت فهم و
حافظه و قطور جوشانیده او در روغن کنجد جهت گرانی سامعه از مجربات است و خاییدن او
جهت جذب رطوبات دماغی موثر و گویند مضر مثانه است و مصلحش گردگان و کتیرا و بدلش بوزن او
کندر و در تقویت معده و جگر اذخر و قدر شربتش تا یکمثقال است مقل بهندی گوگل گویند مراد از و صمغ درختیست
مانند درخت کندر و در سواحل بحر عمان بسیار یافته میشود و صمغ آن هرچه مایل بسرخی و تلخی باشد مقل
ازرق و مایل بزردی مقل الیهود و مایل بتیرگی سیاهی را صقلابی نامند و آنچه از نواحی یمن خیزد بادنجانی
میباشد و او را مقل عربی گویند و بهترین زرد صاف براق تلخ است که زود حل شود و چون بر آتش
اندازند خوشبو شود و قوتش تا بیست سال باقی است در اول سیوم گرم و در اول دوم خشک و جالی
و محلل و ملین و مدر و رافع حدت ادویه مسهله و با تریاقیت و مفتت سنگ گرده و مسهل بلغم و مفتح سدد و
شرب او جهت سرفه رطوبی و گزیدن هوام و کزاز و تحلیل خون منجمد احشا و بواسیر و تقویت باه و تنقیه
سینه از اخلاط فاسده و عرق النسا و نقرس و درد گلو و ربو و ضعف جگر و ریاح آن و ضماد او جهت
تمکین اورام صلب معده و پهلو و امراض رحم و مقعد و بواسیر و با اندکی سیندور جهت اسقاط دانه بواسیر و
ثالیل و بخور او جهت بواسیر از مجربات است و مضر ریه و مصلحش کتیرا و مضر جگر و مصلح آن زعفران و
بدلش دو ثلث او مر و ربع او صبر و قدر شربتش یکدرم است ملح بفارسی نمک و بهندی نون نامند

معدنی و مائی میباشد معدنی بدون آب متکون میگردد و آن جبلی و بری میباشد و مائی آن از آبهاست
که منجمد میگردد و معدنی او اقسام است و هر یک را نامی مخصوص است و مذکور میشود و بهترین او
نمک اندرانی معدنی است پس ملح مائی بعد از آن نمک طعام و زبونترین آن ملح معدنی است
و املاح مصنوعه نیز میباشد و آن چنان میباشد که خاکستر بعضی نباتات که آب از اصداف نموده
بآتش یا به آفتاب منعقد میسازند و کذلک از ابوال انسان و حیوانات نمک میگیرند و مراد از
مطلق ملح نمک طعام است و مجموعه آن مسهل بلغم و سودا و مای اصفر و مصلح اغذیه بارده و بوداده آن
قابض و سوخته آن الطف و همه آن غاسل امعا و دافع بدمزگی اطعمه و مانع حدوث جذام و با
عسل و سکنجبین رافع ضرر افیون و سموم مخدره و گزیدن هوام و جهت استسقا و امراض سوداوی
و بلغمی نافع و قی کردن بآب نمک و سکنجبین منقی معده و اکتحال او با مروارید جهت بیاض مجرب است
و مضر دماغ و مورث تاریکی چشم و اکثار او محرق خون و مقلل منی و مورث خارش بدن و جرب
مضر ابدان نحیف و مصلحش صعتر و عرق او که تقریع و انبیق کشند بغایت ترش و خوش طعم و مجفف رطوبات
معده و امعا و مصلح سدد و رافع استسقا و سپرز و اکثار او باعث لاغری بدن ملح اندرانی
بفارسی نمک سنگ بلوری مانند در آخر دوم گرم و خشک مسهل بلغم و در تقویت فهم و ذهن
و رفع تخمه قویتر و در ادویه عین استعمال غیر او جایز نیست ملح اسود از اقسام ملح العجین است و
او سیاه بی نفطیت است مقی و مخرج بلغم و سودا ملح العجین نمک طعام است و الوان مختلفه میباشد
و اکثر او سفید و بعضی مایل بسرخی و بعضی بسیاهی و بعضی بزردی و بهترین او سفید و صاف است و
در آخر دوم گرم و خشک و در افعال مانند ملح اندرانی است ملح هندی نمکیست شفاف و سرخ
مایل بسیاهی و قطعات بزرگ میباشد در اول سیوم گرم و خشک مسهل مای اصفر و سودا و بلغم
و محرک اشتها و محلل ریاح و در سایر افعال مانند سایر اقسام و قدر شربتش یکدرم و نیم مومیا لغت یونانی بمعنی

حافظ الاجساد است و بفارسی مومیائی نامند آب چشمه ایست که در بلاد فارس مانند قیر منجمد میشود
و در بعضی بلاد گیلان و لرستان نیز موجود است و عرق الجبال نیز نامند و آنچه در سواحل دریای
مغرب یافته میشود بخوبی فارس و بلاد ایران نمیرسد و بهترین او سیاه و براق است که بوی بد نداشته
باشد در اول سیوم گرم و در دویم خشک و نزد بعضی خشکی غالب گرمی اوست و قوتش تا چهل سال باقیست
مقوی دل و مفرح و محلل مواد بارده و مقوی اعضا باطنی و ظاهری و معین باه و حافظ ارواح بدنی
و سریع النفوذ و جهت وجع الفؤاد و اختناق رحم و ابتدای جذام و داء الفیل و ثقل زبان و گزیدن عقرب و فالج
و فواق و رعشه و لقوه و سموم مشروبه و درد و تقویت معده و جمیع امراض بارده و نفث الدم و
جراحت مثانه و سلسل بول شرب محلول او در روغنها و ضماد او جهت شکستگی اعضا و بیرون رفتن مفاصل
و کوفتگی و پاره شدن عصب و عضل بعد حل و قطور او با روغن گل جهت گرانی سامعه و سعوط او با آب
مرزنجوش و مانند آن جهت شقیقه و صرع و امراض دماغی و دلوک او با عسل جهت لکنت زبان و مسح
آن با روغن نارجیل و مانند آن بر قضیب و انثیان و حوالی آن جهت تحریک باه نافع و مضر محرورین و مصلحش سکنجبین و
بدلش قفر الیهود است و قدر شربتش در شکستگی اعضا نیم درم و در سایر امراض از یک قیراط تا یک دانگ فرسخ
بیست و چهارم در حرف النون نانخواه اسم فارسیست و بعربی کمون ملوکی و بهندی اجواین گویند
و نزد بعضی او تخم صعتر جبلی است و قوتش تا چهار سال باقیست در اول سیوم گرم و خشک و ملطف و مجفف و مدر بول
و حیض و عرق و تریاق سموم و محلل ریاح و دافع فواق و رطوبات لزجه و در دستینه و صلابت جگر و سپرز و مغص
ریحی و آنچه بسبب بادی باشد و مسهل باشد و جهت دفع عادت افیون و سفوف آن قی و غثیان و آروغ بدبو و تخمه و فساد اشتها
و تبهای مزمنه خصوصاً ریاح و سرد اشتها و بهق و برص نافع و ضماد او با سفیده تخم مرغ جهت ناف برآمده مجرب و
با عسل جهت ... و جمیع اعضا و تحلیل اورام آن از مجربات است خصوصاً با طین قیمولیا و ناشتا خوردن ده مثقال او
کرده با رطل شیر بجوشانند تا بنصف رسد با شکر یک وقیه که بالای لحوم خورد جهت دفع سنگ گرده و مثانه

ازمجربانست وبسیار فربه میکند وچون اورا درآب لیمو چندان که یک انگشت بالاآید ترکنند و
خشک نمایند وهفت بار تکرار نمایند جهت اعاده اشتهای بالوسین مجربست ومصدع محرورین
ومصلحش کشنیز ومقلل شیر مرضعه ومصلح آن ترش بدلش شونیز درغیر تسمین قدرشربتش تا سه درم نارجیل
بفارسی نارگیل وبهندی ناریل وکهوپرا گویند درآخر دوم گرم ودر اول آن خشک وتنکرج او بسیار گرم
وخشک بامضرت است وآب او گرم وتر وسبز که او در اول گرم ودر سوم خشک ومغز نارجیل مولد منی
ومسخن گرده ومسمن بدن لاغران ومسمن بدن لاغران وجهت دفع مواد بارده بلغمی وسوداوی وجنون وضعف جگر و
باشکر جهت تولید خون صالح وتقویت حرارت غریزی نافع وجرم او دیرهضم ومولد خون غلیظ
ومصلح آن شکر ونبات ومضر محرورین ومصلحش میوه های ترش ومتکرج آن مورث غثیان وغشی است
وقدر شربتش از جرم آن تا سه مثقال واز آب او تا سه اوقیه نارجیل البحری بفارسی نارگیل دریایی
گویند مقی قوی وسائیده او جهت رفع سموم وهوام وافعی وافیون ومانند آن مجرب است و
تا قی کند مکرر باید داد واگر قی نکند علامت خلاصی از سم بود ودر رفع مضرت هوای وبائی واختلاف
آبها است واقوی از تریاق کبیر است وقدر شربت او یک قیراط است نارنج معرب نارنگ
فارسی است گویند ریشه وپوست درخت وپوست نارنج وشکوفه وتخم او در
دوم گرم وخشک وترشی او درآخر دوم سرد وخشک وموافق نزلات
وسرفه حاره ودر برگ وپوست او تفریح عظیم وجمیع اجزای
او در همه امور بهتر از ترنج وشربت یکدرم ونیم خشک او باب گرم جهت
پیچش وضماد پوست زرد او باسرکه جهت در دسر وآب خیسانیده پوست
وشکوفه او جهت عسر ولادت مجرب وترشی او باشکر مسهل صفرا وغرغره آن ورافع
امراض حاره واکثار او مضعف جگر ومصلحش عسل وشکر

شکر و دو درم از تخم متعشر او تریاق گزیدن جانوران و در سایر افعال مانند ترنج و لیموست و ضرر نارنج
اعصاب کمتر است و بوئیدن شگوفه او مقوی دماغ و عرق او که مسمی بعرق بهار است در دوم گرم و
خشک و جهت ضعف دماغ و تفریح و تقویت اشتها و باه و خفقان و غشی و خوردن او هفت روز
هر روز دو اوقیه او با ربع درم مرجان و حسب حاجت شکر جهت رفع طحال مجرب و اکثار بوئیدن او
مورث بیخوابی و مفسد عرق بهار هوا است و مصلح او گلاب و قوتش در ظرف مس تا هفت سال و در شیشه
تا یکسال باقیست **نشا** بفارسی نشاسته گویند در آخر اول سرد و خشک و نزد بعضی سرد و تر است
[illegible] قابض و موافق امعاء و مصلح ادویه تند و حابس اسهال و خون خصوصاً بو داده آن
و با شکر و روغن بادام که بگرم بنوشند جهت خشونت حلق و سرفه و درد سینه و سل و قطع خون بواسیر
نافع و مقلل منی و مسدد و دیر هضم و مصلحش شیرینیها و کرفس و قرنفل و بدلش برنج مغسول و قدر شربتش
از یکمثقال تا پانزده مثقال **نیل** برّی و بستانی میباشد در آخر اول گرم و در دوم خشک و نزد بعضی
معتدل است محلل و رادع ابتدائی اورام و قابض و رافع نفث الدم و نزف الدم و جالی کلف و
بهق و جراحات تازه را نافع است و برگ او خضاب بسیار خوبست و طلای سوخته او با موزون
مرداسنگ و قدری روغن گل و موم جهت آکله از مجربات است و باید که قبل از طلا موضع را با آب بارتنگ و
عسل بشویند و مضر ریه و مصلح او عسل و بدلش بوزن او آرد جو و ثلث او مامیثا و قدر شربتش تا
دو درم است **نیلوفر** نباتیست مشهور انواع میباشد جمله اجزای او در دوم سرد و تر بغیر بیخ او
که گرم و خشک و تخم او که سرد و خشک است و مراد از مطلق او گل نیلوفر کبود است و نیلوفر زرد
گرم و خشک و کبود او لطیف و مقوی دل و مسکن حرارت آن و تنهائی حاره و تشنگی و منوم و مانع
احتلام و جهت درد سر و خشکی دماغ و خشونت سینه و سرفه حار و نزله و با زعفران و دارچینی جهت
تقویت دل و خفقان نافع و مضر مثانه و مصلحش نبات و مضر باه و مصلح آن لبوبات و بدلش

بنفشه و خطمی و فرنج او جهت سپرز و اسهال مزمن و سیلان منی و ضماد تخمش جهت درد مثانه و معده نافع و تخمش رافع انوار حیض و درد مثانه هست و اکثار او و شرب تخمش مضعف قضیب و منجمد کننده منی و قدر شربت از هر یک او از دو درم تا سه درم فرنج بست و پنجم در حرف الواو ورد احمر بفارسی گلسرخ نامند و بهترین او لبنانی تمام شگفته است و آن مرکب القوی و نزد اکثر در اول سرد و در اول دوم خشک و تر و جمعی گرم و تر و نزد بعضی معتدل مفرح و مقوی دل و اعضا و مسهل صفرا و بلغم رقیق و با قوت قابضه و خشک او را قبض زیاده و مفتح ماسار یقا و جهت ضعف معده و جگر و گرده و خفقان حار و غشی و طلای او و قطور عصاره او جهت درد سر و چشم و گوش و مضمضه او جهت تقویت لثه و ذرور خشک او جهت جوششها و التیام زخمها و قلاع و زخم آبله مفید و آنچه در میان گل شبیه به تخم ورد هست انرا زر ورد گویند و دو درم او آب رافع اسهال عسر العلاج و نفث الدم و سیلان خون است خصوصاً چون با اقماع گل بسایند و حمول او مقوی رحم و بوئیدن گل مهیج زکام و عطسه و باشتری در بعضی امزجه و در بعضی مسکن آن و مصلح او کافور و مضر باه و مورث تشنگی و مصلحش انیسون و کشنیز بدل مثل او بنفشه و ربع او مرزنجوش و قدر شربت از تازه او تا ده درم و از خشک آن تا چهار درم و از آب او تا هشت درم و روغن گل که گل بی اقماع را در روغن کنجد کرده در آفتاب بگذارند و بعد از سفید شدن گل تجدید گل تا هفت مرتبه کرده تیار سازند و یا آب فشرده تازه او را با مثل آن روغن کنجد یا زیتون بجوشانند تا روغن بماند روغن مذکور مرکب القوی مرطب دماغ و منوم و رادع و قابض و محلل و موافق مواد حاره و بارده و با قوت مسهله و مسکن التهاب معده و رافع مواد خبیثه زخمها و مضمضه او مسکن درد دندان و نطول او مقوی دماغ و مقوی اعضا و محلل مواد فاسده و در تسکین دردها عجیب الاثر است و طلای او با سرکه و نطلیه او با سرکه گلاب مسکن صداع و رادع بخارات او ناری و سوء رقیق اورام آن و چرب کردن ادویه حابس اسهال با او مقوی فعل آن و بدلش نیلوفر او روغن بنفشه و

بوزن آن روغن خلاف و عرق گل که گلاب گویند نیز مرکب القوی است و مایل بسردی و با اجزای
لطیفه و مایل رطوبت و با قوت قابضه و بعضی سرد و خشکی او را ببسیار غالب دانسته اند و مقوی
دماغ و فم معده و قوتهای بدنی و نیمگرم او جهت نفث الدم و خشونت سینه و عوارض نزله و در معده
و امعاء و درد جگر و سردا و جهت خفقان حار و تقویت بدن و بوئیدن و طلاء نمودن او جهت
درد سر حار و درد چشم و با قرنفل جهت باردان و لخلخه او جهت تقویت دل و رفع غشی
و خمار و بیهوشی و تقویت دماغ و حواس باطنی و نشاط نفس مفید و گلاب کهنه بقدر دو اوقیه
مسهل است و بالخاصیه مضر باه و باعث سفیدی مو و مصلحش جلاب و نبات و قدر شربتش
تا پنجده مثقال فرسخ بیست و ششم در حرف الهاء هندبا بفارسی کاسنی نامند و او
بستانی و بری میباشد بستانی او دو قسم میباشد یکی برگ بزرگ با خشونت و مایل به تلخی و گلش
کبود و بزرگ و او را هندبای شامی نامند و تبرید و ترطیب او زیاده از قسم صغیر او و دیگری برگ
کوچک و باریک و گلش کبود و ریزه و تلخی او غالب و او را هندباء البقل نامند هر دو قسم در اول
سرد و تر و با اجزای حاره لطیفه که از شستن رفع گردد و لهذا شستن کاسنی ممنوع است
و از جهت لطافت مفرط بسبب اختلاف مکان و هوا و زمان تغیر طعم و طبع او میشود
و او مفتح سدد و مقوی جگر و مسکن حرارت خون و تشنگی صفرا و التهاب معده و اوفق
ادویه جگر حار و بارد و رافع سده او و منقی مجاری بول و گرده و آب برگ او و با آب رازیانه بهترین
یرقان سددیست و چون آب او را بجوشانند و کف گرفته با سکنجبین بنوشند جهت تبهای کهنه
و تقویت معده و با گلقند جهت تب لعب و طلای آب او جهت اورام حاره و درد چشم و ضماد کوبیده
برگ او با آرد جو و سرکه جهت مفاصل و نقرس حار و اورام حار بعدیل و غرغره او با خیارشنبر جهت ابتدای ورم
حلق و خناق و ضماد کوبیده برگ او جهت زخم مار مجرب خصوصا با آرد جو و روغن بنفشه و مضر طحال و سرفه و مصلحش شکر است

و قدر شربت از آب او تا نیم رطل است و تخم کاسنی در دوم خشک و مایل بحرارت و باجزای بارده جهت
تبهای صفراوی و سدد و یرقان و خفقان و صداع و امراض جگر و با مطبوخ صندل و رازیانج
جهت رفع سموم و ضعف گرده و سپرز و قطع نزف الدم و تحریک اشتها موثر و بغیر از ترطیب
نایب مناب گل کاسنی و او مغثی و کریه الطعم و مصلحش سکنجبین و ادویه خوشبو موافق او و قدر شربتش از دو درم
تا پنجدرم و بیخ کاسنی در اول گرم و در دوم خشک و بغایت مفتح و ملطف اخلاط و منقی مجاری غذا
و مدر بول و جهت تبهای مرکبه و مزمنه و تصفیه خون و رفع ورم احشا و درد مفاصل و استسقا و
نضج و تحلیل مواد نافع و قدر شربت از سائیده او از یکدرم تا چهار درم و در مطبوخ از پنجدرم تا ده
درم و عرق کاسنی نسبت آب او بسیار ضعیف تر است و بری او نباتش مانند بستانی است و گلش کبود
و طعمش بسیار تلخ میباشد در آخر اول سرد و خشک و مقوی معده و بغیر از ترطیب قوی تر از بستانی و قاطع
نفث الدم و تخم و بیخ او در افعال قوی تر از بستانی و ضماد بیخ او جهت گزیدن عقرب و زنبور و آمفید و بری یک بدل
دیگری اند فصل بست و هفتم در حرف الیاء یاقوت اقسام میباشد بهترین او سرخ شفاف
گلناریست که رمانی نامند یاقوت سرخ در حرارت معتدل و زرد او در دویم گرم و خشک و کبود او
در اول دویم و سفید در اول و خشکی در همه غالب است مقوی دل و دماغ و مفرح و شربت یکدرم او
سموم و تعلیق او بالخاصیه جهت تغیر هوا و وسواس و صرع و خفقان و نزف الدم و انگشتری او جهت
قضای حاجات و عرق و در دهان داشتن او جهت رفع تشنگی و بدبوی دهان موثر و قدر شربتش
یکقیراط تا یکدانگ یاسمین در هند چنبلی نامند بری و بستانی میباشد بستانی او در دوم گرم و خشک و مفتح
و مسهل بلغم و سودا و مادر صفرا و رافع سدد و ریاح غلیظه و فالج و مفاصل و مفرح و محرک باه و مدر حیض و
جهت درد سر بارد و تقویت دماغ و لطول طبیخ او جهت دردهای بارد و صداع و ضماد او جهت کلف
کردن رخسار و بزرگ کردن قضیب و اعانت نعوظ موثر و مضر محرورین و مصلحش بنفشه و بدلش یاسمین زرد

... از جر کند مانند بلیله کابلی و غوره

بدل هر دو یاسمین بری و قدر شربت از جرم او سه درم و از آب او ده درم و روغن یاسمین سوری
مفتح و محلل و در جمیع افعال مذکوره قوی التاثیر است و قدر شربتش از سه درم تا پنجدرم و گل یاسمین را
در حنظل سبز مهر ا نخته یکدرم او را با عسل یکوقیه چند روز بدستور مداومت نمایند جهت استسقا و درد کمر
و مفاصل مجربست **رفیق دوم** در بیان لغات مستعمله درین کتاب تا مبتدیان را اشکال نه افتد
آبزن آنکه آبیکه ادویه در وجوشانیده باشند در ظرف کلان اندازند و بیمار را در آن بنشانند و
آب تا بناف باشد **استنشاق** چیزی مائی در بینی کشیدن **اطریفل** معرب از تری پهل است که
عبارت از هلیله و بلیله و آمله بود **اکال** چیزیست که بفرط تحلیل خود جوهر لحم را بخورد یا ناقص سازد
مانند زنگار **اکتحال** چیزی در چشم کشیدن **انکباب** آنکه بخار آب گرم ببدن رسانند خود را بجامه
پیچیده و سرنگون ساخته چنانچه برای آوردن عرق میسازند یا بخارات مطبوخ ادویه بگوش رسانند
پادزهر چیزی که از شان اوست که حفظ صحت و قوت نماید و روح را از تحلیل بازدارد
تا بسبب آن ضرر سموم را دفع سازد و گفته اند هر چه دفع سم بخاصیت کند و مفرد باشد
پادزهر است مانند زهر مهره **باشویه** آنکه در آب گرم یا در آبیکه در وی سبوس گندم
وغیره ادویه جوشانیده باشند پایهای بیمار را گذارند بنوعیکه تا زانو در آب بود **بخور** آنکه
ادویه را بسوزند تا بوی آن بدماغ رسد یا دود آن بطریق مخصوص بعضو دهند **برود** آنکه ادویه
سرد که از اثر تبرید نموده باشند بچشم کشند **تدهین** روغن مالیدن است **تریاق** دوائی است
که خاصیت پادزهر دارد مانند تریاق فاروق و گفته اند که مرکب صناعی باشد **تمریخ** چیزی تر بر بدن
مالیدن **جاذب** چیزیست که ماده را بجانب موضع خود بکشد مانند جند بیدستر **جالی** چیزیست
که رطوبت لزجه را از افواه مسام عضو بتراشد حار و بارد میباشد حار همچون ترمس بارد مانند حموضات
جامد چیزیست که از شان او قبول سیلان باشد و حال آنکه بالفعل مجتمع غیر سیال بود و آن در ذات

بیالاینده لطیف چیزیست که وق

[illegible] برودت منعقد [illegible] میشود و هرگاه حرارت بدنی یا خارجی

درو تاثیر میکند سیلان می پذیرد مانند موم جوارش چیزیست که طعام را هضم کند حقنه سیالی است

که در محقنه کرده از راه دبر یا امعا و از راه احلیل و قبل در مثانه و رحم رسانند حمول لته را با دوا

تر کرده یا آلوده در دبر یا در قبل بردارند خاتم چیزیست که بسبب یبوست خود بر سطح جراحت

خشکریشه پیدا کند که محافظت از آفات نماید مانند انزروت خضاب چیزیست که موی را

سیاه کند یا رنگ دهد دهنی چیزیست که در جوهرش روغن باشد مانند لبوب ذرور آنکه ادویه

خشک بسایند و در چشم یا بر جراحت پاشند رادع چیزیست که بسبب تبرید و تکثیف عضو و تضییق

مسام آن مواد منصبه را از عضو دفع کند و آنچه در ریختن باشد منع از ریختن کند و عضو را قوی گرداند

و حرارت جاذبه عضوی را تسکین دهد تا جذب مواد نکند مانند صندل و این ضد جاذب است

زروق بهندی پچکاری گویند و آلتیست که در احلیل و قبل آلتی که معمول با نیمل است ریزند

و آن آلت را زراقه و مزرقه نامند سایل چیزیست که اجزای او در جهات پراگنده شود اعم

از آنکه اجزای او از هم منقطع شود یا نشود مانند مایعات و این ضد جامد است سعوط سایلی را گویند

که در بینی ریخته شود ملا سدید عام دانسته است خواه در بینی خواه در گوش خواه در احلیل چکانیده

شود سکوب آنکه چیزی سایل اندک اندک از فاصله بر بدن ریزند و توقف کنند و باز ریزند

سم چیزیست که بسبب کیفیت مضاده و خاصیت خود فساد مزاج کند مانند بیش سنون

چیزیست که سائیده بر دندان مالند یا پاشند و مقوی جوهرش باشد شموم آنچه خشک و تر

ببویند شیافه که انرا شافه نیز نامند چیزیست که دراز ساخته در دبر یا در قبل یا در دیگر منافذ

دارند یا در آب سائیده در چشم کشند ضماد آنچه چیزی غلیظ بر عضو نهند طبیخ دوا و آنست که

ادویه را جوشانیده آب او استعمال کنند طلا آنچه چیزی رقیق بر عضو نهند یا مالند عاصر چیزیست

که بسبب شدت قبض خود ماده و رطوبت رقیقه را در تجویف عضو پست خارج کند مانند بلیله کابلی غرغره
چیزیست که از قسم مایعات که در دهن حرکت دهند و تا حلق رسانند و بلع نکنند و بیندازند غسال
چیزیست که بسبب رطوبت و سیلان و یا بجلائی خود ماده و اجسام متشبثه سطح عضو را بشوید مانند آب قیله
آنچه منفتل و دراز کرده در دبر یا در قبل یا در گوش یا در بینی یا در رحم یا در جراحت دارند فرزجه حمولی که
مخصوص بفرج زن و رحم است قابض چیزیست که مجاری عضو را تنگ گرداند و اجزای آنرا جمع نماید
مانند گل ارمنی قاتل چیزیست که بکیفیت و صورت نوعیه خود هلاک کند قاشر چیزیست که بسبب
فرط جلای خود اجزای فاسده جلد را خارج کند یا چرک از سطح بدن بزداید مانند قسط قطور چیزی مائی که در
گوش و دیگر سوراخها چکانند کاوی یعنی داغ دهنده چیزیست که جلد را سوخته خشک و سخت
نماید مانند انگشت کند بمحوز آن مکثف چیزیست که وقت تاثیر حرارت غریزی اجزای او هوائی
اجزای خورد منقسم نشود و اجزای ارضی در و غالب شود و رطوبت شدیده لزجه بدین طور باشد که سهولت
تفرق و تفتت را منع کند و اگر باوجود این لزج باشد مانع خورد شدن اجزا اکثر میشود مانند کندر
کحل آنچه سرمه سا کرده در چشم کشند کماد آنچه گرم کرده بر عضو نهند هرگاه سرد شود باز گرم کرده
نهند و آن رطب بود مانند آنکه آب ادویه یا صرف آب گرم در مثانه گاو یا در شیشه پرساخته یا
پارچه در آن تر نموده بر عضو نهند یا یابس بود مانند آنکه ادویه خشک را در صره بسته بر تابه گرم کرده
بر عضو نهند یا پارچه یا نمد گرم کرده بر نهند لاذع چیزیست که بقوت نفاذه خود اتصال عضو را
در منافذ کثیره که بانفراد خود محسوس نشوند بلکه بجملها محسوس شوند متفرق سازد حار مانند خردل و بارد
همچو سرکه لخلخه چیزیست که رقیق و خوشبو در شیشه کنند و حرکت دهند و بویند لزج چیزیست که هرگاه
هر دو طرف او کشیده شود از یکدیگر منفصل و منقطع نشود و باوجود این سهل التشکل باشد و با چیزیکه مس کند
شدید الالتصاق بود مانند عسل لطوخ چیزیست که از طلا غلیظ تر و از ضماد رقیق تر باشد بر عضو

بیالایند ملطف چیزیست که وقت تاثیر حرارت غریزی اجزای او باجزای صغار
منقسم شوند مانند غافث و این ضد کثیف است لعابی چیزیست که هرگاه در
آب ترکرده شود از و اجزای لزجه منفصل شوند مانند خبازی مایع چیزیست که سیلان
کند و رقیق القوام بود چون آب ملح مغثی شور چیزیست که در زبان بدون گزندگی نفوذ کند
مانند املاح مبرد چیزیست که بقوت تبرید خود برودت پیدا کند مانند کافور مهیج الجماع بسبب تولید
ریاح لطیفه در مجاری اعصاب عضلات اعضای تناسل گردیده محرک او شود و باعث تکون ماده منوی
گردد مانند لبوب مجفف چیزیست که بتحلیل و تلطیف خود رطوبات بدن را نابود کند مانند فاونیا
مجمد چیزیست که ماده را بتکثیف و برودت خود اجزای خلط را فراهم آرد مانند برنج محلل
چیزیست که ماده را برای تبخیر تیار کند و جزء جزء او را ابخار منفصل کند هرگاه تاثیرش در دوام
باشد آنرا بالکل نابود سازد مانند بابونه محلل ریاح که آنرا کاسر ریاح نیز گویند چیزیست که
قوام ریح را تنک کرده مندفع سازد مانند نانخواه محرق چیزیست که بحرارت خود لطافت
و رطوبت اخلاط را بالکل نابود کند و مادیت اینرا باقی دارد مانند فرفیون و این ضد محلل است
محکک چیزیست که بحدت خود خلط لذاع حاد را بجانب مسام جلد بکشد و بحد قرحه برساند
مانند کبیکج محمر چیزیست که خون را بقوت جاذبه خود بطرف جلد جذب قوی کند
بحدیکه عضو را گرم و رنگ جلد را سرخ کند مانند خردل مخدر چیزیست که روح حساسه و
محرکه عضو را برای تاثیر روح نفسانی یا عضو و عصب را برای تاثیر قوای نفسانی غیر قابل قبول
تام سازد و آن بر دو نوع یکی آنکه بکیفیت باشد و آن برودت و یبوست قویه است مانند
افیون دوم آنکه بخاصیت بود همچو طرخون و برگ عناب که در تخدیر حس ذوق
تاثیر عظیم دارد مفتح چیزیست که از ماده لزجه اجزای سطح عضو را

بعد ملاست طبعیه مانند ملاست قصبه‌یه یا عارضه همچو ملاست معده مختلف الوضع نماید بارد مانند مازو
وحار همچو خردل مدر چیزیست که رطوبات را بطرف مجاری بول حرکت دهد تا از راه بول دفع
شود مانند تخم خیارین مدمل چیزیست که بتجفیف وتکثیف خویش رطوبتی را که در میان هر دو لب
زخم است لزج کرده باهم بچسپاند مانند مرداسنگ مرمغی تلخ چیزیست که بسطح ظاهر زبان غوص کند
وآنرا درشت سازد وباکراهیت بوده طبع را برهم نماید مانند صبر مرخی چیزیست که بحرارت معتدله
ورطوبت ملیه خود جرم عضو را نرم کند مانند خطمی مرطب چیزیست که بافراط رطوبت خود احداث
رطوبت کند مانند روغن کاهو مرقق چیزیست که قوام غذا وخلط را رقیق کند مانند آب مزلق
چیزیست که برطوبت خود سطح فضلیه محتبسه مجاری را تر کرده وقابل ازلاق واخراج نموده بلغزاند
وخارج کند مانند آلو بخارا مزوره هر غذائی که بدون گوشت برای مریض بپزند مسدد
چیزیست که بکثافت وتغریت ویبوست خویش مجاری ومسام جلد را بند نموده مواد واجب الدفع را
محتبس سازد مانند برنج مسقط چیزیست که بسبب فرط تفتیح خود فم رحم را گشاده جنین را بلغزاند چون سکنطر اشبیح
مسکر چیزیست که مستی آرد اعم از آنکه با تفریح باشد مانند شراب یا نباشد همچو برگ قنب مسکن چیزیست
که اخلاط وارواح را از حرکت غیر طبیعی باز دارد مانند عرق کیوره مسهل چیزیست که فضول را از عروق واعضا
بطرف امعا حرکت دهد مانند خیار شنبر مشتهی آنچه تحریک طبع بخواهش غذا کند مانند حماض مصلب
چیزیست که بافراط برودت وخشکی وتکثیف خود جوهر عضو یا مواد را صلب وسخت نماید مانند افیون
این مقابل مرخی است مصلح چیزیست که اصلاح حال ماکول ومشروب نماید اعم از آنکه ضرر را دفع نماید
همچو کتیرا که مصلح پودینه است یا معاونت فعل او کند همچو امتزاج مربه با زنجبیل یا حفظ قوت سازد مانند
امتزاج ادویه با عسل یا کسر حدت نماید مثل امتزاج کتیرا با سقمونیا یا بدرقه بجهت رسانیدن قوت دوا
باشد همچو امتزاج ذراریح با مدرات مضر چیزیست که بدن را ضرر کند اعم است که او را نقصان رساند

یا احداث مرض کند مطبوخ چیزیست که ادویه را در مایعات جوشانیده آب او نوشانند مطفی
چیزیست که حدت اخلاط حاده را منکسر سازد مانند آلو نجارا معرق چیزیست که رطوبات را براه
مسام دفع کند مانند گل ارمنی معطس چیزیست که بنفوذ قوت خویش تحریک مواد دماغی نخشوم
کند و از تحریک او عطسه آید مانند کندش معطش چیزیست که طبیعت را احتیاج ترویح نماید اعم از انکه
ترویح او بالذات باشد مثل معده و کبد یا بهوا بود مانند ریه و دل همچو کرفس معفن چیزیست که مزاج
روح و رطوبات اصلی را فاسد کند تا در روح صلاحیت کار خود نماند مانند ثافسیا منعشی چیزیست
که ماده و رطوبات معدی را بجانب اعلای بدن حرکت دهد و دفع کردن تواند مانند تربد مغری
دوای یابس است که رطوبت رقیقه لزجه درو باشد که بسبب آن بر افواه مسام عضو یا جلد التصاق
نموده منع سیلان مواد کند مانند اسبغول بریان مغلظ چیزیست که قوام رطوبات را غلیظ تر
و کثیف تر از قوام سابق کند و آن ضد ملطف است و آن بر سه گونه است اول آنکه بسبب برودت
خود بعض اجزای خلط را جامد سازد مانند مغز تخم کدو دوم آنکه بحرارت خویش اجزای خلط را
منعقد نماید همچو ثعلب سیوم آنکه بفرط یبوست که درو ست اجزای خلط را غلیظ کند همچو سنگهاره خشک
مفتت چیزیست که اجزای خلط متحجر را ریزه ریزه کند مانند سنگ سرماهی مفتح چیزیست
که ماده ساده محتبسه داخل مجری را که از شان او نفوذ است بطرف خارج بدن بیرون کند
مانند اسطوخودوس و این ضد مسدد است مفجج چیزیست که ببرودت خود فعل حرارت غریزی
و غریبی را در غذا و خلط باطل کند بحدیکه غذا را غیر منهضم و خلط را غیر نضیج برآرد مانند قثد
مفرح چیزیست که روح حیوانی و نفسانی را در بدن منبسط و منتشر نموده تعدیل مزاج او سازد
و خوف را دور کند مانند عنبر مفشی چیزیست که ریاح مجتمعه را پراگنده کند مانند نانخواه مقرح
چیزیست که رطوبت اصلیه را که وصل اجزای جلد از وست نابود کند و ماده ردیه حاده را بجای

او بکشد و موجب قرحه گردد مانند پیاز و این ضد مدمل است مقطع چیزیست که ماده غلیظه لزجه
متشبثه بعضو را بلطف اجزای خود منقسم نماید اگرچه غلظت و لزوجت او باقی باشد حار مانند
غاریقون و بارد همچو سرکه مقوی چیزیست که مزاج و قوام عضو را چندان تعدیل کند که
فضول منصبه را قبول نکند عام است که بسبب تعدیل مزاج باشد مانند روغن گل یا بالخاصیته
همچو گل مختوم مقی چیزیست که از شان او باشد که رطوبات را بطرف اعلای بدن حرکت
دهد تا از راه معده و دهن دفع شود مانند آب غیر مطبوخ عنب الثعلب سبز مکرب چیزیست که
بحرارت شتیه و رداءت جوهر خود قلب و معده را ضرر رساند و بیقرار کند مانند بیدانجیر ملحم که آنرا منبت اللحم
نیز گویند چیزیست که بسبب تعدیل مزاج و تخفیف خود خون جراحت را منعقد نموده لحم کند مانند
مرداسنگ ملطف چیزیست که قوام ماده موجوده بدن را از قوام سابق رقیق کند مانند زوفا
و این ضد مغلظ است ملین چیزیست که ماده و رطوبات که در امعاء و حوالی آن باشد از راه مقعد
بیرون آرد مانند تمر هندی مملس چیزیست که بر سطح عضو خشن پراگنده شده رفع خشونت او
کند و آن بر دو نوع است یکی آنکه خشونت عضو را زایل سازد و آنرا املس حقیقی گویند دوم آنکه خشونت
او را بدین طور بپوشاند که رطوبات لزجه را بر ظاهر عضو پیدا کند و آنرا املس مجازی نامند مانند کتیرا
و این ضد مخشن است منشف چیزیست که هرگاه رطوبت مائیه در مسامش نفوذ کند اثر او
ظاهر نشود مانند آهک منضج چیزیست که قوام خلط را تعدیل کرده برای دفع تیار سازد و آن حار
می باشد مانند پرسیاوشان یا بارد مانند آلو بخارا و صاحب تحفه نوشته که این ضد مفجج است منفخ چیزیست
که رطوبت فضلیه غلیظه کثیره بمرتبه در و غالب باشد که حرارت غریزی بر تحلیل آن قادر نبود بلکه آنرا
بریاح مستحیل سازد مانند پیاز منفذ چیزیست که هرگاه بجسم ملاقی شود بزودی در و نفوذ کند مانند
زعفران منوم که آنرا مسبت نیز گویند چیزیست که مجاری روح نفسانی را بند کند تا روح را از

انتشار در بدن باز دارد مانند افیون موسنج قروح چیزیست که رطوبت غلیظه خود قرحه را
مسترخی کند و خشک شدن ندهد بلکه رطوبت افزا بفزاید مانند موم روغن نطول چیزیست
که از قسم مایعات از فاصله متصل بر بدن ریزند و گاهی اوراق آبزن و انکباب نیز استعمال نمایند
نفوخ چیزیست که ادویه را سائیده در بینی دمند نقوع چیزیست که ادویه را شب در مایعات
تر کنند و صبح آب از اصناف سازند وجور چیزیست که هنگام بیهوشی در حلق می چکانند هاضم
چیزیست که غذا را زودی فایده طبخ دهد مانند زنجبیل و این ضد مفتح است هاشش چیزیست
که ازادنی مس اجزای او جدا شود و مفتت شود مانند غاریقون منزل سیوم در معالجات
امراض مشتمل بر دو رفیق و یک مقام است رفیق اول در بیان تدبیر امراض مختصه
بعضو عضو بر سبیل ایجاز و آن متضمن بر بست و دو طریق است طریق اول در امراض دماغ
و سر از انجمله صداع است یعنی درد سر اگر از گرمی باشد علامت آن تشنگی و حرارت
ملمس و خشکی دهن است می باید که لعاب بهدانه سه ماشه شیره تخم کاهو مقشر شیره مغز تخم تربوز
از هر یک هفت ماشه در آب بر آورده شربت نیلوفر دو توله یا نبات سفید دو توله داخل کرده تناول
نمایند و شیر زنان یا شیر دختر یا مغز تخم تربوز در آب سائیده در بینی و گوش چکانند و کشنیز سبز یا عطر گل
یا عطر خس لخلخه بوید و لخلخه بیوید و نسخه لخلخه و اکثر مرکبات مستعمله در قرابادین مذکور است هنگام
حاجت بدان رجوع نمایند و صندل سفید با آب کشنیز سبز یا آب کوکنار حل کرده بر پیشانی ضماد
کنند و همچنین ضماد قرص مثلث در آب کشنیز سبز یا آب کوکنار نیز مفید بود و پارچه بگلاب و
سرکه و روغن گل تر کرده بر یافوخ گذارند برای صداع و سرسام نافع است و شاخها در ساق
پا و کف پا کشند بعد از آن پاشویه نماید و غذا از بقولات بارده مثل پالک و خرفه و توری و
کدو با برنج کنند و کهچری و اشجو و دال مونگ با خشکه نیز مناسب و همین است علاج سهر یعنی بیداری

مفرط و شقیقه یعنی درد نیم سر و سرسام که ورم حار دماغ و حجاب های داخلی اوست و ماشرا
که آن ورم دموی رو و پیشانی است و عصابه و آن دردیست که هر دو ابرو متصل
بعضلهای پیشانی عارض شود و گاهی در یک ابرو می باشد لیکن در سرسام و شقیقه و ماشرا و
عصابه فصد سرار و ضرور بود و خنبز آرد مونگ یکپاس بر سر دارد و اگر باز احتیاج افتد هر عمل
نماید بسرسام نفع کلی می دهد و نیز معمول است چون مرغ زنده را شکم بر سر مریض بشگافند که خون
بر سر مریض افتد گرم گرم بر سر مریض بندند وقتی که سرد شود دور کنند بغایت مجرب است و نافع
است اقسام سرسام را و همین حکم کبوتر بچه است لیکن والد شریف استعمال این هر دو در اقسام
بار دمینمودند و چون قرص ثلث را با آب کشنیز سبز سائیده بر پیشانی ضماد کنند شقیقه و سهر را
نیز نافع است و همچنین ناز بو را در آب تر کرده نزدیک بالین مریض دارند خواب می آرد و مالیدن
روغن گاو که مکرر از آب شسته باشند و روغن بادام بر کف پای مریض نیز خواب می آرد و
ضماد مخترع احقر که برای سهر بسیار نافع است استعمال کنند و در دسر دموی که علامت آن سرخی
وجه و ضربان در سر و غلظ قاروره باشد تدبیر مذکور بعد از فصد سرار و باید کرد و اگر درین امراض
به تنقیه حاجت افتد سه چهار روز منضج بار دخورد و در ایام دادن مسهل از مسهل بار د تنقیه کنند
و اگر احتیاج مسهل دیگر شود متواتر ندهند بلکه در میان هر دو تبرید از لعاب بهدانه و شربت بنفشه
و اسبغول مسلم کند و اگر مسهل قی شود باز همانوقت مغز فلوس گلقند ترنجبین تمر هندی در عرق قیات
مالیده صاف نموده شیره بادام بالای آن ریخته بخورد و اگر مسهل عمل نکند از عرقیات نیمگرم و
شیافات اعانت کند و کسی را که در مسهل عادت قی باشد پیش از مسهل بدو روز قی کند تا معده
پاک شود و روز مسهل اول اندک مقویات معده مانند شربت انار تناول کند و علاج درد سر
صفراوی که علامت آن شدت حرارت و تلخی دهن و بیداری و زردی و صفائی قاروره است

سوای فصد مانند علاج دردسر دموی است بازیادتی تبرید و اگر ملیلم را در آب که صبر و حضض
در آن جوشانیده باشد سائیده یا در آب برگ نیب سوده در بینی چکانند برای صداعی که بسبب
گرم دماغ باشد مجرب است و علامت این صداع احساس حرکت کرم و دغدغه است در سر و
آمدن خون از بینی قطره قطره و در صداعی که بسبب مشارکت معده باشد اصلاح معده کنند و اشتداد
و انتقاص این صداع بسبب اختلاف معده باشد و خوردن اشیاء حامضه و قی کردن درین قسم نافع
بود لیکن اگر ماده بلغمی باشد تخم شبت تخم ترب عسل نمک در آب جوشانیده صاف نموده مکرر قی کند
و اندکی مصطگی رومی در گلقند آمیخته بخورد و اگر صفراوی باشد با سکنجبین و آب گرم قی کند و سکنجبین
با گلاب تناول کند و قی بسکنجبین کردن و بعد از آن شربت انار و شربت به و سکنجبین با گلاب و آب سرد
خوردن برای صداعی که بسبب بخار شراب باشد مفید بود لقوه و آن مرضی است که در عضلات
رو و چشم حادث گردد و شقی از رو کج شود و لبها و مژه های چشم کما ینبغی باهم منطبق نشوند و اگر نفخه
زند از یک جانب بر آید و گفته اند اگر تا مدت شش ماه طول کشد امید اصلاح نباید داشت علاج آن
تا چهار روز بر ماء العسل اکتفا نماید و اگر مریض برداشت کند تا هفت روز و پاره جوز بوا در
دهن دارد و روز پنجم شوربا از کبوتر و موتهه تیار نموده بدهد و اگر به تنقیه حاجت آید روز هشتم
منضج گرم دهد و چونکه ماده در اعصاب متشرب است می باید که هفت روز منضج گرم دهد و روز پانزدهم
از مسهل گرم تنقیه کند و در این امراض بعد از ماء العسل بجای آب عرق بادیان مینا داده باشند
روز دویم مسهل جلنجبین یعنی گلقند عسلی در عرق بادیان مالیده صاف نموده تخم ریحان را
اضافه نموده بکار برند و باز مسهل روز هیژدهم دهد پس بحب ایارج و حب شبیار تنقیه کند و طریق
دادن آن اینست که بعد از دو مسهل فلوس بازده روز نضج ماده بمنضج گرم نموده یکتوله
حب ایارج بروغن بادام یا روغن گاو چرب کرده بورق نقره پیچیده از چهار گهری شب باقیمانده همراه آب گرم فرو برد

مفرط و شقیقه یعنی درد نیم سر و سرسام که ورم حار دماغ و حجاب های داخلی اوست و ماشرا
که آن ورم دموی روی و پیشانی است و عصابه و آن دردیست که بر هر دو ابرو متصل
بعضلهای پیشانی عارض شود و گاهی در یک ابرو می باشد لیکن در سرسام و شقیقه و ماشرا و
عصابه فصد سرار و ضرور بود و خنثی آرد مونگ یکپاس بر سر دارد و اگر باز احتیاج افتد مکرر عمل
نماید بسرسام نفع کلی می دهد و نیز معمول است چون مرغ زنده را شکم بر سر مریض بشگافند که خون
بر سر مریض افتد گرم گرم بر سر مریض بندند وقتی که سرد شود دور کنند بغایت مجرب است و نافع
است اقسام سرسام را و همین حکم کبوتر بچه است لیکن والد شریف استعمال این هر دو در اقسام
بارد می نمودند و چون قرص مثلث را بآب کشنیز سبز سائیده بر پیشانی ضماد کنند شقیقه و سهر را
نیز نافع است و همچنین ناز بو را در آب تر کرده نزدیک بالین مریض دارند خواب می آرد و مالیدن
روغن گاو که مکرر از آب شسته باشند و روغن بادام بر کف پای مریض نیز خواب می آرد و
ضماد مخترع احقر که برای سهر بسیار نافع است استعمال کند و در درد سر دموی که علامت آن سرخی
وجه و ضربان در سر و غلظ قاروره باشد تدبیر مذکور بعد از فصد سرار و باید کرد و اگر درین امراض
به تنقیه حاجت افتد سه چهار روز منضج بار د خورد و در ایام دادن مسهل از مسهل بارد تنقیه کند
و اگر احتیاج مسهل دیگر شود متواتر ندهند بلکه در میان هر دو تبرید از لعاب بهدانه و شربت نیلوفر
و اسبغول مسلم کند و اگر مسهل قی شود باز همانوقت مغز فلوس گلقند ترنجبین تمر هندی در عرقیات
مالیده صاف نموده شیره بادام بالای آن ریخته بخورد و اگر مسهل عمل نکند از عرقیات نیمگرم و
شیافات اعانت کند و کسی را که در مسهل عادت قی باشد پیش از مسهل بدو روز قی کند تا معده
پاک شود و روز مسهل اول اندک مقویات معده مانند شربت انار تناول کند و علاج درد سر
صفراوی که علامت آن شدت حرارت و تلخی دهن و بیداری و زردی و صفائی قاروره است

سوای فصد مانند علاج درد سر دموی است بازیادتی تبرید و اگر ملیم را در آب که صبر و حضض
در آن جوشانیده باشد سائیده یا در آب برگ نیب سوده در بینی چکانند برای صداعی که بسبب
کرم دماغ باشد مجرب است و علامت این صداع احساس حرکت کرم و دغدغه است در سر و
آمدن خون از بینی قطره قطره و در صداعی که بسبب مشارکت معده باشد اصلاح معده کنند و اشتداد
و انتقاص این صداع بحسب اختلاف معده باشد و خوردن اشیاء حامضه و قی کردن درین قسم نافع
بود لیکن اگر ماده بلغمی باشد تخم شبت تخم ترب عسل نمک در آب جوشانیده صاف نموده مکرر قی کنند
و اندکی مصطگی رومی در گلقند آمیخته بخورد و اگر صفراوی باشد با سکنجبین و آب گرم قی کند و سکنجبین
با گلاب تناول کند و قی سکنجبین کردن بعد از آن شربت انار و شربت به و سکنجبین با گلاب و آب سرد
خوردن برای صداعی که بسبب خمار شراب باشد مفید بود لقوه و آن مرضی است که در عضلات
رو و چشم حادث گردد و شقی از رو کج شود و لبها و مژه های چشم کما ینبغی باهم منطبق نشوند و اگر نفخه
زند از یک جانب بر آید و گفته اند اگر تا مدت شش ماه طول کشد امید اصلاح نباید داشت علاج آن
تا چهار روز بر ماء العسل اکتفا نماید و اگر مریض برداشت کند تا هفت روز و پاره جوز بوا در
دهن دارد و روز پنجم شوربا از کبوتر و موتهه تیار نموده بدهد و اگر به تنقیه حاجت آید روز هشتم
منضج گرم دهد و چونکه ماده در اعصاب متشرب است می باید که هفت روز منضج گرم دهد و روز شانزدهم
از مسهل گرم تنقیه کند و در این امراض بعد از ماء العسل بجای آب عرق بادیان میداده باشند
روز دویم مسهل جلنجبین یعنی گلقند عسلی در عرق بادیان مالیده صاف نموده تخم ریحان را
اضافه نموده بکار برند و باز مسهل روز هیزدهم دهد پس بحب ایارج و حب شبیار تنقیه کنند و طریق
دادن آن اینست که بعد از دو مسهل فلوس باز دو سه روز نضج ماده منضج گرم نموده یکتوله
حب ایارج بروغن بادام یا روغن گاو چرب کرده بورق نقره پیچیده از چهار گهری شب باقیمانده همراه آب گرم فرو برد

وخواب نماید و وقت صبح مسهل گرم که در آن سوای مغز فلوس و روغن بید انجیر مالیده صاف
نموده باشند بنوشند و بجای آب و غذا آنچه در مسهل گرم مفید بند بدهند و روز دوم گلقند بعرق بادیان
تخم ریحان را تناول کنند و باز بدستور حب دهد پس از آن معجون سیر و دواء المسک حار و دیگر
معاجین گرم مانند آن بخورد و روغن دهتوره و دیگر روغن های گرم مثل آن بمالد و همین است
علاج فالج و آن استرخای یک جانب بدن است در طول از سر تا قدم و گفته اند که هر گاه رنگ
عضو مفلوج متغیر شود و صغیر و باریک گردد علاج پذیر نیست و همین است علاج استرخا و آن
ترهل و ضعفی است که ظاهر میشود در عضوی بسبب عجز قوت محرکه و همین است علاج تمدد و آن
تشنج عصب بود از جهت مبداء و از جهت خلاف آن چنانچه عضو هیچ جانب حرکت نکند و همین است
علاج اختلاج یعنی جستن اعضا و همین است علاج رعشه و آن علتی بود که در اعضای کبیره
حادث شود بسبب عجز قوت محرکه از تحریک عضل یا ثبات آن بطریق اتصال پس حرکات ارادیه
بحرکات غیر ارادیه یا ثبات ارادی بتحریک غیر ارادی مختلط شود و همین است علاج خدر بارد
و خدر عبارت از نقصان یا بطلان در حس لمسی است و همین است علاج سکته و آن سده
تامه است که در بطون دماغ حادث شود و اعضا بسبب آن از حس و حرکت معطل شوند و فرق میان
سکوت و میت آنست که پنبه منفوش برابر سوراخ بینی صاحب سکته نهند اگر پنبه حرکت نماید
معلوم کنند که زنده است والا مرده و همچنین اگر در مردمک چشم صاحب سکته شبیه چیزی یا چراغ
معلوم شود زنده بود والا میت باید که صاحب سکته را تا هفتاد و دو ساعت که سه شبانروز
باشند دفن نکنند و همین است علاج تشنج و آن علتی است عصبی که عصب بسوی مبداء خود حرکت کند
و از حرکت انبساطی باز ماند و عضو نیز تابع او شود و همین است علاج کزاز و آن تشنج
عضلهای پس گردن است و همین است علاج صداع بارد لیکن در صداع بارد احتیاج ماء العسل نیست

واما صرع وآن سده غیر تامه است که در بطون دماغ و مجاری اعصاب حادث شود و روح نفسانی
را از نفوذ در اعضا منع کند و بقراط گفته که اگر صرع بعد از بلوغ حادث گردد زایل نمیشود و دوار
وآن مرضی است که چنان پندارد که چیزها میگردد و سدر وآن مقدمه دوار است و چنان
محسوس میشود که بخاری از بدن متصاعد میشود و بسبب آن چشم تاریک میگردد کابوس
وآن مرضی است که چون آدمی در خواب رود پندارد که چیزی گران بر سینه اوست و او را میفشارد
و نفس او تنگ شده و آواز نتواند داد و نتواند جنبید و لیثرغس که ورم بلغمی دماغ است و سبات
وآن خواب مفرط طویل بود که بدشواری بیدار شود و جمود وآن مرضی است که آدمی ناگاه
بر یک حال بماند مثلا اگر ایستاده باشد همچنان ایستاده بماند و اگر نشسته باشد نشسته بماند و نسیان
یعنی فراموشی علاج جمیع امراض مانند علاج صداع بارد است و دبید الورد از برای صداع و دوار
و سدر نیز فایده میکند و قرص مثلث در آب حنا طلا نمودن صداع بارد را نیز نافع بود و چون
بندق هندی یعنی ریٹھه در آب سائیده دو سه قطره سعوط نماید صداع مزمن و شقیقه را بسیار مفید
بود و چون جندبیدستر بر سر صاحب لیثرغس مالیده شود یا بوید نافع بود و مضغ کباب چینی و
دارچینی و وج و عاقرقرحا برای فالج و صرع بسیار نافع است و مغز سر مرغ چون پخته بخورد موجب
جودت ذهن و نافع است نسیان را و خوردن تریاق و مثرودیطوس از نیم درم تا یک درم
از برای سکته و صرع و فالج و لقوه بسیار نافع است و تابه گرم کرده بر سر گذاشتن و کندش
و قرنفل و جندبیدستر بو یانیدن بصاحب سکته بسیار مفید بود و تنقل از حب صنوبر بالخاصیت
نفع میکند بصاحب لقوه و فالج و نظر کردن در آئینه چینی نافعترین اشیا است صاحب
لقوه را و آئینه چینی آنست که از مس و نقره و برنج ساخته باشند و شراب و سرکه ضارترین
اشیا است امراض عصبانیه را و اجتناب از خوردن شب در امراض دماغ

واجب دانند و طلاء موبزج برای خدر مفید بود و اسطوخودوس و کشنیز خشک یک یک ماشه در یک توله
اطریفل کشنیزی آمیخته بدهد از برای دوار و سدر و کابوس مفید بود و حلتیت با سکنجبین خوردن
برای صرع بسیار نافع است و وجور عود صلیب فایده بلیغ میکند و نوشیدن پنیر مایه حیوانات خصوصاً
خرگوش با سرکه نیز از مجربات است و همچنین سنگ عقیق سائیده چون مکرر بنوشند فایده میکند و
شرب بندق هندی و سعوط آن در آب چقندر نیز نفع دهد و جوزه عود صلیب در ریسمان کبود بسته
در گلوی مصروع انداختن مجرب اشیاء است و آویختن لسبد و یاقوت و زمرد در گردن مصروع
بسیار مفید است و آویختن دم موش بر سر صاحب صرع مجرب دانسته اند و بوئیدن عاقر قرحا و آویختن
آن نیز نافع است و سعوط استخوان سوخته انسان شفا میدهد از صرع و بوئیدن جند بیدستر و
حلتیت نیز نفع میکند و تبخیر تاج خروس نیز نافع است و غذا از گوشت بز و مرغ و گنجشک مناسب بود
مالیخولیا و آن تغیر ظنون است بسوی بدی و فساد صاحب این مرض همیشه بداندیش و ترسان و
اندوهمند باشد بغیر سببی ظاهر اگر از احتراق خون بود صاحبش همیشه فرحان و خندان بود و
اگر از احتراق صفرا باشد با جنون و غضب و اضطراب بود و اگر از احتراق سودا باشد با گریه و کثرت
خوف و فکر بود و اگر از احتراق بلغم بود با کسل و سکون بود علاج آن اگر از احتراق خون باشد
فصد هفت اندام کند بعد از آن فصد صافن نماید و اگر خوف سقوط قوت نباشد در هر حال
ابتدا بالفصد کنند و باید که نشتر وسیع زنند تا ماده غلیظه بیرون آید و حجامه با شرط بر هر دو ساق پا نیز
مفید بود و تبرید صاحب مالیخولیا از آمله مربی شسته بورق نقره پیچیده همراه شیره آلو بخارا شیره
کشنیز خشک مقشر شیره خرفه سیاه شربت نیلوفر تخم فرنجمشک کنند و مفرح بارد با شیره زرشک شیره آلو بخارا
شربت انار شیرین نیز نافع بود و روغن بنفشه و روغن بادام و روغن کدو بر تارک سر مالیدن و
در بینی و گوش چکانیدن مفید بود و تبرید جگر از گلاب صندل و کافور کنند و اگر احتیاج تنقیه شود

نضج ماده از منضج بارد باید نمود پس هرگاه نبض عریض و ملایم شود و قاروره کدر و غلیظ گردد و رنگ
آن از سفیدی بسیاهی آید چرایته اسطوخودوس بسفایج هر یک هفت ماشه افسنتین هلیلجات از هر یک شش ماشه
سنای مکی افتیمون در پارچه کتان بسته هر یک شش ماشه غاریقون دو ماشه مغز فلوس شش یا هفت توله
ترنجبین گلقند شیر خشت تمر هندی از هر یک چهار توله شیره بادام پنجدانه در منضج بارد زیاده نموده تنقیه کنند و
همین است علاج مالیخولیای صفراوی لیکن تبرید و تسکین درین قسم زیاده باید نمود و اگر بعد از مسهل تنقیه
بحب افتیمون کنند انسب بود و طریق استعمال آن مانند حب ایارج است و بدانند که در سودای که از
احتراق خلط حادث میشود بعضی از علامات آن خلط که از احتراق آن سودا حادث شده نیز میباشد
پس در منضج و مسهل آن ادویه مخصوصه آن خلط نیز میباید و بجمیع وجوه رعایت آن خلط نمایند و در
مالیخولیای بلغمی و سوداوی آلو بخارا پنجدانه گل گاوزبان گاوزبان گیلانی هر یک پنج ماشه گل سرخ
اسطوخودوس تخم کاسنی نیمکوفته شاهتره تخم خطمی سفید هر یک هفت ماشه در منضج حار افزایند و اگر شدید الحرارة
بود موقوف نمایند پس هرگاه ماده نضج یابد بروز مسهل بسفایج فستقی افتیمون در پارچه کتان بسته چرایته
هلیلجات غاریقون ترید موصوف در مسهل افزایند و چون ماده غلیظه محتاج منضج زیاده میباشد
باید که در اثنای مسهلات منضجات دهند و در مالیخولیای سوداوی ترطیب زیاده باید نمود و اگر
در بلغمی بعد از مسهل مغز فلوس تنقیه بحب ایارج نمایند و در سوداوی بحب افتیمون کنند اولی بود و
در مالیخولیای صفراوی و سوداوی بعد از تنقیه ماء الجبن و شیر بز و ماء القرع بسیار مفید بود و تقویت
دل از مشرودیطوس و دواء المسک حار و مفرح حار باید کرد و برای صاحب این مرض تفریح و انبساط
و نوم نافعترین اشیاست و ترطیب هوای خانه و ریاحین عطریه در خانه ریختن و بو یانیدن روغنها و
روایح طیبه و خورانیدن اغذیه مرطبه فاضل الکیموس و بردن بحمام پیش از غذا و آب نیمگرم بر سر ریختن
بهترین تدابیر است و از کثرت جماع و از اغذیه که سودا را زیاده کند مانند عدس و کرنب و گوشت خشک و

از حریف و مالح و شدیده الحموضه احتراز ضرورست و هرگاه فساد طعام خصوصاً حموضت فم معده معلوم
شود قی کنانند و قرشی گفته که نصف درم افیون با آش جو دور میکند جنون را در یک روز لیکن
احوط آنست که اول از قدر قلیل شروع سازند و بتدریج تا مقدار مذکور رسانند و در مالیخولیای
مراقی اگر بسبب مرض ورم حار مراق باشد علاج ورم حار باید کرد و گذاشتن محجمه بشرط بر مراق مفید
بود و گفته اند که فصد بعد هر چهل روز درین مرض مفید بود و نوشیدن شیر خر بسیار نافع بود و اگر
ماده سرد باشد نطولات و ضمادات حاره باید کرد و درین قسم تنقیه از ادویه شدید الحرارة
نباید کرد و گلقند و سکنجبین مفرحها و جوارشهای مقوی معده و دل مفید بود و غذا چون مرغ و زرده
بیضه و مانند آن مناسب بود علامت مالیخولیای مراقی کرب و قلق و تنگی سینه و تهوع و جشاء حامض و جوع مفرط
و درد درمیان هر دو شانه باشد زکام و نزله فضلاتی که از دماغ فرود آید اگر بمنخرین آید زکام گویند
اگر بحلق و سینه آید نزله گویند و اگر حار باشد علامت آن سرخی رو و چشم و تیزی رطوبت که از دماغ
می آید علاج آن بهدانه عناب سپستان تخم خطمی سفید گاوزبان گیلانی در آب جوش خفیف داده
صاف نموده شربت بنفشه داخل کرده بدهد و اگر نزله باز نه ایستد گوند کتیرا هر یک یکماشه در خمیره خشخاش
آمیخته همراه همین جوشانده زیاده کند و لعوق و حبوب و غرغره کوکنار و غیره که حبس نزله کند استعمال نمایند
و تا دام عطسه گیرد و اگر حاجت تنقیه شود بعد از نضج از مسهل بارد و حب بنفشه تنقیه کنند و طریق استعمال
این مثل حب ایارج است و در صورتیکه ماده بلغمی باشد تنقیه از مسهل گرم و حب ایارج هم مضایقه ندارد
و اگر ماده تیز و با حدت باشد اول فصد سر اروند نماید و تبریدیکه در صداع مذکور شد بدهد و روغنهای
سرد مانند روغن نیلوفر و کدو و استنشاق نماید و از کافور و صندل تبخیر کند و تا زکام زایل نشود از
خوردن گوشت احتراز نماید و اگر چه نزله حار باشد از هوای سرد و آب بسیار سرد اجتناب نماید و
خواب بعد خصوصاً بعد از طعام نکنند و در ابتدا نزله احتباس نزد بلکه اگر محتبس شود از شکار طبرزد و کاغذ و عنبر

و عود تبخیر کنند و نیز طبیخ بابونه و مانند آن انکباب نماید طریق دوم در امراض چشم اگر شب کوره
عارض شود باید که زهره گاو قدری در شیشه کرده دو روز در آفتاب گذارد پس استعمال نماید
و کحل شب استعمال کنند و ملا نفیس گفته که چون دار فلفل و وج در جگر بز غرس کنند و بریان نمایند
و صدیدیکه ازان بیرون آید در چشم کشند برای شب کوری عجیب است و کندش و صبر و جند بیدستر
بویند و کحل گل کنجد برای بیاض یعنی سفیدی که در چشم افتد مجرب و آزموده است و دخان
سندروس با قدری عنبر و مشک در چشم کشیدن حول را که آن عبارت است ازان که مریض
یک چیز را دو چیز بیند فائده میکند خیالات و او آنست که در هوا و روبروی چشم اشکال و الوان
مخالف دیده شود اگر بسبب نزول باشد علاجش گفته میشود و گفته اند که چون خیالات تا شش ماه
بیک و تیره بماند و کدورت بصر و ضعف آن بیفزاید آن چشم از نزول ایمن ماند و اگر بسبب الخره سوداوی
دماغ باشد اطریفلات و خمیرجات و دیگر مقویات دماغ نافع بود و اگر بسبب الخره معده باشد اصلاح
معده و تقویت آن بکنند نزول آب و آن عبارت است از رطوبت غریبه که در ثقبه عنبیه جمع
آید و مانع ابصار شود علامت او آنست که مریض را مانند پشه و موی و دود پیش چشم محسوس
شود و چیزی را که بسیار روشن باشد مانند چراغ و ماه مضاعف بیند چون مستحکم شود و سفید
صاف و رقیق باشد بغیر از قدح علاج نبود و در ابتدای آن تخم کتم باریک سائیده در شهد
در چشم کشند و دخان کندر برای ابتدای نزول آب و سیلان رطوبت از مجربات اوستاد
و مداومت خوردن اطریفلات و خمیرجات کنند و سعوط کاهیل از مجربات است و عصا
نیز نافع بود و کحل لاجورد در چشم کشیدن ریختن مژه را باز دارد و روغن خسته زرد آلوی تلخ
مالیدن بعد ازان که به آب نمک شسته باشد قمل اجفان را یعنی سپش که در پلک متکون
مفید بود و همچنین صبر و مومیج را طلا نمودن نافع است شعر منقلب و شعر زائد شعر منقلب آنست که

مژگان از لون بجانب چشم باشد و شعر زاید آنست که موی زاید باطن پلک فروتر از منبت مژه میروید علاج
آنست که آن موی را بر کنند و شیر انجیر و خون ضفدع یا خون قراد شتر یا خون قراد سگ بر موضع
نتف طلا کنند و عصاره آمله از برای ضعف بصر و سوزش چشم مجرب و آزموده است و کحل صدف
استعمال سازند و اگر درین امراض ازین تدابیر فایده نشود بعد از نضج تنقیه از مسهل جار کنند بعد از آن
حب ایارج و حب شبیار بخورد و قروح چشم اگر در قرحه چرک بود اول ماء العسل در چشم کشند و شیر
بز اندرون چشم چکانند بعد از آن شیاف کندر در چشم کشند و ذرور سنکهه استعمال نمایند و شیاف زنگار
برای جرب چشم و دمعه و گل چشم مجرب و آزموده است مازو کوفته و بیخته مثل غبار سائیده بر اجفان باشد
و سه ساعت بگذارند زایل میکند جرب عین را و کافور محلول در آب نیز نافع بود و جرب خشونتی
باشد در باطن پلک و با آن خارش بود و دمعه آنست که همیشه چشم از اشک باشد و گل چشم را
بهندی بهولی گویند شعیره ورم دراز مانند جو بر منبت اجفان حادث میشود و باید که در ابتدای
مرض رسوت گل ارمنی صبر در آب کاسنی سائیده ضماد نمایند بعد از ان خون کبوتر طلا نمایند و
ضماد کردن با موم گداخته نیز مفید بود و کحل کافور برای حرقت عین فایده میکند چون سوخته فتیله
چراغ بر تهالی جستی نهند و اندک تیل چراغ بر آن انداخته از سپاری چهالیه بسایند و سائیده از آن
در چشم کشند برای سلاق مجرب است و سلاق آنست که جفن غلیظ و سرخ گردد و باشد که مژه
بریزد و بیشتر بعد از رمد حادث شود و شیاف ظفره برای ظفره یعنی ناخنه فایده میکند و آن
زیادتیست که بر ملتحمه شروع میشود از گوشه های چشم و بر تمام ملتحمه می رسد و علاج غرب که ناصور چشم
است اول چرک ناصور از پنبه کهنه پاک کنند و مونگ را خائیده بر ناصور بندند و استخوان سر گربه
که در زمین بنهایت چهل روز دفن کرده باشند سائیده ذرور نمایند و آب برگ توری خصوصا جنگلی
در ناصور انداختن بغایت نافع است و چکانیدن شیاف غرب نیز نافع است و بر ناصور داغ نهادن

نهایت مفید بود و اگر درین امراض ازین تدبیر فایده نشود فصد کنند و تنقیه از مسهلها و حب ایارج نمایند
طرفه نقطه سرخ در ملتحمه حادث شود علاج آن در ابتدا قطره خون بال کبوتر یا بط و یا گل ارمنی
در چشم چکانند و در انتها با محللات چکانیدن مفید بود تکدر که سرخی خفیف مانند رمد در چشم حادث میشود
علاج آن خفیف از علاج رمد بود ذبره ورم بود در ملتحمه یعنی در سفیدی چشم سبل که پرده بود
در چشم که از انتفاخ رگهای ملتحمه و قرنیه حادث میشود علاج آن از لعاب بهدانه شیره عناب شیره
مغز تخم تربوز شربت نیلوفر تبرید کنند و ضماد گل ارمنی استعمال نمایند و پارچه از نیل رنگ نموده مدام بالای چشم
دارد و پاه که دوای هندی است چون در آب سائیده گرد اگرد چشم طلا کنند مفید بود و گهره برای درد چشم و
رمد و دمعه بسیار مجرب است و دوائی شب نیز مفید بود و شیاف ابیض در شیر دختر یا شیر خر حل کرده
در چشم کشیدن نیز نافع است و حب گهیر و در آب کوکنار سائیده گرد اگرد چشم طلا کنند و اگر این تدبیر فایده
نکند فصد سرارو از جانب مرض بگیرد و زلو پس هر دو گوش و در نقره گردن هفت هفت عدد چسپانند
و روز دوم نیز چنین کنند و اگر احتیاج تنقیه شود نضج ماده از منضج بارد نموده از مسهلها بارد تنقیه کنند
پس حب هلیله خورد و طریق استعمال این مثل حب ایارج است و در صورتیکه ماده مرکب باشد و یا مزاج
مریض گرم نباشد تنقیه از حب ایارج هم مضایقه ندارد و در دبیج رمد عظیم بود که ملتحمه متورم شود و چشم نیک
بند نتواند کرد علاج آن مانند علاج رمد بود و رسوت و گیرو با آب کوکنار طلا نمودن برای ازاله
گهانجنی مفید بود و بعد از آن که پختگی معلوم شود زغال کهنه دیوار حمام را با آب سائیده بیرون پلک
طلا کند و اگر سرعت نضج مطلوب باشد قرنفل زرد چوب در آب سائیده طلا نماید و خانه زنبور طلا نمودن
نیز نافع است روزکوره علاج آن لعاب بهدانه لعاب اسبغول شیره خشخاش شربت نیلوفر تناول
کنند و شیر بز و روغن بنفشه و روغن کدو در بینی چکانند و ترطیب تقویت دماغ با غذیه مرطبه و تغلیظ
خون با غذیه لزجه مثل هریسه و کله پاچه کنند و در آب سرد غوطه زنند و برود حصرم در چشم کشد برده

رطوبت غلیظه که اندرون جَین متحجر شود می باید که انزروت باندکی سرکه طلا نماید و از تحلیل آن شق شود شق کند و بیرون آرد طریق سیوم در امراض گوش اگر درد گوش از گرمی عارض شود علامت آن سرخی گوش و سوزش آن و شدت درد و تسکین آن از اشیای بارده بود تبرید یکه در زمد گذشت باید داد و مهاورد در شیر دختر یا شیر بز حلکرده نیمگرم در گوش چکانند و شیاف ابیض در شیر بز یا شیر دختر چکانیدن مفید بود و روغن گل با اندک سرکه جوشداده نیمگرم در گوش چکانند و ماء القرع و ماء الخیار در گوش چکانیدن نیز فایده میکند و اطراف گوش به صندلین و گلاب و کشنیز سبز و کاهو طلا کنند و انکباب پوست خشخاش نمایند و اگر درد گوش نهایت سخت بود اندک افیون در روغن گل حلکرده نیمگرم در گوش چکانند و اگر از ورم باشد نیز تبرید مذکور مفید بود و طلای جدوار طلا نماید و طلای زرد با آب کشنیز سبز یا آب عنب الثعلب سبز نیز مفید بود و اگر ازین تدبیر فایده نشود فصد سرارو کنند و اگر حاجت بزلو افتد نیز بکار برند و اگر احتیاج تنقیه شود نضج ماده از منضج بارد نموده بمسهل بارد تنقیه کنند و اگر ورم تحلیل نشود و درد زیاده گردد و تب شدت کند می باید که لعاب حلبه تخم کتان تخم مرو شیر دختر آمیخته نیمگرم در گوش چکانند تا نضج یابد و منفجر شود و پس فتیله پنبه کهنه ساخته بعسل سرشته در گوش نهند تا پاک شود و بعد از آن انزروت سائیده بر فتیله که بعسل سرشته باشند پاشیده در گوش گذارند و اگر بسبب طول زمان قرحه کرم متولد شود علامتش آنست که حرکت آنها محسوس شود عصاره افسنتین با سرکه در گوش چکانند و چکانیدن آب برگ شفتالو نیز مفید بود و هر گاه بمیز از آلت بیرون کند و ادویه قاتل کرم که در بحث درد سر گذشته در اینجا نیز مفید بود و همین است تدبیر هوام که در گوش رود و اگر آب در گوش رود می باید که کف دست را بر سوراخ گوش نهد و بر یک پای ایستاده بر جستن شروع کند و یا قدری پنبه را بر سر چوبی پیچیده گرم کرده در گوش بگرداند تا جذب کند و اگر درد گوش از سردی باشد

روغن بابونه روغن سوسن روغن بلسان نیمگرم کرده در گوش چکانند و روغن ترب و روغن بادام
تلخ نیز درین باب مجربست و روغن زرد کهنه در گوش انداختن مسکن درد است و همچنین دو سه قطره
از شیر زقوم در گوش چکانیدن درد را ساکن میکند و همچنین آب سکهدرسن مجربست و بگیرند گرده زرگاو
و قدری از شحم آن و نمک سائیده بر آن بپاشند و نیم بریان کنند و فشرده آب آنرا بگیرند و در گوش چکانند
بجهت گرانی گوش و درد آن بتجربه رسیده است و اگر درد بسبب ورم سرد باشد عنب الثعلب مغز فلوس
اکلیل الملک بابونه در آب کشنیز سبز سائیده نیمگرم نموده گرد اگرد گوش ضماد نماید و همین ادویه را در شیر
گاو جوشانیده بخار آن بگیرد و روغن های مذکور در گوش چکانند و طبیخ برگ سیب مسکن درد گوش است
و باد سرد و آب سرد که بگوش رسد و درد پیدا کند علاج آن نیز همین است علاج درد گوش از سبب
ریاح باشد و گوش را گرم داشتن مفید بود چون مازو باریک سائیده در شراب کهنه آمیخته بچکانند
رطوبت صرف که از گوش سائل شود قطع کند و اگر به تنقیه حاجت شود نضج ماده از منضج حار نموده
بمسهل حار تنقیه کند پس از آن حب ایارج و حب شبیار خورد و شخصی را که نقصان یا بطلان در سماعت
او عارض شود نیز علاج همین است و روغنهای مذکور و روغن زرد آلوی تلخ در گوش چکانند و
انجیر و خردل بکوبد و فتیله ساخته در گوش نهد و قطور مومیائی با روغن گل بگرانی گوش نافع بود
دوی و طنین یعنی آمدن آواز در گوش همین علاج دارد و روغن قسط را چکانیدن هم مفید
بود و انکباب شبت بگیرد و چون افسنتین با سرکه جوشداده صاف نموده نیمگرم در گوش چکانند
خارش گوش را ببرد و اگر گوش را آواز عظیم ناخوش آید تقویت دماغ از اطریفلات و خمیرجات
کند و شمومات و مروخات و مقویات دماغ بکار برد **طریق چهارم در امراض بینی**
اگر خون از بینی آید تبرید یکه در رعاف گذشت باید داد و گل ارمنی با سرکه بر سر ضماد کنند و اگر آمله خشک
در آب سائیده بر یافوخ ضماد کنند نیز فایده نماید و کافور قدری در سرکه جوشانیده در بینی

چکانیدن خون آمدن از بینی باز دارد و آنچه معمول و مجرب است کافور قدری در آب فشرده
سرگین خر حل نموده در بینی بچکانند در حال رعاف را بند میکند و اگر قدری افیون اضافه کرده شود
اقوی خواهد بود و همچنین پشم شتر سوخته در بینی دمیدن در حال رعاف را بند میکند و اگر ازین تدبیر
فایده نشود فصد سرارو کنند و محجمه بر دوش و شکم نهند و رعافی که در روز بحران واقع شود قطع
نکنند مگر وقتی که ضعف طاری شود **خشم** بطلان یا نقصان قوت شم باشد سعوط مشک
استعمال کنند شخصی را بطلان شم عارض گردید با وجودیکه تنقیه دماغ مکرر نمود هیچ فایده نشد
روزی عطسه آمد و بلغم غلیظ دفعةً از راه بینی برآمد صحت یافت و سرکه بجوشانند و در شیشی کرده پیش بینی
نهند و انکباب شونیز استعمال نمایند و اگر ازین تدبیر فایده نشود بعد از نضج از مسهل جار و حب ایارج
تنقیه کنند و گاه باشد که گوشت زاید در منخرین روید و موجب این مرض گردد آنرا **بواسیر انف**
گویند **علاج** فصد سرارو کنند و زلو بچسپانند و تبریدی که در رمد گذشت بدهند بعد از آن تلیین طبیعت
بمسهل بارد نموده بحب هلیله تنقیه کنند و فتیله زاج در بینی نهند و ضماد حب السلاطین بر بینی نمایند و
بالای آن مرهم زنگار نهند و ضمادی کردن نیز بسیار فایده میکند و اگر ازین تدبیر زایل نشود قطع
کنند **قروح انف** اگر زخم بینی تر بود بعد از فصد و حجامت پس سر و تنقیه مرهم سفیداج استعمال
کنند و اگر خشک باشد موم روغن و روغن بنفشه و روغن کدو بمالند و خشکی بینی را نیز همین علاج بود و اگر
بروغن گل و روغن بید سعوط کنند عطاس را نافع بود و همچنین بوئیدن تفاح نیز نفع دهد و چون
بعد از تنقیه صندل و گلاب و کافور و روغن گل را ببویند خارش بینی را سودمند بود و شخصی که بوی بد
دریافت کند و بوی نیک نشنود بید ستر مدام در بینی او چکانند و چکانیدن بول خر بسیار نافع بود
و نفوخ سعد مفید بود و اگر بدین تدابیر فایده نشود تنقیه بلغم از مسهل و حب ایارج کنند و شخصی که بوی
نیک نیابد و بوی بد نشنود مشک دایم بچکانند و اگر فایده نشود تنقیه خلط محترق نماید **طریق پنجم** در امراض

دهان ولب زبان در جوشش دهن که سرخ باشد نیز تبریدیکه در ... گذشت مفید
بود و ذرور کافور بعمل آرند و صندل سفید در گلاب سائیده بر زبان مالیدن فائده میکند و مضمضه کافور
و مضمضه لعاب اسبغول درین باب مفید بود و اگر بدین تدبیرها فایده نشود فصد سر ارو و چهار رگ
کند و اگر حاجت بزلو افتد نیز بکار برد و اگر احتیاج تنقیه شود نضج مواد از منضج بارد نموده بمسهل
بارد تنقیه کنند و در جوشش دهن که ماده سرد باشد مضمضه بامیران بکار برد و ذرور لسان الثور
بر زبان پاشند و مضمضه مغز فلوس نیز مفید بود و اگر به تنقیه حاجت آید بعد از نضج بمسهل گرم تنقیه
کند آکله مانند جوشش دهن باشد لیکن فساد آن بیشتر و انتشار آن زودتر بود و اورا رائحه کریهه
باشد علاج آن فصد کنند و زلو و حجامت بکار برند و تنقیه سودای محترقه نمایند و مضمضه
حضرمی بکار برند تا منتشر نشود و تدبیریکه در جوشش دهن گذشته اینجا نیز مفید بود و اگر انتشار نه ایستد
فلدفیون بمالند سیلان لعاب از دهن اگر از حرارت و رطوبت باشد در حالت خلو معده
زیاده بود علاج آن فصد باسلیق کنند و زرشک با سکنجبین و شربت انار بنوشند و مضمضه ورد
استعمال کنند و کاسنی تازه با نمک بخورد و اگر بسبب رطوبت معده باشد تنقیه از مسهل گرم و حب ایارج کنند
و گلقند و جوارش مصطگی و مانند آن تناول نمایند و اگر بسبب کرم باشد در خواب سیلان لعاب زیاده شود
علاج آن گفته خواهد شد بخر یعنی گنده دهن که اگر با آن کثرت بزاق و غثیان باشد از آب نیمگرم
مکرر قی کنند و گلقند و سکنجبین ممزوج نموده لعق نمایند و اطریفل کشنیزی و جوارش عود خورند و اگر بمسهل احتیاج
شود از مسهل حار و حب ایارج تنقیه کنند و مصطگی و قاقله و قرنفل و کندر بخایند و حب عود در دهن
گیرد و اگر بسبب فساد گوشت بن دندان باشد فصد چهار رگ کنند و تنقیه بمسهل بارد نمایند و مضمضه
مازو کنند و اگر بسبب حرارت معده باشد از تناول اطعمه بارد تسکین خواهد یافت و در خلای معده
زیاده خواهد شد آب تمر هندی و شیره زرشک با شربت انار شیرین و سکنجبین تناول کنند و بعد از نضج تنقیه

بمسهل آرد و نماید و حب [illegible] در دهن دارند **ورم زبان** اگر ماده گرم باشد علاج آن مثل علاج
جوشش دهن که از گرمی باشد نماید و اگر سرد باشد مثل علاج جوشش دهن که از سردی باشد بعمل آرد و
همچنین است علاج استرخا و ثقل زبان **بطلان ذوق** گاه باشد که حس ذوق باطل گردد علاج
آن تنقیه از مسهل گرم کند بعد از آن حب ایارج و حب شبیار خورد و مضمضه عاقرقرحا بکار برد و اگر در مزاج
گرمی باشد مضمضه ریباسی نماید و اگر مجموع طعمها را تلخ دریافت کند باید که تنقیه صفرا از مسهل بارد
کند و اگر شیرین دریافت شود این دلالت بر غلبه خون است و یا بر بلغم شیرین اگر غلبه خون باشد
فصد کند و تنقیه صفرا نماید و اگر غلبه بلغم باشد از مسهل حار تنقیه سازد و اگر شور یا ترش دریافت کند
علاج آن نیز بمسهل حار باید کرد و هر دو مضمضه که برای بطلان ذوق مفید است بحسب
احتیاج از آن مضمضه نماید **ضفدع** غده سخت باشد که زیر زبان حادث شود اگر سرخ و با سوزش
باشد تبریدیکه در ورم گذشت باید داد و فصد سرارو نماید و زلو بچسپاند و تنقیه بمسهل بارد کند و اگر
سفید و سخت باشد بعد از نضج تنقیه بمسهل حار بعمل آرد و ادویه اکاله مانند نوشادر کافی و زاج محرق و
زنگار و مر با سرکه بسایند و بر زبان بپاشند و ادویه که در بواسیر بینی مذکور شده اینجا نیز مفید بود و اگر
ازین تدبیر بهتر نشود شق کنند و ماده اش بیرون آرند علاج **خشکی زبان** مانند علاج جوشش دهن سرخ
باشد و مضمضه مورد بعمل آرند و کفی که در خیار وقت قطع آن ظاهر میشود از برای ترقیدن زبان مفید
بود و اسبغول کتیرا و بهدانه در دهن گیرند و در آب لعاب آورد مضمضه کند و علاج ورم لب نیز
مثل علاج جوشش دهن سرخ باشد و ضماد گلنار بکار برد **قروح و شور شفت** علاج آن نیز مثل
علاج جوشش دهن است و مرهم سفیده مفید بود **بواسیر شفت** و آن آنست که لب زبرین سطبر
شود و در میان آن شق گردد و باشد که مانند توت پیدا شود و گاهی بر هر دو لب منتشر گردد و
باید که فصد سرارو و چهار رگ کند و مسهلی که در مالیخولیا گذشته بدهد شخصی بهمین مرض مبتلا شده بود اول

زلو چسپانیدم بعد از آن فصاد حب السلاطین استعمال کنانیدم صحت یافت و علاج ترقیدن لب
مثل علاج ترقیدن زبان باشد و پوستی تنک بیضه بران نهند **طریق ششم در امراض اسنان**
ولثه **درد دندان** اگر شدت باشد و از ملاقات چیزهای سرد تسکین یابد تبرید کند در بدن
گذشت باید داد و فصد سر ارو و چهار رگ کند و باز زلو بچسپانند و مضمضه عدسی کند و اگر درد لغایت
شدید باشد کافور را با سرکه و گلاب ممزوج نموده نیم گرم مضمضه نماید و افیون بخورد و بر دندان
بمالد و سنون زرد برای درد و استحکام دندان مجرب و آزموده است و بعد از نضج از مسهل بارد
تنقیه کند و اگر درد شدید نباشد و از ملاقات چیزهای گرم تسکین یابد اصل السوس مقشر نمکو قسط پرسیاوشان
گاوزبان گیلانی دانه هیل نبات سفید در آب جوشانیده صاف نموده بدهد و همین ادویه
جوشانیده مضمضه کند و حلتیت و سیر بریان نموده بر دندان نهند و برشعثا بخورد و بر دندان
بمالد و اگر حاجت تنقیه شود بعد از نضج از مسهل گرم تنقیه کند و اگر بدین تدبیر درد ساکن نشود و لثه
متورم نباشد از زنبور قلع نمایند و یا پنبه را در شیر انجیر و شیر زقوم تر نموده بر دندان نهند و یا چربی
ضفدع بحری بر آن نهند تا منقلع شود لیکن احتیاط کنند که اثر این دوا به دیگر دندانها نرسد و اگر با درد
لثه متورم باشد قلع فایده نمیکند درین صورت علاج ورم لثه نماید و اگر بسبب کرم باشد دندان را بخار
تخم گندنا تخم ترب بحری بز بدارد که کرم بیرون آید و مضمضه با برنگ استعمال نماید **تحرک اسنان** اگر
بسبب رطوبت رقیقه بود که لثه را سست کند علامت آن لثه مسترخی باشد و لعاب دهن جاری
بود و اندرون بیخ دندان سردی دریافت کند علاج آن مضمضه عاقرقرحا و سنون نیله تهوتهه
استعمال کند و بعد از نضج از مسهل حار تنقیه کند و اگر بسبب ورم حار لثه بود علامت آن شدت درد و
ضربان باشد علاج ورم لثه کند و مضمضه عاقرقرحا و سنون زرد که برای درد دندان مفید است
استعمال کند و اگر بسبب ضربه و سقطه باشد نیز همین علاج بود و سنون زرد بمالد و سنون پوست مغیلان

نیز مجربست و اگر بسبب نقصان گوشت لثه و تاکل آن باشد باید که فصد سر از و چهار رگ کنند و بعد از نضج تنقیه به مسهل بارد نماید و سنون کرسنه استعمال کنند تا کل و **تقلقل اسنان** اگر بسبب ماده ردیه متعفنه باشد که دندان را بوسیده و ریزه نماید علامتش آنست که دندان لاغر شوند و رنگ آن متغیر گردد می باید که تنقیه از مسهل و حب ایارج نماید و مضمضه و سنون از مقویات دندان کنند و اگر بسبب یبوست باشد اغذیه و اشربه مرطبه بخورند و لعاب اسبغول و سفیده تخم مرغ و شیر خر و روغن بنفشه باهم بیامیزند و بر دندان بمالند و مضمضه کنند **تغیر رنگ دندان** اگر سیاه یا سبز باشد از غلبه سودا بود و اگر زرد بود از غلبه صفرا باشد علاج آن از مسهلات و حبوبات که مخرج سودا و صفرا باشد تنقیه کنند و بعد از تنقیه اگر زرد باشد مالیدن دقیق شعیر و عدس و خطمی با سرکه بعد از آن که مضمضه از آب عنب الثعلب سبز و سرکه کرده باشند نافع بود و اگر سیاه و سبز باشد روغن گل با بیخ کبر و افسنتین و افیثمون و اشنه و مصطگی رومی مالیدن مفید بود و سنون مجلی درین مرض نیز فایده میکند **حفر دندان** جسمی بود شبیه بسفال که در بیخ دندان متحجر شود و رنگ آن نیز سیاه و سبز و زرد میباشد و آن بسبب بخارات معده بود علاج آن تنقیه بدن و معده از خلط غالب کنند و سنون مجلی بر دندان بمالد و مسواک نماید و آنچه مستحکم باشد با آهن از دندان جدا کند **خارش دندان** علاج آن به تنقیه سودا بود و پرهیز از اشیای تلخ و تیز و مالح نماید و مضمضه از گلاب و سرکه و سکنجبین مفید بود **آب رفتن از دندان** چنان باشد که دندان تحمل چیزهای گرم و سرد و سخت نتواند کرد علاج آن تنقیه از مسهل حار و حب ایارج بود و سنون حب النجار بر دندان بمالند و از زردی بیضه نیمبرشت و یا از طحال بریان کوفته و از عنصل بریان کوفته با سرکه تکمید کنند **ضرس** اگر کندی دندان بسبب خوردن اشیای حامضه یا عفصه باشد علاج آن نمک و عسل و مانند آن از اشیای گرم سایند بر دندان بمالد و یا خرفه و مغز بادام و مغز نارجیل را بکوبند و بمالند و مضمضه از شیر تازه نیز مفید بود

واگر بسبب بلغم حامض یا سودا بود که در معده مجتمع باشد علاج آن تنقیه معده از قی و تسهیل
کنند و بعد از آن ادویه مذکوره را دلک نمایند ورم لثه اکثر ورم آن حار باشد علامتش درد
و ضربان بود و گاه باشد که بسبب رطوبت بلغمی بود و علامت آن سفیدی رنگ و برودت ملمس بود
علاج آن مثل علاج جوشش دهن است و همچنین باشد علاج قروح لثه و اگر لثه متعفن باشد فلدفیون
بمالند پس از آن گلنار و مازو و مانند آن و سنون کرسنه استعمال کنند و علاج ناصور مانند علاج
لثه متعفنه باشد و اگر به نشود روغن را بجوشانند و صوف بر طرف میل بسته در روغن غوطه دهند و گرم گرم
بر ناصور نهند و اگر خون از لثه آید سنون سپاری چهالیه مفید است طریق ها منقسم در امراض
حلق و لهاة و مری خناق ورم لوزتین و عضلات مری و حنجره باشد که مانع تنفس و
بلع شود تبرید یکه در مد گذشت بکار برد و فصد سر ارو کند و بعد از آن هفت هفت زلو پس
گوش و میان گردن بچسپانند و روز دوم تکرار عمل نماید و فصد رگ زیر زبان کند و حجامت ساق و
میان شانه نیز مفید است و اگر جدوار بنفش در آب کشنیز سبز یا آب عنب الثعلب سبز سائیده
بر گلو طلا کنند برای خناق و درد گلو مجرب است و همچنین تنزوی خطائی تنها یا با جدوار در
آب کشنیز سبز نیز مفید بود و غرغره از لعاب اسبغول و آب کشنیز سبز در اورام حاره حلق مفید است
و غرغره مغز فلوس در آب کشنیز از برای خناق بسیار نافع است و در تنها مغز فلوس در
شیر گاو که بالای آن دور کرده باشند مالیده صاف نموده غرغره نمایند و در خناق سخت ضفدع
کلان بری را شکم شگافته گرم گرم بر گلو بندند و پنبه کهنه را پهن نموده بر آتش گرم کرده
مکرر به بندند و سنگ پشت را محاذی یا در دهن مخنوق دارند تا هوای دهن سنگ پشت بموضع
خناق رسد باذن الله تعالی در اندک مدت ورم خناق را تحلیل میکند و استاد مرحوم در خناق
سخت همین تدبیر میفرمودند و هر گاه ماده جمع شود و ورم مسترخی گردد و رنگ آن زرد شود

نوشادر و نمک سائیده در روغن گنجد ... تکثیف باشد علاج آن ... برند و غرغره از روغن زرد
و آب گرم و یا از ماء العسل نافع است و ... ض در میان تکثیف انگشت یا آلت او را منفجر گرداند و اگر
حاجت تنقیه شود بعد از نضج مسهل بارد تنقیه نمایند بهتر آنست که بعوض مسهل حقنه کنند و در ورم بلغمی
بعد از نضج از مسهل گرم و حقنه گرم تنقیه کنند و از عسل و آب کامه یا از انجیر و تخم ترب غرغره کنند و در ورم
سوداوی که بسیار اندک بعد از انتقال ورم حاری باشد بعد از فصد و حجامت ساق تلیین و ترطیب
ماده از منضج نموده تنقیه سودا از مسهل و حقنه کنند و غرغره شیر و انجیر و تخم مرو کنند و اگر زبان
مریض مدام بیرون دهن ماند علامت ردی بود و هرگاه کف از دهنش برآید امید زندگانی
نباید داشت و اشربه و اضمده و غرغره مخنوق می باید که نیمگرم باشد و اگر ماده کثیر باشد غرغره بعد
از تنقیه مناسب بود و نهادن شاخها بالاشرط بر موخر گردن معین بر نفس و بلع باشد و ملاذه افتاده
را از گل دیگدان که آتش رسیده سرخ شده باشد و یک فلفل سیاه سائیده آمیخته ملاذه بآن بردارند و
غرغره گلنار بکار برند و مازو و گل سرشوی را بسرکه سائیده بر تارک سر ضماد سازند گاه باشد که سبب
آن خلط حار باشد علامتش سرخی و سوزش و تشنگی باشد علاج آن مثل علاج جوشش دهن که از ماده
حار باشد باید کرد و علاج ورم لهاة نیز مانند علاج جوشش دهن است و نجه ورم حار بود که در عضلات
طرفین حلقوم عارض شود و علامتش آنست که از خارج سرخی از گوش تا گوش ظاهر شود و مانع
بلع و آواز گردد و علاج آن مانند علاج خناق گرم باشد و ثبور حلق را نیز همین علاج بود زلو یا غیر آن
که در دهان تعلق گرفته باشد سرکه و نمک یا سرکه و انگوزه باهم آمیخته مکرر غرغره کنند و اگر گل سیاه در خریطه
نهند و دهن علیل را بدان پر کنند هرجا که باشد بسوی گل میل میکند و بیرون آید و گرفتن طحلب
در دهان هم همین عمل دارد و یا سیر بخورانند و در آفتاب نشانند تا گرمی اشتداد کند پس قطعه
یخ یا کوزه آب سرد بر لب نهند باشد که میل بسردی کند و بیرون آید و اگر بنظر آید بمنقاش گیرند و اندکی

جبر کرده برفق بیرون آرند واگر زبود در حلق باشد سعال [illegible] هل دهند ولقمه وخار وماتند آن
که در حلق متعلق باشد واگر بحس درآید نیز از [illegible] باید آب بنوشند ولقمه بزرگ خورده
قی کنند واسفنج یا صوف را بخیطه بسته بلع نمایند وقتیکه متعلق را تجاوز کند آب برد بخورد پس برود
برکشند وشخصی را که از کمند خفه کرده باشند می باید که کمند را از حلقش وا کنند پس اگر کف از دهن او برآید
امید زندگانی نیست واگر برنیاید فصد سرارو کنند و بروغن بنفشه وآب نیم گرم غرغره نماید و سر دست وپا
بمالد و پاشویه کنند وحقنه نماید **بحة الصوت** گرفتگی آواز اگر بسبب نزله باشد علاجش گفته شده
اگر بسبب گرمی حنجره باشد چنانچه بعد از حمیات حاده حادث گردد علاج آن شیره تخم خیارین شیره
تخم خرفه سیاه شیره تخم کدو در عرقیات برآورده با شربت بنفشه ویا نیلوفر تناول کنند واگر بسبب سردی
حنجره باشد چنانچه در هوای سرد حادث شود اصل السوس مقشر نیمکوفته بادیان گاوزبان پرسیاوشان
نبات سفید در عرقیات بجوشانند وصاف نموده بخورند واگر بسبب تری حنجره حادث شود
ثقل حنجره بود وخشونت ودرد دندان نمیباشد بیخ بادیان اصل السوس مقشر نیمکوفته بادیان
پرسیاوشان نبات سفید در آب جوشانیده صاف نموده بخورد وعسل در آن آمیخته غرغره کند و
اگر بسبب یبوست حنجره باشد خشونت ودرد باشد واکثر این از غبار ودود حادث شود لعاب بهدانه
لعاب اسپغول در عرقیات برآورده با شربت بنفشه وشربت نیلوفر خورد واگر بسبب کثرت صیاح
حادث شود علاج آن نیز مثل سوء المزاج حار کنند وغرغره از مسکه وشکر مناسب بود واز روغن بنفشه
غرغره کردن نیز مفید بود وزردی بیضه نیمرشت خورند و بحة الصوت که بسبب خوردن سیندور
باشد گل چراغ با پان پیچیده بخورد قی می آرد وگلو را میگشاید واگر درین مرض احتیاج به تنقیه باشد
بحسب غلبه خلط تنقیه کند **عسر البلع** وآن آنست که ماکول ومشروب بدشواری فرو برد واین
مرض علاج پذیر نمیباشد **اورام مری** اگر حار باشد تپ وتشنگی شدید ودرد درمیان هر دو شانه

بود و اگر بارد باشد ثقل در میان کتفین باشد علاج آن مانند علاج ورم حار و بارد است چنانچه
خواهد آمد مگر اضمده و اطلیه این مرض در میان کتفین کنند نفث الدم تدبیر که در مذکور شد
با شیره رشته پوست بیخ انجبار ولایتی و شیره خرفه سیاه و بارتنگ تناول کنند و اگر بند نشود
فصد باسلیق کنند و قرص کهربا و قرص گلنار دهند و اگر سبب آن نزله باشد سم حبس نزله کنند
و غذا در جمیع امراض حار آش جو و کھچڑی مونگ مناسب است طریق ششم در امراض
صدر و آلات تنفس ضیق النفس مرضی بود که چون عارض شود نفس تنگ و متواتر گردد و
ماده این مرض گاه باشد که در ریه بسبب ردی مزاج ریه متولد شود و گاه باشد که از دماغ منصب شود
و علامت انصباب آنست که با علامت نزله باشد مثل ثقل و تمدد در دماغ و صداع بود و
ضیق دفعة حادث شود می باید که ابریشم خام سبوس گندم گاؤزبان گیلانی گل گاؤزبان
زوفا اصل السوس مقشر نیکوفته نبات سفید در آب جوشانیده و صاف نموده بدهند و لعوقات معتدله
که تسهیل اخراج بلغم و تغلیظ مواد رقیقه نماید همراه جوشانده مذکور باید داد و اگر ماده منصبه حار باشد
فصد هفت اندام یا باسلیق کنند و نضج ماده از منضج بارد نموده از مسهل بارد به تنقیه پردازند و
لعوق نزله بی عدیل است و لعوق معتدل در هر حال مناسب بود و لعوقات در این مرض بهتر
از مشروبات اند و روغن سوسن روغن نرگس و مانند آن که معین بر نفث مواد باشد بمالند و
لعوق گاؤزبان مجرب است و سفوف برگ آگهه نافع است و اگر از این تدبیر فایده نشود بعد
از نضج تنقیه از مسهل گرم و حب الایارج کنند و قی بعد از مسهل مفید بود و اگر ضیق بسبب بخارات حاره
قلب باشد علاج خفقان کنند و اگر بسبب ریاح و ابخره اعضا تنفس باشد شیره تخم کشوث شیره بادیان
و گلقند بخورانند و تنقیه بمسهل گرم کنند و اگر بسبب ورم ریه یا ورم عضو مجاور او باشد علاج آن بعلاج
آن عضو کنند نفس انتصاب چون عارض شود بدون راست کردن گردن و کشیدن او

یا فوق نفس نمی آید علاجش مانند علاج ضیق باشد سعال یعنی سرفه و آن حرکتیست از سینه
و ریه که بسبب آن طبیعت از ریه و دیگر اعضائی قریبه او اذیت را دفع میکند و اسباب آن
مانند اسباب ضیق النفس علاج آن مانند علاج ضیق النفس بود و حب گل پسته برای اکثر اقسام
سرفه مجرب است و خوردن تریاق کبیر برای سعال بارد مفید بود و سعال که بسبب نزله باشد علاج
نزله کنند و مبادرت بعلاج آن زیاده باید کرد که در اکثر منتقل بسل میشود و لعوق نزله نیز مفید
بود و گاهی بسبب گرمی و خشکی ریه باشد علاج آن در بحة الصوت گذشت و اگر حاجت تنقیه شود
بحسب غلبه خلط تنقیه کنند و اگر سعال بسبب ذات الجنب ذات الریه و ورم کبد و صدر و فم معده
باشد علاج مرض اصلی کنند ذات الجنب ورمی بود که در عضلات داخله یا در غشاء مستبطن
اضلاع یا در حجاب حاجز حادث شود و در طرف یمین یا در طرف یسار و این را ذات الجنب خالص
گویند و اگر در حجاب حاجز مخلل اضلاع و در عضلات خارجه حادث شود از ذات الجنب غیر خالص
گویند علامت آن تب دایم و درد ناخس زیر اضلاع و سعال و نبض منشاری بود و علاج آن
تا روز سیوم فصد باسلیق از جانب مخالف کنند و عناب سپستان و بهدانه تخم خطمی سفید در آب
جوشداده صاف نموده شیره تخم کاهو مقشر شربت بنفشه خاکشی داخل کرده بخورند و موم سفید و
روغن گل بر آتش گداخته بر جای درد بمالند و پنبه کهنه بالای آن ببندند بعد از آن قیروطی
عنب الثعلب بکار برند و اگر حاجت تنقیه شود در روز مسهل مسهل بارد تنقیه کنند و درین امراض تنقیه
بهتر از مسهل بود و آب سرد نباید خورد گفته اند که ماده ذات الجنب چون در چهارده روز تحلیل نشود
جمع شده ریم می گردد و بعد از انفجار اگر در چهل روز منتفع نشود اکثر اندفاع آن منفث باشد
منجر بسل میشود شوصه ورمی گرم بود در حجابی که بر اضلاع خلف است و صاحب این مرض
تواند کرد و بهیچ وجه نتواند خفت و زیر حجاب حاجز درد باشد ذات الریه ورمی گرم بود

در ریه علامت آن تپ دایم و سعال و ضیق النفس و درد در مقدم صدر و نبض منشاری بود **ذات الصدر**
ورم گرم بود در حجابیکه قاسم صدر است بنصفین در جانب قص علامت آن تپ دایم و قلق و مریض از
غم سعده تا بستر قوه ورد ناخس دریافت کند و نظر به بالا و زیر نتواند کرد و بر پشت و پهلو خواب نتواند
کرد **ذات العرض** ورمی باشد در همین حجابیکه در جانب فقرات پشت حادث شود
علامت آن آنست که مریض درد در میان هر دو شانه دریافت کند و خواب بر پشت باز نتواند
کرد علاج این امراض مانند علاج ذات الجنب است مگر آنکه در ذات الصدر بر سینه ضماد کنند
و در ذات العرض میان هر دو شانه و در شوصه ضماد نباید کرد **دسل** قرحه باشد که در ریه حادث
گردد بسبب نزله حاد و ذات الجنب و ذات الریه و سعال مزمن و نفث الدم که از ریه باشد علامت آن
تپ و سعال و نفث مده بود و فرق در میان مده و خلط آنست که مده بعد از ساعتی در آب می نشیند
و چون بر آتش نهند بوی بد آید و جراحت ریه که ابتدای سل باشد نیز علاج پذیر نیست مگر از برای
تخفیف عوارض لعوقات خورند و قرص سرطان همراه شیر خر یا شیر زنان و یا بز دهند و سرطان
را پایها دور کنند و شکم شگافته بآب نمک شسته همراه آش جو دهند شیخ بوعلی فرموده که مسلول را
گلقند تازه بسیار دهند حتی که نان خورش هم همین باشد نفع عظیم خواهد کرد و از مجربات قرشی است
که غری السمک را در آب گرم حل کنند و با نبات شیرین کرده بخورند و شیر تازه بی نمک خوردن هم مناسب
بود و غذا شوربا از گوشت بره و چوجه مرغ و پارچه کنند و علاج نفث مده غلیظ که بدون از تپ
باشد از اصل السوس مقشر نیمکوفته و پرسیاوشان و مانند آن که در طبیخ گرم گذشته در آب بجوشانند
و بعد هر ورق روغن بابونه و مانند آن را بر سینه بمالند و همین است علاج مده که بسبب دبیله در صدر متحقق شود
طریق نهم در امراض قلب حرکت مضطربه که بدل عارض گردد **خفقان** گویند
علاج باید که فصد باسلیق از جانب چپ کنند و بعد از آن فصد صافن نمایند و آبه مرغی شسته

بورق نقره پیچیده همراه شیره خرفه سیاه شیره کشنیز خشک شیره زرشک هر یک شش ماشه شیره آلوبخارا
پنجدانه در گلاب عرق کیوڑه عرق گاؤزبان عرق صندل سفید از هر یک سه توله برآورده شربت
انار شیرین دو توله تخم فرنجمشک پنج ماشه داخل کرده تناول نمایند و خمیره صندل بقدر شش ماشه همراه
تبرید مذکور عوض آمله مربی خورده و قرص کافور با تبرید دادن نیز مفید بود و صندل در آب کشنیز
سبز سائیده بر سینه ضماد کنند و نوشیدن گلاب و عرق کیوڑه و عرق صندل در امراض قلب
بسیار فایده میکند و سیب و بهی و انار بخورند و در امراض قلب افراط ادویه شدید البرودة مناسب
نبود و اگر ضرورت باشد پس ادویه حاره که مقوی قلب باشد مخلوط نمایند چنانچه زعفران در قرص
کافور مخلوط نموده میشود و نگذارند که طبیعت قبض شود و نیز باید که با ادویه مسهله ادویه قلبیه
یار باشند تا اثر آنها را بدل رسانند و هم تقویت دل نماید والد شریف در تالیف شریف مینویسند که
عم مرحوم منڈی را در خفقان مع تقویت دل مع مراق استعمال میفرمودند و گاهی نصف منڈی
و نصف گاوزبان را عرق کشیده برای امراض مذکوره میدادند گاهی تنها و گاهی همراه
ادویه و معاجین قلبیه و چون گاجر را در تنور بریان نموده پوست باریک دور نموده و خسته آنرا
جدا کرده زیر آسمان شب داشته صباح قدری گلاب و قند آمیخته بخورند برای خفقان و تقویت
دل مجرب آزموده است و در خفقان سوداوی که علامت آن فکر و وحشت و خوابهای بد
باشد دواء المسک مفید بود و نرگس و چنبیلی بوید و روغن سوسن و زنبق بر سینه ضماد کنند و اگر به تنقیه
خلطی از اخلاط حاجت افتد بطوریکه در مالیخولیا گذشت بکار برند و آنچه در مالیخولیا مفید بود
اینجا نیز نافع آید پس از آن ماء الجبن و شیرخشت و ماء الخیار دهند و اگر از مشارکت معده باشد اصلاح معده
بگلقند و سکنجبین کنند و جوارشهای بارده و حاره بحسب حاجت بخورند و تنقیه معده بحسب غلبه خلط نمایند
و اگر بمشارکت عضو دیگر باشد علاج آن عضو کنند و اگر بسبب کثرت صوم و استفراغ و نزف الدم

بر ... ات باشد با ... دایم و سعال و ضیق النفس و درد در مقدم صدر و نبض منشاری بود ذات الصدر
ساختن و دادن ماء الجبن نیست بگیرد شیر بز جوان ... قدری علاج در ظرف گلی ... تخته تیز بعض از آن
جوش دهد و در کمال جوش سرکه اندازد و از چوب انجیر که چهار پاره کرده باشند حرکت دهد تا آب
سبز برآید و شربت نیلوفر داخل نموده بخورد از هفت توله هر روز شروع کند و یک نیم رطل تا
سه روز بر همین قدر دارد بعد از ان یک یک توله و دو دو توله هر روز زیاده کند و در روز
دهم و دیگر ایام مسهل سفوف میداده باشند بعد از ان بدستور هر روز کم نماید و
دادن چهل روز یا زیاده و کم موقوف برای طبیب است و همچنین از یکنیم رطل کم و زیاده دادن
اختیار طبیب است و در اثنای خوردن ماء الجبن پرهیز از لبنیات و مخلطات و حلویات و حموضات
شدیده و از بقولات لازم داند و احتراز از جماع و از جمیع حرکات متعبه واجب داند و در صورت
کثرت ماده مغز فلوس خیارشنبر و ترنجبین و شیرخشت همراه ماء الجبن در ایام مذکوره نیز خورده میشود
بعد از ان سفوف لاجورد دهند و غذا آش جو یا شوربای یا خشکه یا نان روده یا شوله و همین است
ترکیب دادن شیر بز و ماء الخیار و ماء القرع لیکن سفوف و مسهل مغز فلوس در این ایام استعمال نمیکنند
غشی حالتی باشد که جمیع قوی محرکه و حساسه معطل شوند علاج بستن اطراف و سخت
مالیدن آن و بوییدن عطریات کنند و آب سرد و گلاب بر رو زنند و موی سر را بکشند و
شاخها و پاشویه بکار برند و چون افاقت شود علاج خفقان کنند زیرا که هر دو در سبب قریب اند
و اگر بسبب درد باشد تسکین درد کنند و اگر بسبب تناول سموم یا گزیدن حشرات باشد علاج آن کنند
چنانچه می آید ضغطه قلب گاه گاه عارض شود مریض چنان دریافت کند که دل او می فشارند
بعد از ان غشی خفیف می افتد و لعاب از دهن او جاری میگردد علاج آن استفراغ سوداکنند
و تقویت قلب از مفرح حار و تریاق کبیر نمایند تقبض قلب مرضی است که انسان چنان دریافت

بورق نقره پیچیده همراه شیره خرفه سیاه شیره کشنیز خشک شیر در زشک یک شیشه مانند آن
نفسانیه و علامتی [illegible] ظاهر میشود که قلب از سینه بیرون می رود
علاج آن بعد از فصد باسلیق مثل علاج تقشر قلب بود احتواء رطوبت بر قلب
صاحبش اختلاج دریافت میشود که دل او در آب شناوری میکند علاج آن بعد از نضج از
مسهل گرم و حب ایارج تنقیه کنند و سنبل و زعفران و گلسرخ و مانند آن از ضمده حار بر دل
ضماد کنند و مریض را لعقه آوردن نافع هست و دواء المسک حار مفید بود طریق ادهم
در امراض پستان اورام پستان از اخلاط اربعه و ریح و مائیت میباشد
لیکن در اکثر ورم دموی بود علاج آن در اورام گفته شود و چون بعد از فصد و زلو استعمال
و سکنجبین آب بنرند و بنهند از برای ورم دموی پستان سودمند بود و گاهی بسبب انجماد
شیر در پستان ورم گرم پیدا می شود و آن از سرخی و درد و سختی و انتفاخ پستان معلوم میشود
می باید که پارچه بگلاب و سرکه تر کرده بر پستان نهند و آرد جو و باقلا و مغاث با آب کشنیز سبز
و آب خرفه سبز و زردی تخم مرغ ضماد کنند و وقت انتها و سکون درد محللات ضماد سازند
و اگر ماده جمع گردد منضجات استعمال کنند و تخم ریحان در شیر گاو پخته به بندند نضج ماده می نماید
و قیروطی تخم کتان استعمال نماید که ماده را نضج میدهد و بعد از نضج منفجر گرداند و چون عضو از
مده پاک شود مرهم مدمله نهند و گاهی بسبب تجبن شیر تمدد حادث شود بغیر از ورم علاج آن باید
که نطول [illegible] بونه استعمال نماید و حرام مغز در شراب بپزند و ضماد کنند شیر منجمد را تحلیل کند و اگر ورم بسبب کوفتگی
پستان حادث شود ماش و دانه مویز کوفته در آب سرد سرشته ضماد کنند و ضماد طین قیمولیا و
طلای کندر از بزرگ شدن پستان باز دارد و یا افیون و [illegible] با سرکه ضماد کنند همین عمل کند
و طلای انار که محکم کننده پستان و بزرگ سازنده پستان خورد است وقت حاجت بکار

برند ضماد سموم برای بزرگ کردن پستان خوردن غمست طریق یازدهم در امراض
معده وجع معده اگر درد معده بسبب سم است علاجش گفته شود و اگر بسبب ریاح عارض
شود علامت آن تمدد و شراسیف و قراقر و جشا باشد باید که شیره تخم کشوث شیره بادیان گلقند
دهد و جوارش کمونی و مانند آن نیز مفید بود و تنباکو در تحلیل ریاح معده و درد ریحی آن و نشف
رطوبات نافع بود و همین است علاج قراقر و نفخ معده و جشا و تثاوب و تمطی و جشا نفخی
بود که از راه دهن مندفع شود و تثاوب دهن دره باشد و تمطی آن باشد که همه
اعضا کشیده شود و اگر درد معده بسبب فساد غذا است باید که بآب نمک مکرر قی کند بعد از آن
گلقند و سکنجبین ممزوج نموده همراه گلاب بخورد و غذا آب یخنی دهد و همین است علاج قی و هیضه
و گلاب این امراض فایده عظیم دارد و هیضه آن باشد که طعام در معده هضم نشود و
فاسد گردد و آنچه لطیف و صافی بود بقی مندفع گردد و آنچه غلیظ بود باسهال و اگر از ین تدابیر
مذکوره به نشود سنا مکی پنج ماشه تربد سفید مجوف خراشیده سه ماشه در گلقند آمیخته همراه عرق بادیان
دهد یا روغن بید انجیر بقدر یکتوله در عرق بادیان حل کرده بخورد و اندکی نیم گرم نموده ضماد
کند و از سبوس گندم و نمک تکمید کردن نیز فایده دارد و همچنین تکمید کردن به برگ شبت مفید
بود و هرگاه صاحب هیضه را که اندک قی شده غشی پیدا آید و دندان بر هم نشیند پس باید که شاهیها
و پاشویه و شمومات مناسبه بکار برد و نارجیل دریائی و عود صلیب و جدوار و نفس بقدر نیم ماشه
در گلاب سائیده در حلق چکاند فایده بلیغ مینماید و همچنین تریاق فاروق و پیپا که مستعمل اهل
فرنگ است چون بقدر یکماشه در گلاب سائیده بدهد نیز فایده میکند و الدشریف در تالیف شریف
سے نویسند که راقم در هیضه و درد شکم بقدر دو ماشه و کم و زیاده از آن در گلاب سائیده
استعمال نموده نفع کلی بخشیده در سفری طعام شب گذاشته بود چند کس صباح آن طعام را

خورده‌اند همه را قی کرد بدقی بند نمیشد و بر اعضای بعضی اثر کبودت و تیرگی ظاهر شده بود دوا
دیگر همراه نبود و والد ماجد غفر الله له پتیارا در گلاب سائیده باوزان مختلفه استعمال نمودند فایده کلی
بخشید و دوای قرنفل برای هیضه بیعدیل است و همچنین آن سیب که دوای مذکور در آن تیار
شده است مفید است و نیز اندکی از این سیب سائیده اطفال را که قی عارض میشود اگر بخورانند
نفع دارد و در این امراض هرگاه بعد از نضج به تنقیه حاجت آید بمسهل حار تنقیه کنند و اگر در هیضه
طعام مستحیل بصفرا شود و سوء مزاج و دیگر عوارض هم مقتضی باشد علاج آن بعد از قی از شربت انار
و سکنجبین و دیگر مبردات کنند و اگر در معده بسبب خلط حار لزاع باشد شیره آلو بخارا شیره
زرشک در عرقیات بر آورده سکنجبین شربت انار داخل نموده دهد و بعد از نضج از مسهل بارد تنقیه
سازد و گلاب را گرم نموده پارچه بآن تر کرده تکمید کند اورام معده اگر ورم حار باشد
علامت آن تپ و تشنگی و قی والتهاب معده و درد آن خصوصاً وقتیکه غمز کنند و ورم ظاهر بود
علاج فصد باسلیق کنند و شیره عنب الثعلب شیره تخم کاسنی را در عرقیات بر آورده شربت بنفشه
خاکشی داخل کرده بخورانند و اگر حرارت زیاده باشد دادن تبرید هم مضایقه ندارد و تقلیل غذا
نماید و اغذیه بارده که در سرسام گذشت باید داد و اگر حاجت تنقیه شود بعد از نضج از مسهل بارد
تنقیه کند و مسهل قوی حرقی درین مناسب نبود و در ضماده و اطلیه و مشروبات این مرض
باید که ادویه قابضه عطریه در هر وقت باشند لهذا گفته اند که هرگاه ادویه محلله در عضو شریف
و رئیس استعمال نمایند باید که ادویه قابضه عطریه نیز همراه باشد تا انحلال قوت عضو نگردد و
در ابتدای ورم صندل گلسرخ ربوت پوست کدو در گلاب و آب عنب الثعلب سبز و یا آب گشنیز
سبز سائیده بر معده ضماد کند و بعد از سه روز آرد جو و خطمی زرد وره با گلاب و آب کاسنی سبز
بعد از آن خطمی برگ حلبه زرد آرد جو و سنبل الطیب و بابونه آن ضماد کند و بعد از تنقیه بروز پنجم

آب کاسنی سبز مروق و آب عنب الثعلب سبز مروق که عبارت از ماء الهندبا و ماء الطرطب و ماء عنب الثعلب
الرطب است و طریق ساختن هر دو در قرابادین مرقوم است با شربت زوری و یا شربت نیلوفر
و خاکشی خورد و در ورم احشا سکنجبین استعمال نباید کرد و اگر ورم تحلیل نشود و اراده کند که جمع
گردد و تپ و درد شدت کند آنوقت برگ تخم خطمی تخم مرو هر یک درمی بکوبند و با شیر بز دهند
تا نضج یابد علامت نضج آنست که تپ و درد ساکن شود آنوقت شیر تازه و آب نیمگرم خورد
و شکم از دست بفشارد تا ورم منفجر شود و علامت آن برآمدن مده و خون با سهال
و قی بود آنزمان ماء العسل یا ماء السکر و یا آش جو بنوشد پس هرگاه که شکم از مده پاک شود ادویه
مدمله مانند دم الاخوین کندر گل ارمنی گلنار سفوف ساخته تناول نماید و اگر ماده بار دباشد
بعد از نضج از مسهل حار تنقیه کند پس از آن تریاق اربعه و تریاق مثرودیطوس خورد و شیر شتر
با نبات و یا گلقند بسیار مفید است و آب کاسنی سبز مروق و آب عنب الثعلب سبز مروق و یا
آب بادیان سبز مروق با گلقند نافع بود و مالیدن روغن گل با سرکه فایده میکند و همچنین
روغن یاسمین و روغن بید انجیر و ضماد زعفران برای اورام صلب معده و جگر و ضماد صبر برای ورم
سوداوی بسیار نافع است و غذا آب نخود مناسب بود و اگر گرسنگی غلبه کند چند دانه مویز منقی
یا اندک کهچری مونگ بخورد و ورم عضلات معده را نیز همین علاج است شهوت
کلبی و آن مرضی بود که صاحب آن مانند سگ حریص ماکولات بود هر چند خورد سیر نگردد
و اگر سبب آن سوء المزاج بارد بود که فم معده را کثیف گرداند علاج می باید که جوارشهای
گرم مانند جوارش مصطکی و جوارش کمونی و جوارش عود خورد و مصطکی و انیسون و زیره و نانخواه
خائیدن نافع بود و ضماد قرنفل بکار برد و اگر بلغم حامض باشد که در معده جمع شود علامت آن
ترشی دهن و جشا بود علاج آن بعد از قی و تنقیه از مسهل گرم و حب ایارج مانند علاج سوء المزاج

نفع بود از اشیای حریفه و مالحه و حامض

نماید و اگر بسبب مادتی انصباب سودا بفم معده باشد علامت آن لزع شدید در معده بود که بدون از خوردن طعام ساکن نشود و حرقت فم معده و خمار ترش بود علاج آن فصد باسلیق نماید و تنقیه سودا بطوریکه در مالیخولیا گذشت باید کرد و بعد از آن مقویات معده تناول نماید و اگر بسبب حیات بود قتل و اخراج آن نماید چنانچه می آید و اگر بسبب تحلل بدن و یا استفراغ کثیر یا جوع طویل باشد اغذ غلیظه مانند هریسه کله پاچه و گوشت گاو در روزی اندک اندک بچند دفعه خورند و در آب سرد و جای سرد نشیند شهوت لبقری و آن گرسنگی اعضا بود با سیری معده و این مرض بیشتر در زمستان شدید و کسی را که در سرمائی سخت سیر و سفر کند حادث گردد علامت آن لاغری بدن و عدم اشتها بود و احیاناً غشی نیز افتد و سبب آن برودت مفرط باشد که بفم معده عارض شود علاج آن در حالت غشی علاج غش کنند و در حالت افاقه نان در گلاب و آب تر نموده بخورد و غذاء سریع الهضم تناول نماید و تدبیر سوء المزاج بارد که در شهوة کلبی گذشت بپردازد و گاهی بسبب بلغم لزج غلیظ باشد علاج آن مثل علاج شهوة کلبی که بسبب بلغم بود باید کرد و ضماد گلسرخ استعمال کنند و گاهی بسبب ضعف معده یا حرارت جمیع بدن حادث شود علامت آن تشنگی و قبض طبیعت بود و وقت گرسنگی اگر طعام حاضر نشود غش کند علاج آن وقت افاقه شیره زرشک در گلاب عرق کیوره بر آورده شربت انار شیرین و سکنجبین داخل کرده بخورد هر گاه گرسنه شود همانوقت غذا بخورد و غذا نان که در آب انار و سیب تر کرده باشند تناول کنند فساد شهوت علاج شهوت گل و انگشت و گچ و مانند آن مانند علاج شهوت کلبی که بسبب بلغم حامض باشد باید کرد و خائیدن استخوان چوجه مرغ بریان مفید بود عطش مفرط اگر بسبب اجتماع خلط در معده باشد علامتش آنست که بسبب نوشیدن آب تشنگی ساکن نشود و چون صبر کند و آب نخورد

ساکن سرد و ذائقه دهن نمکین و ترش باشد واین را عطش کاذب گویند علاج آن از آب و نمک قی کنند و سکنجبین و عسل سفید و مانند آن از مقطعات و ملطفات بلغم تناول نمایند و از غذای مولد بلغم احتراز سازند و بعد از نضج از مسهل حار تنقیه کنند و اگر بسبب حرارت معده بود چنانچه در تپ مبادی شدید و بستن سست معده و تناول چیزهای گرم و شیرین تیز بود علاج مانند شیره خرفه شیره مغز تخم کدوی شیرین و لعاب اسبغول با سکنجبین خورد و اگر بسبب حرارت صدر وریه و قلب باشد علامت او انست که هوای سرد زیاده تر از آب سرد تسکین بخشد بخلاف عطش معدی که از آب سرد زیاده تر تسکین می یابد علاج خمیره صندل همراه شیره خرفه در عرقیات برآورده شربت نیلوفر داخل کرده بخورند و خیار و گل و صندل و نیلوفر سوده و صندل در گلاب سائیده بر سینه و دل ضماد کنند و گاهی بسبب غذای غلیظ و لزج حادث شود چنانچه از خوردن ماهی تشنگی پیدا میشود علاج آن مقطعات و ملطفات بلغم مانند سکنجبین با نیمگرم نوشند و اگر بعد از شرب شراب تشنگی حادث شود آب برف بخورند و شیره زرشک با سکنجبین و شربت انار ترش مفید بود و تشنگی که بعد از زیادتی مسهل حادث شود سویق شعیر و نان خشک در آب انار یا آب غوره تر نموده بخورد و تدهین بروغن کند قی حرکتی باشد که از معده حادث شود برای دفع چیزی که درو باشد و ماده آن در جوف معده باشد تهوع حرکتی باشد از معده بی آنکه چیزی دفع شود و ماده آن داخل جرم معده باشد غثیان تقاضای معده است برای دفع بی حرکت و در حالتیکه مطعوم ردی باشد حادث شود و اگر سبب این امراض بلغم یا سودا بود علامت آن شوری یا ترشی دهن و قلت تشنگی بود علاج آن از نمک و آب نیمگرم و تخم ترب و عسل سفید مکرر قی کند و بعد از آن مصطگی پوست ترنج هر یک یکماشه سائیده در گلقند آمیخته تناول نماید و ضماد عود استعمال کند و جوارش کمونی و دواء المسک خورد و اگر قبض طبیعت بود از شیاف ملایم کند و اگر بسبب صفرا بود علامت آن تلخی دهن و تشنگی و خشکی زبان و قی صفراوی بود

علاج آن از آب نیمگرم و سکنجبین مکرر قی کنند و سماق و زرشک سائیده در سکنجبین و شربت انار منجته بخورد و ضماد
طباشیر استعمال کنند و بعد از نضج از مسهل بارد تنقیه کنند و قی که بسبب انصباب ماده از جگر و طحال و مراره باشد
علامتش آنست که این عوارض همیشه نباشد بلکه بعد از قی تا انصباب ماده دیگر بر معده ساکن شوند
علاج آن تنقیه و تقویت آن عضو نمایند و تقویت معده کنند و قی که بسبب فساد غذا بود علاج آن در
بحث وجع معده گفته شد و علاج قی الدم مثل نفث الدم بود و اگر بسبب قروح و بثور معده بود اول ماء العسل
و ماء السکر دهند بعد از آن علاج نفث الدم نمایند و گاه باشد که خون از عضوی در معده منصب میشود
و بسبب سردی آن منجمد میگردد علامت آن غشی و عرق سرد و لرزه بود علاج آن تخم شبت و پودینه
در آب جوشانیده صاف نموده سکنجبین داخل کرده بخورند و مکرر قی فرمایند پس از آن پنیر مایه حیوانات
خصوصاً پنیر مایه خرگوش بخورند و همین است علاج شیر که در معده منجمد میگردد فواق یعنی هچکی اگر سبب
آن مثل سبب قی بود علاج قی کنند و اگر بسبب سوء المزاج بارد معده یا بسبب ریاح معده باشد جوارشهای
گرم خورند و عطسه آوردن و غصه کردن و بر گرسنگی و تشنگی صبر نمودن و خبر هولناک دفعةً پیش مریض
گفتن برای فواق مفید بود و اگر بسبب خوردن اشیاء تیز و حریفه عارض شود از خوردن اشیاء بارده
زایل میشود و اگر بعد از استفراغات کثیره یا بعد از حمیات حاده باشد و این بدترین فواق بود
علاج آن شیر و روغن بادام و مانند آن خورد و اگر بسبب ورم جگر باشد علاج ورم جگر کنند نقصان شهوت
یعنی کمی اشتها اگر بسبب بلغم یا صفراء باشد که در معده جمع شود علاج آن مثل علاج قی بلغمی
و صفراوی بود و اگر بسبب سوء المزاج حار بلا ماده باشد علامت آن جشاء دخانی و تشنگی و کراهیت
از اغذیه حاده باشد و اگر سوء المزاج بارد بلا ماده باشد علامت آن ضعف هضم و جشاء حامض و تلیین طبیعت بود
علاج آن سوای تنقیه مانند نقصان شهوت بود که سبب آن خلط بلغمی و صفراوی بود و
جوارش مصطگی و جوارش عود شیرین و جوارش آمله استعمال نمایند

و دوای سفرجلی در تقویت معده بغایت قوی الاثرست و همچنین حکم دوای تفاحی است و ادویهٔ
مستعمله در تقویت معده باید که حریش دارند و اگر نقصان شهوت بسبب عدم انصباب سودا بر فم معده
باشد علامتش آنست که گرسنگی نبود لیکن هرگاه طعام خورد هضم گردد و بچیزهای ترش و قابض اشتها
شود و درین قسم طحال بزرگ باشد علاج آن تفتیح مسالک طحال سکنجبین بزوری کنند و ثوم و انجیر
با سرکه خورند و قی از معنی تخم ترب درین قسم فایده عظیم میکند و باقی علاج آن مانند سده طحال بود و اگر بسبب
امتلاء بدن از اخلاط بود تقلیل غذا کنند و کثرت حرکت و ریاضت نمایند و اگر بسبب ضعیف جگر و سده آن
باشد علاج استسقا کنند **ضعف هضم** عبارت از آنست که غذا در معده بدیر هضم شود علامت آن
ثقل و تمدد بود و تا زمان دراز در جشا بوی طعام دریافت کند **سوء هضم** عبارت از آنست که طعام
بخوبی هضم نشود بلکه متغیر بکیفیات ردیه گردد و علامت آن بدبوی جشاء و براز و غثیان و حرقت
معده بود **تخمه** عبارت از آنست که معده در غذا اصلا تصرف نکند و هضم نگرداند علاج این هر سه
مرض مانند علاج نقصان شهوت که بسبب سوء المزاج مادی و غیر مادی باشد باید کرد و اگر سبب این امراض
فساد غذا باشد علاج آن تنقیه کنند و اگر سبب آن ضعف جرم معده باشد علامتش آنست که بعد از قی بسیار
حادث شود علاج آن تقویت معده بود با طریفل صغیر و جوارشهای حاده و دوای قرنفل درین باب
بی نظیرست و کذالک سبب دوای مذکور **انقلاب معده** داء آنست که هرچه خورده باشد بعد از هضم
معدی قی کند و فرق درمیان این مرض و ایلاوس آنست که در ایلاوس آنچه بقی برمی آید متعفن و بدبو
مانند براز باشد علاج آن سفوف طین بروغن گاو چرب کرده همراه لعاب بهدانه لعاب ریشه خطمی
در عرقیات برآورده شربت بنفشه چار تخم داخل کرده بخورند و باقی علاج این مانند علاج سحج است **کرب و قلق معده**
هرگاه عارض شود مریض غمگین بیقرار بود و بادی غثیان نیز باشد و در اکثر ماده این مرض حار میباشد
علاج آن از سکنجبین و آب نیم گرم مکرر قی کنند و قرص طباشیر همراه شیره زرشک شربت انار و سکنجبین خورد و

ضماد پوست کدو استعمال نماید و بعد از نضج از مسهل بارد تنقیه سازد و اگر بارد باشد از آب نیمگرم و نمک
مکرر قی کند و بعد از نضج از مسهل حار تنقیه نماید و بعد از آن جوارشهای حاده با سکنجبین عسلی تناول کنند
و روغن مصطگی بمالند **اختلاج معده** وقتیکه اختلاج در فم معده یا اجزاء اعلای معده باشد خفقان و غشی
نیز بود و اگر بسبب مادهٔ بارد باشد که در معده جمع شود یا از عضو دیگر منصب گردد و یا بسبب خلط لذاع می باشد
علاج آن اول دریافت باید کرد که از خلط بارد است یا از خلط حار بعد از آن مانند کرب معده علاج کنند و اگر بسبب دیدان
باشد علاج آن حقنه کنند بعد از آن دیدان را قتل کرده بیرون آرند **حرقت معده** یا بسبب تناول
غذای غلیظ خام باشد علامت آن بعد از تناول طعام غلیظ و وقت هضم غذا حادث شود و در خلو
معده تسکین یابد علاج آن تخم ترب عسل و نمک در آب بجوشانند و قی کنند و غذا سبک بخورند و بعد از
نضج از مسهل حار تنقیه کنند و مقویات معده خورند و گاهی بسبب انصباب سودا از طحال بر فم معده باشد و این
در حالت نهار حادث شود و بخوردن غذاء ساکن میگردد علاج آن فصد اسلیم از دست چپ کنند
و هلیله مربی و آمله مربی و مانند آن بخورند و از ادویه مقوی معده ضماد کنند و خمیر آرد جو بگذارند تا
ترش گردد و در دوغ حل نموده بعد از یکشبانه یک اوقیه تا یک رطل از آن بنوشند از برای التهاب مفرط معده
و تشنگی و قی صفراوی و اسهال صفراوی بیعدیل است **وجع الفواد** درد فم معده باشد چون
عارض گردد شدت درد و غشی شدید و برد اطراف بود و اگر بسبب حرارت باشد علامت آن تشنگی و
خشکی دهن و شباهت دخانی بود علاج آن شیره زرشک در عرق گلاب عرق گاوزبان برآورده سکنجبین و شربت لیمو
داخل کرده بخورد و دوغ در برف سرد کرده مفید بود و اگر بسبب انصباب صفرا می باشد چنانچه وقت
گرسنگی درد های شدید اتفاق می افتد علامت آن با علامات مذکوره زردی زبان و تلخی دهن
بود علاج آن فصد باسلیق کنند و تبرید مذکور دهند و تمر هندی و انار دانه و غوره بخورند و ضماد سماق
بکار برند و روغن گل مالیدن نیز مفید بود و اگر مرگ مهلت دهد سکنجبین نیمگرم و مسهل بارد تنقیه نماید و

در درد مواد بارد و ریحی جوارشهای گرم بخورند و بعد از نضج از مسهل حار تنقیه کنند و مالیدن عطر
گلاب شدید المنفعت است و از قرنفل و شکر سفوف ساخته همراه شیر بز هر صباح و شام بخورند بسیار
مفید است و خوردن قرنفل و سیب دوای قرنفل بی‌بدل است طریق دوازدهم در امراض
جگر ضعف جگر علامت آن قلت اشتها و فساد رنگ و اسهال شبیه بغساله گوشت و درد ضلع
آخرین از جانب ایمن بود و اگر بسبب برودت و رطوبت می‌باشد علاج آن مثل علاج استسقا کنند
سده جگر بسبب اخلاط غلیظ لزجه باشد علامت آن ثقل جگر بدون درد و تپ بود و اگر جانب مقعر
باشد براز رطب بود علاج آن بعد از نضج از مسهل و حقنه حار تنقیه کنند و اگر حرارت و تشنگی باشند
آب کاسنی سبز مروق با شربت انار و سکنجبین خورند و از ملطفات مانند افسنتین و ریوند با
آب کاسنی سبز ضماد کنند و اگر با سده اسهال بود احتباس از قوابضات کنند و آب کاسنی سبز
با زرشک و رب یا شربت آن مناسب بود و علاج سده ماساریقا نیز همین است و اگر جانب محدب
جگر باشد بول اندک و رقیق بود علاج آن مدرات مانند تخم کرفس انیسون بادیان و بیخ کاسنی
با سکنجبین بزوری و شربت دینار دهد و شراب حلو درین مرض مضرت دارد و اگر حرارت
هم باشد شیره تخم خیارین تخم کاسنی تخم خربوزه تخم کشوث و مانند آن با سکنجبین بخورد و قرص لک
با آب کاسنی سبز مروق و سکنجبین بزوری تناول نماید و قرص ورد نیز مفید بود نفخه جگر علاج آن
مثل علاج نفخه معده بود و جمیع اضمده و اشربه محلله مفید بود و شراب صرف بیگرم بر نهار خوردن
نافع است اورام جگر اگر آن حار باشد علامت آن تپ و تشنگی و سوزش و درد جگر و ثقل آن
بود علاج آن اولاً فصد باسلیق یا هفت اندام از دست راست کنند و بعد آن اگر ورم مقعر
جگر باشد علامت آن با علامات مذکوره فواق و قی و قبض طبیعت بود علاج آن مانند علاج
علاج ورم معده بود و اگر ورم محدب جگر باشد علامت آن سعال و ضیق النفس باشد و احتباس

بول و جانب راست زیر ضلع آخرین بوقت لمس درد و ورم محسوس شود در علاج آن ادویه مدره
بکار برند و مانند علاج سده جگر جدبی علاج کنند و آب نارین با سکنجبین برای ورم جگر بسیار سودمند بود
هرگاه جمع گردد تدبیر آن نیز در ورم معده گفته شده و در ورم جگر نگذارند که طبیعت قبض شود و افراط
اسهال مهلک بود و باید که ادویه رادعه که بر جگر استعمال میکنند با ادویه ملطفه مفتحه یار باشند تا ماده را متحجر شدن
ندهد و همچنین ادویه محلله که استعمال نمایند با ادویه قابضه عطریه یار باشند تا قوت عضو تحلیل نشود و باید که
مبالغه در تبرید جگر نه نمایند زیرا که منجر باستسقا خواهد شد و نه در تسخین جگر که منجر بذبول خواهد گردید و این قوانین
در اضمده و اشربه ملحوظ دارند و هلیلجات و سقمونیا را در اورام جگر استعمال نباید کرد پس در ابتدا از تخم کاسنی
صندل زرد و آرد جو عنب الثعلب در آب کشنیز سبز و آب عنب الثعلب سبز و روغن گل و قدری سرکه سایند
ضماد کنند و در وقت تزاید اکلیل الملک و افسنتین و زعفران زیاده نمایند و در وقت انتها صندل
موقوف کنند و در وقت انحطاط بر افسنتین و زعفران و عود و مانند آن اکتفا نمایند و اکثر اطبای این زمانه
بدین قوانین نظر ندارند و بلا تامل علاج میکنند و مریض را هلاک میسازند چنانچه شخصی را از اعزه شاهجهان آباد
ورم جگر شد معالج او که خود را در فهم و ذکا یگانه زمان میدانست تامل در حال مریض ننموده
بمعالجه تپ که از لوازمات این مرض است مشغول شد و بعد از دو مسهل حال مریض متغیر گردید و والد شریف که از مریض اخلاص میداشتند
روزی بطریق عیادت تشریف بردند دیدند که سر را بر تکیه کلان نهاده سرنگون نشسته است و نفس او تنگی میکند
چون از خادم آن استفسار حال نمودند معلوم شد که از سه روز و شب همین طور نشسته میماند و بسبب
تنگی نفس قطعاً خواب نمیدارد والد مغفور فرمودند که این حالات فقط بسبب تپ نمیباشد سببی دیگر خواهد بود چون
ازار بستر راست کرده بطرف جگر ملاحظه کردند در محدب جگر ورم معلوم شد والد مرحوم چون حوصله بلند داشتند
هرگز چیزی نگفت و کسی را بر خطای طبیب مطلع نساختند بعد از آن هرچند مردمان خانه مریض خواستند که جناب ایشان معالجه
کنند قبول نکردند چون در خانه خود تشریف آوردند فرمودند که در معالجه آن فلان شخص از معالج بسیار غلطی واقع شد حالا حالت ندارد

در چند روز بهلاک خواهد گردید چنانچه بعد از چند روز چنین واقع شد طفلی چهار ساله در ورم جگر مبتلا شد چون
نزد احقر آوردند از احوالش دریافتم که در محدب جگر ورم است علاجش از مدرات نمودم بعد از
چندی مدرات را شب در آب کاسنی سبز مروق تر نموده صبح مالیده صاف نموده شربت بزوری
و سکنجبین داخل کرده دادم و گاهی قرص زرشک هم درین ترکیب اضافه می نمودم هر گاه که ماده کم شد و
خوف انتشار نماند مسهل سبک دادم چندان فایده نکرد و باز بمدرات مدت مدید علاج آن نمودم چون
از ماده حرارت زایل شد و موسم سرما آمد شیر شتر هم دادم بعد از آن گلقند و شربت دینار گاهی تنها و
گاهی همراه شیره تخم کشوث و مانند آن از مدرات قلیلة الحرارة میدادم در مدت ازین تدبیر صحت یافت
و تا حال موجود است و مقصود ازین حکایت محض فایده انام است **حصاة جگر** سنگ که در جگر متولد
میشود و علامتش آنست که همیشه قی کند و درد و نخس در جگر معلوم شود بدون ورم و صلابت آن
و هر گاه فصد کنند در خون ریگ می آید **علاج آن** می باید که پاره پاره کنند و از مدرات بیرون
آرند چنانچه در حصاة گرده و مثانه می آید **سوء القنیه** مقدمه استسقا باشد علاج آن خفیف علاج
استسقا بود **استسقا** سبب آن ماده بارده باشد که در خلل اعضا مستقر میشود و سبب آن ضعف کبد
و سردی مزاج آن باشد و آن سه قسم است اول لحمی و علامت آن تهبج جمیع اعضا بود دوم
زقی و علامت آن ثقل و بزرگی شکم و درخشندگی پوست آن و شکم مثل مشک پر آب بود چون دست
بر آن نهند یا از پهلو به پهلو شوند آواز آن آواز آب آید سوم طبلی علامت آن بزرگی شکم که با آن ثقل
نباشد و بر آمدن ناف بود و چون دست بر شکم بر نهند آواز طبل آید **علاج** تقلیل غذا کنند و اکتفا بر آب
نخودی نمایند و اگر نتوانند اندکی کهچری مونگ خورند و بجای آب عرق عنب الثعلب یا آب آهن تاب اندک
اندک نوشند و دبید الورد و مانند آن همراه شیره عنب الثعلب و شیره تخم کشوث با شربت دینار و یا بگلقند
و شربت بزوری خورند و شیر شتر با نبات و یا همراه شربت بزوری و شربت دینار بسیار مفید بود و گاهی

دبید الورد و مانند آن همراه شیر شتر داده میشود و شیر شتر از چهار دام شروع کنند و شیر هر روز بهمین قدر
اکتفا نمایند و بعد از سه روز یک یک دام بیفزایند تا بیک رطل نهایت بدو رطل رسانند و دادن چهل روز یا
کم و زیاده موقوف برای طبیب است و بول شتر نیز بهمین طور میدهند و هرگاه که شیر شروع کرده شود
در غذا کم باید کرد تا آنکه یکوقت غذا و یکوقت شیر باشد تا مرض مستحکم نشود و دادن شیر جایز نیست و قبلیکه
شیر دوشیده شود همانوقت بخورند و الذ شریف سفوف خافث تالیف جد امجد بعد هضم همراه شیر
استعمال میفرمودند و قرشی گفته که تریاق فاروق بقدر نخود خوردن هم نافع است و گفته اند که
گوشت موش صحرای را خشک کرده بکوبند و دو درم بدهند استسقاء لحمی را مفید بود و ضماد سنبل الطیب
استعمال کنند و اگر با استسقا حرارت باشد قرص زرشک و کلکلانج با روهمراه آب کاسنی سبز مروق و
آب عنب الثعلب سبز مروق با شربت بزوری یا سکنجبین بزوری باید داد و واجب است که عنب الثعلب
سیاه نباشد و ترکیب دادن و قدر شربت آب کاسنی مروق و آب عنب الثعلب مروق مانند شیر
شتر است مگر مسهل فلوس بطوریکه در مای الجبن میدهند درین هم میدهند اگر در استسقا اسهال هم باشد
آب بارتنگ سبز مروق بارتنگ شیرین و بارتنگ مناسب بود و ترکیب ساختن و دادن و قدر شربت
آن مانند عنب الثعلب سبز است و اگر درین امراض حاجت تنقیه شود بعد از نضج از مسهل گرم
تنقیه کنند و بعد از آن تدبیر مذکوره بکار برند و در استسقاء طبلی که با حرارت می باشد و در زقی
که ماده آن حاره باشد تنقیه از ادویه قلیل الحرارة کنند بعد از آن قرص زرشک و کلکلانج با آب
کاسنی سبز مروق چنانچه گذشت استعمال نمایند و تبرید جگر در طبلی مفید بود و در زقی بعضی شکم را
از زیر ناف شق میکنند و این عمل خطرناک بود و عورتی را استسقاء زقی عارض شده بود بسیار مدت مانده
بود و شکم بسیار کلان شده بود روزی قریب ناف منفجر گشته رطوبت بسیار بقدر چند آثار
مندفع گردید شفای کلی حاصل گردید و قرشی از شیخ نقل کرده که زنی را استسقا با حرارت عارض شده بود

قریب مرگ رسید آن زن بخودی خود بخوردن انار بمرتبه افراط کرد که ذکر آن ناخوش نماست پس
به شد وجدوار نفس در آب عنب الثعلب طلا نمودن از برای تهیج و استسقا نافع بود و ریاضت محلله
و سوار شدن در کشتی و نشستن در آفتاب و غلطیدن در ریگ و خود را در آن دفن نمودن و سفر
کردن بطرف کوه ها خصوصا استسقای لحمی را نافع است و ضماد کردن به پشک بز و سرگین گاو و بورق و
سرکه از برای هر سه قسم استسقا نافع بود و در استسقا قبض شکم بهتر از اسهال بود و ضماد مرهم اکبر نافع
است فایده در استسقا که آب خورند باید که در تمام روز سه چند غذا خورند و قدر غذا ششم حصه از حال
صحت می باید و نانیکه برای او سازند باید که انیسون و بادیان در و باشد و معمول استاد بود
که اگر نان میدادند همراه شوربای گوشت میدادند و گفته اند که اگر نان خشک غذا سازند بهتر بود و اگر شیر شتر بجای
غذا او سازند انفع بود سکنجبین و دواء نافع سکنجبین شیر است در معده گاه گاه همراه شیر میداده باشند و در جمله بعد از تنقیه بهر تقویت
قرص زرشک و مانند آن و بهر ادرار قرص ماذریون مدبر و امثال آن باید داد و در
طبلی بعد از تنقیه بتحلیل ریاح کوشند و از بادیان و سداب و مانند آن شیاف سازند و حمول کنند
و هر دوا ایکه باشد باید که بسیار باریک بسایند و اگر بعرق حاجت افتد بوره ارمنی در روغن بابونه بریزند طلا سازند و نشستن
در حمام یا بخور تنور فارنجی عرق می آرد و هر عرق که آید او را بچینند و طریق تدفین آن است که
مریض دراز خسپد بر ریگ گرم او را در پوشند و چون سرد شود دیگر اندازند تا که برداشت کنند و اگر
بر آمدگی در عضوی باشد همانرا تدفین نماید و همین تاثیر دارد نشستن به آفتاب و در آب چشمهای
گرم و آب دریای شور بدن شستن و نمک را اگر چند روز در آب اندازند بجای آب دریای شور میشود و اگر
بجای آب آب مطبوخ بسرکه که آب صد حصه بود و سرکه یکحصه هر دو را بجوشانند تا سیوم حصه ماند
مریض داده باشند بسیار نافع بود طریق نیز همین است در مرض مراره **یرقان اصفر**
مرضی بود که چشم و تمام بدن در آن زرد شود علاج آن قرص زرشک با آب کاسنی سبز مروق

و آب حب جلب با سرکه و شربت بزوری و همچنین بزوری دهند و بقیه صفرا نمایند و گوشت موش صحرائی را
چون خشک کرده باریک بکوبند و بخورند نافع بود و گفته اند که خراطین را خشک کنند و سائیده
بدهند فی الحال صحت یابد و خوردن ماهی و دیدن آن بالخاصیت فایده میکند برگ خبازی کوفته
در آب شب تر کرده صباح آن آب صاف بنوشند تا یک هفته از برای یرقان مجرب نوشته اند تسعیط
بعصاره چقندر زردی چشم را دور میکند و اگر سبوس نخود چهار دام شب در آب تر کرده صباح زلال
آن گرفته بقدری نبات شیرین کرده بخوردن صاحب یرقان دهند نفع میکند **طریق چهاردهم**
در امراض طحال و اورام طحال اکثر طحال را ورم صلب عارض میشود اگر ورم حار باشد در
اندک مدت صلب میگردد علاج فصد باسلیق و یا اسیلم از دست چپ کنند و بعد از نضج تنقیه
سودا نمایند بعد از آن آب کاسنی سبز مروق و آب عنب الثعلب سبز مروق با سکنجبین و شربت بزوری
مفید بود و ماء الجبن نیز نافع است و قرص کبیر و یا تریاق کبیر با شیر شتر فایده عظیم دارد و انجیر با سرکه
و عنصل با سرکه و یا کاکل با سرکه ورم طحال را دور میکند و از مجربات شیخ الرئیس است که چون مریض
هر صباح سه کف از بول خود بخورد در بیست روز ورم را دور میکند و گفته اند که تعلیق سکنجبین عنصل
بر طحال در چهل و یک روز ورم آنرا دور میکند و اگر با ورم طحال حرارت باشد پوست کدو دو درم با
و تخم حرفه بالخاصیت تحلیل ورم طحال میکند عرق گندک بقدر یک سرخ نهایت چهار سرخ در آب
آمیخته بنوشند برای تحلیل صلابت سپرز و زیادتی اشتهای نظیر است و دوای تنکار برای
اذابت ورم طحال نافع است و همچنین نوشادر نیم درم با آب ترب بنوشند و گندم و تره تیزک و بادام
کوفته گرم کرده بر سپرز ضماد کنند و آب نوشیدن و طعام خوردن در ظرف چوب گز لیسا
فایده میکند و خوردن ربوناس با سکنجبین هم بسیار نافع است و تعریق در حمام نیز مفید بود و ضماد
چوب انگور و آرد جو استعمال سازند و گاهی ورم صلب طحال جمع شود و منفجر گردد علامتش آنست که

که در د شدید و نخس در طحال بود و قرد در بول آید و بدبو بود و باشد که درد در قی و اسهال نیز بیرون آید علاج آن تخم کشوث و بادیان و تخم کاسنی و تخم خیارین و مانند آن از مدرات با شیر شتر و شیر خر تناول کند و یا ماء العسل بنوشند و اشق و سبوس با سرکه بجوشانند و ضماد سازند و علاج نفخه طحال و سده آن مانند نفخه جگر و سده آن کنند و فرق در علاج کبد و طحال باعتبار قوت و ضعف ست زیرا که مهما امکن بر جگر استعمال ادویه حاره مثل سرکه تند روا نیست و گاه باشد که در طحال سنگ متولد شود علامت آن درد و نخس در طحال پدید آید و ریگ در فصد و بول و خون بواسیر بیرون آید و خللی در جگر و گرده و مثانه نباشد علاج آن مانند سنگ گرده و مثانه کنند و زنجبیل با سرکه مفید بود یرقان اسود و تغیر رنگ بدن بسیاهی باشد علاج آن بعد از فصد اسلیم از دست چپ آب کاسنی سبز مروق و آب عنب الثعلب سبز مروق با سکنجبین بزوری و شربت دینار خورد و تنقیه سودا کند و ماء الجبن استعمال نماید و آنچه در سده جگر گذشت بعمل آرد و اگر بسبب ضعف طحال باشد علامت آن قی و اسهال سودا و سقوط اشتها و کدورت چشم بود و اکثر ضعف آن بسبب رطوبت و برودت باشد علاج آن شیره تخم کشوث شیره انیسون از هر یک سه ماشه همراه گلقند و شربت بزوری خورد و قرص گل و قرص کبر و مانند آن که مقوی طحال اند همراه همین دوا استعمال کند و ضماد افسنتین استعمال کند طریق پانزدهم در امراض معا اسهال یا از متناولات میباشد و یا از اعضا اما آنچه از متناولات می باشد یا بسبب غذا است که بغیر از اشتها و یا زیاده از اشتها خورده شود و یا بسبب غذای لطیف سریع الاستحاله باشد که زود فاسد گردد و یا بسبب غذای لزج مزلق باشد و یا بسبب غذای کریهه الطعم باشد و یا بسبب غذای نفاخ بود و یا بسبب اسهال بسیار امعا خراشیده شود علاج آن علاج سحج کند و تدبیریکه در تخمه گذشت بکار برد و غذا بقدر هضم خورند و موافق مزاج اختیار کنند و تقویت معده و امعا نمایند اما آنچه از اعضا

باشد یا از عضو واحد بود یا از جمیع اعضا اما آنچه از عضو واحد بود واگر دماغ باشد که
نزلات از آن بمعده وامعا ریزد علامتش آنست که بعد از خواب طویل حادث شود با علامات نزله
وفساد مزاج دماغ بود علاج آن بحسب غلبهٔ خلط تنقیه دماغ کنند وتبدیل مزاج ومنع نزلات
نمایند چنانچه در نزله گفته شد وبر پشت خواب نکنند واگر آن عضو معده باشد وآن اسهال را
ذرب خلفه گویند وعلامتش آنست که گاهی اسهال زیاده وگاهی کم وگاه هضم وگاه فاسد باشد
علاج جوارش مصطگی وجوارش عود ومانند آن همراه شیره بادیان وشیره زیره سیاه وشیره
دانه هیل وعرقیات بر آورده رب شیرین ورب نارنگ داخل نموده بخورد وضماد که برای قی مفید است
بر شکم ضماد کنند ومالیدن روغن مصطگی هم مفید بود واگر ازین تدبیر فایده نشود وغثیان وکثرت
لعاب دهن نیز باشد قی نماید وبعد از نضج از مسهل حار تنقیه کنند وگاهی بسبب انصباب صفرا بمعده باشد و
این بعد از حمیات صفراوی وبعد از تناول اشیاء حاره می باشد واسهال صفراوی والتهاب
عطش باشد وصفرت براز ولذع مقعد نیز بود علاج اول بعد از نضج تنقیه صفرا به مسهل بارد ویا به ملینات
وشربت ورد مکرر کنند بعد از آن قرص طباشیر قابض دهند وصندل زرد در گلاب سائیده بر جگر ومراره
ضماد کنند وگاهی بسبب انصباب سودا باشد بر فم معده علامت آن گرسنگی بود وحرقت فم معده وترشی
دهن باشد که بخوردن طعام یا روغن ساکن شود علاج آن فصد باسلیق کنند واسهال سودا نمایند
وازادویه حاره قابضه تکمید طحال کنند وخرقه گرم کنند وازاد لک نمایند وپیش از انصباب سودا حریره
از شکر وبادام وروغن زرد تیار نموده بخورند وگاهی بسبب بثره وقرحه باشد که در معده حادث شود
علامت آن در دهن بثرات باشد وبعد از تناول طعام در معده درد یابد وقی وبراز صدید
بود علاج آن قرص طباشیر قابض خورند وچار تخم را بریان کنند وبروغن بادام چرب نموده بخورند
وگاهی بسبب ضعف جگر وسده آن باشد علاج آن گفته شد وقسمی از خلفه بود که از اسهال دوری

گویند و او آنست که فضول در عضوی جمع شود و بروقت معین دفع گردد اگر یکروز در میان دفع شود سبب آن
صفرا بود و اگر هر روز دفع شود سبب آن بلغم بود و اگر روز چهارم دفع شود سبب آن سودا بود و اگر دوره
معین نباشد و در همیشه ماند و در وقت احتباس زیاده گردد سبب آن خون باشد و رنگ براز خبر
دلالت بر غلبه خلط میکند علاج آن بحسب غلبه خلط تنقیه کنند و عضویکه دران ماده جمع میشود تقویت آن
کنند و دوای هندی که مسمی به دهنیا پاچک است مفید است و پوست سنگدان مرغ و قرنفل هر یک تکوله
کوفته و بیخته بخورد همین سان سه روز از برای قرب مجرب آزموده است و اگر مریض تحمل ندارد خوراک
یکروزه سه روز بدهند و تا نه روز استعمال نمایند و اگر اسهال از جگر باشد علامت او آنست که در کبدی
کیلوس هضم بخوبی میشود و ضرر در فعل معده نمی باشد بخلاف معدی و اکثر اسهال معدی در روز
میباشد و اکثر اسهال کبدی در شب و اگر اسهال دموی بود و آن را ذوسنطاریای کبدی
میگویند و علامت آن تقدم امتلا و احتباس خونی که سیلان آن معتاد باشد و خون مختلط با براز
که علامت سحج است نباشد علاج چندروز غذا نخورند و تا وقتیکه مریض ضعیف نگردد بند نکنند
و فصد باسلیق باریک بگشایند و خون اندک اندک بگیرند و دست و پا و پستان و خصیتین را ببندند بعد
ازان علاج نفث الدم بکنند و ضماد که برای اسهال صفراوی گذشت بر جگر استعمال کنند و اگر اسهال
صفراوی و صدیدی بود علامتش آنست که اسهال متواتر بود و صفرا با براز مختلط نشود و پیچ و درد
نباشد و چون معده خالی بود اسهال زیاده شود علاج باید که حبس نکنند و تسکین جگر از ادویاتی که
بسیار قابض نباشد باید نمود مثل شیره صندل و شیره عناب شیره خشخاش با سکنجبین و شربت انار خورند
و اما غسالی که بسبب ضعف جگر باشد و دردی که بسبب سده آن باشد و قیحی که بسبب انفجار ورم جگر باشد
علاج اینها گفته شد و اگر از امعا بود علامتش آنست که خلطی که مندفع شود مختلط با براز بود و آن اگر
با سحج باشد علامت او آنست که تشنگی و پیچیدگی و درد امعا بود و سحج آنست که اخلاط حاره

حریفه که بامعا ریزد وامعا خراشیده شود وآن خلط خراشنده یا صفرا بود که برامعا میریزد وصفرا قرحه
در چهار ده روز میکند وعلامتش آنست که صفرا مختلط با براز وخراط امعا بر آید ولذع مقعد نماید وسحج
قرحه آنست که در امعا غلاظ باشد وعلامتش آنست که درد زیر ناف بود وخراطه امعا غلیظ بر آید و
درد باشدت نباشد واگر در امعاء رقاق بود درد شدید حوالی ناف باشد وخراط امعا رقیق آید
علاج اگر ماده در امعا غلاظ باشد تنقیه صفرا از حقنه بارد مناسب بود واگر در امعاء رقاق باشد از
مسهل بارد بهتر بود واگر قوت قوی باشد فصد باسلیق نمودن نزد احقر نیز مضایقه ندارد وصو در سحج که
ماده منصبه شدید الحده باشد دادن مخدرات هم مفید بود وبعد از تنقیه تقویت امعا از قرص طباشیر
قابض مع شربت انار کند وانار وسیب تناول نماید وهرچه مقوی معده باشد مقوی معا نیز بود بحسب
احتیاج از انها استعمال کند وضماد اقاقیا استعمال کند وخوردن دوغ آهن تاب نیز مفید بود پس
هرگاه ماده از انصباب بایستد علاج سحج از بزور بارده لعابیه برشته با شربت بنفشه وادویه مغریه
که در زخیر مذکور خواهد شد باید کرد واگر از انصباب بلغم بود وبلغم در یکماه قرحه میکند علامت آن
کثرت ریاح وقراقر ودرد ملایم باشد وباخراط امعا بلغم خارج شود واین قسم اکثر بعد از نوازل
میباشد علاج آن استفراغ بلغم کند ومنع انصباب آن نماید بعد از آن علاج سحج از چار تخم وسفوف
مقلیا انماید واگر از انصباب سودا باشد علامت آن خروج سودا با خراط امعا بود واین قاتل
باشد علاج آن استفراغ سودا ومنع انصباب آن کند وتقویت طحال نماید بعد از آن سفوف
طین با ادویه لعابیه وغرویه مانند لعاب بهدانه ولعاب ریشه خطمی وشربت بنفشه وچار تخم خورد
واجتناب از حموضات نماید واگر از ثفل یابس باشد علامت آن قبض طبیعت وبراز خشک بود علاج
آن علاج قولنج سددی کنند واگر با سحج نباشد از زلق الامعا گویند اگر سبب آن رطوبت مزلقه باشد
که بواسطه آن ثفل در امعا مکث نکند علامت آن خروج رطوبت بود با ثفل قلیل الهضم ومتغیره

از ... باشد علاج آن ... حاره وحب ایارج کنند بعد ازان سفوف واقراص
قابضه خورند وسفوف مقلیا نیز نافع است ودر رق الامعا یا بسبب شیره وقرحه باشد که در امعا حادث
شود وچون غذا بدو رسد زود مندفع گردد علامت او آنست که بالفعل غیر منهضم صدیدی
رقیق باشد ووقتیکه طعام از معده بامعا رود درد محسوس شود علاج آن فصد کنند وچار تخم بروغن
بادام چرب نموده بخورد وادویه مغریه مانند صمغ عربی ونشاسته وکتیرا بریان کرده همراه لعاب
بهدانه ولعاب لیشه خطمی در گلاب وعرقیات برآورده چار تخم بروغن بادام چرب کرده بخورد
وغذا سویق شعیر وبرنج یا عدس وروغن بادام تناول کنند ویا بسبب انصباب صفرا باشد که بسبب
لذع وی آنچه در امعاست دفع گردد علاج آن قی نماید وتنقیه صفرا از هلیله زرد وشربت ورد مکرر
کند اما باید که بالای این آب سرد بخورد تا اعانت بر اسهال کند بعد ازان قرص طباشیر قابض
ومانند آن بخورد وخونی که بسبب انفتاح عروق امعا آید علامت او آنست که با آن علامت اسهال
کبدی وبواسیر وسحج نباشد علاج آن فصد باسلیق کنند وبعد ازان قابضات با ادویه
مغریه خورند ومده که در امعا بعد انفجار ورم آید ماء العسل وقند آب خورند واگر گرمی باشد آش جو
مناسب بود بعد ازان ادویه مدمله که در نفث الدم مذکور است بخورند وشیر آهن تاب بخوردن دهند
واسهالیکه از جمیع بدن بود ویا از ذوبان اعضا باشد علامت آن التهاب تپ دق وبدبوی براز
واختلاف الوان براز ودسومت آن بود ودر معده وجگر وامعا هیچ آفت نباشد واین قسم
مانند تپ دق علاج پذیر نیست واگر بسبب اجتماع اخلاط فاسد در عروق واعضا بود درین قسم نیز اختلاف
الوان براز میباشد لیکن مریض بعد از اسهال در خود خفت وراحتی یابد پس می باید که این
اسهال را بند نکنند واسهال بحرانی که در روز بحران می افتد نیز همین قبیل بود وازان نیز بند کردن
حاجت نیست وخوردن آب نخود وهمچنین آب گوشت بصاحبان اسهال ضرر دارد پس اگر چاره نباشد

اندک اندک آب گشنیز ... آب ... عرق بادرنجبویه و سنگ زر بامثل بخورد و ضماد

قابضه بخورانند خرنوبی گفته که پیر کهنه را اگر از آب بشویند خشک نموده بریان کند و بمثقال با شربت مناسب

بسیار نافع بود و تنویم انفع اشیاست از برای کسیکه اسهال دارد و حمام و دلک و قی و ادرار نیز از

جاذبات اسهال است و گذاشتن شاخهای قریب چهار ساعت بر شکم مریض از مجربات بوعلی سینا

است دوائی که از برای جمیع انواع اسهال که با حرارت باشد مفید بود شیره خرفه سیاه بریان

در عرق کیوره و گلاب و عرق گاوزبان برآورده شربت بهی ترش شربت صندل یا شربت

انار ترش و بارتنگ داخل کرده بخورد و اگر خوف مخصوص باشد اسبغول در روغن بادام چرب کرده ضمادها

کند و بخورد و ضماد زرور استعمال نماید و غذا آش چهار خوریان بخورد و هرگاه حرارت کم شود قوابض

قویه دهد و اگر زیاده بارد باشد قرص عود بخورند و دوا سماق بخورند و چهار اجون بریان کرده بخورند

جالب اسهال است خصوصاً افیون در قطع آن مجرب است از سوء ... زحیر که آنرا پیچش گویند و آن

حرکت است از امعاء مستقیم از برای دفعه فضله و دفع نمیشود مگر اندکی از رطوبت مخاطیه و باشد

که با آن خونی مخلوط بود و سبب آن صفرا بود یا بلغم مالح که امعا را بخراشد و علامت هر واحد

خروج هر واحد بود با سوزش مقعد علاج آن لعاب بهدانه لعاب اسپغول در عرقیات برآورده شربت بنفشه

یا تخم ... داخل کرده بخورد و سفوف طین روغن گاو یا روغن بادام چرب کرده بقدر نه ماشه همراه دوای

مذکوره بخورد و تخم ریحان برشته را سفوف ساخته از سه ماشه تا نیم توله صباح و شام با آب سرد بخورد

از برای زحیر و سحج مفید و معمول استاد بود و سفیدی تخم مرغ بر روغن بادام و یا بروغن گل آمیخته

زیر ناف طلا کردن مفید بود و اگر از این تدبیر فایده نشود علاج سحج صفراوی و بلغمی کند و اگر

درین مرض سه دانه تخم فلوس بروغن گاو چرب کرده فرو برد و برنیاید باید که ریشه خطمی بقدر یک توله

در آب لعاب برآورده مغز فلوس در آن مالیده صاف نموده روغن بادام بالای آن ریخته

بخورد وهمان روز شفا ... ودر حقنه کردن ازین دو اخارج کنند بعد ازان سفوف واقراص
بقدر نه ماشه در گلاب عرق عنب الثعلب جمع شده داده شربت ... ه وقرحه باشد که در امعا حادث
نیز تفتیح سده میکند وگاهی بسبب ورم حار امعا مستقیم باشد علاج قولنج ورمی کند و دو سه روز غذا نخورد
واگر بسبب ورمی باشد که بمقعد رسد روغن گل زردی تخم مرغ در روغن بابونه نیم گرم کرده بمالند و
بر سر خشت گرم نشیند مخصوص آن درد امعا بود واز امروزه گویند سبب آن اگر ریح غلیظ باشد
قراقر ونفخ بود می باید که شیره بادیان شیره زیره سیاه شیره تخم کشوث در عرقیات برآورده گلقند
در آن مالیده صاف نموده تناول کند وشکم را بروغن بابونه بمالد واگر حاجت تنقیه شود بعد از نضج
از مسهل حار تنقیه کند واگر بسبب ماده صفراوی یا بلغم مالح باشد علاج زحیر صفراوی وبلغمی کند واگر
بسبب بلغم خام غلیظ باشد علاج آن بعد از تنقیه از مسهل حار جوارشهای گرم خورد واگر بسبب سده
باشد علاج قولنج سددی کنند واگر بسبب کرم امعا باشد علامت آن احساس حرکت کرم باشد در
حالت گرسنگی وسیلان لعاب دهن وبرهم سائیدن دندان در خواب گاهی خروج آنها
در براز می باید که چند روز شیر ونبات خورند وبعد ازان دوای برنگ تناول کند تا کرم بمیرند
وبیرون آیند قولنج مرض معوی باشد که مانع خروج براز شود وبا آن وجعی عظیم بود وفرق
میان این مرض ودرد گرده آنست که در درد گرده بر جایگاه گرده بود ومایل بطرف قطن
باشد ودرد قولنج بسیار شدید باشد ومیل بسوی ناف وپیش شکم دارد وبزیر آید وفروتر شود
واز جای خود تجاوز میکند واکثر بسبب بلغم غلیظ میباشد علاج آن روغن بید انجیر بکتوله همراه
گلاب بخورد ویا سنا مکی نیم ماشه تربد سفید مجوف خراشیده نه ماشه در گلقند آمیخته همراه گلاب
عرق عنب الثعلب بنوشد وسفرجلی مسهل ومانند آن نیز مفید بود خصوصا وقتیکه با قولنج غثیان باشد
وخوردن مصطگی رومی با بلغم نیز نافع بود وتریاق اربعه وتریاق کبیر نیز مفید بود ودر صورتیکه

زندک اندک آب ... آن را ... گرم تنقیه نمایند و همچنین آب ... در باب ...
قابضه بخورانند خرشتی گفته که ... تا سرراج باشد و شعشا برای تسکین درد شدید نافع بود و تلمید
و آب زن ضرر میکند مگر وقتیکه سبب ضعیف باشد و بعد از زوال مرض یکدو روز غذا ندهند بلکه اقتصار بر یخنی
نمایند و آب سرد نخورند و همچنین است علاج قولنج که بسبب احتباس ثفل یا بلس باشد خروس سیاه رنگ پیر را بدوانند
تا مانده شود پس از آن ذبح کنند و هر اپر نرند و بمصالح خوشبو ساخته بنوشند بسیار مفید بود و ادویه که
بالخاصیت بقولنج فایده میکند از انجمله شوربای هدهد و گوشت آن و خراطین خشک و براز سفید گرگ
با ماء العسل خصوصاً استخوانی که در براز او یافته میشود حتی تعلیق آن بر ران جانب درد نافع بود و همچنین
خوردن جرم معاء گرگ و اگر بسبب هیجان کیماویا زوال آن یکدیگر همچنین حادث شود و آن بعد از حرکت
شدید حادث شود علاج آن ده درم زیبق ناکشته فرو برند و چند قدم بروند و شکم خود را از اعلی
تا اسفل بمالند و اگر بسبب ورم باشد علامت آن تب و ضربان و ثقل بود و این قولنج آهسته آهسته حادث
شود علاج آن فصد کنند و بعد از نضج از مسهل بارد تنقیه سازند و حقنه نمایند و پارچه بروغن گل و سرکه
ترکنند و بر موضع ورم نهند و روغن بنفشه و بابونه نیم گرم کرده بمالند و ایلاوس قسمی از قولنج است
که در آن ثفل از دهن بیرون می آید علاج آن بعلاج قولنج سددی بود و شراب صرف گرم کنند
و اندک اندک بیاشامند طریق شانزدهم در امراض مقعد بواسیر زیادتی بود که در افواه
عروق مقعد حادث شود علامت او آنست که در مقعد درد و ثقل و خارش بود و اگر خونی باشد و
خون بواسیر غیر مختلط با براز باشد و خروج آن بعد از براز یا قبل آن بقطرات میشود علاج آن
تا وقتیکه ضعف طاری نشود بند نکنند بعد از آن علاج آن مانند علاج نفث الدم نمایند و سوخته
ماشه با ماست چکه ملفوف نموده بخورند برای اسهال خون بواسیر نافع بود و غذا کلیچی با ماست
و داغ کردن ما بین خنصر و بنصر از برای قطع خون بواسیر و داغ کردن مفصل ترقوه برای ریاح بواسیر

بخور دهند تا روز شفا ... و جقنه کردن از زن دو ... اخراج کنند بعد از آن سفوف و اقراص
که با وجود قبض خون قبض طبیعت نمیکند و اگر مسهای ... نیک ... بند که در امعا حادث
فصد صافن و یا فصد بالبض و یا حجامت بالین و رکبین نمایند و ادویه مفتحه مانند سرگین کبوتر و تخم
و مراره گاو در آب پیاز بمالند و بهتر آنست که بعد فصد باسلیق زلو بچسپانند و رسوب برگ نیم در گلاب
سائیده ضماد کنند و همچنین تنباکو را در آب سائیده بر بندند و در شیر گاو جوشداده بخار آن بگیرند و مالیدن
روغن زرد رفع درد بواسیر میکند مرهم سفید آب کافوری نیز مفید بود و اگر احتیاج باتنقیه سودا شود
بمسهلها و ماء الجبن کنند و بعد از آن اطریفل صغیر و حب مقل خورند و طبیعت را ملایم دارند و صلاح
طحال و کبد کنند و اگر تدبیر مذکور فایده نکند بهتر آنست که قطع کنند و اگر بردا گذشت قطع نباشد دوای تیز مانند
دیگ ... نهند بعد از آن مرهم کوهان شتر استعمال کنند و یا برگ کرنب در آب بجوشانند و با موم و
روغن زرد بسرشند و استعمال کنند و گفته اند که تمام مسهها را بیک دفعه ساقط نکنند و اگر بعد از قطع و یا
بعد از دوای تیز بواسیر متقرح شده باشد مدملات استعمال کنند و تبخیر زرنیخ و یا پوست مار و مقل همچنین
کچله و تخم بکاین دانه های بواسیر را ساقط کند و مسهای بواسیر که اندرون مقعد باشد باید که از محاجم
بیرون کنند و یا مویزج و نطرون سائیده در مراره گاو مخلوط نموده ضماد کنند تا مسها بیرون آیند
آنوقت دوای سم الفار بر آن نهند ریح بواسیر و آن ریح غلیظ بود که در تهیگاه و حوالی ناف
و گرده بگردد علاج آن تنقیه سودا بود بطوریکه در مالنخولیا گذشت و جوارش کمونی و مانند آن
با مدرات خورد و حب مقل و اطریفل صغیر نیز نافع بود ناصور مقعد که قرحه خبیثه طرف معاء مستقیم
می باشد و از آن صدید می آید اگر غایر نباشد باید که از ابتشار ند تا آنچه در وی باشد بیرون آید
علاج آن بعلاج ناصور چشم کنند اورام مقعد اگر حار باشد علاج آن فصد کنند
و بعد از نضج از مسهل بار د تنقیه نمایند و مرهم سفیداب کافور یا سفیده تخم مرغ و روغن گل در ظرف

اندک اندک آب [illegible] گرم تنقیه نمایند و تلیین [illegible] در بابهای [illegible]
قابضه بخورانند [illegible] مستعمل [illegible]

وچون از غذا [illegible] شود که ماده جمع میگردد قبل از نضج باید شگافت تا ناصور نگردد و مرهم سفید آب کافوری برای شقاق مقعد هم نفع میکند و مرهم کوهان شتر اینجا نیز نافع است و باید که طبع را نرم دارند و از آب سرد و حموضات و اشیای قابضه احتراز کنند **انتشار مقعد** علامت آن خروج براز و ریاح بی اراده باشد علاج آن بعد از نضج از مسهل ها تنقیه کنند و معاجین جاره بخورند و مقعد را از روغنهای گرم مانند روغن بابونه و نرگس بمالند و سنبل الطیب و قسط و مرو جوز السرو و مانند آن از ادویه قابضه گرم در آب بجوشانند و علیل را در آن نشانند **خارش مقعد** اگر بسبب دیدان باشد علاج آن مذکور شد و اگر مقدمه بواسیر باشد علاج آن مثل بواسیر بود و اگر بسبب اخلاط مراری و یا بورقی باشد تنقیه کنند و حجامت مابین کتفین نمایند و سرکه و روغن گل را بمقعد بمالند

طریق هفتدهم در امراض کلیه و مثانه **هزال کلیه** یعنی لاغری گرده یا بسبب سوء المزاج گرم باشد و یا بسبب کثرت جماع و یا بسبب ریاضت و استفراغ واقع شود علامت آن سفیدی بول و کثرت آن و درد پشت و لاغری بدن و کمی شهوت باه باشد علاج آن ترک سبب کنند و نارجیل و فندق و مغز چلغوزه و بادام با عسل معجون سازند و بخورند و پیه کلیه با چربی بط و مرغ خوردن مفید بود هرگاه حرارت باشد از لبوب بارده مانند خشخاش و مغز کدو و پنبه دانه تقویت نماید **ضعف گرده** علامت آن بول مانند غساله گوشت باشد و درد پشت و کمی شهوة باه بود و اگر بسبب هزال باشد علاجش گفته شد و اگر بسبب سوء المزاج باشد تبدیل مزاج نمایند و اگر مادی باشد تنقیه کنند و اگر بسبب تعب سفر عارض شود علاج آن خود را از تعب باز دارد و بعد از ان تقویت گرده از لبوب مذکوره نماید و ادویه قابضه بر گرده ضماد کنند و مالیدن روغن گل با سرکه نیز مفید بود و شیر گوسفند و شیر شتر در تقویت گرده بیعدیل است و غذا شیر برنج و کلیه با

پیه گرده بز مناسب بود و همین است علاج ضعف گرده که بسبب کثرت جماع سرو سفید ساخته باشند
و یا بسبب صدمه عارض گردد و خوردن بهی و فرغور درین باب نافع است

ایلام کلیه

ریاح باشد علامت آن تمدد بلا ثقل و انتقال درد بود باید که شیره بادیان شیره انیسون
شیره تخم کشوث و مانند آن از مدرات که شدید الحرارت نباشد با گلقند و شربت بزوری یا شربت دینار
بخورد و روغن گل و روغن بابونه بمالد و اگر گل ٹیسو و کسینه و دیگر مدرات در آب جوشانیده ضماد
نموده نطول کند و ثفل آن بر بندد در روز اول کند و تکمید از نمک و سبوس گندم و ریه گاو در آن بسیار
مفید بود و چون خیر آرد ماش را بر جای درد بر بندد درد رفع میشود و ضماد زرده تخم مرغ استعمال
نمایند و اگر بسبب ریگ باشد علامت آن آنست که درد و گرانی در پشت پدید آید و همچون دوال
دور بجلد و هرگاه قاروره تمام شب را در ظرف سفید جمع کنند اندرون بول ریگ سرخ و زرد ظاهر
گردد علاج آن حجر الیهود سائیده سنگ ماهی سائیده هر یک یک ماشه صمغ آلو سائیده یا صمغ عربی
سائیده بقدر نیم ماشه همراه شیره تخم خیارین شیره تخم خربزه شیره خارخسک با شربت آلو بالو یا شربت بزوری
بخورد و سفوف حجر الیهود و معجون آن را بکار برد و خوردن مولی بالخاصیت نافع حصاة است
و بهتر سیوڑی که نبات مشهور است چون او را شش ماشه در آب خیسانیده با نبات بخورد نفع میکند
و یک عدد کرم شب تاب که پر آن دور کرده باشند خشک کنند و با دوازده مثقال آب حلتیت چون
سه روز متواتر بنوشند از برای اخراج سنگ اصحاب نقل مجرب دانسته اند و خوردن ماء الجبن
نیز برای سنگ گرده و مثانه فایده میکند و نطول گل ٹیسو استعمال کنند و ثفل آن را بر بندد و اگر ازین تدبیر فایده
نشود قی نماید و تنقیه از فصد و مسهل کند و با ادویه مفتته حصاة می باید که صمغ آلو و مانند آن یار باشند
و همچنین ادویه مقوی عضو مانند سلیخه و سنبل الطیب و اگر درد شدید شود ادویه که بالخاصیت مسکن درد
باشد مانند تخم کرفس و تخم شبت و یا ادویه که بسبب تخدیر تسکین نماید باید داد و همیشه احتراز باید کرد

نیشود و ورم مثانه … عجیب است و اگر بسبب ورم باشد و اکثر آن گرم بود علاج آن فصد باسلیق
واقع در بول … لعاب سپغول و لعاب بهدانه و شیره عناب با نبات … آن با شربت بنفشه بخورد و ضماد آرد
جو استعمال کند و مالیدن روغن گل و روغن بنفشه با موم نیز مفید بود و اگر حاجت تنقیه بود بعد از
نضج از مسهل بارد تنقیه کند و آب کاسنی سبز مروق و آب عنب الثعلب سبز مروق نافع بود و اگر ماده
اراده نضج کند باید که تخم کتان و تخم خطمی حلبه با نبات در آب بجوشانند و صاف نموده بخورد و همین ادویه را
در روغن کنجد سائیده ضماد نماید و در آب جوشانیده نطول سازد تا نضج یابد و بعد از نضج سرگین کبوتر
غبار آسیا آرد کرسنه در ضماد افزوده بکار برد و انجیر در ماء العسل بپزند تا مهرا شود و ضماد کنند نیز
انضاج ورم گرده بنماید و هرگاه منفجر شود و مده از راه بول بیرون آید تخم خیارین تخم خربوزه خار خسک
با شربت بزوری بخورد و خشخاش با شیر خر نیز عضو را از مده پاک میکند بعد از آن سفوف ملحیه چهار ماشه
با مدرات بخورد و اگر بسبب ضعف گرده باشد علاج آن گفته شد و اگر بسبب قروح گرده باشد علامت آن درد
و ثقل بود و خروج خون و مده و نتن بول باشد علاج آن فصد قی کنند و قرص کهربا و قرص گلنار
و قرص کاکنج و مانند آن با ادویه مغریه مانند نشاسته کثیرا صمغ عربی آمیخته لعاب اسپغول و لعاب بهدانه و شیره
تخم خیارین و شربت بزوری و دیگر مدرات خورد **جرب گرده** که عبارت از انفجار بثور گرده بود
علامت آن حرقت بول و خروج قشور سرخ با مده باشد و درد و حکه و دغدغه و نخس در موضع
گرده بود **علاج آن** قی نماید و فصد باسلیق از جانب مرض کنند و بعد از نضج مسهل بارد تنقیه
سازد و بعد از آن تبرید و ترطیب مزاج کند و بنادق البزور سائیده با گل ارمنی آمیخته همراه مدرات
خورد **ذیابیطس** آن چنان باشد که همیشه مریض تشنه باشد و چون آب خورد در اندک زمانی بی تغییر
دفع شود **علاج آن** قرص کافور و قرص ذیابیطس قرص گلنار و قرص طباشیر با مبردات قابضه تناول
کند و با ماء القرع و ماء الخیار نوشد و از آب سرد مکرر قی کند و آب انار ترش و لعاب بزر قطونا و آب

هر چه بطول کنند و مثانه را از دست عصر نمایند و به روغن بلسان و روغن گل و مانند آن بمالند و
خوردن چوه تند بقدر یکماشه با برگ پان از برای رفع حبس بول مجرب دانسته اند و چون شوره قلمی
و خردل هر یک بقدر نیم سیر شاهی کوفته و بیخته بخورانند بول بسته را بکشاید و نیز شوره قلمی و نمک
ترب جواکهار بقدر دو دو ماشه کوفته و بیخته با لسی شیر گاو خوردن در ینباب فایده عظیم دهد و ورق
نیل در آب سائیده و همچنین تخم قرطم و کسنب جغرات سائیده بر عانه ضماد کردن مفید بود و شاخ
زعفران در سوراخ قضیب نهادن و همچنین سپش زنده در سوراخ ذکر داشتن بالخاصیت موجب ادرار
بول است و در پیچ داشتن شوره و کافور در احلیل و طلا کردن آن بر ناف نیز فایده میکند و اگر کبوتر بچه را بکشد
و خون آن را بر زهار بچکاند و شکم آن را شگافته گرم گرم بر زهار بندد قوت مثانه را بحرکت می آرد و چرک
گوش گاومیش بر ناف مالیدن فوراً بول را بکشاید و شیاف نمک طبرزد نیز ادرار بول میکند تقطیر
بول حالتی باشد میان احتباس و استرسال اگر بسبب احتباس بول باشد علاج آن در احتباس بول
گفته شد و اگر بسبب اخلاط حاره باشد علامت آن زردی و سوزش بول و علامات غلبه صفرا بود و
علاج آن مانند علاج حرقت بول که بسبب رقیت بول باشد باید کرد و اگر بسبب سردی مزاج مثانه و
استرخای عضله آن باشد علاج آن بعلاج سلس بول که بسبب سردی باشد باید کرد و معاجین گرم
باید خورد حرقت بول اگر سوزش بول بسبب حدت و رقیت بول باشد علامت آن حرارت
مزاج و رنگینی قاروره و عدم خروج مده و قشور بود علاج آن بنادق البزور همراه لعاب اسبغول
در عرقیات برآورده و شربت بنفشه داخل نموده بخورد و از اشیاء مالحه و حامضه و حریفه احتراز کند
و بچکاری از شیاف ابیض کافوری و شیره زیا شیر خر یا شیر دختر بگیرد و کشنیز خشک و نیلوفر و صندل سفید
آمله مقشر در آب تر کنند صباح آن را مالیده صاف نموده شربت نیلوفر انداخته بخورد و درخت کیله
قدری میان تنه شق کنند و شب ظرفی بلوری نهند که آب از آن در ظرف بیاید آن را بگیرند و بوقت

حاجت بدهد واگر سوزش بول از قرحه باشد فصد باسلیق کنند وشیره تخم خیارین شیره خارخسک
شیره تخم خرپوزه در عرقیات برآورده شربت بزوری داخل نموده بخورد و بعد از چندی که قرحه از
مده پاک شود همراه دوای مذکور پنجماشه قرص گلنار یا قرص کهربا و یا قرص شب مانند آن که اندمال
قرحه کند باید داد چون یکدام پوست بیخ فالسه را ریزه ریزه کرده در آب شب تر کنند صباح اندکی
مالیده صاف نموده بنوشند بجهت حرقت بول وسوزاک مکرر در تجربه رسیده است وقرص کاکنج
نیز در ینباب نافع است وچون گیرو یکدام دال نخود معه پوست یکدام شب در یکنیم پاو آب تر نموده صباح
بطور بنگ سائیده بنوشند و وقت تشنگی لسی شیر گاو بخورند در سه روز صحت میشود وسفوف قلمی کشته
همراه تبرید مذکور بدهند نیز مفید است وسفوف زردچوبه در ازاله قرحه کهنه مجرب وآزموده
است وچون کتیرا صمغ عربی القدر دو دو ماشه شب در آب تر کنند صباح مالیده صاف نموده یا سائیده
بنوشند از برای حرقت مثانه وسوزاک مفید بود وبرگ نو رسته کیکر دست گلوست سلاجیت
هم از برای قرحه سوزاک نافع بود وزروق یعنی پچکاری شب یمانی از برای قرحه جدید و قدیم مفید بود
وزروق اطریفل استعمال نمائی نیز مفید بود واگر تدبیر مذکور بعد از فصد باسلیق ومسهل کنند انفع خواهد بود
وماء الجبن از برای سوزش بول نیز فایده میکند واگر حرقت بول بسبب جرب کلیه ومثانه باشد علاج
آن گفته شد سلسل بول واو آنست که بول بی اراده بیرون آید واگر بسبب بردی مثانه میباشد
علامت آن سفیدی قاروره بلا حرقت بود علاج آن کندر مصطگی از هر یک یکماشه باریک سائیده
در گلقند یا اطریفل صغیر آمیخته تناول کنند همچنین خوردن دیگر ادویه حاره قابضه فایده میکند وفلافله
خوردن نیز نافع بود ومشک وجند بیدستر با روغن بابونه و روغن نرگس وامثال آن آمیخته
بر مثانه ضماد کنند ومعجون کلکلانج نیز مفید بود وگاهی بسبب حرارت باشد وعلامت آن گرمی
مزاج ورنگینی قاروره بود علاج آن بعلاج ذیابیطس کنند ودر عقب جماع بول کردن بموجب

سلسل بول و بول در خراش بود بول الدم خونی که از راه بول آید علاج آن العلاج نقث الدم
نمایند و حجامت کعب نفع تمام دارد و چون آن چاکسو بست و یکعدد را باریک سائیده بخورد و بالای
آن براده صندل سفید شب در آب تر نموده صباح مالیده صاف نموده بنوشند برای بول الدم
مجرب و آزموده است و همچنین چهار دانه ترپلی را در آب سائیده در جزات آمیخته در پیاله چینی پارچه
بسته در شب گذاشته هر روز تا یکهفته بخورد خون آمدن از بول باز دارد و چون در بول لزوجت
و غرویت باشد از تولد حصاة ایمن نباید بود و نیز امراض گرده منحل بول غلیظ که در آن رسوب بسیار
باشد میگردد و بسا است که از بستن همیانی درد گرده شدید پیدا می شود و قی در اکثر امراض گرده
سود دارد و آشامیدن آبی که از چشمه آهن بر آید مقوی مثانه است و همچنین آب آهن تاب ضماد آن
اشیا برای مثانه استعمال حموضات است و در اثنای غذا آب خوردن مانع حدوث سنگ مثانه
است و حبس بول باعث آن و جماع طویل بی انزال مورث آفت مجاری بول بود طریق تجدیدهم
در امراض اعضای تناسل نقصان باه اگر بسبب استرخای قضیب و سردی عصاب
آن باشد علامت آن کثرت و رقت منی و سهولت خروج آن بغیر از انتشار بود پس اگر قضیب
در آب سرد کوچک شود و لاغر و سست نباشد علاج آن العلاج فالج کنند و معجون لبوب کبیر و فلاسفه و مانند آن
خورد و اطلیه بمالد و اشیای عطره ببوید و اگر متقلص نشود و لاغر باشد علاج پذیر نبود و اگر استرخا
بسبب ضعف بدن و ترک جماع باشد علاج آن در قلت منی گفته شود و حبوب و ادویه و اطلیه و معاجین و غیره
نافعه استعمال نماید و اگر چوه مندی را نیم ماشه با برگ تنبول بخورد از برای تقویت باه و دیگر امراض
بارده مفید بود و اگر شش تانک روغن مندی را ناشتا تا چهل و یکروز بخورد و درین مدت جماع نکند
قدرت خدا مشاهده نماید و اگر نقصان باه بسبب قلت منی باشد علامت آن قلت خروج منی بود و قلت
منی یا بسبب ضعف بدن و کمی غذا بود علاج آن غذای جید مانند گوشتهای فربه مرغن با و چیل باشکره

حلوا از نشاسته و بادام و پسته و مانند آن و زردی بیضهٔ نیمبرشت خورد و شراب خوب دادن نیز نافع
بود و ترک جماع نماید و خود را در عیش و عشرت دارد و یا بسبب برودت آلات منی باشد علامت آن
انجماد منی و عسر خروج آن و انتفاع از اشیاء حاره بود علاج آن معاجین گرم مقوی باه و معجون
لبوب کبیر و زنجبیل پرورده و دواء البصل تناول کنند و اگر بسبب حرارت آلات منی باشد علامت
آن غلظت منی با سرعت انزال بود و از مبردات نفع یابد علاج آن از مبردات کنند و یا بسبب یبوست
آلات منی باشد علامت آن غلظت منی و انتفاع از اشیاء مرطبه بود علاج آن از مرطبات کنند
و دواء الترنجبین بخورد و اگر بسبب رطوبت آلات منی باشد علامت آن منی رقیق بود علاج آن از اشیاء
یابسه مانند زیره و دارچینی کنند و اطریفل صغیر و معجون بزور و مانند آن نافع بود و اگر بسبب برودت و
رطوبت باشد و این اکثر بود به نسبت برودت و یبوست و حرارت و یبوست علاج آن مرکب از علاج
مفردات کنند و حرارت و رطوبت سبب این مرض نمیشود و اگر نقصان باه بسبب سکون منی و فقدان
نزع آن بود چنانچه بنگی و افیونی را میباشد علامت آن کثرت منی و جمود و غلظت آن باشد علاج
معجون زرعونی و معجون بزور و دیگر معاجین و دواء المسک و سفوف عنبر خورند و روغن عاقرقرحا
استعمال کنند و اگر نقصان باه بسبب ترک جماع واقع شود علاج آن اغذیه باهیه مثل شیر و شکر و ماهی
تازه و زردی تخم مرغ و کله و هریسه بخورد و شنیدن حکایات که مشتمل بر رغبت جماع باشد و نظر
در تسافد حیوانات مهیج این معنی بود و در تقویت باه فائده غذا زیاده تر از دوا بود و از تخمه و کثرت
شرب آب و کثرت استفراغات و مجففات منی و محللات ریاح و حوامض و مخدرات و تبرید
کثیر احتراز کنند و اگر بسبب امور وهمیه باشد ازاله وهم بلطایف الحیل کنند و اگر بسبب ضعف قلب باشد
علاج خفقان کنند و اگر بسبب ضعف دماغ باشد تقویت دماغ کنند و همچنین اگر بسبب ضعف جگر و یا معده
و یا گرده باشد تقویت هر واحد کنند و اگر بسبب قلت ریاح باشد علامت آن سلامت اعضا و قلت نفخ

در روغن گل نرم زرده تخم مرغ آمیخته ضماد نماید و چون گل طیورا جوشانیده بر خصیه بندد از برای دفع ورم و تسکین الم و استرخای خصیه بعدیل است و نطول از آب آن نیز در بنا مجرب است و ضماد کردن صبر که در شراب پخته باشند نیز نافع بود و ضماد بیضه سنگ پشت از برای ورم بارد خصیه مجرب آزموده است و مغز بیدانجیر در شیر گاو پخته ضماد کردن نیز مجرب است و کشادن رگی که بر پشت ابهام است از دست مخالف ورم و همچنین سوراخ کردن در گوش از جانب مخالف ورم و اگر ورم در هردو جانب بود همین هر دو عمل را از هر دو جانب نمودن و داغ کردن قریب بند دست از طرف ابهام از جانب موافق ورم نیز از مجربات است و اگر ورم سوداوی باشد از امخاخ و شحوم و صموغ در شراب حل نموده ضماد کنند و اگر حاجت تنقیه شود بحسب خلط بعد از نضج تنقیه کند درد خصیتین اگر از حرارت باشد علامت آن التهاب گرمی خصیه بود و علاج آن تبرید خورند و آب کدوی سبز و آب کشنیز سبز و آب کاسنی سبز و آب عنب الثعلب سبز و مانند آن از مبردات ضماد کنند و اگر درد شدید باشد افیون هم اضافه کنند و اگر از برودت باشد علامت آن قلت درد بود و علاج آن اصل السوس مقشر نیلوفر پرسیاوشان و مانند آن در آب جوشانیده گلقند در آن مالیده صاف نموده بخورند چربی بط و مرغ و روغن خروع و روغن بابونه و مانند آن بمالند و اگر از ریاح باشد علامت آن انتقال درد و تمدد بلا ثقل بود علاج آن بابونه و اکلیل الملک و پودینه و مانند آن در آب جوشانیده نطول کند و جندبیدستر را در روغن چنبلی آمیخته ضماد کند و نطولی که برای درد گرده گذشته اینجا نیز مفید بود و در ریاح سوداوی تنقیه سودا و ماء الجبن مفید بود و اگر بسبب ضربه یا سقطه باشد فصد کنند و رادعه غیر قابضه مانند نیلوفر و بنفشه و کدو استعمال کنند تعظیم خصیتین گاه باشد که خصیتین بزرگ شود نه بواسطه ورم و نفخ بلکه فربه شود چنانچه پستان بزرگ شود علاج آن در ابتدا ادویه سرد مخدره مانند بیخ لفاح

و دیگر جوارشات جلا حکاکه سنگ مس و حکاکه اسرب و حکاکه سنگ آسیا با آب کشنیز سبز طلا کنند
و ادویه که مانع بزرگ شدن پستان است درینجا نیز مفید بود و این مرض هرگاه مستحکم شود
علاج پذیر نبود ارتفاع خصیتین اگر خصیه کوچک شود و از کیسه بسوی عانه بالا رود و نظر الی
در دگرده یحیی گذشته باید کرد و روغن بابونه و روغن سوسن بمالد و از ادویه گرم مانند
حلتیت و جلبه و فرفیون ضماد کنند دوالی صفن صلابت آن گاهی رگهای کیسه خصیتین
سطبر شوند و اکثر از جانب چپ حادث شود علاج آن مثل علاج دوالی پا و ورم صلب خصیه
بود استرخای صفن گاهی کیسه بسبب حرارت و رطوبت هوا مسترخی و دراز میشود علاج
آن ادویه بارده قابضه مانند مازو و آس و گل سرخ و عدس و گلنار و جفت بلوط و گزمازج
در آب بجوشانند و صاف نموده نطول کنند و ثفل آن را بر بندند و همین ادویه را در آب پوست
انار سائیده ضماد کنند قروح ذکر و خصیه و حوالی آن مرهم سفیده و مرهم زنگار و مانند آن
از مراهم مدمله مفید بود و صبر و مرداسنج و اقلیمیای مغسول با شراب ضماد کنند و اگر قرحه کهنه باشد مجففات
قویه مانند دقاق کندر و کاغذ سوخته و مر ضماد سازند و یا سائیده ذرور نمایند و اگر از قسم آکله
باشد قلقدیون بمالند بعد آن ادویه مدمله را استعمال کنند و اگر قرحه داخل قضیب باشد علاج آن در
حرقت بول گفته شد حکه قضیب علاج آن فصد کنند و بر اربیه حجامت نمایند و تنقیه سودا کنند
و مقداری مامیثا سائیده با روغن گل و سرکه و آب کشنیز سبز آمیخته ضماد سازند و قضیب را با آب گرم نشویند
و سفیده تخم مرغ را طلا کنند اورام قضیب علاج آن مثل علاج اورام خصیتین باید کرد مگر آنکه چسپانیدن
زلو بر نفس قضیب مناسب نبود و اگر ضرورت باشد بر حوالی قضیب چسپانیدن مضایقه ندارد و آنچه
مخصوص بقضیب است در ورم حار عدس گلنار و ورق گل پوست انار در آب بجوشانند
و بکوبند و در روغن گل آمیخته ضماد سازند و در ورم بارد آرد جو خطمی اشنه خرما در روغن بابونه

وسرکه آمیخته ضماد نمایند علاج ثالیل قضیب مانند علاج سایر ثالیل است شقاق قضیب علاج
آن بعلاج شقاق مقعد کنند سده مجرای قضیب اگر بسبب بثره باشد علامت آن سوزش
بول و عسر خروج آن بود علاج آن فصد باسلیق کنند و لعاب اسبغول و شیره خرفه با شربت نیلوفر
خورند و شیاف ابیض با شیر دختر در روغن گل در احلیل چکانند و اگر بسبب خلط غلیظ باشد عسر خروج
بول با حرقت و درد بود و اخلاط غلیظه در بول بیرون آید علاج مدرات حاده مانند بادیان
و انیسون و کشوث و تخم خربزه با شربت بزوری خورد و ادویه ملطفه مانند بابونه و صعتر و اکلیل الملک
مرزنجوش در آب بجوشانند و نطول کنند و روغن بابونه و روغن سوسن را در احلیل
چکانند و گاه باشد که سوراخ قضیب کشاده گردد و این را انبدکشاد گویند علاج آن
سفوف چهال داک با آب بخورند و اگر فتیله گهونچی در سوراخ قضیب یک لمحه بدارند بسیار مفید
بود اعوجاج قضیب یعنی کج شدن قضیب علاج آن مثل علاج تشنج کنند و روغن
سوسن و نرگس و چربی بط و چربی مرغ و مغز ساق گاو باهم ممزوج نموده بمالند و از دست
راست کنند و از جبایر ببندند که تا باز کج نشود **طریق نوزدهم در امراض زنان**
ورم رحم اگر با تب و ضربان باشد فصد باسلیق کنند و فصد صافن نمایند و تبرید و منضج
و مسهل آنچه در سرسام گذشت بکار برد و حمول جدوار استعمال نماید و مرهم زعفران و ضماد شیر میش
برای ورم صلب رحم مجرب است و اگر ورم تحلیل نشود و اراده کند که جمع گردد علامت آن شدت
عوارض بود و تب باید که از لعاب حلبه و تخم کتان حقنه کنند و در آب گرم بنشانند تا نضج یابد و
منفجر گردد و بعد آن از ماء العسل حقنه کنند و مدرات خفیفه دهند تا رحم از مده پاک شود آنوقت
بمرهم مدمله علاج کنند و اگر بوقت مجامعت حشفه بخون آلوده گردد باید دانست که شقاق
رحم است پس علاج آن از مرهم شحوم کنند و مرهم سفیداب کافوری نیز نافع است و جوارش کمونی

و دیگر جوارشات حاره نفخ رحم را مفید بود و علاج کثرت طمث مثل بواسیر خونی با
دیاک تا یک گنده هگ آمله سا نرم سوده با شیر گاو هر روز تا یکهفته بخورد حیض مفرط باز دارد و ضماد حضض با
نیز احتباس طمث کند و محاجم بانار زیر پستان نهادن و پستان را از چیزی بستن درین باب بسیار
مفید است و آمله مقشر بادیان از هر یک یکتوله شب در آب تر نماید صبح مالیده صاف نموده شکر
سفید یکتوله اضافه نموده بخورد در احتباس طمث مجرب آزموده است و حمول مازو رطوبت
از فرج زن باز دارد و اگر سیلان رطوبت بسبب فضلاتی بود که در بدن زن جمع شده باشد علاج آن
بحسب غلبه خلط تنقیه کند پس ازان فرزجه و حقنه استعمال نماید و غلبه خلط چنان دریافت میکنند
که پنبه نو بردارند و برآورده در آفتاب خشک نمایند و از رنگ آن معلوم کنند که کدام خلط غالب
است و اگر سیلان منی باشد علاج آن مفصلاً در درد منی مردان گفته شد و فرق در رطوبت
و منی آنست که در منی سفیدی رنگ و غلظ قوام و عدم عفونت بود چون پوست املتاس
مشکطرامشیع پرسیاوشان قند سیاه کهنه در آب جوشانیده صاف نموده دهند برای احتباس
نفاس فایده میکند و خوردن مدرات دیگر نیز نافع بود و گاهی احتیاج بفصد و حجامت
هر دو ساق میشود و همین است علاج احتباس طمث و اگر بسبب قلت خون طمث محتبس شود
علامت آن لاغری بدن و زردی رنگ و کثرت استفراغات باشد علاج آن اغذیه که جید
الکیموس باشد بخورند و خود را در عیش و عشرت مشغول دارند قروح و بثور رحم علاج آن
فصد باسلیق کنند و بعد از نضج از مسهل بار تنقیه کنند و در امراض رحم فرزجه و حقنه ها بهتر از
مسهل بود و سقم یعنی تپنگ و مانند آن در آب اندرون افتابه بجوشانند و مریضه را دران
نشانند و کندر انزروت دم الاخوین جوزالسرو و مانند آن در آب بارتنگ سرشته لته بدان آلوده
بردارند و اگر قرحه در قعر رحم باشد از همین ادویه حقنه کند و قرص کهربا و مانند آن بخورد و اگر

باروغن گل حمول نماید و آنجا که ماده حاده سبب آن باشد حقنه کردن از اشیای مسطوره سبب بود و از اشیای باردهٔ قابضه مانند حب الآس و گلنار و گزمازج سائیده باروغن گل فرزجه یا حقنه کند و اگر با قرحه درد شدید باشد افیون با زعفران با شیر دختر استعمال نماید حکهٔ رحم و آن است که هر چند با زن مجامعت کرده شود سیر نگردد علاج بعد از فصد و تنقیه سودا اطلیهٔ بارده و روغنهای سرد مالد و فرزجه نعناع مفید بود بواسیر رحم چون فم رحم برکشایند چیزی بلند مانند مسهای مقعد معلوم شود و از لمس نیز دریافت میشود و از آن رطوبت مانند دردی خون سیاه رنگ می آید علاج آن مانند بواسیر مقعد بود و ضماد اقلیما ضماد کنند و مالیدن روغن نرگس و روغن سوسن نیز فایده میکند کثرت اسقاط و آن است که زن آبستن شود لیکن بچه نتواند داشت اگر بسبب عوارض خارجی مثل حرکات عنیفه و غضب و جز آن باشد باید که از آن احتراز کند و آنچه بدنی بود و اگر بسبب رطوبت رحم میباشد علاج آن عادت قی کند و بعد از نضج تنقیه از مسهل گرم و حب ایارج نماید و دواء المسک حار و معاجین گرم بخورد و از روغنهای حاره حقنه کند و اگر بسبب احتباس طمث باشد زیرا که بسبب احتباس غذا جنین نیز ساقط میگردد علاج آن در احتباس طمث گفته شد و اگر بسبب لاغری حامله باشد که از غذای او چیزی زیاده نماند که جنین بآن غذا کند علاج آن بعد از غذا حمام نماید و هریسه روغن و شکر و شوربای چوزهٔ مرغ فربه خورند و اگر بسبب ریاح غلیظ باشد علامت آن قراقر و نفخ و انتفاخ عانه بود علاج آن جوارش کمونی و مانند آن خورند و فرج و عانه و قطن را بروغن سوسن زنبق چرب نمایند و حقنه کنند و شکر و نارجیل تناول فرمایند و بعد از نضج تنقیه از مسهل گرم سازند و اگر اسقاط شود می باید که گره بانس بچسبد فلوس سه هفت علت پوست اترج و ده دوده کپاس از هر یک دو تولہ پوست املتاس یکتوله

گر جوالیت ایت چاره نفخ رحم را مفید بود و علاج آنست

در ده آثار آب بجوشانند هر گاه سیوم حصه بسوزد و دو حصه بماند آب را بجای غذا و آب نوشانیده
باشد و روز چهارم کلتهی در آب جوشانیده آب آنرا بدهد و دال انرا که باقی مانده است وقت شام
بدهد و روز پنجم نان موتهه بقدر یک دو دام بخوردن دهد و بجای آب عرق بادیان و عرق
عنب الثعلب یا عرق گاوزبان بدهد و بعد از چند روز نان گندم با دال موتهه خورد و بروز
بست و یکم اندک روغن زرد شروع نماید و تا چهل روز پرهیز از همه چیزها دارد و از اشیای
بارده و حرکات متعبه نیز پرهیز واجب است **اختناق رحم** بصرع ماند اما درین کف نمی آید
و صاحب این مرض چون بهوش آید آنچه بر وی وارد شود بیان میکند بخلاف مصروع **علاج**
آن در وقت حدوث آن علاج غشی کنند و بعد از افاقت چیزهای خوشبو از دور دارد و چیزهای
بدبو مثل جند بیدستر و سیر و پیاز بویانند و عنبر و مشک و عطر را بروغن چنبلی بیامیزد و فرج و رحم را
بمالد و بعد از نضج تنقیه بمسهل حار و حب ایارج کند و از بقول و فواکه و اطعمه بارده احتراز نماید و اگر
بسبب احتباس طمث باشد تدبیر که در احتباس طمث و نفاس گذشته بکار برد و فرج و رحم را
بروغن بابونه بمالد و اگر بسبب عدم مجامعت باشد مجامعت کند و اگر زن باکره باشد بهترین
علاج آن تزویج بود و زنی را که آبستن نشود **عقر** گویند و اگر بدشواری آبستن شود **عسر الحبل** گویند
و این اکثر بسبب برودت و رطوبت رحم میباشد علاج آن بعد از نضج تنقیه از مسهل حار و
حب ایارج کند و تریاق فاروق و معاجین و جوارشات گرم بخورد و فرزجه زعفران
استعمال کند و شیاف جوزبوا بعد از طهر استعمال نماید بعد از ان مجامعت کند و بهترین
شکل جماع آنست که مرد بالای زن باشد و زن بر پشت خواب کند لیکن باید که پیش از جماع از مالیدن
پستان و کنج ران و سودن سر ذکر از دهن فرج و مانند آن مشغول شود پس هرگاه که بیند که چشم
زن متغیر شود و دم دراز دراز کشد و بر بپیچد آنوقت دخول کند و منزل گردد و باید که

بعد از جماع اندکی زن بهمان هیئت بماند و در انتهای خود را بهم فشارد و علامات منی که مولد باشد آنست که سفید و لزج و براق باشد و مگس بر آن نشیند و بوی آن مانند طلع و یاسمین باشد و علامت حمل آنست که بعد از جماع منی از فرج خارج نشود و در میان ناف و فرج درد دریافت کند و زن را از جماع نفرت باشد و حیض منقطع شود و از علامات مجربهٔ اطبا انست که سیر بردارد و اگر بوی و طعم سیر از دهن بوید دلیل آبستن بود و فرق که به پسر آبستن شود رنگ رویش نیک بود و پستان راست بزرگ شود و وقت ایستادن اعتماد بر پای چپ کند و ادویه که معین حمل است از انجمله بول فیل است باید که وقت جماع و یا پیش از جماع بخوردن زن دهد و تخم الخداان نیز درین باب مجرب است و برداشتن جمیع پیه‌ها به خصوصاً پیه‌ٔ خرگوش بعد از طهر معین بر حمل است و همچنین فرزجه از شل شکر و سنبل الطیب و خصیة الثعلب و دهن بلسان و روغن بان و روغن سوسن نیز نافع بود و اگر بسبب حقر یا تی فربهی زن باشد فصد و استفراغ کنند و آنرا اگر سنه دارند و ریاضت کنانند و اطریفل صغیر و لک مغسول با جوارش کمونی آمیخته بخورند و جماع بر هیئت رائع نمایند و اگر بسبب قصور آلت باشد باید که پاره از عطریات بطرف رانها و خارج فرج بمالند سودمند بود و طلای علق بر قضیب نیز که قضیب را بزرگ کند و اگر قضیب را بچیزی درشت بمالند بعد از آن زفت رومی با روغن یاسمین طلا کنند معین حمل کند و باشد که منی مرد و زن بالخاصیت معقم باشد و امتحان الحیان کنند که هر دو منی را در آب اندازند پس هر که در آب بایستد نقصان در آنست و یا بول هر دو را گرفته بر بیخ درخت کدو و کاهو و اندازان بر آن اندازند هر بول که خشک کند دران قصور هست و گفته اند که هفت دانه گندم و هفت دانه جو و هفت دانه باقلا گیرند و در ظرف گلی نهند و مرد و زن بران بول کنند و هفت روز گذارند پس هر بول که بروید از آن قصور نیست و گفته اند که سر قضیب بروغن آلوده جماع

کردن مانع حمل است و همچنین برداشتن فلفل بعد از جماع و فرزجه ساختن سرگین موش و سرگین
فیل با شهد و اگر سرگین فیل خشک کنند و با شهد بخور رانند نیز همین عمل کند و گاهی احتیاج میشود
بطرف مضیقات و ملذذات و معطرات و مجففات فرج بواسطه الفت طرفین که باعث علوق
وحفظ نسل است و حمول مضیقه استعمال سازند و کردمانه در استخوان فرج عجیب است و قطعه اسفنج
را بر دارد و بعد یک پاس تنگتر مثل باکره شود و بیربهوتی در روغن گاو بریان کنند چندانکه بگداز
پس روغن را بر قضیب بمالد و مجامعت کنند هر دو مشتاق یکدیگر شوند و طلائی خایه گربه سیاه
و حمول میعه سائله استعمال کنند و اگر گوشت مموله خشک کرده سائیده در عسل آمیخته در فرج بمالند
مرد فریفته زن شود و از بیماریهای رحم علتی است که مشابهت بحبل دارد و آنرا رجا گویند و
فرق بدان کنند که در رجا شکم سخت تر از شکم حامله بود و دستها و پایها مانند صاحب سوء القنیه
بیاماسد و کثرت جشا و سوء الهضم و قراقر بود و پیش از حرکت جنین حرکت محسوس شود و وقت
حرکت پسر بعد از سه ماه و دختر بعد از چهار ماه بود علاج بعد از نضج از مسهل حار و حب ایارج
تنقیه کند و معاجین گرم کاسر ریاح استعمال نمایند و تریاق اربعه با مدرات مفید بود طریق

باب ۲۰ قسم در مرض صفاق و ثرب و مراق فتق آن باشد که بسبب انشقاق صفاق

یا اتساع مجرئین که بالای انثیین در کنج ران است جسمی نفوذ کند و بکیسه انثیین فرود آید و
آنرا قیله گویند و باشد که آن جسم در عانه محتبس شود و آنرا فتق الاربیه گویند و اکثر
آن صفاق حوالی ناف بشگافد و پوست شکم سالم باشد و یا ثرب در وده از انجا برآید
آنرا فتق مراق البطن گویند و اگر جسم نافذ امعا یا ثرب باشد علاج آن آنچه نازل
شده است آنرا از دست رد کنند بعد از ان ضماد قابض و مسدد همچو ضماد قشار کنند
ضماد کنند و بهترین علاج آنست که اول از دست رد کنند بعد آن کثره آهنین که طریق ساختن

این آهنگران شیدانند به بندند و اگر نافذ ریاح باشد علامت آن قراقر بود و چون دست
بران نهند و دباز گردد و علاج آن از مثل جوارش کمونی کنند و آنچه محلل ریاح باشد استعمال نمایند
و روغن بابونه و قسط و شبت بمالند و از چیزهای بادی اجتناب نمایند و اگر رطوبت مائی نازل
شده باشد آنرا ادره گویند علاج آن نشتر زنند و رطوبت را بیرون کنند و داغ نهند و یا
مرهم مندمله استعمال نمایند و چون عود کند باز چنین کنند طریق بیست و یکم در امراض
پشت و ما یتصل بها اگر زوال فقرات پشت جانب قدام باشد آنرا التقصع
گویند و اگر بجانب خلف بود آنرا احدبه گویند و اگر بجانبین زوال باشد آنرا التواء خوانند
و سبب آن اگر ورم حار باشد که در عضلات فقار حادث شود و بسبب ضغطه فقرات زایل کند
علامت آن وجع شدید و ثقل پشت و تپ حاده و عظم نبض بود علاج آن فصد
باسلیق کنند و بعد از نضج از مسهل بارد تنقیه کنند و در مسهل دویم یا سویم سنامکی و سورنجان مصری
نیز اضافه کنند و اضمده ملینه مانند لعاب حلبه و تخم کتان و تخم خطمی و پیه مرغ و پیه بط و مغز ساق
گاو ضماد کنند و روغن گل و مانند آن بگرم کرده بمالند و اگر بسبب ریاح غلیظ باشد آنرا ریاح
افرسه گویند و علامتش آنست که بعد از درد پشت حادث شود و تپ نباشد علاج آن
بعد از نضج از مسهل حار که در آن هلیلجات هر یک شش ماشه و سورنجان پنج ماشه بوزیدان سه ماشه
نیز اضافه کرده باشند تنقیه کنند بعد از آن حب سورنجان خورند و طریق استعمال این مثل حب
اراج است و فقرات را بروغن قسط و روغن خروع بمالند و بر موضع متقصع محاجم بالنار نهند و
اگر بسبب رطوبت مزلقه رقیقه باشد علاج فالج کنند و اگر بسبب ضربه و سقطه باشد حقنه کنند و در و فقره
بموضع آن کنند بعد آن بادویه قابضه مانند قسط سنبل الطیب مر سلیخه
سائیده با خل خمر ضماد کنند درد پشت اگر بسبب سردی مزاج و یا زیادتی بلغم باشد علامت

آن بتدریج حادث شود و بسبب یاضت تسکین یابد علاج آن نضج ریاح افسنتین
وجایی که ماده نباشد فقط تدبیر از روغن های گرم کفایت میکند و اگر بسبب تعب و کثرت جماع
باشد علاج آن ادهان حاره بمالند و ترک سبب کنند و اگر بسبب مشارکت گرده باشد علاج آن
گفته شد و اگر بسبب امتلاء رگ بزرگ باشد که بر پشت واقع است علامت آن آنست که با وجود
علامت غلبه خون درد و ضربان در تمام پشت از ابتدای فقرات پشت تا آخر فقرات
قطن باشد علاج آن فصد باسلیق کنند و بعد از نضج تنقیه بمسهل ها بارد کنند درد خاصره یعنی تهیگاه
اسباب آن مثل اسباب درد پشت باشد و در اکثر بلغمی و ریحی بود علاج آن بعلاج درد پشت
کنند طریق بیست دوم در دوالی و داء الفیل و درد پا و مفاصل و نقرس و عرق النسا
دوالی علتی بود که عرق ساق و قدم فراخ شود علامت آن رگهای سطبر گرد اگرد ساق
و قدم ظاهر شوند علاج آن فصد باسلیق کنند و بعد از آن فصد عروق ممتلئه نمایند و از دست
بمالند و بیفشارند تا خون بتمامه بیرون آید و تنقیه سودا بمسهل ها رایحین کنند و ترک ریاضت نمایند
و از اغذیه مولده سودا احتراز سازند داء الفیل آنست که ساق و قدم مانند پای فیل بزرگ شود
علاج آن مانند علاج دوالی بود و بعد از تنقیه در اینجا فصد ابض و حجامت ساق پا و چسپانیدن
زلو بسیار مفید بود و ساق تا زانو از عصابه مستحکم بندند و اگر بسبب خلط بلغمی باشد علامت آن
غلظ ساق باشد بی حرارت و کمودت علاج آن بعد از نضج از مسهل گرم و حب رجان تنقیه کنند و در هفته
یکمرتبه قی کنند و تقلیل غذا نماید و از اغذیه غلیظه و بقول و فواکه بارده احتراز کنند و کندر یا ماسه زنجبیل
سفید یا پشه نیم ماشه سائیده در اطریفل صغیر آمیخته مجور بده و طلا ها بر طلا کنند وجع مفاصل دردی
بود که به مفصل های دست و پا حادث شود و اگر درد مخصوص در کعب و انگشت های پا خصوصاً
انگشت نر با شد آنرا نقرس گویند و ماده این امراض اکثر مرکب از بلغم و صفرا یا از سودا و صفرا میباشد

واز خون صرف وخون صفراوی نیز حادث شود واز صفرا صرف بسیار کم میباشد پس اگر ماده
دموی باشد علامت آن سرخی وعظم ورم وشدت ضربان باشد علاج آن اول فصد
باسلیق از جانب درد کنند واگر در هر دو جانب درد باشد از هر دو جانب فصد نمایند بعد از آن
تبرید دهند وبعد از نضج از مسهل بارد که دران هلیلجات وسورنجان باشد تنقیه کنند وطلای زرد طلا کنند
وصندلین وورق گل سپاری چهالیه مامیثا اقاقیا ومانند آن از ادویه رادعه قابضه باسرکه وآب
کشنیز سبز آمیخته ضماد کنند واگر درد شدید باشد افیون زعفران ویبروج ومانند آن از ادویه مخدره
اضافه کنند ودر انتها اندکی ادویه محلله مانند خطمی وبنفشه داخل نمایند وبعد از ان اکلیل الملک
بابونه را افزایند وضماد بعد از تنقیه مناسب بود واگر ماده قلیل باشد پیش از تنقیه هم ضماد کردن مضایقه
ندارد وعلاج ورم صفراوی که علامت آن شدت درد والتهاب باشد مانند علاج ورم دموی
نمایند مگر آنکه درین قسم تبرید وتسکین زیاده باید نمود واز ادویه بارده که دران قبض نباشد مانند
کدو وکاهو وکافور باسرکه وآب کشنیز سبز سرشته ضماد کنند ودرانجا احتیاج ادویه محلله نمیباشد و
ضماد استعمول برای ورم حاره مفاصل از مجربات است وچون سورنجان که خصوصیت بسیار
بمفاصل دارد داخل کردن آن در مسهل واضمده اوجاع مفاصل حار وبارد انسب است واگر ماده
مرکب از بلغم وصفرا باشد علامت آن سفیدی رنگ وقلت التهاب درد ورخاوت ورم بود
اگر مرکب از سودا وصفرا بود علامت آن قلت درد وتمدد وخشکی وسیاهی موضع وصلابت ورم
بود علاج آن سورنجان شیرین ساییده مصطگی ساییده لبوب زیدان ساییده
هر یک یکماشه در گلقند آمیخته همراه شیره بادیان شیره تخم خیارین شیره خار خسک شیره
تخم خربوزه در عرقیات برآورده صاف نموده شربت بزوری داخل کرده بخورند ومعجون
سورنجان همراه تبرید مذکور بسیار فایده میکند ومعجون عشبه نیز درینباب مجرب است واز ادویه

محلله بلغمیه مانند اکلیل الملک و بابونه و شبت و خطمی و صبر و لعاب حلبه و تخم کتان ضماد نمایند و روغن
بیدانجیر و روغن حنا بمالند خصوصا که سورنجان تلخ و بیخ نی و جدوار خطایی دران انداخته
باشند و ضماد صابون نیز نافع است و اگر ماده کثیر باشد میباید که بعد از نضج از منضج مرکب
بحسب ماده از مسهل مرکب بحسب غلبه خلط تنقیه کنند و اگر مفاصل صلب گردد چنانچه حرکت نتواند کرد
بعد از تنقیه موضع را بروغن کنجد و پیه بط و مرغ و لعاب حلبه بزرگ بمالند و روباه یا کفتار زنده را در روغن
کنجد بجوشانند و دران نشینند نافع بود علاج درد ورک که دردی بود در سرین و عرق النسا
که دردی بود از مفصل ورک ابتدا کند و از طرف وحشی فخذ نزول کند و تا انگشت های پا برسد
مثل علاج وجع مفاصل بود و اگر ازین تدبیر فایده نشود عسل بلادر طلا کنند و همچنین شیر زقوم
و چند بید ستر با شیر انجیر ضماد سازند که تا آبله افتد و مواد ازان جاری گردد و می باید که مندمل
شدن ندهند و اگر ازین هم به نشود داغ زنند رقیق دوم در تدبیر امراضی که مختصه بعضو
نباشد و آن مشتمل بر نه طریق است طریق اول در حمیات اگر تپ همیشه باند و هر روز شدت
کند و بی لرزه و سرما آید و شدید نباشد آنرا النقه گویند و ماده آن بلغم باشد که متعفن شود
داخل عروق و اگر هر روز آید و با لرزه و سرما باشد آنرا مواظبه خوانند و ماده آن بلغم باشد که
متعفن شود خارج عروق مانند دماغ و معده و جگر و امعا و ماسار یقا و صدر و مانند آن علامت تعفن
ماده در دماغ آنست که مریض از درد سر بسیار شکوه کند و اگر با تپ قی و درد معده باشد
علامت تعفن ماده در معده است اگر با سهال باشد علامت تعفن آن در احشا و معده و ماساریقا
بود و اگر با ادرار باشد علامت تعفن آن در جگر بود و اگر با سعال باشد در صدر و علی هذا القیاس و
در تپ بلغمی تشنگی میباشد و نبض سریع بود و قاروره غلیظ و کدر و در شب و روز که بست و چهار
ساعت مقرر کرده اند شش ساعت فتره میکند و اگر مواظبه باشد شش ساعت زایل میگردد

واقل زمان اخذ و یا شدت آن هشت ساعت باشد و اگر تپ یکروز میان آید با لرزه و سرما باشد آنرا غب دایره گویند و ماده آن صفرا باشد که متعفن شود خارج عروق و اگر تپ یکروز در میان شدت کند ولی لرزه و سرما آید لازمه بود که ماده آن داخل عروق متعفن گردد و اگر ماده متعفنه داخل عروق قریب قلب و کبد متعفن شود آنرا محرقه خوانند و عوارض که در غب میباشد در محرقه بشدت میباشد و باشد که دو غب کشیده شوند و مانند تپ بلغمی هر روز می آید لهذا گفته اند که اعتماد کلی بر نوبت حمیات نکنند بلکه باوجود این لحاظ عوارض هم می باید که شدت عوارض بر حدت ماده و ضعف آن بر برودت ماده دلالت میکند و گاهی بر ماده تپ از سن و دیار و فصل و مزاج و عادت و تدبیر متقدم نیز دلالت میکند و درین تپ تلخی دهن و قی و اسهال صفراوی و قلق و بیخوابی و صداع و سهر و ناریت بول میباشد مگر آنکه صفرا متوجه بدماغ بود آنوقت قاروره سفید و رقیق باشد و این منذر بسرسام بود بشرطیکه ماده مندفع برعاف نشود و زمان اخذ غب یا شدت آن از چهار ساعت تا دوازده ساعت میباشد و چون ازین زیاده ماند علامت ترکیب است و اکثر ترکیب از صفرا و بلغم میباشد پس اگر صفرا و بلغم علیحده علیحده متعفن شوند شطر الغب حادث میشود و اگر یکجا متعفن شوند غب غیر خالصه و شطر الغب خالص آن باشد که مرکب از صفراوی لازمه و بلغمی دایره بود و شطر الغب یکروز زیاده می آید و یکروز کم و گفته اند اگر در علاج غب خالصه خطا نشود در هفت دوره که چهارده روز می باشد برود و گاه باشد که بحران غب لازمه در هفت روز میباشد و غب غیر خالصه تا شش ماه طول میکشد و بول در خالصه رقیق میباشد و در غیر خالصه غلیظ و وقتی که درد سر در روز اول عارض شود و در روز چهارم قوی گردد علامت آنست که بحران در روز هفتم خواهد شد و وقتی که درد سر در روز سوم شروع شود و در روز پنجم قوی گردد علامت آنست که در روز نهم یا یازدهم بحران خواهد شد و اگر تپ همیشه ماند و سرخی رو و چشم

و انتفاخ رگ‌ها و سرخی و غلظ قاروره بود علامت سونوخس است و آن تپ دموی بود که از غلیان خون
حادث گردد و اگر این عوارضات بشدت باشند علامت مطبقه است و این تپ
دموی بود که از تعفن حادث گردد و باشد که خون خارج عروق نیز متعفن شود چنانچه
تپیکه در اورام پیدا باشد و بحران تپ دموی در روز هفتم واقع شود و اگر روز چهارم آید
و با نافض و لرزه بود علامت ربع دایره است و ماده آن سودا بود که متعفن گردد خارج عروق
و اگر دو روز آید دیگر و رنه آنرا ربع معکوس خوانند و اگر روز چهارم شدت کند و بان
سردی و نافض و عرق نباشد علامت ربع دایمه است و این بسیار نادر بود و ماده
این تپ سودا بود که متعفن گردد داخل عروق و زمان نوبت این تپ بست و چهار ساعت بود
لیفوریا تپی باشد که اندرون بدن حرارت بسیار محسوس شود و بیرون آن برودت
و انفیالوس برخلاف آن باشد و حمی غشی تپی باشد که چون ابتدا کند غشی حادث
گردد و حمی لیلی تپی باشد که بشب آید و بروز رها کند و حمی نهاری تپی باشد که بروز
آید و بشب رها کند و حمیات مختلفه چنان باشد که آنرا دوری و نوبتی معین نباشد
و علامت آن مختلط باشد و حمی یوم که حرارت در آن متعلق بروح شود اگر در یک روز
می رود و باشد که تا سه روز بکشد جالینوس گفته که تا شش روز هم میماند و این تپ نبض ملایم میشود و در
قاروره بسیار تغیر نمیباشد علاج آن ازاله سبب حسب نمایند چنانچه در غمی و همی و فزعی
و فکری ازاله هر واحد کنند و مفرحات بارده دهند و تبرید قلب و ازاله غم نمایند و همچنین
در غضبی و سهری و تعبی و حجی و جوعی و عطشی و تخمی نیز ازاله هر واحد نمایند و اگر ازین تدبیر
نرود علاج تپ بلغمی کنند یعنی تبرید خفیف دهند و اگر بسبب شرب شراب باشد آنرا موقوف نمایند
و تبرید و تسکین حرارت نمایند و در زکامی و نزلی علاج نزله و زکام کنند و تپ دق

که حرارت دران متعلق باعضای اصلی منوی باشد علاج پذیر نیست و در ابتدا مشابه به لثقه میباشد
اما اگر طبیب بصلابت و دقت و تواتر نبض و ازدیاد حرارت بعد از غذا معلوم کند باید که قرص
طباشیر لین و قرص کافور با تبرید یا ماء الخیار و ماء القرع دهد و در صورتیکه حمی عفنی با
تپ دق مرکب شود و معده مریض ضعیف نباشد دادن اقراص مذکوره با شیر بز و شیر
خر و شیر دختر بسیار مناسبست و اگر سرفه هم باشد خمیره خشخاش و مانند آن که در نزله گذشت
با اقراص مذکوره آمیخته باید داد و اگر با حمی دق حمی عفنی بود اسهال برفق کنند و در علاج تپ
دق بهر نوع تبرید و ترطیب نمایند و بعض ادویه مبرده مثل کافور باعث تخفیف می شود
و همچنین بعض ادویه مرطبه مثل شراب موجب تسخین پس باید که شراب با آب ممزوج نموده
وقت هضم غذا دهند و همچنین کافور با ادویه مرطبه مخلوط نموده بخورانند و درین تپ از
مرخیات معده احتراز کنند و ادویه مرطبه در آب بجوشانند و دران بنشینند پس هرگاه
بیرون شوند در روغن کدو تمام بدن غرق نمایند و روغن مذکور در گوش و بینی بچکانند
و شوربای گوشت بز و پاچه دهند و نمک در طعام ایشان کم اندازند و زردی بیضه نیم برشت
بحال ایشان مناسب بود و از اشیای یابسه و مالحه و حریفه و حاره و گرسنگی و تشنگی و غم احتراز
کنند و در مساکن بارده و مهب شمال و کنار آبها مسکن سازند و تپ صفراوی لازمه و خصوصا
محرقه محتاج تبرید زیاده میباشد بعد آن تپ دموی بعد آن تپ بلغمی بعد ان تپ سوداوی و هرگاه تپ عارض شود
باید که اول از علامت ماده آن دریافت کند و بعد آن بحسب احتیاج تبرید و تسکین کند
اگر تپ صفراوی محرقه باشد علاج آن شیره تخم کاهو مقشر شیره مغز تخم کدوی شیرین در
عرقیات برآورده شربت نیلوفر خاکسی داخلکرده بخورند و اگر قوت ضعیف باشد و یا
با تپ خفقان بود عرق کیوڑه و عرق بید مشک و گلاب عرق گاوزبان بقدر رسته تنه تو یک نیز

اضافه کنند و صندل سفید را در گلاب سائیده پارچه را بآن تر نموده بر جگر و دل نهند از برای
قلق و اضطراب و خفقان بسیار مفید بود و اگر صداع و سهر بسبب تصاعد ابخره باشد تدبیر صداع
و سهر نمایند و اگر سعال باشد لعاب بهدانه را اضافه کنند و اگر درد گلو باشد شیره عناب داخلکرده
غرغره نمایند و در روز پنجم شیره تخم خیارین را اضافه سازند مگر آنکه روز پنجم نوبت افتد که درین هیجان و
تحریک خوب نیست و اگر حاجت تبرید زیادت باشد شیره خرفه نیز داخل نمایند و در روز هفتم شیره
تخم خیارین دور کنند و دادن شیره تخم کاسنی بعد هفتم مناسب بود و اگر حاجت باشد بوقت
شام تبرید از لعاب بهدانه که در عرقیات برآورده باشند شربت نیلوفر یا شربت انار و خاکسی
داخلکرده باید کرد و قرشی بوقت شام تخم خیارین را نیز حکم نموده و استاد مرحوم در کمال شدت
تپ استعمال میفرمودند و از برای خشکی زبان مضمضه از لعاب بزرقطونا مفید بود و نیز اسبغول را
در پارچه بسته در آب اندازند و بر هر دو لب مالند برای خشکی آنها مفید است و بشرطیکه مانع
نباشد دادن شیره آلو بخارا و شیره زرشک و سکنجبین مناسب باشد و در روز نوبت قی با سکنجبین
و امثال آن کنند و عرق که آید از پارچه مسح کند تا ماده از راه عرق مندفع گردد و در تپ
صفراوی جمیع اشربه غیر حامضه احتمال استحاله بصفرا دارند مگر شربت نیلوفر بالخاصیت مستحیل
نمیشود و جائیکه تپ شدید باشد احتیاج منضج نمیشود و در روز هشتم و دهم و دوازدهم از مسهل
بار تنقیه کنند و بعد از پنج روز قرص طباشیر ملین با آب کاسنی سبز مروق باید داد و بعد آن بعلاج
تپ مرکب باید پرداخت و اگر تپ بلغمی باشد میباید که تا روز چهارم تبرید خفیف دهند و چون
ماده غلیظ است روز پنجم ادویه قلیل الحراره از منضج گرم گرفته شب در آب گرم تر کنند صباح مالیده
صاف نموده شربت بنفشه و خاکسی را داخل نموده بدهند و بعد از نضج بروز مسهل از مسهل گرم
که از ان ادویه شدید الحراره دور کرده باشند تنقیه کنند و در مسهل دوم یا سوم داخل نموده

سنامکی و غاریقون و تربد نیز حکم منوه اند و ایام مسهل اینست ششم و دهم و دوازدهم و شانزدهم و هیژدهم و بیست و دویم و بیست و سوم و بیست و پنجم و بیست و ششم و بیست و هشتم و بیست و نهم و سی ام و سی و دوم و سی و سوم و سی و پنجم و سی و ششم و سی و هشتم و سی و نهم و اگر درین ایام نوبت افتد پس باید که در روز بحران که قوی نیستند مثل نهم و مانند آن مسهل ندهند و نیز در روز نوبت معلوم کنند که نوبت کدام وقت می آید مثلاً اگر دو پهر می آید مسهل پهر شب باقیمانده باید داد که عمل مسهل تا وقت آمدن نوبت منقطع گردد و اگر طبیب مناسب داند بعد از نوبت مسهل دهد اگر تپ مثلا در دو پهر اول شنبه آید آن روز را روز اول تپ شمارند و اگر بعد از دو پهر آید آنرا در حساب ندارند بلکه شمار روز اول از روز یکشنبه کنند مگر آنکه تپ نوبه باشد و ایام بحران که دران جمیع مستفرغات ممنوع اند اینست چهارم هفتم یازدهم چهاردهم هفدهم بستم بست و یکم بست و چهارم بست و هفتم سی و یکم و سی و چهارم و سی و هفتم و چهلم و بعضے ازان منذر بعض اند چنانچه روز چهارم به هفتم و یازدهم بچهاردهم و هفدهم بالبستم و بست و یکم و بست چهارم به بست هفتم و انذار بمعنی خبر است پس اگر بحران در روز هفتم خواهد شد تغیری در روز چهارم خواهد بود و این تغیر خبر میدهد بحران روز هفتم و ایامیکه در وسط ایام مسهل و ایام بحران واقع اند آنرا واقع فی الوسط گویند و آن ایام بحران قوی نیستند و تا آمدن تپ معده را خالی دارند و تقلیل غذا در جمیع حمیات مفید بود و در ابتدای نوبت خواب نباید کرد و رعایت روز بحران در جمیع امراض که ماده آن تیز و گرم باشد از واجبات است مگر آنکه ماده در هیجان باشد و موجب حدوث آفت عظیم شود و در آن وقت در روز بحران و قبل گذشتن سابوع داده میشود یا آنکه تا وقت گذشتن هفت روز قوت ساقط میشود و یا آنکه مرض تا هفت روز مهلت نمیدهد مثل آنکه قولنج شدید عارض باشد و بهتر آنست که ملینات را در جمیع حمیات نه دهند و خوردن روغن سوای روغن بادام در حمیات باعث

از دیاد عفونت بود و خوردن عدس بعد زوال حمیات نافع نکس است و اگر ازین نیز تپ نرود
قرص طباشیر ملین و یا قرص زرشک یا آب کاسنی سبز مروق و شربت بزوری و خاکسی بخورد و
اقراص مذکوره با ماء الهندباء الیابس که آنرا چکیده کاسنی میگویند و شربت بزوری نیز نافع بود
و گلقند و سکنجبین هر دو ممزوج نموده و با شربت ورد و سکنجبین باهم مخلوط نمود نیز نافع بود و غذا درین تپ
و در هر تپیکه بدیر زایل شود موقوف نباید کرد و قرص طباشیر ملین و قرص زرشک و قرص گل سرخ و شربت
بزوری که نسخ آنها در قرابادین مذکور است استعمال نمایند بسیار نفع میکنند و چون خاکسی بکتوله را
در عرقیات مناسبه روز اول یکجوش و روز دوم دو جوش و همچنین تا هفت روز یک یک جوش
زیاده داده با شربت بزوری یا شربت بنفشه دهند و همچنین تا هفته دوم هر روز یک یک جوش کم کنند
برای تپ بلغمی و مرکب بسیار مفید بود دوائیکه در حمیات مرکبه و مزمنه کثیر النفع است بگیرند
گلوی سبز بمدام تا یکدام از از کارد پارچه پارچه نموده در ظرف گلین انداخته آب خالص بران
ریزد و در زیر آسمان گذارد صبح اندکی افشرده آب لال ازرا با شربت مناسبه بکار برد و گاهی همراه
قرص زرشک و قرص طباشیر نیز استعمال کرده میشود و گاهی ست این برآورده قرص ساخته
داده می آید و دوائیکه بارها تجربه درآمده بگیرد ست گلو هموزن آن طباشیر سفید هر دو را
سفوف ساخته یکماشه در تپ که با سرما لرزه شدید می آید بدهند روز اول برطرف میشود و اگر این دوا
با قرص طباشیر سائیده یا خیسانیده یا جوشانیده دهند نفع بین میکند و علاج تپ دموی بعد از
فصد هفت اندام یا باسلیق علاج تپ صفراوی کنند و گفته اند که چندان خون بگیرند که مریض
غش کند و در چنین تپ عرق آوردن نیز مفید بود و تدبیر معرقه آنست که نی تازه و تر را
کوفته بفشارند و در میان سر و کف پای مریض طلا کنند و بدن را به پارچه ها گرم دارند عرق بسیار
خواهد آمد و آب گرم زیر پشت داشتن نیز عرق می آرد و پاشویه هم و تا که منظور برآوردن

عرق باشد بدن را نشف کرده باشند و خود را از پارچه پوشیده دارند و علاج تپ سوداوی
بحسب غلبه خلط مانند علاج مالیخولیا باید کرد و درین تپ بسیار پرهیز نکنند و در تپ ربع لازمه
در هر حال فصد باسلیق یا صافن واجب بود و در تپ سوداوی بعد از چهل روز که ماده نضج یابد
تنقیه کنند و درین تپ اکثر ضرر در طحال و تغیر در حال کبد میباشد و این تپ در یکسال ببرود و اگر
تدبیر جید و مناسب نشود تا دوازده سال طول میکشد و در روز نوبت این تپ غذا ندهند و در غیر روز
نوبت غذا مانند غذای اصحاء دهند لیکن مایل بترطیب باشد و تپ ربع مانند مالیخولیا بر دو طریق میباشد
یکی آنکه سبب آن سودای طبیعی باشد دوم آنکه سبب آن احتراق خلطی از اخلاط باشد و علاج قسم
دوم مشترک باشد بعلاج سودا و علاج آن خلط که از وی سودا حاصل شده چنانچه در مالیخولیا گفته شد
و علاج لیفوریا و انقیالوس لیلی و نهاری مثل علاج تپ بلغمی بود و علاج حمی غشی بوقت غشی
علاج غشی کنند و بعد از آن علاج تپ بلغمی نمایند و علاج تپ وبائی بعلاج تپ دموی کنند
و چیزهای خوشبو بویند و دواء المسک بارد و مفرح بارد خورند و باتعفن است که در هوا عارض
شود علامت تپ وبائی کرب و تواتر نفس و تشنگی و خشکی دهن و غشی و عرق و براز بدبو بود
و علاج غب غیر خالصه و شطر الغب مرکب از علاج تپ بلغمی و صفراوی نمایند و هر خلطی که
غالب باشد رعایت آن زیاده کنند و همین است طریق علاج حمی مختلط طریق دوم
در اورام ورم غلظ و انتفاخ بود که بسبب انصباب ماده در عضو ظاهر شود و آن ماده اگر
خون باشد فلغمونی گویند و اگر صفرا باشد حمره و اگر مرکب باشد و خون غالب و غالب را
مقدم میدارند و فلغمونی حمره گویند و اگر صفرا غالب و حمره فلغمونی گویند و اگر ماده
آن بلغم باشد و مخالط عضو بود رخو گویند و چون متمیز بود سلعه گویند و اگر سودا باشد اما
داخل عضو و مولم بود سرطان گویند و چون مولم نباشد خنازیر و اما اگر خارج عضو باشد

و ظاهر بود صلابت گویند و چون ظاهر نبود غدد و اگر ماده ورم مائیت باشد و عام
بود استسقای زقی و چون خاص بود قیله مائی و اگر ریح باشد و مخالطت عضو و ملایم بود
تهبج گویند و چون مجتمع و صلب بود نفخه گویند بثور اورام صغار باشد و مانند ورم بعضی از انها
دموی باشد مانند شری دموی و بعضی صفراوی چون نمله و آتشک و بعضی بلغمی
مانند شری بلغمی و بعضی سوداوی مانند عرق مدنی و جرب و ثولول و بعضی مانند نفاطات
و بعضی ریحی چون نفاخات فلغمونی علامت آن تمدد و ضربان و تپ و سرخی
رنگ است علاج فصد کنند و زلو به چسپانند و تبرید از لعاب بهدانه و شیره عناب و عرقیات
بر آورده شربت نیلوفر خاکسی حل کرده بخورند و تقلیل غذا نمایند و بعد از نضج به مسهل بارد تنقیه کنند
و غذا آش جو و مانند آن از اشیاء بارده نمایند و در سه روز اول از رادعات مانند صندلین و
فوفل و گل ارمنی و گلسرخ و عنب الثعلب به آب کشنیز سبز و آب کاسنی سبز و آب عنب الثعلب سبز ساییده
ضماد کنند و مرهم رسوت در بنابت مفید بود و اگر ماده از دفع اعضای رئیسه بود و در مغابن که
عبارت از پس گوش و زیر بغل و بن رانست جمع آید رادعات مناسب نبود بلکه مرخیات
محلله مانند موم و روغن گل با محللات استعمال نماید و فصد کنند و زلو چسپانند همچنین اگر درد
شدید باشد استعمال رادعات روا نبود شخصی را از زیر بغل ورم شد از شدت درد بیگریست
آرد جو و خیرات ریوند چینی باهم پخته ضماد کنانیدم ورم منفجر شده شفا یافت و بعد از سه روز تا سه روز
دیگر ادویه محلله مرخیه مانند زرکتان بابونه اکلیل الملک آرد جو خطمی با رادعات بیامیزند و در
انتها محللات مساوی با رادعات کنند و در زمانه انحطاط اقتصار بر محللات صرف کنند و هرگاه
ماده متحلل نشود و جمع گردد علامت آن شدت درد و تپ بود آنوقت منضجات مانند
بزرگ حلبه و انجیر و شیر را ضماد کنند و علامت نضج سکون درد و تپ بود و چون دست بران

نهند فرو رود و آن را از ادویه متفجره و یا با آهن منفجر گردانند و هرگاه که منفجر شود و ماده بکلی مستفرغ
گردد مرهم زرد استعمال نمایند و مرهم خل نیز درین باب مجربست حمرا علامت آن سرخی یا درخشندگی
و براقی باشد و تپ و تشنگی و التهاب بود علاج سوای فصد مانند علاج فلغمونی بود لیکن درین تبرید
زیاده کنند و در فلغمونی تجفیف زیاده نمایند و ضماد قرع ضماد کنند و علاج فلغمونی حمرا و حمرا فلغمونی مرکب از علاج ورم دموی
و صفراوی نمایند ورم رخو آن ورم سفید بود و بآن الم و حرارت نباشد و چون انگشت بر آن نهند
فرو رود و ساعتی همچنان غایر ماند علاج آن بعد از نضج از مسهل حار و حب ایارج تنقیه کنند و
نطرون با سرکه و آب سائیده ضماد نمایند و ضماد شبت ضماد کند سلعه علاج آن مانند علاج ورم رخو
بود و سرگین گاو و مرهم داخلیون و مانند آن ادویه محلله مفید بود و اگر مزمن باشد ادویه حاده
مانند قند میون نهند و یا از اشق کرده تمامه بیرون کنند و مرهم های مدمله و مرهم داخلیون و غیره را
بکار برند سرطان هرگاه بر پشت عارض شود در اکثر قاتل بود علاج آن فصد کنند و زلو بچسپانند و
بعد از نضج تنقیه سودا به مسهل و ماء الجبن کنند و طلای حکاکه سنگ آسیا استعمال کند تا ورم را از زیاده شدن نهد
بعد از آن طلای سفیده طلا کنند تا محافظت از تقرح نماید و اگر متقرح گردد سفیده ارزیز و توتیای مغسول
بروغن گل طلا نمایند تا اندمال یابد و میگویند که گیاه کندر لوبیحی که بطرف میوات میباشد اگر از ادر بول
گاو نازائیده سائیده بر سرطان طلا کنند دور میکند انا و سرطان نهری را بشکافند و نهند و یا سرطان
را بسوزانند و بار و غن استعمال کنند مفید بود خنازیر اکثر در گردن
و بن ران میباشد باید که اول تنقیه از بلغم و سودا کنند بعد از آن
بیخ سوسن سائیده و در مرهم داخلیون آمیخته ضماد کنند و اگر تحلیل
نشود آرد جو ترس با بول کودکان ضماد نمایند تا نضج یافته منفجر گردد پس از آن زنگار
نهند و اگر این تدبیر فایده نکند بشگافند و بیرون کنند بعده ادویه مدمله

بکار برند ورم صلب اکثر بعد ورم حار حادث شود علاج آن بعد از نضج از مسہل بلغم و سودا تنقیہ
کنند و محللات ملینہ مانند مرہم داخلیون استعمال کنند و پیہ بط و پیہ خروس و پیہ روباہ و مغز ساق
گاو و اشق و مقل ازرق و لعاب اسبغول و روغن بابونہ بمالند غدد علاج آن مانند علاج
ورم صلب کنند و بستن پارچہ سرب بر غدد مفید بود نفخہ علامتش آنست کہ مانند مشک پر باد
باشد و از انگشت فرو رود و در زمان اندک بحالت خود آید علاج بعد از نضج تنقیہ از مسہل گرم
کنند و محجمہ بے شرط بر موضع ورم نہند و روغن بابونہ و روغن نرگس بمالند و جاورس
را گرم کنند و از آن تکمید نمایند دبیلہ ورم بزرگ باشد و رنگ آن مثل رنگ جلد بود و با آن
درد نبود و دران مواد خبیثہ جمع گردد علاج آن اول تنقیہ بلغم کنند بعد ازان ادویہ محللہ
ملینہ مانند مرہم داخلیون استعمال کنند و ضماد خطمی ضماد کنند تا نضج یابد پس ازان بشکافند و مواد
ردیہ را بیرون کنند بعد ازان ادویہ مدملہ را بکار برد دمل و آن ابتدای خراج بود و مادہ
آن خون باشد کہ با آن رطوبت فاسدہ می آمیزد علاج آن مانند فلغمونی باید کرد و برگ نیم را
در آب پختہ بران بندند برای تحلیل و انضاج مادہ نافع بود و بخور برگ نیم یا برگ سنبھالو نیز
محلل اورام است و ہمچنین برگ پوٹن و برگ عباسی بگرم کردہ لبستن مفید است و چون آرد
جو را در عصارات بسیر بندند و اندکی ریوند چینی آمیزند و بکار برند در پختن اورام نہایت مفید بود و تخم مرو
تخم ریحان در شیر و عسل آمیختہ ضماد کردن نیز مادہ را می پزاند و اگر خود منفجر نشود برگ نیم و نمک
ہر دو را سائیدہ بران نہند و یا آہن منفجر گردانند شرا شوری بہن باشد کہ مایل بسرخی بود و
با خارش و کرب باشد و دفعتاً حادث شود اگر دموی باشد سرخ تر و گرم تر بود و در روز شدت
کند علاج آن فصد کنند و شیرہ عناب و لعاب بہدانہ و شیرہ صندل در عرقیات بر آوردہ
شربت نیلوفر داخل کردہ بخورند و بعد از نضج تنقیہ صفرا از مسہل بارد کہ دران اہلیلجات نیز باشند

باید کرد و قرص کافور با تبرید کور نیز فایده می کند و گیرو و پهٹکری هر دو سائیده بر بدن
بمالند و عدس مقشر با سرکه خوردن مفید بود و آب نیمگرم بر بدن ریختن نافع بود و سبوس
گندم و تخم خربوزه سائیده بر بدن بمالند و روغن گل و سرکه و گلاب مالیدن فایده بلیغ
میکند و اگر بلغمی باشد سفید بود و در شب شدت کند علاج آن گلقند عسلی و سکنجبین هر دو را
ممزوج نموده همراه گلاب و عرق عنب الثعلب بخورد و در حمام رفتن و از آرد جو و تخم کرفس و سرکه
مالیدن فایده میکند و نمک و میده بر بدن بمالد و از شکر و از اجواین تبخیر کند و تنقیه بلغم نماید نمله
شوری صفراوی باشد که با حدت و التهاب بود علاج آن تنقیه صفرا کنند و طلای نمله طلا کنند و اگر
ماده شدید الحرارت باشد بطلای زرد طلا کنند و طلا نمودن از گل ارمنی و رسوت و کافور
و سفیده تخم مرغ مفید بود و داحس ورم گرم بود که در بیخ ناخن حادث گردد و درد شدید بود و ضربان
قوی میباشد و بسیار است که بسبب آن ناخن ساقط میشوند و سبب آن انصباب دم غلیظ باشد
علاج آن فصد باسلیق کنند و زلو بچسپانند و از مسهل بارد تنقیه کنند و از مازوی سبز و
سرکه در ابتدا اطلا کنند و همچنین اسپغول با سرکه که در برف سرد کرده باشند نافع بود و وقتیکه
درد شدید باشد بزر البنج و افیون و سرکه طلا نمایند و اگر این تدبیر فایده نکند روغن را بسیار گرم
کنند و انگشت را دران نهند و اگر ازین هم تحلیل نشود ادویه منضجه مانند تخم مرو تخم کتان ضماد
کنند پس آنرا شگافته آنچه درونی باشد بیرون کنند و ادویه مدمله بکار برند نار فارسی
یعنی آتشک علاج آن چرایته هلیله سیاه نیمکوفته شاهتره عناب صندل سرخ نیمکوفته و مانند آن
شب در آب تر نمایند صباح آب زلال آنرا گرفته شهد سفید داخل کرده بخورند و بعد از چند روز فصد
هفت اندام یا باسلیق کنند و بعد از نضج تنقیه صفراوی سوداوی نمایند و ماء الجبن و شیر بز
بکار برند و آب شاهتره سبز مروق که مانند آب عنب الثعلب سبز مروق میدهند نیز بسیار مفید

میکنند و چوب چینی و عشبه در بیمرض فایده بلیغ مینماید وطریق استعمال چوب چینی در قرابادین
مسطورست و حب ها ساخته و معاجین عشبه و سفوف او و مطبوخ برگ نیم برای آتشک مجرب
است وطریق خوردن عشبه اینست در عشبه همه چیز مانند چوب چینی است مگر در عشبه
خوردن نمک جایز داشته اند بهترین او آنست که باریک و نیم رنگ باشد و چون بشکنند ازان
غبار ظاهر گردد و مغز آن سفید بود و منفعت آن در اکثر امراض مثل چوب چینی است
مگر در امراض و امزجه حاره این دوا مضرست و در بعض امزجه و امراض بارده بلغمیه و سوداویه
فواید این زیاده از چوب چینی است مثل درد مفاصل و نقرس و درد اعضاء و برای بواسیر
نوشته اند بغایت مفیدست و در فالج و استرخا و لقوه در عشبه که چوب چینی مضرست
این دوا فایده میکند و در امزجه حاره سوداویه مضراست و هر گاه آب عشبه از برای
شرب فاکنند و عشبه قلیل باشد ثفل آنرا جوشانیده بکار برند و در شرب آن نیز شرط است
که سرد ننوشند عرق مدنی یعنی نارو او آن اکثر در ساق و ساعد حادث گردد و آن شبیه باشد
که پیدا شود و بشگافد و از آن مانند رگی بیرون آید علاج آن فصد باسلیق و صافن از جانب مخالف کنند
و تنقیه سودا نمایند و مار بهمن دهند و در اول ظهور آبله نیم درم صبر بخورند و روز دوم یکدرم و روز سوم
یک و نیم درم و موضع را نیز بصبر طلا کنند و هر گاه رشته ظهور نماید باید که بر پارچه سرب که بوزن یکدرم
باشد به پیچند و از قطع شدن رشته پرهیز نمایند و از آب گرم نطول نمایند و روغن نرگس و بنفشه
بمالند و خاکستر نی سه درم مرداسنگ نیم درم با موم و روغن بیامیزند و بمالند و پوست انداخته مار
در قند سیاه حب بسته بخورند و صابون قدری در روغن کنجد مرهم ساخته ضماد کنند و نقش پر طاوس را
اگر در حقه کشند و یا در قند آمیخته بخورند ازاله رشته کند و اگر بگسلد واجب بود که آن موضع را بطول
بشگافد و آنچه باقیمانده باشد بیرون آرند بعد ازان پنبه کهنه در روغن ماده گاو تر نموده دران

موضع نهند تا انچه باقی مانده است آن را بخورد و بعد از ان مرهم مدمله بکار برند عملی که درینباب بی نظیر است
باید که عامل بر کاغذ بنویسد یا الله بحضرت امیر المومنین مرض را شفا بخش و آن کاغذ را در کلاه
و دستار خود بدارد و برگرد عرق مدنی نقش سیاه از سیاهی مانند برگ تنبول بکشند و اندرون
نقش نقش خورد مانند برگ تنبول بنویسد و همین الفاظ را بخواند و بدمد و باز نقش دیگر خورد متصل نقش اول خورد بکشند
و همین الفاظ را بخواند و بدمد و همچنین تمام نقش کلان را از نقش های خورد پر نماید و هرگاه از عمل فراغت نماید کاغذ
مذکور را پاره پاره کند و در چاه اندازد بحکم خداوند تعالی از همان وقت صحت شروع میشود و نهایت این عمل تا هفت روز است
جرب شور صغار باشد که با آن حکه و سوزش بود و حکه مانند جرب بود ولیکن در وی شوری نمی باشد
و اکثر آن در دست و در میان انگشتها حادث شود و سبب آن یا فساد خون بود بذاته و یا فساد
آن بسبب اخلاط صفرای محترقه و سودای محترقه و یا اخلاط بلغم مالح باد م قاذی بود و سبب حکه بخارات
تیز و لذاع و اخلاط تیز قلیلة المقدار میباشد که زیر جلد محتبس شود علاج آن مثل علاج آتشک کنند
و رعایت هر خلط نمایند و ضماد کبریت و طلای جرب مجرب است و جماع درین مرض بسیار ضرر دارد
و حمام افصح اشیاست برای جرب و خوردن صبر ماده جرب را بخوبی دور و قلع میکند و حکه که پیران
را حادث میشود بسبب بلغم مالح میباشد مالیدن روغن گل با سرکه مفید بود و مالیدن روغن کنجد
باب لیمو نیز نافع بود و چون یکدام سپوار را کوفته در میان نیم رطل جغرات حلکرده در ظرف گلی آب نارسیده
دو سه روز بگذارند که متعفن گردد بعد از ان بر بدن بمالند از برای جرب مفید بود و اگر نیلا تهوته
را نیز اندازند بسیار نافع بود و شیخ بوعلی سینا فرموده که روغن کنجد یکصد و سی درم و نصف وزن
آن سکنجبین چون هر روز تا سه روز خوردن ماده جرب و حکه را قلع میکند و سفوف چوب گز نیز نافع بود
ثالیل یعنی مسهها شبیر با سرکه و نمک با سرکه که مالیدن مسه ها را ساقط گرداند و مالیدن روغن
گل و چربی بط و چربی مرغ مفید بود و بعد از نضج استفراغ بلغم و سودا کند بعد آن حب افتیمون

خورد و اگر این چیزها فایده نکند از آهن قطع کنند و یا دوای تیز مانند فلد فیون بمالد و هر گاه گوشت
زیاده خورد و سوزش کند مرهم سفیداب استعمال نماید و توتیا و انزروت و زنگار با آب صابون سرشته
طلا کنند نیز نافع بود داء الثعلب یعنی داد علاج آن مثل علاج جرب کنند و مالیدن روغن گندم و چرک
دندان روزه دار در ابتدا مفید بود و همچنین مالیدن صموغ مانند صمغ بادام تلخ و اشق و صمغ بطم
و شحوم مانند چربی بط و پیه کیان و روغنها مثل روغن گل و بادام نافع بود و طلای که برای سعفه
مفید است طلا کنند و باید که پیش از طلا زلو بچسپانند و یا از چیزی حک کنند که خون فاسد از آن بیرون
آید و تخم پنواڑ و آمله و لاکهه برابر گرفته با آب طلا کنند و طلاهای تنکار استعمال نماید نفاطات و آبله ها
باشند که اندرون آن خونی یا آب تنک باشد سبب آن غلیان خون باشد علاج آن فصد
کنند و شیره عناب و لعاب بهدانه در عرق شاهتره و عرق عنب الثعلب بر آورده شربت نیلوفر داخل کرده
بخورند و بعد از نضج از مسهل بارد تنقیه کنند و خوردن انار و عدس با سرکه مفید بود و آبله ها از سوزن
منفجر کنند و آنها را بیفشارند بعد از آن مرهم سفیداب نهند و علاج نفاخات از مرهم داخلیون و مانند آن به کنند
و تضمید از سبوس گندم و نمک نیز نافع بود چهاجن اگر سرخ یا سیاه رنگ در عضوی هم رسد و جلد
تو بر تو مثل قوبا متقشر شود صابون عراقی را بگلاب ساییده طلا کنند طریق سوم در امراض
جلد جذام و این مرض را داء الاسد نیز گویند و آن مرضی بد باشد و سبب این انتشار سودا
غیر طبعی در تمام بدن بود و خدر پیدا کند و مزاج و شکل اعضا را تغیر گرداند و باشد که متقرح گردد
و چون مستحکم شود اعضا از هم فرو ریزد و علاج پذیر نشود و علامت آن سرخی رنگ بدن و باریک
شدن و ریختن مو و بحة الصوت و ظهور غدد در اعضا بود علاج آن فصد باسلیق و صافن
و اسیلم باید کرد و خون وافر گیرند و جراتیه هلیله سیاه نیم کوفته و مانند آن که در آتشک گذشت چند روز
دهند بعد از آن نضج ماده نموده از مسهل سودا و ماء الجبن تنقیه کنند و خوردن شیر بز جوان سرخ

موضع نهند تا آنچه باقی مانده است آنرا بخورد بعد ازان مرهم مدمله بکار برند عملی که درین باب بی نظیر است
باید که حامل بر کاغذ بنویسد یا الله بحضرت امیر المومنین بمرض را شفا بخش و آن کاغذ را در کلاه
و دستار خود بدارد و بر گرد عرق مدنی نقش سیاه از سیاهی یا زنبق که تنبول بکشند و از بدن نشان
جدا شود علامت صحت است و اگر قوت قوی باشد دادن شوربای افعی و گوشت آن بسیار مفید بود
باید که یک وجب از طرف سر افعی و همین قدر را از طرف دم قطع کنند بعد ازان با نمک و شبت پخته بخورند و خوردن
مار سیاه غیر افعی نیز فائده میکند و حب زیبق خوردن از مجربات است و خوردن چوب چینی نیز فایده میکند و
کسیکه اراده خوردن چوب چینی نماید باید که اول فصد و تنقیه کند و یک هفته قبل از شروع عرقیات مناسبه
شربها و غسلها بکار برد و آب را ترک نماید و همچنین عادت کم خوردن نمک نماید و آن برای مزاج گرم خریف و از
برای بارد ربیع مناسب است و در اثنای خوردن چوب چینی اجتناب از آب سرد و حموضات و بقولات و
بنیات و فواکه رطبه و تناول نمک و اطعمه غلیظه و کثرت اکل و جماع و حمام و حرکات عنیفه و جز آن آنچه منافی
صحت باشد لازم داند و از شیرینی های مفرط و ادویه بسیار گرم پرهیزد و اگر دیگر عوارض مانند پیچش و جز آن
رو دهد ادویه مناسبه آن مرض همراه آب چوب چینی یا دیگر عرقیات استعمال باید کرد و بفرحت و بهجت مشغول دارد
و بعد از خوردن چوب چینی تا چهل روز پرهیز دارد و آهسته آهسته رجوع بعادت خود نماید و از حمام تا هشتاد
روز پرهیز باید کرد و ایام خوردن چوب چینی کهولت ابتدای شیخوخت است برص داغ سفید باشد
که بر بدن حادث شود اگر سوزن در داغ فرو برند و بجای خون رطوبت سفید بیرون آید و آن موضع از
مالیدن سرخ نشود علاج پذیر نبود علاج بعد از نضج تنقیه از مسهل حار کنند و حب بن حارس بطریق حب ایارج
بخورند و بعد از تنقیه خوردن معاجین حاره و شرودیطوس و تریاق فاروق نیز نافع بود و مالیدن
اشیای که بسیار گرم و جذابه خون باشد مثل خردل سرخ و مویزج و کندش و بوره و زرنیخ سرخ و بورق و
شیطرج و عاقرقرحا و شونیز و خربق و همچنین اشیاء مقرحه مثل عسل بلادر و بجال کبوتر و فرفیون نافع بود

خورد واگر این چیزها فایده نکند از آهن قطع کنند و یا دوای تیز مانند فلدفیون بمالد و هرگاه گوشت
زیاده خورد و سوزش کند مرهم سفیداب استعمال نماید و نوشادر و انزروت و زنگار با آب صابون سرشته
[illegible] علاج داء الثعلب مثل علاج جرب کنند و مالیدن روغن گندم و چرک
مجرب است بهق اسود و آن نشانهای سیاه بود که بر جلد حادث شود و چون از او بمالند
سبوس ازان جدا شود و چون بافراط باشد برص اسود حادث شود علامت آن فلوسها مانند
فلوس ماهی از جلد جدا شوند و این مقدمه جذام باشد علاج آن مانند علاج جذام بود و مالیدن
خربق سیاه با سرکه و زرنیخ و زاج و کبریت با آب ترب نافع بود کلف که آنرا چهائین گویند و آن
نشانی بود که بر رو افتد و مایل باشد بسیاهی نمش یعنی قطعهای سیاه مستدیر که بهندی مهسن گویند
برش که آنرا کنجد گویند خال که آنرا تل گویند علاج همه مثل علاج جذام باشد و از ادویه ک
جالی و محلل باشند مانند بورق و فلفل و تخم خربوزه و ترمس و تخم ترب و دارچینی و قسط و بادام تلخ و خاک زیبق
طلا نمایند و باید که در ابتدا ادویه قابضه مانند آب آس و گلاب و آرد عدس تا آن ادویه بیامیزند و
خال را باید که اول سوزن بزنند تا خون ازان برآید پس ازان بسرکه بشویند بعد ازان ادویه مذکو
طلا نمایند سبزی و سیاهی که بسبب مردن خون زیر جلد حادث شود از برگ کرنب ترب یا از زرنیخ و ضماد
کنند و سبزی که بعد از فصد حادث میشود از بستن خشکه گرم و نان گندم گرم زایل میگردد و اثری که بر بدن
از قرحه و آبله بماند مرداسنگ را سفید کنند و بروغن گل آمیخته ضماد نمایند و یا مرداسنگ و سفیداب با سرکه و
طلا کنند اگر اثر قرحه مانده و سفید باشد یا فیماند چربی بط بلیمره یا مرهم داخلیون مفید بود کثرت عرق اگر باو
کثرت عرق قوت قوی باشد حبس نکنند و استفراغ و تنقیه بدن نمایند و اگر ضعف عارض شود سفیداب
بروغن گل بمالند و دوای حابس عرق بر بدن مالیدن مفید بود و اگر خون از راه عرق آید علاج ا
فصد کنند و شیره عناب لعاب بهیدانه و شربت نیلوفر بخورند و قوابضات دوای مذکوره بر بدن بمالند و آب بقم

بر بدن مالیدن فائده میکند و نگیرد و برسرها یه قیسود ار مسهل بارد تنقیه کنند تشقق اطراف علاج

انچه در معالجه چهارم از فرسخ نهم از طریق اول از رفیق دوم از منزل اول مذکور شد بروغن بادام و روغن کدو و بعد از حمام اگر بسبب خلط ردی باشد اول تنقیه کنند بعد ازان ترطیب بدن بخوردنی کنند و چون بسبب از بدن ایشان

و تبرید و ترطیبات باید نمود و چون پیه بز گداخته مازو و کتیرا باریک ساخته در هم آمیخته در ترقید لی پاشنه مانند نافع بود و مغز ساق گاو و چربی و روغن بنفشه با اندکی مرداسنگ آمیخته نیز فایده میکند تشقق کمر در شدید یعنی کنج دهن حادث میشود علاج آن فصد و اسهال کنند و مازو در سرکه جوشانیده مضمضه کنند و سر مه را در آب انار ترش و آب سماق مخلوط نموده طلا کنند و علاج تشنج جلد سر و علاج تقشر جلد بعلاج شقوق اطراف کنند و تقشر پا که از ملاقات اشیای سخت حادث شود علاج آن از قوابضات مانند حنا بلوط گلنار پوست انار جوز السرو بکوبند و با سرکه بجوشانند و ضماد کنند در دیکه زیر قدم خصوصاً در پاشنه حادث میشود علاج آن اگر پخته منفجر شود و مده خارج گردد باید که فم جراحت را وسیع کنند خواه از آله خواه از ادویه کاله پس هرگاه عضو از مده پاک شود حنا و مازو را در سرکه سائیده بر بندند و یا خاکستر بلوط را با شحم مخلوط نموده نهند و اگر منفجر نشود باید که ملینات مانند چلکی دنبه بران بندند سحوج جلد یعنی خراشیدگی جلد اگر بسبب ملاقات اشیای درشت و یا بسبب سواری اسپ عریان و یا بسبب تنگی موزه و مانند آن پوست بدن خراشیده شود علاج آن فصد کنند و خرقه بگلاب تر کرده بران نهند بعد ازان طلا مرداسنگ طلا نمایند و یا روغن گل بمالند و ورد و آس هر دو را سائیده بران بپاشند و یا مرهم سفیدآب کافوری نهند و اگر جرم کهنه که زیر موزه میباشد آنرا بسوزانند و بروغن گل آمیخته طلا کنند سحج را که بسبب موزه حادث گردد دفع نافع بود و همچنین مالیدن کدوی سوخته نیز عجیب است و لعابات را در برف سرد کنند و روغن بنفشه و اندکی کافور آمیخته طلا کنند برای سحجی که بسبب کشیدن ریسمان حادث شده باشد مفید بود و اگر بسبب عرق حاد پوست جالبین و اطراف انثیین و عانه خراشیده شود باید که ضماد کمیلا ضماد نمایند یا طلا حکاکه اسرب طلاسازد دفع نافع بود

طرق ... [illegible] ... در سر حادث گردد

و روغن کدو و روغن بنفشه بمالند و اگر بسیار بود
... روغن ...
... کنند بعد از ان ادویه جالیه در سر اندازند ... داء الثعلب
اگر بسبب حجامت ... باشد ... ست نیز با آن جدا شود از داء الحیه گویند و اگر در سر و ریش و ابرو
ابیض یعنی چهپ سپکتر ... سفیدی موضع و فربهی بدن خواهد بود علاج آن بعد از

نضج استفراغ بلغم بقی و مسهل حار و حب ایارج کنند و بعد از ان آن موضع را به پارچه خشن و یا پیاز عنصل بمالند و خردل و سیر سائیده ضماد کنند و اگر علت قوی باشد عوض آلک آنموضع را شرط کنند و اگر بسبب صفرای تیز باشد زردی رنگ و خشکی آنموضع خواهد بود علاج آن اسهال صفرا کنند و پارچه را در سرکه گرم تر سازند و تکمید آنموضع نمایند و روغن گل بمالند بعد از ان کبریت بسرکه تیز مالش نمایند و اگر از سودای محترق باشد اسهال سودا نمایند و ماء الجبن خورند و موضع را بسیر و پیاز بمالند پس چربی خرس و چربی شیر با سرکه مالیدن نافع بود و طلای گندهک طلا کنند و اگر بسبب خون غلیظ باشد سرخی رنگ و تمام علامات غلبه خون خواهد بود علاج آن فصد و تنقیه از مسهل بارد کنند و آنموضع را اول از پارچه خشن بمالند بعد از ان پیاز عنصل و سیر خردل و فرفیون طلا کنند انتشار شعر اگر بسبب قلت غذا باشد چنانچه بناقهین عارض میگردد باید که غذا جید بخورند و خواب کنند و حمام نمایند و روغن نیلوفر و بنفشه بمالند و اگر بسبب اتساع مسام باشد باید که هلیله کابلی و مازو و اقاقیا و مانند آن از ادویه قابضه در آب بجوشانند و نطول نمایند و ادهان قابضه بمالند و روغن آمله نیز مالیدن فایده میکند و اگر بسبب یبس باشد ترطیب مزاج و تدهین بروغن بابونه و مانند آن کنند و همیشه حمام نمایند و اگر بسبب رطوبت غلیظ باشد که باده شعر را آمدن ندهد میباید که کثرت حمام کنند و طلای شیح طلا نمایند صلع آنست که موی سر زایل گردد و اگر در پیری باشد علاج پذیر نبود و اسباب و علاج آن مانند انتشار شعر است شیب سفید شدن موی بسبب

[illegible] شوبه [illegible] کرمی [illegible]

گرم گرم بر موضع ضر واگر جلد از عسل بلادر محترق شود باید که اول حجامت باشرط کنند پس ان مرهم [illegible]

از گوشت [illegible] طریق هستم در جراحات [illegible]

[illegible] وروغن [illegible] حلیم قلی درینباب مفید [illegible]

اثر [illegible] اول [illegible]

[illegible] سعر جمیع ادویه مذکوره داء الثعلب انبات شعر میکند [illegible] بیضه نیز موی برویاند واگر

نی براده عاج هر جاکه طلا کنند موی را برویاند [illegible] موی را اول نتف نمایند وبنوره حلق کنند

بعدازان از مخدرات مانند بنج وافیون وشوکران ضماد کنند مو را از روییدن منع میکند وهمچنین

مستاصلات مانند سفیده وشب یمانی یا خون سنگ پشت ویا بیضه مورچه ویا خون وزغ کلان ضماد

کنند مانع بر آمدن موی است واگر خواهند که موی جعد شود طلای مرداسنگ طلا کنند ومالیدن روغن بنفشه

وروغن بادام شیرین ولعاب خطمی وبزرکتان موی را از تشقق منع میکند واگر تشقق بسیار باشد اول

فصد واسهال سودا کنند طریق پنجم در قمل یعنی شپش وصیبان یعنی بیضه شپش هرگاه بسیار شوند

بعد از نضج از مسهل حار تنقیه کنند واز آب ونمک غسل کنند وطلای برگ فلفل طلا کنند واگر ضرورت

باشد گاه گاه زیبق در آب آمیخته در سر انداخته باشند وانچه در کشتن کرم گفته شد اینجا نیز مفید بود وپوشیدن

حریر بالخاصیت نافع بود واگر مو بسبب سومت غذا بدبوئی پیدا کند تنقیه معده ودماغ از مسهل گرم [illegible] حب ایارج

نمایند واطریفل صغیر خورد واز غسول نوشادر سر را بشویند وبعد از چند روز اشق وبلوط وجوز السرو با روغن

زیت وسرکه آمیخته در سر اندازد طریق ششم در بیماریهای ناخن اگر ناخن مانند ابرک سفید و

براق شود علاج آن بعد از نضج تنقیه سودا کنند وماء الجبن خورند وروغن بادام شیرین یا چربی بز

بمالند وبهر نوع مرطبات بکار برند واگر ناخن داغ سفید مانند برص ظاهر شود انرا برص اظفار

گویند علاج آن بعد از نضج تنقیه بلوبت غلیظه کنند از مسهل حار وبعد ازان صمغ پسته وخاکستر سم بز

وبیخ نی وزرنیخ ودلق باسرکه نافع بود وعرق السمک درینباب عجیب غریب است جذام اظفار

[illegible] آتش [illegible] اشو کرده پیکان و مانند آن اگر خار و پیکان [illegible] بصورت
[illegible] ناخن [illegible] الندب [illegible] خواهد بود و تشقق ناخن را [illegible] و دوا [illegible] بکدام
اگر بسبب یا تی رطوبت مسترخیه باشد علاج [illegible] بست [illegible] علاج فالج بود و اگر بسبب حدت خون باشد چنانچه [illegible] یا
در داخس میشود درین قسم درد بسیار میباشد علاج [illegible] بعلاج داحس کنند و اگر خون زیر ناخن محتقن و منجمد گردد
در روز چند مرتبه آن ناخن را از دهن مص کنند و ضماد سرطان نهری ضماد نمایند و ضماد کردن تخم
جرجیر و سرکه زردی ناخن را نافع بود و اگر ناخن کوفته شود برگ آس و برگ انار و آرد گندم با روغن گل ضماد
کنند و اگر پارچه را با بنگ تر کنند و بر ناخن به پیچند و بالای آن چند روز بول کنند بسیار نافع بود
انتفاخ اصابع یعنی بزرگ شدن و خاریدن انگشتان باید که از آب دریا بشویند و از غسول
سبوس گندم اکثهار بشویند و انجیر را در شراب بپزند و ضماد کنند طریق هفتم در تغیر رایحه بغل و
اربیتین و سوختگی اعضا تغیر رایحه بغل و اربیتین و بدبوی عرق باید که بعد از نضج تنقیه اخلاط متعفنه
کنند و تسکین اخلاط با تبرید و سکنجبین کنند و از ریاضت و تعب احتراز نمایند و بغل را از آب نیمگرم بشویند
و دوای شب یمانی بمالند و طلای کافور طلا نمایند و مدامت حمام فرمایند و از جماع و خوردن انگوزه
و سیر و خردل و مانند آن احتراز کنند و اگر این موضع متقرح شود اول بسرکه و گلاب بشویند و بعد از ان
دوای مذکور را طلا کنند عضویکه از آتش و از آب گرم و روغن گرم بسوزد سفیده تخم مرغ و سیاهی دوات
بمالند و طلای گل ارمنی طلا کنند و اگر بسیار سوزد و آبله ها افتد فصد کنند و آبله را از سوزن بشگافند و مرهم سفیدا
کافوری را استعمال نمایند و اهک آب نارسیده را مکرر هفت بار بشویند و خشک کنند و دو دام از ان با یکدام
موم و پانزده دام روغن گل مرهم سازند و بکار برند و مرهم [illegible] نیز نافع است و چون [illegible] را در روغن بجوشد و
جوشداده از آب سرد مکرر بشویند نیز نافع بود و خاکستر مو از زردی تخم مرغ مخلوط ساخته بر عضویکه از آب گرم

گرم گرم بر موضع ضرر نهند و اگر جلد از عسل بلادر محترق شود باید که اول حجامت باشرط کنند پس ازان مرهم کرم
از گوشت طریق هشتم در جراحات جراحت تفرق اتصال باشد که در گوشت حادث شود باید که
از گرد محافظت بدارند تا چیزی در آن نیفتد و انرا چنان بندند که بیکدیگر متصل شود و اگر متصل نشود باید دوخت
و اگر بر جراحت دو سه روز گذشته باشد باید که از خون خشک آن را بخراشند تا خون ازان جاری شود بعد ازان
بندند و اگر جراحت غایر باشد باید که ذرور کنند یا پاشند و اگر در آن چرک باشد پس ذرور عسل بسرشند و استعمال
کنند و پنبه کهنه در آن کنند و مرهم لسان سگ استعمال کنند و اگر با جراحت ورم و قطع عصب و عرق و کسر عظم و
الم و فساد گوشت و نزف الدم باشد باید که اول علاج این امراض کنند بعد ازان علاج جراحت نمایند
پس اگر ورم باشد علاج آن در اورام گفته شد و علاج قطع عصب آنست که از هوای سرد و آب سرد و گرم
نگاه دارند و دو سه روز آن عضو را در روغن زیت نیمگرم غرق کنند تا از حدوث ورم ایمن باشد بعد ازان
روغن گل و روغن آس با اندک فرفیون بمالند و اگر روغن زیت بدست آید بهتر بود و اگر تشنج حادث شود
عصب را قطع کنند و بر روغن داغ کنند و علاج قطع عرق آنست که خرقه بسرکه و گلاب تر کرده در جراحت کنند
تا خون بند شود و اگر در جراحت بعمل داروی قویه طلا کنند و دم الاخوین و پشم خرگوش و مانند آن بر آن نهند
و به بندند و تا هفت روز رفاده وا نکنند و علاج کسر عظم آنست که ضماد عدس ضماد نمایند و اگر الم باشد
باید که تسکین الم از افیون و بزر البنج و مانند آن کنند و اگر فساد گوشت باشد ضماد برگ کاسنی سبز ضماد
نمایند و یا بآلت دور کنند و اگر نزف الدم باشد ذرور صبر پاشند قروح جراحت که متقیح شود آنرا قرحه
گویند و چیزیکه از قرحه آید اگر رقیق باشد صدید گویند و اگر غلیظ باشد وسخ و اگر آن چیز اندک باشد
علاج آن از سرکه و شراب و ماء العسل قرحه را بشویند و پنبه کهنه را بروغن گل تر کرده اندرون آن کنند و اگر
بسیار باشد از ادویه جالیه و مراهم مندمله که در قرابادین مذکور اند علاج کنند و اگر دهن قرحه تنگ باشد بفتیله

مرهم ها بدو رسانند تشوک شوک و پیکان و مانند آن اگر خار و پیکان [illegible] بصورت
باید که از زنبور بیرون کنند و مرو کنند سائیده در آن کنند و اگر خار و آبگینه در اعضا رود و دوا [illegible] بکدام
نتواند کرد باید که طلای زراوند طلا کنند و گاه باشد که برای اخراج پیکان و برای داغ نمودن یا
شق کردن احتیاج میشود بسوی دوای منشی و دوای مخدر مانند شراب و افیون ناصور قرحه کهنه
باشد که اندمال نپذیرد و همیشه از آن رطوبت بیرون آید علاج آن پنبه کهنه بشراب کنند و شیاف غرب
بیا بیزند و در آن پر کنند و یا بگلاب و خاکستر چوب انگور بشویند و یا باب و ریا و آب صابون و زرنیخ و نوشاد
بشویند و علاج غرب کنند و بیخ سوسن در آب سائیده در ناصور گذارند تا مندمل کند و اگر مفید نشود
بشگافند و گوشت فاسد را زایل کنند با آهن یا با دویه اکاله داغ کنند و یا مرهم ها مدمله نهند طریق نهم
در سقطه و ضربه سقطه آنست که شخصی بر چیزی بیفتد و ضربه آنست که چیزی دیگر بر آن شخص افتد اگر
تفرق اتصال و نزف دم و مانند آن نباشد باید که فصد از جانب مخالف کنند و حجامت نماید و از تشیل
منحات گل ارمنی اقاقیا ورق سرو صبر و ماش مقشر کوفته بیخته باب آس ضماد کنند و اگر بسبب درد ورم
گرم و تپ پیدا شود بعد از فصد نیم درم مومیائی باب گرم بخورند و ریوند چینی و فوة الصبغ و طین
مختوم و لک منقی همراه آب نخود بخورد و گاه زبان با شربت سیب و قنداب و عرق گاو زبان نافع
بود و ضماد فوفل ضماد کنند و ماش و آرد نخود و عدس و زردی بیضه نیمبرشت غذا سازد و از گوشت
و شراب پرهیز نماید مگر آنکه ضعف باشد آنوقت شوربای چوجه مرغ یا ماش مناسب بود و اگر ضربه و سقطه بر سر
بعد از فصد تنقیه صفرا کنند و سرکه و گلاب و روغن گل را بر سر بمالد و طلای آس طلا کنند و اگر بسبب ضربه نفث الدم
حادث شود علاج نفث الدم کنند و روغن دیودار از تالیف حکیم علی برای ضربه و سقطه و اندمال جراحات
بی نظیر است و اگر کسی را تازیانه زده باشند باید که اعضای او دلک کنند و خرقه کتان بگلاب
و آب سرد تر کرده نهند و مرهم سفیداب کار کنند و بهتر آنست که پوست گوسفند وقتیکه باز نموده باشند

گرم گرم بر موضع ضربه نهند کسر تفرق الاتصال بود که باستخوان حادث شود اگر استخوان پاره شده
از گوشت جدا شده باشد علاج اول آن عضو را بملایمت بکشند و استخوان را برابر کنند و از عصابه
موضع کسر را تا باعلی او ببندند و از عصابه دیگر از موضع کسر تا اسفل آن و بالای آن جبایر ببندند بعد آن
فصد و اسهال کنند و شوربای مرغ بدهند و یکمثقال گل ارمنی و نیم مثقال مومیای با جلاب بدهند و عصابه
را تا سه روز وا نکنند مگر آنکه از بستن آن درد شدید و خارش پیدا شود بکشایند و آب گرم بران ریزند
و بعد از یک ساعت باز عصابه را در گلاب و سرکه و روغن گل تر کرده ببندند و ضماد عدس ضماد کنند و
غذای ان زرده نیمبرشت هریسه و تخم مرغ خورند و اگر با کسر ورم هم باشد صندل آب کشنیز سبز و آب کاسنی سبز و طلامی نزد طلا کنند
و اگر خون ازان جاری باشد دم الاخوین و کندر سائیده بران پاشند و ذرور حضیر هم استعمال کنند
و اگر با کسر الم هم باشد باید که تسکین الم بدانچه در جراحت مذکور شد نمایند و تعقد و صلابت که بعد
انجبار استخوان باشد اگر تازه باشد باید که قطع سرب بران نهند و از رفاده محکم ببندند و اگر کهنه باشد لیبل
که از شحوم و امخاخ و ادهان قریب و طبیعت ملایم کنند خلع آنست که مفصل از جای خود بیرون آید باید که
مفصل را بملایمت بر جای او آرند بعد ازان تسکین درد و ازالت ورم کنند و ثی آنست که مفصل
از جای خود برود اما بیرون نیاید و هن عبارت است از ذهنیکه به استخوان و گوشت و مانند آن
که محیط مفصل است لاحق شود بی آنکه مفصل از جای خود بلغزد علاج هم آنست که عضو را برفق بمالند
و طلای مخاث طلا کنند و اگر بان ورم باشد فصد کنند و ضمادیکه در ضربه گذشت ضماد کنند مقام
در تدبیر سموم مشروبه و ملدوغه که مشهور اند و آن بر دو محل است محل اول در سموم مشروبه اما مشروب
آنچه مشهور نباشد و یا آنچه مریض اظهار آن نه نماید علاج آن از تدبیر کلی کنند و آن اینست که اگر سم از جمله
مشروبه است در حالتیکه اندک تغیر محسوس شود میباید که از آب نیمگرم و روغن کنجد بکرر قی کند بعد ازان
شیر گاو و روغن گاو خورند و اگر از شیر و روغن قی کنند نیز سزاوار است و منع خواب تا یکروز لازم است

پس اگر سم گرم است واین از حرارت معده و امعا و تشنگی و خشکی دهن معلوم میشود درینصورت لعاب اسبغول و شیر تازه و دوغ گاو و روغن بادام و صندل و گلاب و بطیخ هندی و مانند آن هر کدام که باشد بر برف سرد کنند و بدهند و همچنین قرص کافور و مفرح بارد و آش جو بیاشامند و حوالی دل و جگر اضمده بارده ضماد کنند و پارچه بگلاب و صندل تر کرده بر سینه گذارند و اگر بارد است واین از بیحسی اعضا و سردی بدن و عرق سرد و ثقل اعضا معلوم میشود درینصورت نیز بمجرد دریافت این عوارض مکرر قی کنند و شراب کهنه و مثرودیطوس و تریاق اربعه و تریاق فاروق و دواءالمسک حار و مفرح حار و پیاز و سیر و جدوار و خبطانا و حلتیت و مانند آن باید داد و چون مخلصه یکمثقال برای سموم مشروبه دهند کافی بود طریق استعمال آن اینست که یکمثقال از وی بکوب کنند و در نیم پیاله آب جوشانند تا به نیمه آید صاف کنند و دو درم روغن زیت یا روغن گاو اضافه نمایند و نیمگرم بیاشامند و غذا اگر بشیر گاو پخته بدهند و اثر سم بهر عضویکه زیاده باشد اصلاح آن عضو زیاده منظور دارند مثلا اگر اثر ضرر بجگر معلوم شود ادویه جگر بکار برند و اگر بمعده شود مسهل نرم بعمل آرند و علی هذا القیاس و شوربای مرغ خورند و روغن یاسمین و روغن نرگس و روغن گل و مانند آن بر دل و جگر ضماد کنند و اگر لدغه باشد همانوقت قدری بالاتر از جای که برگزیده باشد سخت بربندد تا مانع نفوذ سمیت شود و اگر ممکن باشد قطع عضو کنند یا داغ دهند یا حجامت باشرط کنند یا زلو چسپانند و باید که محل زخم را بمکد بعد از آنکه بادویه تریاقیه مضمضه کرده باشد یا مضمضه بسرکه و روغن گل کرده باشد یا آنچه بمکد و این بهتر است باید که شخص که میمکد ناشتا نباشد و زخم را مندمل شدن ندهد و خروسی بریان نموده بهمان گرم اشگافند و در موضع زخم بنهند جذب سم میکند و ادویه جذابه سم مثل پیخال کبوتر و خاکستر چوب انجیر و سرگین بز و ثوم و پیاز و گوگرد با سرکه و عسل آمیخته ضماد کنند و مهره مار در اینباب قویست باید که بر موضع گزیده مار بگذارند که بچسپد مگر از عمل نماید و دو مثقال تخم نارنج که مقشر کرده باشند و تخم لیمو و تخم ترنج بغایت مفید است و آنچه در جمیع اقسام بالخاصیت نافع است فادزهر و نارجیل دریای و

جدوار و تریاق فاروق و تریاق طین مختوم و شرو دیطوس انفع علامت جودت تریاق انست
که بمردم بخورد خروس دهند و مار و یا یکی از هوام قتال بر و مسلط کنند اگر خروس نمیرد تریاق نیک و باقوت ست
(یعنے خوردن)
و بهم رسیدن اجزای تریاق فاروق و شرودیطوس متعذر ست لهذا نسخه آن نوشته نشد مگر مردمان
که از اطراف می آرند آن هم فایده میکند قدر شربت تریاق فاروق در گزیدن مار و سگ دیوانه یکمثقال است
و در گزیدن عقرب بمردم و در گزیدن زنبور دانگی و نیم با سرکه و قدر شربت شرودیطوس قدری زیاده از
تریاق فاروق ست و فصد بادا یکه در بدن سم منتشر نشده باشد جایز نیست و اگر غشی افتد بعلاج غشی
مشغول شوند و تقویت اعضای رئیسه نمایند و از جمله سموم مشروبه معروفه افیون ست علاج خاص آن
قی کردن ست از آب شبت و زیت و عسل و نمک هندی پس شیر و روغن خوردن دهند و آبیکه فلوس
در آن جوشانیده مگس ها را انداخته باشند قی بسهولت آرد و چون یکدام کوپل بید انجیر را در آب سابیده بنوشند
ضرر سمیت افیون دور میکند و قی هم آرد و همچنین نوشیدن فادزهر فائده عظیم دارد پس شراب کهنه که
در آن جند بیدستر و دارچینی انداخته باشند مفید بود و حلتیت و تریاق فاروق و مانند آن که در زهر های
کلی گذشت مفید بود همچنین ست علاج دهتوره و دیگر ادویه مخدره و سم دیگر اسغول کوفته ست علاج
خاص آن قی کردن ست با آب نیم گرم و شهد و شبت و نمک و بوره ارمنی پس از آن زردی بیضه نیمبرشت
با فلفل و نمک دهند و شراب صرف خورند و حلتیت و شراب افسنتین نیز مفید بود و غذا شوربای چرب و
سم دیگر سم الفار ست علاج خاص آن قی کردن ست بطبیخ شبت و شراب و عسل و بورق و اگر سحج
عارض شود سفوف طین بروغن گل و شیر گاو داغ کرده بخورد و همین ست علاج شنگرف و زیبق مصعد
و اهل هندوستان در علاج زیبق مصعد مداومت خوردن پته میکنند و صحت می یابند و سم دیگر زنگار
است علاج آن قی کردنست به برگ جرجیر و خبازی و شهد مصفی پس آب نخ و ماش جو و شیر و
روغن و لعابات خورند و شوربای چرب تناول نمایند و همین ست علاج نوره و هرتال و صابون

وسم دیگر بلادر است یعنی بهلاوه علاج خاص آن قی کردنست از روغن کنجد و آب نیمگرم پس ازآن
چیزهای سرد و تر مانند شیر و دوغ و آش جو دهند و روغن بنفشه و روغن بادام بکار برند و کنجد و نارجیل دریایی
نیز مفید بود و گویند فادزهر آن مغز جوز است وسم دیگر حب السلاطین یعنی جمال گوته است علاج خاص
آن قی کردنست از شیر و روغن زرد بعد ازان دوغ و اشیای بارده قابضه خوردن است وسم دیگر
کمات سیاه است یعنی کنبی علاج خاص آن قی کردنست با آب پودینه و سکنجبین بعد ازان شراب
خوردن و تناول معاجین حاره مانند کمونی مفید است و تریاق اربعه نیز نافع است وسم دیگر شوربای مسموم
یعنی کباب و گوشتهای نخته که در حین گرمی مفرط آن بپوشند که بخارات آن دفع نشده سرد گردد علاج
خاص آن قی کردن است با آب نیمگرم و نمک بعد ازان سکنجبین سفرجلی و مقویات معده و دواء المسک بخورد
و گل مختوم نیز مفید بود وسم دیگر شیر فاسد است و علاج خاص آن قی کردنست با آب نیمگرم و شهد و
روغن کنجد و نمک پس ازان جوارش مصطگی و جوارش عود با شراب و خوردن و اگر شیر در معده ببسته
باشد علامت آن غشی و عرق سرد و لرزه بود علاج آن خوردن مثقالی از پنیرمایه حیوانات با سرکه
کهنه خصوصا پنیرمایه خرگوش با انجدان و پودینه محل دویم در سموم ملذوعه معروفه و ازجمله مشاهیر آن
مار است و آن اقسام می باشد علاج گزیدن آن بدستور است که در قواعد کلی گذشت پس خروس
بستن و ادویه جذابه ضماد کردن و تریاق فاروق و مانند آن را تناول نمودن و حلتیت با شراب
خوردن و همچنین شیر و یا شراب بسیار نوشیدن و بدستور گندنا و پیاز با شراب و روغن ماده گاو کهنه نوشیدن
مفید بود و بستن مارمهره بر موضع گزیده نیز نافع است و پنیرمایه زگوشها و غیر آن که تازه باشد با سرکه
ممزوج با آب خورند و خوردن آب نیل بقدر یک رطل و بستن جرم آن از مجربات است و در میان شیر
نشستن مفید بود و شوربای ضفادع نافع است همچنین ضماد کردن ضفدع که شکم آن دو پاره کرده باشند
نیز نافع است و عقرب نیز اقسام است علاج گزیدن آن بعد از تدبیر کلی شیر و شراب نخ... د و

از سیر ضماد کنند و عقرب را بکوبند و بنهند یا حلتیت و سیر و کبریت و نمک را بکوبند و بدان طلا کنند و نیز گویند
اگر موش و ضفدع زنده را بگیرند و بدو نیم کنند و بدان موضع نهند مفید بود و تریاق اربعه نیم مثقال با گلاب و
عرق گاوزبان گیلانی و شربت انار بخورد و قدری بر موضع لسع عقرب نهند و ضماد نارجیل دریایی بر
گزیده عقارب را دفع الم آن است در ساعت و بندق هندی را چون در دهن خایند و ضماد کنند مفید بود
و تبخیر موم از برای گزیدن عقرب از مجربات بعضی اطباست و زنبور علاج گزیدن آن باب خطمی و عنب الثعلب و
گل ارمنی و کافور با سرکه ضماد کنند و گل با سرگین ماده گاو بمالد و یا ورق کنجد طلا کنند و تبرید شراب و ضماد آن
نافع بود و ضماد نارجیل دریایی دافع الم است در ساعت و همین است علاج مگس عسل و مور پردار و پشه
و چون مگس را سر کنده باقی را بر موضع گزیده بمالد درد را در ساعت ساکن گرداند عنکبوت علاج گزیدن
آن تریاق فاروق را خوردن و شونیز با شراب صرف نوشیدن و عرق سوت و روغن گل را طلا کردن
هزار پا علاج گزیدن آن از سرکه و روغن ماده گاو طلا کنند و چون او را بکوبد و بر موضع گزیده او نهند مفید
بود و اگر جانور هزارپایه و مانند آن بر عضوی بچسپد پایهای و نیشهای او در گوشت فرو رود و سوزش بسیار
شود پیشیار را سائیده ضماد کنند شفا یابد و چون زراوند طویل و پوست بیخ کبر و آرد ترمس و خطمیا با ماء العسل
بخورد مفید بود شیر و پلنگ و یوزینه جراحت چنگال این حیوانات را زراوند ختا باید بعد از آن
با سرکه خالص بشوید پس از آن زنگار و چرک نقره و توبال مس و روغن گل را بمالد گزیدن آدمی
علاج آن آرد باقلا و سرکه با بیخ بادیان و شهد صاف با پیاز و شهد با خاکستر چوب انگور و سرکه طلا
کنند و اگر متورم شود مرداسنگ و روغن گل و پیه و موم مرهم سازند و ضماد کنند و همین است علاج گزیدن
چارپایان دیگر گزیدن گرگ و سگ غیر دیوانه در آن موضع سرکه بمالند و بوره ارمنی را با
سرکه طلا کنند یا پیاز و نمک و باقلا و بادام تلخ را بکوبند و با عسل سفید طلا کنند گزیدن سگ دیوانه
علامت سگ دیوانه آنست که گرسنه و تشنه باشد و از آب گریزد و چشم او سرخ بود و افتادگی

گوش فرو آمدگی پشت و گرفتگی آواز باشد و چون مستان راه روند و بهر که رسد حمله کنند و سگان دیگر
ازو بگریزند و گزنده سگ دیوانه را بعد از یک هفته و بعضی را از شش ماه حالتی مثل دیوانگی حادث شود
و پس از هفت سال نیز گفته اند و چون آب ببیند می ترسد و اگر کسی را این شخص بگزد و یا کسی پس مانده
طعام و آب او را بخورد او را نیز همین حالت حادث شود و اگر پارچه نان را از زخم خون سگ گزیده
آلوده کرده پیش سگ غیر دیوانه بیندازد اگر نخورد علامت گزیدن سگ دیوانه است و همچنین اخروٹ را
بکوبند و یک شب بر زخم ببندند و در پیش مرغ اندازند اگر نفرت کند و یا بخورد و بمیرد علامت گزیدن
سگ دیوانه است علاج آن بعد از تدبیر کلی جراحت را تا چهل روز ملتحم شدن ندهند و خروس
بندند و ادویه جذابه را ضماد کنند و نمک و تره تیزک و آب چغندر و بول انسان و خاکستر تاک را با سرکه
بسرشند و طلا نمایند جذب قوی میکند پس از آن مراهم اکاله مثل مرهم زنگار نهند و این تدبیر در ابتدا ست
اما چون یک هفته بگذرد اگر امتلاء خون است فصد باید کرد و تنقیه سودا بعد از نضج مکرر باید نمود و ماء الجبن
باید داد و تقویت اعضای رئیسه از واجبات است و در تفریح و ترطیب ایشان مثل صاحب مالیخولیا سعی کنند
و غذای چرب گوشت مرغ و بزغاله فربه خورند و شیر و شراب کهنه بنوشند و آب آهن تاب مناسبست و
از جماع و خوردن ترشی ها و هوای سرد بسیار پرهیز نماید و گاه گاه در طعام او سیر و پیاز باید کرد و
حیله نمایند که آب خورد والا بیم هلاکت است و چون ظرف آب از پوست کفتار باشد از خوردن آن
پرهیز نمیکند و بدستور ظرفی که از جلد سگ دیوانه ساخته باشند نیز پرهیز نمیکند و آب نیل از مجربات است
و شراب ممزوج با آب نیمگرم بسیار نافع است و در آب گرم نشستن و بول کردن در آن بسیار مفید است و
پنیر مایه خرگوش و بز نیز نافع است و اگر آهک آب نادیده یکدام نوشادر [illegible] ده ماشه باریک ساییده در یکمن
آب بیندازند و یک حصه آن در تمام روز بنوشند و همچنین دو حصه دیگر در روز دوم و سوم خورند بسیار نفع
مکرر تجربه شخصی معتبر رسیده و اگر نبات سرخ رنگ بقدر ناخن در قند سیاه بسته حب بلع نماید فایده میکند و

مسی که نبات مشهور است بقدر یکتوله در آب سائیده دهند موجب نجات است و خطیانا و شونیز
درین باب عجیب است و حکیم کاشفا گفته که بهتر از پیاز در علاج سگ دیوانه هیچ چیز نیافتم طریق
آن آنست که نیم من پیاز را آب گرفته در سه شبانروز بیاشامند و تدهین سر و بینی بروغن بنفشه
کند و مفید بود و اگر جگر سگ دیوانه را بر موضع گزیدن او نهند یا بریان کنند و بخوردن دهند سود دارد
و تریاق کبیر و تریاق اربعه سود مند بود و همین است علاج گرگ دیوانه و شغال دیوانه و پلنگ
دیوانه و راسوی دیوانه و روباه دیوانه گزیدن گربه علاج آن پودینه با شونیز و کنجد
ضماد سازند و اگر پودینه خشک را در آب یا پودینه سبز سائیده بر موضع زخم ضماد کنند بیمار زود به میشود گزیدن اسو علاج
آن سیر و پیاز خورد و ضماد سازد و یا کرسنه و انجیر خام را ضماد کند و شراب خورد و اگر پوست اسو را
بکند و بر آن موضع نهند درد را ساکن کند منزل چهارم در ادویه مرکبه و آن مشتمل بر یک میل و
دو رفیق و یک مقام است میل بدانند در اصول تراکیبه چنان به ثبوت پیوسته که هرگاه در معالجه
از دوائی مفرد مقصود حاصل شود سوی مرکب رجوع نکنند و همچنین تا از قلیل الاجزا کار برآید به کثیر الاجزا
متوجه نشوند رفیق اول در قوانین کلیه ترکیب و آن متضمن دو طریق است طریق اول در
امور داعیه ترکیب آن هشت است اول آنکه دوای مفرد کیفیت حاره کثیره داشته باشد پس
باصلاح او حاجت بترکیب افتد چنانچه باسقمونیا کتیرا می آمیزند دویم آنکه طعم دوا تلخ باشد بجهت
اصلاح طعم آن محتاج بترکیب شوند چون با صبر نبات و عسل ممزوج میکنند سیوم آنکه بوی دوا
بد باشد بدفعیه او ضرورت ترکیب شود مانند آنکه با مغز فلوس عرق گل یار میسازند چهارم آنکه
دوا ضعیف القوه است بنابر قوت او متوجه بترکیب گردند مثل اختلاط تربد با زنجبیل وقت
اسهال خلط غلیظ پنجم آنکه قوت دوا قوی باشد و قوت مرض ضعیف پس بنابر اضعاف قوت دوا
بامتزاج احتیاج افتد چنانچه خلط صمغ با شیاف زنگار ششم آنکه دوا سریع النفوذ است پس چیزیکه او را

بطی النفوذ سازد مخلوط فرمایند چون ترکیب روغن بلسان با موم هفتم آنکه دو بطی النفوذ است پس بیامیزند بجز بکه او را سریع النفوذ نماید غیر از تخصیص بعضو وی چون اختلاط روغن گل با سرکه یا با تخصیص بعضو مخصوص چون خلط سرکه با دویه طحال تا ببدرقه عضو مخصوص چنانچه داخل کردن زعفران در قرص کافور بسبب تخصیص او با قلب هشتم آنکه مرض مرکب است پس دوائیکه مقابله مرض مرکب باید یافته نشود لهذا احاجت ترکیب ضروری میباشد مانند ترکیب شربت بزوری در حمیات مرکبه و یا آنکه ماده مرض مرکب است نمی یابیم دوا که مقابل هر دو ماده مرض باشد ازینجهت محتاج ترکیب می شویم و یا آنکه دوامی یابیم الا آنکه هر دو قوت دوا مقابل قوت مرض نیست یعنی قوت یکی دواء قوی است و دیگری ضعیف مانند بابونه که تحلیل قوی و ردع ضعیف دارد پس می آمیزند با آن دواء که تحلیل ازرا ضعیف و ردع آنرا قوی سازد یا آنکه قوت یکی مفرد مرض قویست و دیگری ضعیف و مقابل آن دواء نمی یابید لهذا مضطر ترکیب می شویم چنانچه خلط کافور با ماء الشعیر در سل بنابر قوت تبرید ماء الشعیر طریق دوم در معرفت مقدار شربت و کیفیت درجه مرکب مجتمع می است بر دو فرسخ فرسخ اول در معرفت مقدار شربت دوای مرکب پس آنکه هرگاه اراده نمائی که ترکیب دهی دوا را پس بگیر نسبت مقدار شربت هر یک دوا بطرف مقدار شربت دوای دیگر مانند نسبت غرض خود از هر یک دواء بسوی غرض خود از دوا دیگر پس اگر اغراض به هر یک دواء یکسان است بگیر از هر یک دواء جزو از مقدار شربت آن دوا که هم اسم عدد ادویه باشد خواه مقدار شربت هر یک دواء برابر باشد خواه مختلف مثلاً دواء چهار است پس در یصور مقدار دوا چهارم حصه مقدار شربت او باشد چنانچه در اسهال خلط مقصود ضرورت لطرف ترکیب سقمونیا و تربد و صبر و شحم حنظل داعی باشد و نیز غرض در اسهال مساویست پس از هر واحد از ینها ربع شربت گیرند و اگر اغراض مختلف باشند از حد بر سبای خود مقدار احتیاج هر یک ع ا مقرر نماید پس مقدار شربت هر واحد موافق حاجت خویش باید گرفت مثلاً اگر بجانب یکی احتیاج زیاده است مقدار شربت آن زیاده بگیرند و بجانب دیگر حاجت

کم است قدر شربت آن کم بگیرند یعنی از ترید عرض زیاده است مقدار آن زیاده بگیرند و آنکه دیگر آن
کم است وزن آن کم بگیرند و علی هذا القیاس فرسخ دوم در دانستن درجه دوائی مرکب و آن است
که اجزای حاره و بارده از مفردات جمع نمایند و اقل را از اکثر ساقط کنند و از باقی اجزا بر عدد ادویه
قسمت سازند پس آن درجه مرکب باشد مثلا از دوای حار در درجه دوم و حار در درجه سیوم ترکیب
دادیم پس حار در درجه دوم سه جزء حار و یک بارد و در حار در درجه سیوم چهار جزو حار و یک بارد است پس هفت
جزء از حار و دو جزء از بارد جمع کردیم هرگاه دو بارد را از هفت حار ساقط نمودیم پنج جزء حار باقی ماند
و از آن بر دو دوا قسمت کردیم دو نیم درجه بر آمد پس مرکب دو نیم درجه حار شد و همین قاعده در رطوبت و
یبوست است اگر با اینها دوائی معتدل باشد پس اجزای حاره و بارده او در حساب شمرده نمیشود و در قسمت
محسوب میشود مثلا از چهار دوا که یکی در درجه اول و دوم در درجه دویم و سوم در درجه سوم حار است و دوای چهارم
معتدل است پس بحسب قاعده مقرره نه اجزای حار و شش بارد شدند سه را از نه ساقط ساختیم شش
باقیماند و ادویه چهار است شش را بر چهار قسمت کردیم خارج قسمت یک صحیح و یک نصف حاصل
شد پس مرکب در وسط درجه دوم حار شد این ضابطه در آن مرکب است که ادویه او متساوی الاوزان
باشند و اگر مختلف الاوزان باشند پس باید که وزن معین از ادویه که تمام ادویه در آن وزن شریک
باشند بگیرند و کسر در آن نه افتد و درجه آن بموجب قاعده بالا برآرند انتباه بسیار است که بعضی مفردات
در مرکب اصل میباشد مانند خربق در ایارج لوغاذیا و صبر در ایارج فیقرا پس اگر این اصل را از آن مرکب
دور کنند منفعت آن باطل میشود یا بدل سازند نفع او ناقص میشود رفیق دوم در مرکبات
یعنی قرابادین و آن متضمن بر بست و پنج طریق است طریق اول در تراکیب لفیه از آن آرد جو
برای ورم حار شانه مفید است صفت آن آرد جو بنفشه خطمی حسب حاجت گرفته در آب بجوشانند
چون سوم حصه بسوزد صاف نموده در آن آب آن ششند و ثفل آنرا سائیده بر آن گذارند ط ثفل کشنیز یعنی

در دسر و چشم و گوش که از بخار عارض شود ببرد و تقویت معده کند و تواسیر را سودمند بود صفت آن
پوست هلیله زرد پوست هلیله کابلی هلیله سیاه آمله پوست هلیله کشنیز خشک مقشر مساوی کوفته بیخته بروغن
بادام یا گاو چرب نموده باشد چندان عسل بدستور تیار نمایند و اگر خواهند که دیر بماند روغن بادام اولی بود
وبعضی کشنیز را برابر مجموع ادویه گرفته اند هرگاه تلیین زیاده مطلوب باشد ترنجبین یکوزن زیاده نمایند
شربت از دو مثقال تا شش مثقال و اگر کشنیز داخل نکنند بعینه نسخه اطریفل صغیر است و بعد از دو ماه
استعمال نمایند اطریفل کشمشی برای سرعت انزال و کشادگی مجرای بول و منی نافع است صفت
آن پوست هلیله زرد هلیله سیاه پوست هلیله آمله منقی هر یک ده درم کشنیز خشک چهار درم و نیم کوفته بیخته
بروغن بادام چرب کرده با کشمش دوازده درم نبات سفید بست چهار درم بقوام آرند شربتی سه درم
انکباب پوست خشخاش برای درد گوش مفید است صفت آن پوست خشخاش عنب الثعلب
گل خطمی گل بنفشه حسب کار در شیر ماده گاو موافق حاجت جوشانیده بخار آن بگیرند انکباب شبت
برای دوی و طنین مفید است صفت آن شبت نرگس اکلیل الملک بابونه مساوی در آب جوشانیده
گوش به بخار آن بدارد انکباب شونیز برای خشم نافع است صفت آن شونیز خردل شحم حنظل
پودینه مساوی در آب جوشانیده بخار آن به بینی رسانند و آب آن را صاف نموده در بینی نطول کنند
طریق دوم در حرف الباء الفارسی والتازی پاشویه برای صداع و حمیات و صعود بخارات
نافع است صفت آن عنب الثعلب گل بنفشه گل خطمی گل نیلوفر از هر یک یکدام سبوس گندم
چهار دام برگ کنار پا و آثار در ده آثار آب بجوشانند چون سیوم حصه بسوزد صاف نموده پاشویه نمایند و عوض
سبوس گندم گاهی جو نیمکوفته مستعمل میشود برشعشا جهت زکام و ظلمت چشم و نزله و دوار و طنین و لقوه
و فالج و صرع و رعشه و سبات سهری و نسیان و مالیخولیا و غیره امراض سوداوی و سهر مفرط و ندبان
و ضعف اعصاب و استرخای لثه و بلادت ذهن و بخر فم و سیلان لعاب و نزف دم و قولنج و مغص و درد معده

و کبد و سده و ضعف کبد و انواع استسقا و سرعت انزال مفید و تا دو ماه او و بعد از ان ایمن [illegible]
از مضار وی و در قلع حمیات عفنیه و سعال نافع و فادزهر سموم است و قوتش تا پنجسال صفت آن
فلفل سیاه فلفل سفید بزرالبنج سفید هر یک بیست مثقال افیون مصری ده مثقال زعفران پنجمثقال
سنبل عاقرقرحا فرفیون از هر یک یکمثقال ادویه جدا جدا بکوبند و بعد از ان وزن تمامیه و با عسل سفید
خالص سه وزن ادویه بسرشند و سه ماه در جو دارند قدر شربت از یکدانگ تا نیم مثقال [برد و] جهرم
برای روزنوره و سبل و جرب و بیاض و ناخنه و سلاق و دمعه مفید صفت آن سنگ بصری یا مغسول ده درم
پوست هلیله زرد زنجبیل زردچوب از هر یک پنجدرم دار فلفل مامیران از هر یک سه درم برگ بید بید
یکدرم کوفته و بیخته بیست روز در آب غوره پرورده در سایه خشک کنند و دیگر بار کوفته و بیخته
استعمال نمایند بنادق البزور در حرقت بول و قرحه گرده و مثانه و عسر بول را نیز نافع باشد
صفت آن مغز تخم خربوزه ده درم مغز تخم خیار پنجدرم مغز تخم کدو بزرالبنج تخم خرفه تخم خطمی مغز
بادام مقشر کثیرا نشاسته رب السوس خشخاش سفید گل ارمنی تخم کرفس از هر یک دو درم بکوبند و دوا
بنادق سازند قدر شربت سه درم طریق سیوم در حرف التاء تریاق اربعه که تریاق صغیر
نیز گویند در آخر دوم گرم و خشک است و قوتش تا دو سال قوت او میماند و بعد چهل روز استعمال کنند تحلیل ریاح
غلیظ و اصلاح عظیم حال کبد و طحال میکند و مفتح سده بود و برای سم مار و عقرب و عنکبوت و جمیع جانوران
گزنده زهرناک و سموم مشروبه و صرع و خفقان و قولنج و امراض بارده نافع است و ادرار فضول
که بسبب برودت باشد میکند و تسهیل ولادت و اخراج جنین میت بسازد لاکن مورث صداع و دمعه است
و مصلح ان شیره تخم خرفه مقشر صفت آن حب الغار خطیانا رومی مر صافی زراوند طویل اجزاء هر یکی
مساوی الوزن کوفته بیخته بروغن گاو چرب کنند و با عسل مصفی سه وزن ادویه سرشته معجون سازند
شربتی از ان چهار دانگ تا یکمثقال با آب گرم و گفته اند که بعضی اطبا بعوض مر صافی قسط تلخ داخل کرده اند

شیخ رئیس گفته که بعض اطبا بعوض زراوند طویل زراوند مدحرج میکنند و این اقوی است و صاحب تحفه
حکایت کرده که در نسخه زعفران یکجزو بر اجزاء اربعه این تریاق زیاده کرده یا قسم تریاق گل مختوم
جهت سموم نافعست و خاصیت اوست که چون مسموم بخورد قی آرد و اگر قی نیارد دلیل آن باشد
که سم نخورده است صفت آن گل مختوم حب الغار ابرسا مساوی الوزن کوفته بیخته بروغن گاو چرب
کنند و با عسل سفید سه وزن ادویه بسرشند قدر شربت یکدرم و پیش و پس غذا توان داد نیز ارب
فاروقی برای خوردن گوشت فاسد و غیره صفت آن شوره هژده ماشه زاج شش ماشه
کبریت دوازده ماشه همه را نیمکوب کرده در قرع و انبیق باتش ملایم بچکانند و باید که دهن قرع گل حکمت
کنند و هر گاه بخار سرخ نماید آتش را موقوف نمایند طریق چهارم در حرف الجیم التازی
جلنجبین معرب گلنگبین است قوت او تا چهار سال باقیست و در آخر دوم گرم و خشک مقوی معده و دماغ
و مجفف رطوبات غریبه معده و جهت مبردین و فضول بارده او فق و جهت درد مفاصل و لقوه
و فالج و تفتیت سنگ گرده و مثانه و عسر البول مفید و قندی و شکری که انرا در فارسی گلقند و گلشکر
گویند قوتش تا دو سال باقیست در اول دوم گرم و در یبوست معتدل و بعد از غذا مانع صعود ابخره
بدماغ و جهت ابتدای وسواس جنون نافع و هر دو قسم گلقند را چون بجوشانند و صاف نمایند قائم مقام
شربت ورد مکرر شود و آب طبیخ او باید که باشش مثل او باشد و چندان بجوشانند تا ثلث رسد صفت
آن برگ گلسرخ یک اثار شهد سه اثار هر دو را در ظرفی کرده کف مال نماید که خوب آمیخته شود بعد ازان تا
چهل روز در افتاب گذارند و همچنین است ترکیب ساختن گلقند شکری و اگر لطیف تر خواهند بجای شکر قند
کنند قدر شربتش در مطبوخ تا چهارده مثقال و از جرمش چهار مثقال جوارش آمله معده و دل را
قوت دهد و اشتها آورد و حرارت کبد را تسکین دهد و اسهال مراری را منفعت بخشد و معده را اصلاح
آرد صفت آن شیر آمله منقی دوازده مثقال طباشیر سفید سماق منقی گلسرخ زرشک منقی

بادرنجبویه پوست بیرون پسته از هر یک یکمثقال کشنیز خشک مقشر مغز تخم خرفه مقشر از هر یک دو مثقال
مروارید ناسفته چهار دانگ عنبر اشهب ورق طلا ورق نقره از هر یک دو دانگ نبات سفید آب شیرین
از هر یک دو وزن ادویه بدستور مرتب سازند جوارش عود شیرین تقویت معده و ازاله
رطوبت و بلغم کند صفت آن قاقلین دارچینی زنجبیل دار فلفل زعفران از هر یک درمی عود
قرنفل از هر یک نیم درم بکوبند و با عسل سه وزن ادویه بسرشند شربت یکمثقال جوارش کمونی
که آنرا معجون کمونی نیز گویند برای برودت معده و جشای حامض و برودت انثیین و فتق و
قیله نافع است صفت آن زیره کرمانی مدبر پنجاه درم فلفل سیاه پانزده درم برگ سداب
در سایه خشک کرده زنجبیل از هر یک بیست درم بوره ارمنی پنجدرم کوفته و بیخته با عسل سفید مصفی
سه وزن ادویه بدستور مقرر تیار سازند شربتی از دو درم تا دو مثقال جوارش مصطگی برای
برودت معده و جگر و ریاح و سیلان لعاب را مفید بود صفت آن مصطگی سه مثقال کوفته در نیم آثار
شکر سفید و سی درم گلاب بقوام آرند و قدر شربت از شش ماشه تا دو درم طریق پنجم در حرف الحاء
المهمله حب ابن حارس تبهای بلغمی و دردهای بلغمی را ببرد و بهق سفید و سیاه را البته شربت
زایل کند والد ماجد فرموده اند که والد ما و عم مرحوم جهت بهق استعمال میفرمودند بسیار نفع میکرد
درین باب عدیل ندارد صفت آن هلیله زرد هلیله سیاه صبر انزروت سکبینج مقل شحم حنظل از هر یک
پنج جزو خردل صعتر فارسی شونیز زیره کرمانی نمک طبرزد علک رومی از هر یک یکجزو مقل سکبینج را در آب
گندنا حل کنند و در طاس روئین در آفتاب نگهدارند و باقی ادویه را کوفته بیخته بیامیزند و حب بمقدار
فلفل بندند و هر بامداد یکمثقال تناول کنند و طعام زیرباج خورند حب افتیمون برای اخراج
مواد سوداویه و بلغمیه مفید است صفت آن افتیمون دو درم غاریقون تربد سفید مجوف
خراشیده در روغن گاو چرب نموده اسطوخودوس بسفایج فستقی هر یک درمی بکوبند و با آب

با دیان ببر شند همه یکشربت است حب افیون برای نزله صفت آن افیون زعفران
کوندکتیرا جمله مساوی همه را سائیده در آب کوکنار بقدر دانه موتهه حبها سازند و بخورند حب ایارج
جهت صداع مزمن و صرع و سکته و امراض عین نافع باشد و دماغ و اعضای رئیسه را از فضول
واخلاط بلغمی پاک کند صفت آن سنبل الطیب دارچینی عود بلسان حب بلسان سلیخه مصطگی
اسارون زعفران از هر یک نیم ماشه صبر سقوطری هشت ماشه کوفته بیخته سفوف سازند و بگیرند
ازین سفوف دو درم تربد سفید مجوف خراشیده دو درم حب النیل غاریقون افتیمون از هر یک
یکدرم شحم حنظل نمک هندی از هر یک سه دانگ کوفته و بیخته باب بادیان حبها سازند خوراک تا یکتوله
حب بنفشه اخلاط غلیظه را از سینه پاک کند و ربو و ضیق النفس را بغایت نافع باشد و امراض
چشم و سینه و صفرا را دفع کند صفت آن بنفشه تربد رب السوس ورق گلسرخ از هر یک یکدرم
سقمونیا غاریقون از هر یک نیم درم کوفته و بیخته باب تازه سرشته حبها سازند جمله یکشربت است حب
تخم خشخاش برای نزله و سرفه نزلی نافعست صفت آن تخم خشخاش کتیرا صمغ عربی
نشاسته برابر گرفته در آب کوکنار بعسب جا جت حب بسته در دهن فرو گیرند حب دانه تمر هندی
برای سرعت انزال بغایت مجرب آزموده است صفت آن بگیرند دانه تمر هندی چهار
روز در آب بخیسانند و پوست آن را دور کنند و مغز آن را ابد و چندان قند بکوبند و حبها بندند بقدر نخود
و دو حب بخورند حب زیبق برای جذام از مجربات است صفت آن زیبق سنبل الفار از
هر یک یکدرم کندر شش درم راوند چینی سه درم صمغ عربی دو درم زیبق را در آب لیمو قتل
کنند و باقی ادویه کوفته و بیخته در مراره گوسفند سرشته حب مقدار مونگ بندند و یک حب صباح
و یکحب شام استعمال کنند حب سندروس از برای بواسیر خونی مجربست صفت آن
پوست بیضه مرغ سوخته سندروس شیطرج هندی از هر یک پنجماشه نوشادر بیخ سرخ کوفته

بیخته مثل فندق حبها سازند شربت پنج شش حب حب سورنجان بجهت وجع مفاصل و عرق النسا
و دیگر امراض نافعست صفت آن سورنجان مصری تربد سفید مجوف خراشیده از هر یک یکمثقال
صبر سقوطری درمی حب النیل غاریقون نرم سفید انیسون از هر یک نیمدرم مقل ازرق مصطگی رومی
هر یک دانگی بکوبند و باب کرفس حبها سازند و این یکشربتست حب شبیار در معده از نافع
بود و قوت باصره دهد و درد سر و تاریکی چشم ببرد صفت آن صبر سقوطری سه درم پوست هلیله
زرد و ورق گلسرخ مصطگی تربد سفید از هر یک یکدرم سقمونیا کثیرا از هر یک نیمدرم کوفته بیخته بآب بادیان حبها
سازند و در دهن گیرند حب عود جهت بخر مفید صفت آن عود زنجبیل سعد کبابه بمساوی
بکوبند و بعسل حسب حاجت سرشته حب سازند و در دهن گیرند حب کافوری برای بخر صفت
آن کافور مشک یک یک دانگ طباشیر سفید نیمدرم گلسرخ صندل سفید هلیله زرد هر یک دو درم
فوفل کبابه هر یک یکدرم کوفته و بیخته بگلاب حب در کار سرشته حب بسازند و اگر درین حب قرنفل
خولنجان عاقرقرحا از هر یک یکدرم بیامیزند برای بخر که بسبب فساد معده انسان باشد مفید خواهد بود
حب گل پسته برای اکثر اقسام سرفه مجربست صفت آن گل پسته هلیله مساوی کوفته
و بیخته در آب ادرک سرشته حب بقدر مونگ بسته در دهن نگهدارند حب گیرو جهت آخرند
و سبل و تحلیل مواد چشم مفیدست صفت آن گیرو چهار دام افیون یکدام صمغ عربی زنجبیل از
هر یک بعدرم کوفته و بیخته در آب کوکنار حب بسته نگاهدارند بوقت حاجت استعمال کنند حب
مقل برای بواسیر و ریح بواسیر مجربست صفت آن پوست هلیله زرد پوست هلیله کابلی هلیله
سیاه مقل ازرق از هر یک پانزده درم تربد سفید ده درم سکبینج پنجدرم خردل دو درم مقل و سکبینج را در
آب گندنا حل کنند و داروهای دیگر کوفته بیخته بآن بسرشند حب موصلی برای قوت باه
بی نظیرست صفت آن موصلی سیاه بگیرد در گلیم آثار شیر بجوشانند تا تمام شیر را جذب کند بعد

ازان در سایه خشک نموده وسیده کرده جوز بوا جوتری هر یک یکپاو کوفته بیخته باریک کنند و با شهد
قدر حاجت بقوام آورده گولیها بسته بندند و بحسب مزاج بدهند حب مومیائی از برای دفع سستی که
بعد از جماع طاری میشود نافع بود صفت آن مومیائی سه جزو صمغ عربی یکجزو نبات سفید
برابر هر دو در گلاب حل نموده حب بندند قدر شربت ازان نیم مثقال با ماء العسل حب هلیله جهت
اقسام صداع و مالیخولیا و امراض چشم مفید صفت آن پوست هلیله زرد پوست هلیله کابلی
هلیله سیاه آمله مقشر پوست بلیله گلسرخ از هر یک سه ماشه سنا مکی شش ماشه غاریقون نرم سفید
ترید سفید مجوف خراشیده لاجورد مغسول از هر یک دو درم کوفته بیخته حبها سازند و اگر لاجورد نباشد
صبر مصطگی از هر یک دو درم عوض آن کنند حب هندی برای آتشک مجرب است صفت آن
اجواین خراسانی اجواین ارب اجواین ساده کچله بهلانوه از هر یک چهار ماشه سیماب سه ماشه در کهرل
انداخته دو پهر کهرل کنند بعد ازان کچله را کوفته داخل نموده چهار گهری بکوبند پس ازان بهلانوه را
کلاده ساخته چهار گهری کهرل نمایند و با دو وزن ادویه قند سیاه کهنه بیامیزند و شانزده حب
بندند و یکحب صباح همراه جغرات که بقدر پاو آثار باشد و یکحب شام همراه دوغ که بقدر پاو آثار باشد
تا هشت روز بخورد و پرهیز از دال مونگ و ترش و تیز و شیرینی نماید و اگر از خوردن این حب جوشش دهن
شود از پوست کچنال و پوست کنار جنگلی و یا هلیله بلیله آمله در آب جوشداده مضمضه کنند حقنه لینه
برای سرسام و حمیات فایده دارد صفت آن عناب سپستان شعیر مقشر نیمکوفته گل بنفشه سبوس گندم
خطمی خشک اکلیل الملک هر یک کفی انجیر خشک پنجعدد در سه رطل آب جوش دهند تا رطلی آید بپالایند و شکر سرخ
و آلکامه از هر یک پنجدرم روغن بادام روغن کنجد هر یک ده درم اضافه نموده نیمگرم حقنه نمایند و اگر قوی تر
خواهند بقدر پنجدرم مغز فلوس خیارشنبر و دو درم سنا نیز داخل نمایند فایده ترکیب آن این است باید که نیکی
قطع ذکر که حجمش بقدر خنصر باشد و طول آن هشت انگشت و فرق بهتر اینست که از چرم بشکل کیسه دوخته

وعند الضرورة از مثانه گاو سازند و بر انبوبه نی بوجه احسن بندند و آب حقنه اندرون او پر کرده بهم آورده
بیفشارند و به دو سه مرتبه بعمل آیند و سر انبوبه را چرب کنند و پیش از حقنه مسهله آب نیمگرم و ادهان مناسبه حقنه
نمایند و بالفعل مروج اینست که پیش از حقنه از آب نمک و صابون حقنه میکنند و بعضی صابون را
نیز مطروح میسازند و در بیماریهای گرده و درد سرین مریض را مستلقی دارند و سر و سرین را
بر بالش نهند و در قولنج و درد ناف و مانند آن بیمار را بر زانوی وی خوابانند و سر و سینه را بر بالش
نهند و بطرف درد میل کنند و در زحیر تکیه بسوی پشت نهاده مستلقی نشانند و سرین را
مرتفع دارند و در امراض دماغی مستلقی بخوابانند و زیر گردن و سر بالش نهند حمول جدوار
برای تحلیل ورم رحم مفید است صفت آن جدوار آرد جو عنب الثعلب گل ارمنی رسوت
صندلین حسب حاجت گرفته در آب عنب الثعلب سبز و آب کشنیز سبز موافق در کار سائیده فتیله
سرشته بردارند حمول زعفران که برای گرم کردن فرج نافع است صفت آن سک
مشک زعفران مساوی در شراب ریحانی جوشانیده خرقه بدان تر نموده بردارد حمول عود
برای تنگی فرج مفید بود صفت آن عود سعد مورد راسن قرنفل بانکه یک درمی مشک
وانگی بسایند و صوف بشراب تر کنند و باین ادویه آمیخته زن بخود بردارد حمول مازو سیلان
رطوبت فرج باز دارد صفت آن مازوی سبز تخم حماض از هر یک دو درم جوز السرو خبث الحدید
از هر یک یکدرم کوفته بیخته جفت بلوط گلنار حسب در کار گرفته در آب جوشانیده صاف نموده و پارچه را
بآن تر کرده ادویه کوفته را بر آن پاشیده بخود بگیرند حمول مازو دیگر برای تنگی فرج مفید بود صفت
آن مازوی خام دو جزو فقاح اذخر یک جزو هر دو را سائیده با شراب آمیخته فتیله سرشته بردارند
حمول میعه سائله برای منزل کردن زن صفت آن میعه سائله زراج مساوی بقدر
یکسرخ یا دو سرخ حمول سازند فی الحال عورت منزل گردد طریق ششم در حرف الحاء المعجمه

خبز آرد مونگ برای اقسام سرسام وغشی نافعست صفت آن آرد مونگ شیر گاو از هر یک
پاو آثار آرد را در شیر مالیده نان از یکطرف خام و از یکطرف پخته سر را بروغن گل چرب کرده از طرف خام
بر سر بندند خبز آرد ماش برای درد ریحی کلیه و اوجاع ریحی حار را نافع بود مجربست صفت آن
آرد ماش را با ندلی حلتیت بآب مالیده نان از یکطرف خام و از یکطرف پخته و طرف خام از روغن
گل یا روغن تنو چرب کرده بر جای درد ببندند و اگر زنجبیل و جوز القی که بهندی پیپل نامند نیز آمیزند قویتر بود خضاب
که در دو گهڑی در سیاه کردن موا اثر میکند صفت آن مازو چهار حصه سنگ راسخ دو حصه نوشادر
یک حصه شب یمانی نیم حصه مازو را در گلخن بریان نمایند تا سوخته سیاه شود همه ادویه را باریک
سائیده در ظرف آهنین نهند و آب امله را آمیخته بدسته آهنین خوب صلایه کنند اول مو را باب امله بشویند
بعد ازان خضاب بندند بعد از دو گهڑی باب امله بشویند خضاب دیگر صفت آن ورق نقره را
در تیزاب فاروقی چندان بمالند که حل شود با شانه سرب بعد از تصفیه مو بکشند خضاب دیگر صفت
آن وسمه یکتوله حنا دو ماشه هر دو را در آبیکه در آن آمله خیسانیده باشند خمیر کنند و دو گهڑی در آفتاب
بگذارند بعد ازان بمالند فایده بدانند که ادویه مقوی دماغ در خضاب بندند قرنفل و مشک و لادن
داخل نمایند تا دماغ بسبب ادویه خضاب ضعیف و مستعد نزله نشود خمیره خشخاش جهت سرسام و
بیخوابی و صداع و منع نزلات حاره و اصلاح ریش شش و دفع درد سینه و تعدیل اخلاط محترقه
و تسکین حرارت مزاج نافع است قوت آن تا دو سال باقیماند صفت آن کوکنار کلان بتخم
صد عدد نیمکوب سازند و با دو نیم آثار آب باران بپزند و صاف کنند و یکنیم آثار قند سفید انداخته بقوام
خمیره آرند خمیره صندل برای خفقان حار و تقویت قلب و دیگر امراض نافع است صفت آن
برادهٔ صندل بست مثقال در نیم آثار گلاب یا آب بیدمشک شبانروز تر کنند بعد ازان بجوشانند و شیره
آن بگیرند و با نیم آثار شکر سفید بقوام آرند طریق هفتم در حرف الدال المهمله دبید الورد

معجون دبیدالورد و معجون ورد نیز گویند برای انواع صداع بارد و منع صعود ابخره و دوی
وطنین و ضعف معده و جگر و انواع استسقا و تفتیح سده جگر و تحلیل سایر اورام و دبیلات و
صلابات نافع است و ظاهر احار در درجه اولی است صفت آن سنبل الطیب مصطگی زعفران
طباشیر دارچینی اذخر اسارون قسط شیرین غافث تخم کشوث فوه لک مغسول منقی تخم کاسنی تخم کرفس
زراوند طویل حب بلسان عود غرقی قرنفل دانه هیل از هر یک یکدرم ورق گلسرخ برابر همه ادویه کوفته
و بیخته با عسل سفید سه وزن ادویه بقوام آرند شربت از یکدرم تا دو درم دوای برنگ برای
دیدان نافع است صفت آن برنگ کابلی سرخس درمنه ترکی کمیله ترمس حب النیل قسط تلخ
تربد سفید نمک هندی مساوی بکوبند و بکار برند دوای البصل تولید منی کند و بغایت نعوظ
آرد صفت آن آب پیاز جزوی عسل سفید دو جزو بجوشانند تا بقوام آید شربت دو مثقال
دوای ترنجبین جهت ضعف باه که سبب آن حرارت باشد نافع بود و منی را زیاده کند صفت
آن ترنجبین سفید صاف کرده سی درم در دو رطل شیر گاو تازه بجوشانند تا غلیظ گردد شربت دو توله
دوای تفاحی در تقوت معده بغایت قوی الاثر است صفت آن تفاح یعنی سیب را در آرد جو
گیرند و پارچه را بران گذارند و در خاکستر گرم این را نگاه دارند تا دامیکه آرد بالای او سرخ گردد و
تفاح بریان گردد دوای تنکار برای اذابت ورم طحال نافع است صفت آن سهاگه بریان
یک حصه خردل سه حصه کوفته و بیخته بقدر یکماشه بخورند دوای حابس عرق برای بند کردن
عرق مفید است صفت آن گل ارمنی مازو گلنار گلسرخ مرداسنگ مساوی بروغن گل ولعاب
اسبغول از هر یک حسب حاجت آمیخته بربدن مالند دوای الخسک در تقویت باه بی نظیر است صفت
آن بگیرند خسک خشک و آنرا بکوبند و صافی نموده در آب خسک سه شبانروز در آفتاب پرورند
و هر روز تازه میکنند چنانچه آب خسک سه وزن خسک خشک بکار رود پس خشک کنند و سه درم

زرین باده درم شیر تازه وده درم نبات بنوشند دوای سفرجل یعنی بهی در تقویت معده
بغایت قوی الاثر است صفت آن طریق ساختن این مثل دوای تفاح است دوای سماق
برای حبس اسهال مفید است صفت آن سماق گزمازج زیره انیسون بریان اقاقیا سنبل الطیب
حب الاس زرور دکندر بریان مساوی بکوبند وتبار سازند وسه درم با شربت سیب بخورند دوای
سم الفار برای اسقاط دانه بواسیر از مجربات حکیم علی است صفت آن سم الفار بکوبند ودر شیر
بز جوش دهند وبعد از جوش سه روز در همان شیر دارند وبعد از سه روز بیرون آرند ومقدار نصف
عدس بر مسه بواسیر یکمرتبه در شب گذارند مسه های بواسیر را جذب میکند وخارج مینماید وباریک میکند
وبلامیت در یکماه ساقط میکند ودرین اثنا تقویت مزاج میکرده باشند دوای شب افیونی
برای رمد مفید است صفت آن پهٹکری را در روغن گاو بریان کنند وافیون انداخته وقدری
روغن زرد دیگر بالای آن ریخته در کرچه آهنی از دسته آهنی مخلوط کنند وبکار برند دوای
شب یمانی برای صنان یعنی بدبوی بغل مفید صفت آن شب یمانی برگ سوسن سنبل الطیب
صندل مرداسنگ مساوی بکوبند وبمالند دوای قرنفل عجیب برای هیضه ووجع الفواد وتقویت معده
بعدیل است صفت آن بگیرد قرنفل ودر سیب غرس نماید چنانچه سر قرنفل اندکی بیرون ماند و
تمام قرنفل در سیب داخل شود وچندروز همین طور گذارند بعد ازان استعمال کنند دوای محلقه
حلق شعر کند صفت آن آهک آب دیده زرنیخ برابر سائیده طلا سازد دوالمسک بارد در
تقویت اعضای رئیسه ورفع حرارت وغیره نافع است صفت آن مروارید ناسفته کهربای شمعی
از هر یک یکمثقال ابریشم مقرض طباشیر سفید صندل سفید غنچه گلسرخ منزوع الاقماع کشنیز خشک مقشر
تخم کدو شیرین گل گاوزبان مشک تبتی عنبر اشهب از هر یک نیم مثقال آب سیب شیرین بست وپنج
مثقال قند سیاه پنجاه مثقال بدستور مقرر معجون سازند شربتی یک مثقال دوالمسک حار نافع است

اند برای خفقان و فالج و لقوه و صرع و خبث نفس و استرخاء و کثر از امتلای و مقوی قلب است
و معده را پاک کند و نشف رطوبات از ان میکند و معین است بر هضم غذا صفت آن زرنباد
درونج مروارید ناسفته کهربا بسد از هر یک ده درم ابریشم مقرض شش درم بهمن سفید بهمن سرخ
سنبل الطیب بادرنجبویه ساذج هندی قاقله قرنفل از هر یک پنج درم اشنه دارفلفل زنجبیل از هر یک چهار
درم مشک سه ماشه عسل سفید یک آثار ابریشم را مقرض نمایند که مثل غبار گردد پس ازن جواهر
خوب صلایه کرده باقی ادویه کوفته بیخته با عسل سفید بسرشند شربت نیم مثقال و بعد از دو ماه
استعمال کنند چون جدوار چهارم حصه معجون بیامیزند در جمیع افعال خصوصاً در دفع سموم اقوی
خواهد بود دوای هندی که مسمی به هنبا پاچک است برای ذرب و اسهال و پیچش عجیب الفعل است
والد شریف اکثر بی کٹول در ذرب استعمال میفرمودند فایده عظیم میکرد صفت آن خس گجراتی
موتهه هندی بیلگری کشنیز خشک زنجبیل هیر بالا ضد لسفید کٹول حسب مزاج تغیر و تبدیل در وزن
نمایند و در مزاج گرم موتهه و زنجبیل موقوف کنند و بگیرند هر یک سه ماشه مجموع را در نیم آثار آب بخیسانند
و صباح بجوشانند هرگاه چهار دام باند صاف نموده افشرده بنوشند و ثفل از دریا و آثار آب جوشانیده
وقت شام بخورانند دوای ید الله برای تفتیت حصاة گرده و مثانه مفید است صفت آن درای
پیدا ایش انگور ز کوهی چهار ساله را ذبح کنند و خون اول و آخر آن بگذارند که ریخته شود و میانه آن
نگهدارند و چون منجمد شود از کارد پاره پاره کنند بطوریکه از غبار محفوظ ماند در آفتاب یا غربال خشک کنند و
چهار مثقال همراه آب ترب یا آب کرفس خورند دیگ دیگ لفظ فارسی است اسقاط دانه بواسیر
کند و هر گوشت زیاده که باشد رفع سازد صفت آن سیماب شادقلی یعنی سجی از هر یک یکرطل زنگار
آهک آب نارسیده هر یک نیم رطل کندر زرنیخ زرد از هر یک یکرطل و نیم اجزا را با سرکه بسایند تا سیماب
کشته شود پس خشک کنند دو مرتبه دیگر باب سرد بسایند و آنرا در دو دیگ مصعد کنند و نگاهدارند طریق

هشتم در حرف الدال المعجمه ذرور شنگهه برای قرحه چشم نافعست صفت آن شنگهه سوخته بادنج
مغول هردو مساوی سائیده ذرور سازند ذرور صبر جهت نزف الدم جراحات مفیدست
صفت آن صبر کندر دم الاخوین اقاقیا برابر بکوبند و بپاشند ذرور کافور برای جوشش دهن
حار منفعت دارد صفت آن طباشیر گل سرخ کتهه سفید مغز کنول گته کافور زرور دمساوی کوفته
بیخته بر زبان بپاشند ذرور کندر جهت پر کردن جراحات غاره مفیدست صفت آن کندر
صبر انزروت زراوند دم الاخوین مساوی همه را سائیده بپاشند ذرور لسان الثور برای
جوشش دهن بارد نافع است صفت آن گاوزبان سوخته الاچی خورد ششیانی سوخته
وسیاهی تابه برابر همه را سائیده بر زبان بپاشند طریق نهم در حرف الراء المهمله روغن
بابونه محلل اورام بارده و مجفف است و طلای او برای گرانی سامعه و تحلیل ریاح اعضاء و
درد کمر و مفاصل و نقرس و جهت درد گوش بارد و دیگر امراض نافع صفت آن بگیرند قدری
گل بابونه و روغن کنجد بیندازند و در شیشه کرده در آفتاب گذارند و چون گل بابونه پژمرده شوند
بیرون کنند و مکرر همچنین بعمل آرند و همین است ترکیب ساختن روغن گل و روغن بنفشه و
روغن سوسن روغن نرگس روغن یاسمین و نفع روغن بنفشه و روغن گل و روغن
یاسمین در مفردات مرقوم است اما روغن سوسن جهت کشودن عروق افواه بواسیر
و بیک اوقیه مسهل قوی و غرغره او با ماء العسل جهت خشونت قصبه ریه و آشامیدن او جهت رفع
سمیت فطر و قولنج و ایلاوس صفراوی و برای امراض رحم و درد عصب پشت با و ضماد او مفید است و
روغن نرگس محلل و مسکن درد سر سوداوی و ریحی و مفتح فم رحم و رافع دردهای آن و موافق امراض
عصب است روغن بادام تلخ برای درد گوش بارد و دیگر امراض مفیدست صفت آن مغز بادام
تلخ مقشر کرده بکوبند و اندکی نبات سفید سائیده آمیخته در طبق مسی بر آتش زغال گذارد و دو دسته از آب

تر ساخته مغز بادام را بیفشارند و ظرف را اندکی کج دارند و همین است ترکیب آوردن روغن بادام
شیرین و روغن کدو و این روغن ها را بغیر آتش نیز میسازند روغن بیض الخیر مسهل بلغم بود و عصبات را
از رطوبت پاک کند صفت آن بیض الخیر پاک کرده بریان نموده کوفته در آب بجوشانند و کف
همیگیرد در ظرفی تا تمام کف گرفته شود و آب زرد بماند پس از ان کف ها را بجوشانند که تمام روغن
صاف بر آید روغن بیضه موی برویاند صفت آن بیضه را در آب جوشانیده زردی از ان
گرفته جدا و در آهن یا مس انداخته بر آتش نهند که سوخته گردد و از چیزی بیفشارند روغن ترب
درد گوش را نافع بود و ثقل سمع و بادیکه در گوش بود دفع کند صفت آن روغن کنجد یکجزو آب
ترب سه جزو بجوشانند تا آب فانی گردد و روغن باقیماند نیمگرم در گوش چکانند روغن حنا
عرق النسا و اوجاع مفاصل را نافع باشد و موی را سیاه کند صفت آن برگ حنا نیم آثار در ده
آثار آب بجوشانند تا نیمه آب باقیماند صاف کنند و با نیم آثار روغن کنجد بجوشانند تا آب بسوزد و
روغن بماند روغن دهتوره برای لقوه و رعشه و جمیع امراض بارده مزمنه فایده میکند صفت آن
سیماب تخم دهتوره زهر مهره از هر یک یکدرم روغن کنجد بست درم روغن را گرم نمایند تا که سرخ شود
بعد از ان از آتش گرفته ادویه بیندازند و از دسته آهنی خوب حل کرده بکار برند روغن دیودار
تالیف حکیم علی از برای ضربه و سقطه و اندمال جراحات بی نظیر است صفت آن بگیرند زرد چوبه
چوب دیودار اصل السوس و ارهلد از هر یک هفت مثقال و نیم و با هفت و نیم مثقال دوده سقف کیکه
نخود بریان میکنند آمیخته با آب خوب کهرل کنند پس از ان در دیگ با سه صد و ده مثقال آب با تش ملایم
بجوشانند تا ثلث آب بجا ماند ثفل آنرا بیرون آرند و دیگ همان قسم بر آتش باشد و ثفل برآورده را در
رچه کرده در همان دیگ بیفشارند بعد آن روغن کنجد دو صد مثقال داخل کرده با تش ملایم تر از
آتش اول بجوشانند که آب جذب شود و روغن بماند و بجهت درد مفاصل و دردهای مزمنه اگر

پانزده مثقال هاجوبه و پنج مثقال قند اضافه کنند بهتر بود روغن عاقرقرحا برای تقویت باه
از مجربات است صفت آن عاقرقرحا هفت مثقال و نیم بکوبند و در یک رطل آب بپزند تا که آب
پانزده مثقال بماند صاف نموده روغن زیت یا روغن کنجد پانزده مثقال اندازند و جوش دهند
که آب بسوزد و روغن بماند پس ازان استعمال کنند روغن عروسک که اشتیاق در دل مرد
و زن پیدا میکند صفت آن عروسک که در هندی بیر بهوتی گویند در روغن گاو بریان
کنند چنانچه بگدازد پس ازان بر قضیب بمالد و مجامعت کند هر دو مشتاق یکدیگر شود روغن قرع
جهت صداع و سهر و صداع یبسی نافع است و مرطب و منوم و در دوم سرد و تر است صفت
آن پوست کدو تراشیده با لحم و شحم و تخم بکوبند و آب گرفته چهارم حصه او روغن کنجد آمیخته بجوشانند
که آب بسوزد و روغن بماند روغن قسط برای دوی و طنین مفید صفت آن قسط ده درم
نیم کوفته شبی در سرکه بخیسانند و در نیم آثار آب بجوشانند تا به نیمه آید نیم آثار روغن کنجد بر آن بریزند و بجوشانند
تا آب فانی شود و روغن بماند استعمال نمایند روغن کاهو در منافع مثل روغن قرع است
صفت آن شیره کاهو دو حصه روغن کنجد یا بادام یکحصه باهم بجوشانند که آب برود و روغن بماند
روغن مخترع حکیم علی در حفظ موی از سقوط و درازی و سیاهی و انبوهی بی نظیر است صفت آن
پر سیاوشان طباشیر سفید گرد سماق زرورد گلنار مصطگی رومی از هر یک یکجزو لادن پوست انار
قوقل پوست هلیله مکل واحد دو جزو پوست بلیله مازوی سبز از هر یک سه جزو آمله منقی پنج جزو
برگ مورد دوازده جزو ادویه را کوفته یکشبانه روز در آب گذارند و بآتش نرم بپزند تا قوت دوا
در آب در آید و بدست خوب بمالند و صاف نمایند اما بنحوی که جرم دارو همراه مانده باشد پس ازان
روغن کنجد خالص و روغن گل هر یک پنجاه جزو اضافه نموده در آتش نرم بجوشانند و برهم میزده باشند
و در آخر آن جرم بسته میشود اول بیرون آرند و سرد کرده در ظرفی کنند بعد ازان روغن گرم را

خشک نموده برآن ریزند و همچنان نگاهدارند باید که در آخر احتیاط کنند که هم آب نماند و هم روغن
نسوزد روغن مصطگی معده را قوت دهد صفت آن مصطگی یک رطل در سه رطل روغن کنجد و شش رطل
آب بجوشانند تا آب بسوزد و روغن باند و بهتر این است که مصطگی بکوبند و با روغن بجوشانند تا گداخته
شود روغن منڈهی برای قوت باه صفت آن منڈهی را با برگ و بیخ و گل بگیرند و اندکی
آب بپاشند و کوفته بست سیر شیره بگیرند و با پنج سیر روغن کنجد بجوشانند که شیره فانی گردد و روغن باقی ماند
خوراک شش ٹانک طریق دهم در حرف الزاء المعجمة زروق اطریفل یعنی ترپهله
قرحه و حرقت بول را نفع میکند صفت آن هلیله بلیله آمله هموزن گرفته کوفته شب در آب
تر کنند صبح از آن جوشانیده یا بدون جوشانیده پچکاری نمایند زروق شبکانی برای
دفع قرحه جدید و قدیم سوزاک معمول است و مفید بود صفت آن شبکانی یعنی پهٹکری
یکتوله نیله تهوتهه شش ماشه هر دو را خوب بریان کرده در یک آثار یا و بالا آب حلکرده در شیشه انداخته
چهار گهری خوب بجنبانند که خوب حل شود بعد از آن هر روز پنج شش دفعه پچکاری نموده باشند
واگر این هر دو دوا را در آب جوشانیده پچکاری سازند نیز سزاوار است طریق یازدهم در
حرف السین ست گلو برای تپ مرکبه بلغمی مفید است صفت آن گلو سبز را با آب
شیرین بکوبند و بفشرند و آنرا در پیاله سفال نموده دهن ظرف را بسته در سایه نگاهدارند و بعد
از دو روز آب بالای آنرا دور کرده و آنچه ته نشین شده باشد در سایه خشک کنند سعوط کاپهل
برای نزول آب و تنقیه دماغ از آشنای گرفته شد میگفت که از وقتیکه استعمال این میکنم نزول [illegible]
نکرده است همین قدر که هست از بیست سال دارم صفت آن کاپهل چهار ماشه زعفران دو ماشه
مشک خالص با الچهٹی از هر یک یکماشه کوفته بیخته قدری قلیل استعمال نمایند سعوط مشک برای چشم مفید
است صفت آن فلفل شونیز کندش مشک هر یک بقدر حاجت گرفته در آب سائیده سعوط

کنند بعد از آنکه دهن پر آب کرده باشند تا دوا اندرون دهن نرود **سفرجلی مسهل** قولنج را بگشاید
و معده را قوت دهد و اشتهای طعام آورد صفت آن به اصفهانی رسیده تازه از پوست
و دانه پاک کرده یک رطل در دو من خل خمر بجوشانند بعد از آن بکوبند و بیفشارند و با دو رطل عسل بقوام
آرند زنجبیل دارفلفل دارچینی از هر یک دو درم هیل قاقله زعفران هر یک سه درم مصطگی پنج درم
سقمونیا ده درم تربد سی درم بکوبند و میان آن ریزند شربت از آن پنج مثقال **سفوف برگ اکهه**
برای ضیق النفس بارد و بلغمی و سرفه نافعست صفت آن برگ اکهه که زرد باشد از درخت افتاده
باشد یک آثار چونه بری و نمک از هر یک دو و نیم دام پخته هر دو را در آب سائیده بر برگ مذکور طلا ساخته
خشک نموده در سبوچه گلی نگاه داشته در میان آتش پاچک دشتی تا یک پاس گذارند تا سوخته شود قدر
مناسب بکار برد **سفوف بیج بند** برای جریان منی مفیدست صفت آن بیج بند سیاه
تخم هلیل از هر یک سه دام گوکهرو تالمکهانه اندر جو شیرین از هر یک شش دام لسوڑه بست و چهار دام
کوفته بیخته با همچندان شکر تری آمیخته سفوف سازند هر روز یک تولہ با آب سرد بخورند **سفوف
تخم فنجنکشت** که بدرد رحم و مذی مجرب و آزموده است صفت آن اصل السوس مقشر
دو درم تخم کاهو سه درم گلنار چهار درم گلسرخ تخم سداب تخم فنجنکشت هر یک پنج درم کوفته بیخته سفوف سازند
شربت سه درم **سفوف چوب گز** برای جرب و سعفه و سوزاک و آتشک و هر قسم آبله که باشد بسیار مفیدست
خصوصاً بعد تنقیه و بارها تجربه نموده صفت آن هلیله زرد چهار ماشه هلیله کابلی سی ماشه هلیله چوب
گز از هر یک باز ده ماشه آمله بلیله هلیله سیاه از هر یک ده ماشه شاهتره سه ماشه گل سرخ شش ماشه ریوند
چینی پنج ماشه برگ سنا مکی بست ماشه کوفته بیخته شکر سفید برابر همه آمیخته سفوف سازند خوراک یکدام
سفوف حجر الیهود سنگ گرده و مثانه پاک کند و پاره پاره کرده بیرون آرد صفت آن
کلتھی پانزده درم تخم خربوزه تخم خیارین تخم کدو شیرین از هر یک چهار درم و نیم بیسالیوس دو درم

صمغ عربی نشاسته کتیرا از هر یک سه درم حجر الیهود شش درم قند سفید هشتاد و هشت درم کوفته بیخته
سفوف سازند شربت دو درم با آب نخود سیاه سفوف زرد چوبه در ازاله قرحه کهنه مجاری بول
مجرب و آزموده است صفت آن زرد چوب آمله مقشر مساوی الوزن کوفته و بیخته با هموزن
ادویه شکر سفید آمیخته سفوف سازند و از هفت ماشه تا یکتوله همراه آب بخورند سفوف سنگهاره
ممسک و مولد منی تالیف والد شریف برای سرعت انزال نیز بسیار مفید است صفت آن سنگهاره
خشک گوند از هر یک شش ماشه مازو مصطگی از هر یک سه ماشه تالمکهانه خصیة الثعلب از هر یک چهار ماشه
نبات سفید برابر ادویه کوفته بیخته سفوف سازند خوراک از پنج ماشه تا هفت ماشه سفوف سنگاهولی
برای قوت باه تالیف والد شریف صفت آن پوست بیخ سنگاهولی پوست بیخ اونٹکٹاره
آرد ماش برابر جدا کوفته بیخته سفوف سازند هر صباح هفت ماشه با شیر گاو بخورند سفوف طین
و این را سفوف نشا نیز گویند اسهال مراری و مزمن و دموی را نافع باشد صفت آن نشاسته
تخم حماض بریان صمغ عربی گل ارمنی طباشیر از هر یک یکتوله کوفته بیخته اسبغول مسلم تخم ریحان تخم مرو
از هر یک یکتوله آمیزند و سفوف سازند و شربت سه درم بروغن بادام چرب کرده اگر بروغن گل چرب کرده
دهند مضایقه ندارد سفوف عشبه برای آتشک و وجع مفاصل نافعست صفت آن عشبه مغربی
چهار توله پوست هلیله زرد سنائکی صندل سرخ از هر یک یکتوله کوفته و بیخته هر روز هفت ماشه بخورند سفوف
عنبر مقوی باه صفت آن عنبر اشهب یکتوله مصطگی موصلی سفید ثعلب مصری طباشیر از هر یک چهار توله
نبات سفید هموزن ادویه کوفته و بیخته سفوف سازند خوراک از شش ماشه تا یکتوله سفوف غافث برای
استسقا مفید است تالیف جد امجد مرحوم که همراه شیر شتر استعمال میشود صفت آن عصاره غافث غاریقون
نرم سفید تربد سفید مجوف خراشیده گلسرخ از هر یک یکماشه ریوند چینی سنائکی هلیله کابلی از هر یک دو ماشه
کوفته و بیخته سفوف سازند جمله یکخوراک است سفوف قلعی کشته برای اندمال قرحه سوزاک مفید و

مجرب ست صفت آن قلعی کشته طباشیر کباب چینی دانه الائچی خورد هر یک دو ماشه کوفته و بیخته
سفوف سازند خوراک روز اول یکماشه روز دوم یکنیم ماشه روز سوم دو ماشه باقدری آب یا ادویه مناسب
مزاج دهند سفوف قلعی کشته دیگر جریان منی و سوزاک قدیم وجدید را فائده بسیار می بخشد
صفت آن ست گلو سلاجیت الائچی خورد بکهان بید مشتی تالمکهانه قلعی کشته بنسلوچن از هر
یکدام مصری برابر همه کوفته و بیخته هر روز نه ماشه تا یکتوله استعمال نمایند سفوف لاجورد برای رفع سواد
سوداوی مجرب و معمول حاذق الملک حکیم محمد اکمل خان مغفور صفت آن سنائکی افتیمون از هر یک
پنجدرم غاریقون نرم سفید لاجورد مغسول هلیله سیاه بادرنجبویه از هر یک سه درم گلسرخ چهار درم تربد سفید
مجوف خراشیده پوست هلیله زرد پوست هلیله کابلی بسفایج فستقی ریوند چینی از هر یک پنجدرم اسطوخودوس
دو درم کوفته بیخته سفوف سازند شربت از نه ماشه تا یکتوله همراه ماء الجبن بعضی اوقات ازین هم اضافه
کرده میشود سفوف لک جهت سرعت انزال که از ضعف قوت ماسکه بواسطه برودت و رطوبت باشد
مفید ست صفت آن لاکهه دانه زرد مغسول سریالی تج لوده پتهانی مازوی بی سوراخ از هر یک
چهار دام شکر سفید برابر ادویه کوفته بیخته سفوف سازند خوراک از شش ماشه تا نه ماشه با شیر گاو میش
سفوف مقلیاثا بو اسیر اسهال کهنه و زحیر ضعف معده را نافع بود صفت آن تخم تره تیزک
بست درم زیره کرمانی مدبر پنجمثقال بزرکتان تخم گندنا هلیله سیاه در روغن زیت بریان کرده از
هر یک دو مثقال مصطگی یکمثقال سوای تخم تره تیزک مجموعه را کوفته بیخته تیار سازند شربت دو درم با آب سرد
سفوف ملحم برای التحام قرحه گرده بعد پاک شدن از ریم نافعست صفت آن تخم خشخاش تخم
کتان کاکنج نشاسته گل ارمنی از هر یک حصه برابر کوفته و بیخته سفوف سازند شربت چهار ماشه با مدرات
سفوف چهال ڈهاک برای بندکشاد صفت آن چهال ڈهاک چهال مولسری چهال
گولر گوند ڈهاک موصله سینبهل مچرشه گوند ببول گوند ڈهاک گوند کولر نخود بریان برابر کوفته سفوف

سازند شربت پنجدرم با سکنجبین بزوری که سده جگر و سپرز بکشاید و تپهای مرکبه و رنماید و بول براند صفت آن
تخم کاسنی رازیانه تخم کرفس از هر یک هفت درم سنبل الطیب بیست درم مجموع نیمکوفته در سه رطل آب بیست درم
سرکه بخیسانند شبانروزی بعد از آن بجوشانند و بدست مالیده صاف نموده با یک آثار شکر سفید بقوام آرند
سکنجبین ساده صفرا و بلغم دفع نماید محرور مزاج را موافق بود و تپهای حاره و جگر گرم را مفید بود و تشنگی
بنشاند و سده بکشاید و بول براند صفت آن قند سفید یک آثار در دیگ کنند و پاو آثار سرکه صاف
بران ریزند و بقوام آورده یک اوقیه گلاب بران ریخته فرو گیرند و اگر بجای قند عسل اندازند سکنجبین عسلی
میشود سکنجبین سفرجلی معده و جگر را قوت دهد و اشتهای طعام آورد و سده جگر بکشاید و طعام هضم
کند و حرارت معده و حرقت ازا فرو نشاند و رفع سمیت گوشت پخته فاسده کند صفت آن
آب قند سفید از هر یک یک آثار سرکه نیم آثار بجوشانند و بقوام آرند سکنجبین عنصلی جهت سختی جگر و سپرز
و از برای سده و قطع اخلاط غلیظ و رفع سعال و ضیق النفس نیز نافع بود صفت آن پیاز عنصل
نیم رطل بکارد چوبین خورد خورد قطع کنند و سرکه کهنه پنج رطل انداخته در آتش ملایم بپزند تا که پیاز عنصل
مهرا شود پس صاف کنند و فی یکرطل قند سفید آمیخته در آتش نرم بقوام آرند سنون پوست
مغیلان جهت استحکام دندان متحرک اگرچه قریب افتادن باشد مستحکم شود و جمیع امراض لثه
و ورم آن آزموده شده صفت آن پوست بیخ مغیلان چهار توله سنگ جراحت کته باتر پا سپاری
چهالیه از هر یک یکتوله فلفل سیاه زنجبیل سفید از هر واحد یکماشه هر شش اجزاء را سرمه سا کرده وزن کنند
و باهم آمیخته تیار سازند شب روز هر گاه خواهند بر دندان بکار برند و بعد از چهار گهری اگر خواسته باشند
آب بخورند سنون حب الغار برای آب رفتن از دندان مفید بود صفت آن حب الغار
شب یمانی زراوند طویل همه برابر کوفته و بیخته سنون سازند سنون زرد برای درد و استحکام دندان
مجرب است صفت آن پوست انار گلنار زرد چوب سماق شب یمانی برشته مازو از هر واحد یکماشه

کوفته و بیخته سنون سازند سنون سپاری چهالیه تالیف جد امجد مرحوم برای خون آمدن دندان
مفید بود صفت آن سپاری چهالیه سوخته گلنار شاخ گوزن سوخته کاغذ خطای سوخته سماق محرق
سوخته بیخ نی طباشیر غنچه گل سرخ گزمازج استخوان هلیله زرد سک تا نک رگ مورد دم الاخوین سعد کوفی
کندر عدس مقشر از هر یک دو ماشه شب یمانی بریان پنجماشه کوفته و بیخته بر لثه بمالند سنون کرسنه
برای نقصان گوشت لثه و تاکل آن مفیدست صفت آن کرسنه ده درم کوفته و بشهد خمیر نموده
بر خشت داشته در تنور گرم گذارند تا محترق شود کندر دم الاخوین از هر یک پنجدرم ابرسا زراوند مدحرج
از هر یک دو درم کوفته و بیخته باهم آمیخته سنون سازند سنون مجلی دندان و جهت حفر و تغیر رنگ دندان
مفیدست صفت آن زبد البحر خاکستر صدف نمک شاخ گوزن سوخته همه برابر سائیده بر دندان
بمالند سنون نیله تهوتهه برای تحرک اسنان معمول و مجرب پر شدن گوشت آن و جلای دندان
بسیار مفید است صفت آن نیله تهوتهه کوتهه کتهه سفید زیره سفید مصطگی رومی بجر دنتی از هر یک دو دام
نمک لاهوری کسیس زنجبیل کشنیز خشک از هر یک نیمدام کپور کچری کباب چینی از هر یک نیم پاو دام نیله تهوتهه
را بر تابه گرم بر آتش نهاده خوب سفید نمایند و از زیره و کشنیز اندکی بریان کنند که سرخی بگیرد و
باقی ادویه کوفته و بیخته مثل مسی سازند و مالش نمایند و بعد مالش تا چهار گهری از آب احتیاط کنند
طریق دوازدهم در حرف الشین شربت آلوبالو اخراج ریگ و سنگ گرده و مثانه کند
و ادرار بول نماید صفت آن آلوبالو نیم رطل در دو رطل آب بخیسانند و صباح بجوشانند هرگاه
آب نیمه آید صاف نموده با دو رطل نبات سفید بقوام شربت آرند شربت دو توله زیاده هم توان داد
شربت انار شیرین جگر و دل و معده را قوت دهد و تشنگی بنشاند و سرفه و آلام سینه را مفید بود
صفت آن آب انار بگیرند و بجوشانند تا به نیمه آید برابر آن قند سفید اضافه کرده بقوام آرند
شربت بزوری برای حمیات و جگر و معده و طحال و غیره امراض را نافع بود صفت آن

تخم کاسنی بیخ کاسنی تخم خیارین تخم خربوزه خار خسک از هر یک یکتوله همه را نیمکوفته شب در آب کنند صباح
جوشداده صاف نموده با شکر سفید نیم آثار بقوام آرند شربت بنفشه برای زکام و نزله و ذات الجنب
و ذات الریه و تپ و سرفه و صداع و درد چشم و درد گرده نافع است و بول براند و سینه را نرم کند
صفت آن گل بنفشه هفت و نیم مثقال در آب گرم کنند و بجوشانند و صاف سازند و با شکر سفید یک آثار
بقوام آرند و اگر گل بنفشه تازه باشد پاو آثار بگیرد شربت دینار طبع را نرم و در رفع حمیات و
عفونت کند و سده ها را بکشاید و سوء القنیه و استسقا و ذات الجنب را نافع بود و درد شکم و جگر و رحم و مثانه
ساکن کند و ادرار بول نماید صفت آن تخم کاسنی غنچه گل سرخ هر یک بیست درم پوست بیخ
کاسنی چهل درم گل نیلوفر گاوزبان هر یک ده درم تخم کشوث در کیسه بسته سی درم آنچه کوفتنی است نیمکوفته
مجموع را در آب بجوشانند تا مهرا شود صاف نموده با یک آثار قند سفید بقوام آرند پس از آتش فرود آورده
بمقدار ده مثقال ریوند چینی سوده داخل کنند و بر هم زنند تا نیکو مخلوط گردد شربت سفرجل دل را
قوت دهد و معده را قوی گرداند و اشتهای طعام آورد و طبع را ببندد خصوصاً شربت سفرجل
خام و قی باز دارد و هضم و استمرا را نیکو گرداند و تسکین عطش و غثیان نماید خصوصاً شربت به ترش
و برای نشاط و ازاله خفقان مفید لیکن مخشن سینه و حنجره است صفت آن به اصفهانی بگیرند
و دانه از آن بیرون کنند و پاره پاره سازند و در هاون سنگ بکوبند و دو من آب از آن بگیرند
و بجوشانند و با یکمن قند سفید باز بجوشانند تا بقوام آید شربت سیب مقوی قلب و معده و مفرح بود
و قی و اسهال را باز دارد صفت آن طریق ساختن آن مثل شربت سفرجل است شربت
صندل دل را قوت دهد و خفقان گرم و معده و جگر گرم را نافع باشد و تشنگی بنشاند و شکم هم ببندد
صفت آن بعینه صفت خمیره صندل سفید است لاکن در قوام تفاوت است چه قوام آن قوام خمیره است
و قوام این قوام شربت شربت لیمو صفرا دفع کند و محرور مزاج و تپهای صفراوی و محرقه را

جگر را مفید بود و تسکین تشنگی کند و خفقان را منفعت بخشد و دفع خمار نماید و صداع گرم
را زایل سازد و معده را قوت دهد و اشتها آورد و هاضمه را قوی نماید صفت آن قند سفید
یک آثار در دیگ کنند و پاو آثار آب لیمو بر آن ریزند و بقوام آورده گلاب یک اوقیه بر سر آن ریخته
فرو گیرند شربت نیلوفر صداع حار و تبهای صفراوی و ذات الجنب و ذات الریه را نافع باشد
صفت آن طریق ساختن این مانند ساختن شربت بنفشه است شربت ورد مکرر برای حمیات
صفراوی و تسکین عطش نافع است و تلیین طبع نیز میکند صفت آن ورق گلسرخ تازه چهار من
در ظرف کنند و ده من آب گرم بر سر آن ریزند و شبانروز بگذارند پس از آن بدست مالند و در دیگ ریزند
و بجوشانند تا طعم و بوی گل بآب دهد پس صافی کنند و چهار من دیگر ورق گلسرخ در آب ریزند و بجوشانند
و صافی نمایند پس هر یک من آب را با دو من قند سفید بقوام آرند شیاف ابیض جهت جمیع امراض
حاره چشم و تحلیل اورام و ردع آن مفید بود صفت آن نشاسته یکدرم سفیده کاشغری صمغ عربی
کتیرا از هر یک سه درم در لعاب اسبغول یا سفیده تخم مرغ بحسب حاجت سرشته شیاف سازند شیاف جوز بوا
برای عقر معمول اوستاد است صفت آن جوز بوا گز مازج هتکری بریان پوست انار از هر یک
یکمثقال کوفته و بیخته در آب سرشته شیافها سازد و بعد از طهر استعمال نماید بعد آن مجامعت کند
شیاف زنگار برای جرب چشم و سبل و دمعه و گل چشم مجرب و آزموده است صفت آن زنگار سه درم
اقلیمیای فضه اشق صمغ عربی سفیده ارزیر از هر یک ده درم کوفته و بیخته در آب سداب قلعی رضر و سرشته
شیاف سازند شیاف ظفره برای ناخنه صفت آن ساذج هندی زنگار از هر یک یکدرم و نیم
اقلیمیا دو درم اشق سکبینج دار فلفل هر واحد نیم درم اشق و سکبینج را در شراب کهنه حسب حاجت حل کنند و ادویه
کوفته و بیخته با آن بسرشند و شیاف ساخته در چشم کشند شیاف غرب برای غرب مفید است صفت
آن صبر کندر انزروت دم الاخوین گلنار کحل شب یمانی هر یک یکدرم زنگار یکنیم دانگ کوفته و بیخته بگلاب

بقدر حاجت سرشته شیاف کنند شیاف کندر برای قروح چشم مفیدست صفت آن انزروت نشاسته صمغ عربی کندر سفید ارزیز مساوی کوفته و بیخته در سفیدی تخم مرغ موافق در کار آمیخته شیاف سازند شیاف جهت اعانت عمل مسهل مجربست صفت آن ترنجبین شکر سرخ از هر یک پنج درم صابون خطمی نمک طعام از هر یک ده درم کوفته و بیخته بدستور متعارف شیاف سازند طریق بیخ دهیم

حرف الضاد المعجمه ضماد آرد جو برای ورم گرم گرده مفیدست صفت آن آرد جو عنب الثعلب صندل سفید تخم کاسنی از هر یک بقدر حاجت همه را سائیده در آب عنب الثعلب سبز و آب کاسنی سبز و آب کشنیز سبز از هر یک حسب ضرورت آمیخته ضماد کنند ضماد اسغول برای اورام حاره مفاصل از مجربات صفت آن اسغول کوکنار هموزن گرفته کوفته و بیخته در آب سرد تا ظاهر شود در روغن گل بقدر حاجت آمیخته بر نهند اگر تسکین حرارت زیاده مطلوب باشد اسغول نا کوفته داخل کنند ضماد افسنتین برای یرقان اسود که بسبب ضعف طحال بود نافعست صفت آن ورق گلسرخ و گل افسنتین مصطکی حسب دلخواه گرفته بکوبند و با سرکه و آب عنب الثعلب سبز بقدر حاجت سائیده ضماد کنند ضماد اقاقیا برای حبس اسهال صفراوی معوی و تقویت معده و امعا مفید صفت آن گل ارمنی صندل سفید زرورد اقاقیا مساوی کوفته و بیخته با آب مورد موافق در کار سرشته ضماد کنند ضماد اقلیمیا برای بواسیر حم نافعست صفت آن اقلیمیای فضه عروق مرداسنگ کبریا موم و روغن زرکتان هر دو بحسب حاجت مرهم سازند و ضماد کنند ضماد برگ کاسنی برای فساد گوشت و سیاهی آن مفیدست صفت آن برگ کاسنی سبز برگ عنب الثعلب سبز خطمی حسب حاجت بروغن گاو یا روغن بنفشه حسب ضرورت آمیخته ضماد نمایند ضماد پوست کدو برای کرب و قلق معدی نافع است صفت آن پوست کدو صندل گلسرخ کافور حسب ضرورت گرفته در گلاب بقدر حاجت سائیده بر فم معده ضماد نمایند ضماد خطمیا جهت اجتماع طمث مکرر بتجربه رسیده صفت آن خطمیا نا سائیده هموزن آن حنا بیا میزد

و در آب سرشته بر کف دست و پا ضماد کنند و یک ساعت در آفتاب نشینند ضماد چوب انگور
برای صلابت طحال مفید است صفت آن چوب انگور خشک کرده سوخته آرد جو عنب الثعلب
مقل بابونه اکلیل الملک اشق چوب چهاو حسب حاجت گرفته و در آب برگ چهاو و سرکه و آب
عنب الثعلب سبز موافق در کار گرفته سائیده نیمگرم ضماد کنند ضماد حب السلاطین برای بواسیر الف
و لیو اسیر شگفته مفید است صفت آن حب السلاطین چهار جزو زنگار دو جزو هر دو را خوب سائیده
بر موضع بچسپانند ضماد خطمی برای انفتاح دبیله نافع است صفت آن لعاب خطمی بزر کتان
حلبه پیه گوزن پیه گاو روغن گل حسب حاجت گرفته مرهم ساخته ضماد سازند ضماد زرده تخم مرغ
برای درد گرده ریخی مجرب آزموده است و به وجع مفصلی که در هندی موچ پا گویند نیز نافع بود
صفت آن زردی بیضه مرغ در ظرف مس داخل کرده بر روی آتش انداخته زرد چوب حسب در کار
سائیده در آن ریخته قدری آب داخل کرده بر روی آتش خوب بسته بمالد تا که یکذات شود و غلیظ مثل
مرهم گردد استعمال کنند و برگ پان بالای آن گذاشته از پارچه گنده بندند ضماد زرورد برای
بند نمودن اسهال مفید است صفت آن زرورد صندل سفید هر دو برابر با قدری سنبل الطیب
زعفران حسب حاجت در گلاب موافق در کار سائیده لته بدان تر کرده بر جگر و معده و امعا ضماد کنند
ضماد زعفران برای اورام صلب معده و جگر بینظیر است صفت آن زعفران صبر از هر یک
یکدرم افسنتین سنبل الطیب از هر یک یک نیم درم بکوبند و باب گرم ضماد کنند ضماد سیجی برای بواسیر الف
بسیار مفید است صفت آن سیجی چونه هر دو برابر در آب سائیده بر بینی ضماد کنند ضماد سرطان
نهری جهت انجماد خون زیر ناخن نافعست صفت آن سرطان نهری آرد باقلا زرنیخ
حسب ضرورت در آب سائیده ضماد کنند ضماد سماق برای وجع فواد نافعست صفت
آن سماق صندل سفید گل سرخ طباشیر مساوی در گلاب و لعاب اسبغول بقدر ضرورت سائیده بر فم معده

ضماد کنند ضماد بسم برای ورم حار مثانه بیعدیل است صفت آن کنجد مقشر نان سپیده
مساوی بکوبند و با شیر تازه و روغن بنفشه و روغن بابونه هر یک بحسب حاجت کار گرفته سرشته ضماد کنند
ضماد سنبل برای استسقا مفید است صفت آن عنب الثعلب مغز فلوس سنبل الطیب هر یک
بقدر حاجت در آب عنب الثعلب سبز قدر ضرورت سائیده ضماد سازند ضماد شبت برای
ورم رخو مفید است صفت آن نمک خاکستر کرنب سرگین گاو شبت صبر مساوی در سرکه حسب حاجت
سائیده ضماد کنند ضماد شحوم برای زنیکه پستان آن بغایت خورد باشند نافع است صفت آن
پیه گاومیش پیه فیل برابر بگدازند و خوب مخلوط ساخته هر روز قدری شیر گرم بمالند ضماد
شیر میش برای ورم صلب رحم از مجربات است صفت آن شیر میش شیر شتر روغن بید انجیر
از هر یک یک آثار هر سه را مخلوط نموده بر آتش بپزند تا که منعقد گردد بعد آن زنجبیل نانخواه از هر یک
یکتوله کوفته و بیخته با آن ممزوج نمایند و زیر ناف ضماد کنند ضماد صابون برای وجع مفاصل
نافعست صفت آن صابون حنا برابر در آب سائیده بگرم ضماد سازند ضماد صبر برای ورم
سوداوی معده بسیار مفید است صفت آن سنبل الطیب صبر تخم کتان سعد حب قرطم مقل حربی
مرغ مغز ساق گاو روغن گل موم سرخ هر یک موافق ضرورت گرفته مرهم ساخته ضماد سازند ضماد
صندل برای ذیابیطس مفید است صفت آن صندل سفید گلنار اقاقیا گل ارمنی آرد جو
از هر یک بقدر حاجت در گلاب و آب کشنیز تر هر یک بقدر ضرورت گرفته سائیده بر گرده ضماد کنند ضماد
طباشیر برای قی صفراوی و بس اسهال مفید است صفت آن سماق صندل زرد و طباشیر
مساوی با سرکه و گلاب حسب حاجت سائیده بر معده ضماد کنند ضماد طین قیمولیا برای بزرگ شدن
پستان مفید است صفت آن قیمولیا عفص سفیده ارزیز زرالنیخ برابر با سرکه حسب حاجت
سائیده ضماد کنند ضماد عدس برای کسر استخوان نافعست صفت آن عدس مقشر

گل ارمنی اقاقیا همه برابر جمله را سائیده در آب س قدر در کار سرشته ضماد کنند ضماد عود برای
قی نافع است صفت آن عود مصطگی سنبل الطیب پوست ترنج مساوی در سرکه و گلاب
حسب حاجت سائیده بر معده ضماد کنند ضماد فوفل برای درد یکه با ورم گرم و تپ بود فایده کند
صفت آن فوفل برگ گلسرخ عدس مقشر گل ارمنی ماميثا صندل سفید مساوی کوفته و بیخته در
روغن گل سرشته ضماد کنند ضماد قرع برای حمره مفید است صفت آن قرع برگ خرفه کاهو
مساوی بکوبند و بالعاب بزرقطونا حسب در کار سرشته ضماد کنند ضماد قرنفل برای شهوت کلبی
که از سوء مزاج بارد باشد نافع است صفت آن قرنفل سنبل الطیب جوز بوا گلسرخ مساوی در آب سائیده
بر فم معده ضماد کنند ضماد قشار کندر برای فتق امعائی مفید است صفت آن قشار کندر
مصطگی جوز السرو غری السمک انزروت از هر یک برابر غری السمک را در خل خمر حسب حاجت گداخته با دیگر
ادویه جمع کرده ضماد کنند ضماد کبریت برای جرب مجرب است صفت آن گندهک آنوله سار
نیله بهو تهه کمیله مرداسنگ از هر یک یکتوله همه را باریک سائیده سه حصه نمایند یکحصه در روغن زرد که
سه چهار دام باشد آمیخته بر بدن بمالند و سه چهار گهڑی در آفتاب نشینند بعد ازان حنا و ارد نخود
بر بدن مالیده غسل نمایند ضماد گل ارمنی برای رمد مجرب است صفت آن گل ارمنی صندل
سفید رسوت عنب الثعلب از هر یک برابر در آب کشنیز سبز حسب حاجت سائیده گرداگرد چشم ضماد سازند
ضماد گلسرخ برای شهوت بقری که از بلغم بود مفید است صفت آن گل سرخ سنبل الطیب مصطگی
عود مساوی بکوبند و در گلاب حسب در کار سرشته بر فم معده ضماد نمایند ضماد گلنار برای ورم
لب نافع است صفت آن عنب الثعلب سپاری گلنار ورق گل سرخ حسب حاجت گرفته با سرکه
و گلاب بموافق ضرورت سائیده ضماد کنند ضماد کمیله برای خراش حالبین و اطراف انثیین و عانه
که بسبب عرق حاد حادث شود مفید است صفت آن کمیله خاکستر برگ حنا حسب در کار سائیده در

روغن خام سبخته ضماد نمایند ضماد مخترع احقر برای سهر شخصی را بعد از تپ سهر عارض شد شانزده
روز و شب بیدار ماند هر چند تدبیر خواب مینمودند هیچ فایده نمیکرد چون با حقر رجوع کرد علاجش
باین ضماد کردم بعد از ساعتی چهار گهری خواب کرد در روز دوم باز همین ضماد بعمل آوردم تا یکپاس خواب
نمود در روز سیوم از فضل الهی شفای کلی شد صفت آن تخم نیلوفر تخم کاهو تخم خرفه صندل سفید
هر یک سه ماشه کافور یکماشه افیون زعفران از هر یک نیم ماشه همه را سائیده روغن گل یکتوله آب کشنیز
سبز ده توله و اندکی سرکه ممزوج کرده بر تارک سر ضماد کنند طریق چهاردهم در حرف الطاء المهمله
طریق چوه منڈی برای تقویت باه و دیگر امراض بارده مفیدست صفت آن منڈیها
را در آب تر کنند بقدری که نم بردارد بعد از آن با روغن یاسمین و دیگر روغنهای خوشبو منڈی را
از دست بمالند آنقدر که بسیار چرب نشود پس بطریق چوه اگر چوه بگیرند طریق خوردن چوب چینی
برای امراض مذکوره که استادم مرحوم مغفور استعمال میفرمودند اینست صفت آن بگیرند چوب چینی
که وزنی و کم گره و عرقی باشد یک مثقال از کار در ریزه ریزه کرده ظرف مس قلعی دار یا گلی انداخته
در عرقهای مناسب گلاب و عرق کیوڑه که وزن آنها دو آثار باشد تا دو پهر شب تر نمایند بعد از آن
بر آتش ملایم بپزند تا که چهارم حصه بماند پس آن آهسته آهسته دهن ظرف را وا کنند پنجدام صباح و پنجدام
وقت شب با قدری نبات سفید بطریق قهوه بخورند و باقی بجای آب صرف نمایند و غذا نان آرد
گندم و جو و قلیه و شوربا و پلاو و کباب بی نمک و زرده و حلویات مناسبه نقل بادام و پسته و گوشت
مرغ بچه و بره و دراج و دیگر غذای لطیف بسبک مناسب لوبیه و پیاز بقدری که اصلاح گوشت کند دیگر
چهار مثقال چوب چینی بگیرند و ریزه ریزه کرده در دیگ انداخته در ده آثار آب بطریق سابق بجوشانند
تا بنصف رسد آتش موقوف نمایند و دهن ظرف آهسته آهسته وا کنند و این آخر خرج حوایج ضروریه
مثل رو شستن و طعام پختن و استنجا نمودن نمایند و قدری ازین گرفته جامه کلاه و پاجامه رنگین

نمایند و تا ایام خوردن چوب چینی همین پارچه را در بدن دارند و مکانی را که در آن اراده خوردن چوب چینی
می نمایند باید که از همه جا بند کنند که تا هوا اثر نکند و بعد از سه روز هر دو جا افزوده باشند بدین طریق
روز چهارم یکمثقال و یکماشه دهد و در روز پنجم یکمثقال و دو ماشه دیگر سوای ماشه روز چهارم افزاید و در روز ششم
یکمثقال و سه ماشه سوای سه ماشه سابق افزاید و در روز هفتم چهار ماشه سوای ششماشه سابق علی هذا القیاس
و آنچه از چوب چینی اول بیرون و سیاه شده باشد در چوب چینی دوم که از برای استعمال تیار میشود
افزوده میشود و سرپوش دیگ را واژون بگذارند و بخمیر محکم گیرند که بخار از دیگ بیرون بر نیاید و بر آتش
نرم بجوشانند و سنگی را بر سرپوش گذارند و طریق معلوم کردن این که آب بمقدار مطلوب رسیده است یعنی
که هر قدر آب بعد از طبخ نگاهداشتن آن منظور باشد در دیگ میندازند و سرپوش بر دیگ گذاشته
در سرپوش سوراخ نمایند و چوب باریک از پارچه پیچیده از راه سوراخ اندازند تا هر جا که تری باشد نشان
سازند پس در اثنای طبخ امتحان میکرده باشند تا به نشان رسد فرو دارند باید که طبخ تمام تا وقت
صبح شود که وقت خوردن آب سرد نشود هر روز سر دیگ را بطوری وا کنند که تا بخار خفیف بسر و دیگر اعضا
برسد و اگر علت در عضوی دیگر بود انحصار بر بخار چوب چینی بگذارند و بعد از سه روز یا پنج روز یا در هفته
تعریق نموده باشند و بهتر آنست که در روز بحران تعریق نمایند و طریق تعریق آنست که مریض را
بر کرسی بید باف یا بر کرسی چوبین که سوراخ دار باشد بنشانند و لحاف بر خود گیرند بطوریکه راه نفس
گشاده باشد و دیگ را زیر کرسی در آورده بتدریج بخار میرسانند پس از آن دیگ را بر آورده یکده و پیاله
از همین آب بیاشامند و عرق را خشک کرده لباس خود بپوشند و بعد از فراغ از خوردن چوب چینی
عرق چوب چینی یا سفوف چوب چینی شروع نمایند و اگر چوب چینی نو باشد از چوب چینی که چهار فرد در
استعمال در آمده است سیاه و پوسیده را دور کرده بکار باید برد و استاد در چوب چینی قدیم پاو آثار چوب چینی
تازه انداخته ده آثار عرق میکشید و نیم پاو با گلاب و عرق کیوڑه و عرق گاوزبان معجون چوب چینی

میدادند و جرم چوب چینی در سده و ورم احشا بهایت مفرست و باید که سفوف و معاجین با دویه مناسب
هر مرض و مزاج ترکیب داده استعمال نموده باشند و قدر خوراک بیخ چینی در سفوف چند روز اول زیاده
از دو دانگ و نیم مثقال نباشد و بتدریج اضافه نموده از یکمثقال تجاوز ننمایند و در مزاج معتدل از
چهار دانگ تا یکنیم مثقال رسانند و در امزجه قوی از یکمثقال تا دو مثقال و معجون چوب چینی تالیف والد مؤلف
نیز مفید است و همچنین مفرح بارد و دواء المسک بارد که در ان چوب چینی انداخته باشد همراه عرق مذکور
نافع بود طریق سفید کردن مرداسنگ صفت آن مرداسنگ و نمک هر دو برابر
گرفته و بالای آن آب اندازند و در آفتاب نهند و چند آب تبدیل کنند تا سفید گردد طریق گرفتن
دخان سندروس برای حول نافع است صفت آن سندروس سائیده در پارچه پراگنده فتیله
ساخته در چراغ گذاشته روغن کنجد اندازند و روشن کنند و بالای آن طاس نحاس واژگون دارند
تا دخان جمع شود از کارد یا پر مرغ گرفته بکار برند طریق گرفتن دخان کندر برای ابتدای
نزول آب و سیلان رطوبات از مجربات استاد است صفت آن طریق گرفتن او مثل طریق
گرفتن دخان سندروس است طریق کشیدن تیزاب فاروقی صفت آن شوره سیزده ماشه
زاک شش ماشه کسیس دوازده ماشه همه را نیمکوب کرده در قرع و انبیق بآتش ملایم بچکانند باید که دهن قرع
گل حکمت کنند و هرگاه بخار سرخ نماید آتش را موقوف نمایند طلای اس برای ضربه و سقطه که بر سر
رسد مفید است صفت آن ورق آس گلنار پوست انار برابر گرفته در سرکه و گلاب حسب حاجت
گرفته بجوشانند و بانذک مشک و عود بقدر ضرورت آمیخته طلا کنند طلای افیون برای حالق
صفت آن افیون مصری را در آب حل نموده بدان آب مغز پنبه دانه را سائیده بر پارچه طلا کنند
و چند روز بران موضع مثل مرهم نهند طلای انار که پستان را محکم سازد صفت آن برگ و
بار و گل و پوست انار بقدر در کار گرفته باریک نموده شبانروز در آب تر نموده روز دیگر چند جوش داده

صافی نموده چهارم حصه آن روغن تلخ اضافه نموده بجوشانند تا آب فانی گردد و روغن بماند
قدری بر پستان بمالیده باشند طلای باهیه برای قوت باه بسیار مفید است صفت آن
فلفل سیاه جند بیدستر جلبت از هر یک نیم درم مغز پنبه دانه دو درم مشک خالص دو دانگ کوفته و بیخته
با روغن یاسمین حسب حاجت آمیخته بر قضیب طلا کنند طلای باهیه دیگر برای جالق و قوت باه
مفید است صفت آن سپندان حب الخروع خردل از هر یک سه درم کوفته بیخته با روغن یاسمین یا
بحسب ضرورت سرشته نیمگرم بر خصیه قضیب مالند طلای باهیه دیگر برای جالق و قوت باه
مجرب آزموده است صفت آن گهونگچی سفید معه پوست کچله عاقرقرحا کنیر سفید زهر مهره
مغز جمال کوته از هر یک ۶ دام اول سوای جمال کوته و زهر مهره سفوف ساخته نگاه دارند
و زهر مهره جمالگوته را در شیر بز که قریب یک آثار باشد پوتلی در پارچه بسته دو سه جوش خوب دهند
و بر آرند بعد از ان در سرگین گاومیش دو سه جوش داده بر آرند بعد از ان همه ادویه جمع نموده
چوه کشند و طلا سازند طلای باهیه دیگر برای عنین مجرب است صفت آن مستی که
عقب سانده میباشد بوزن یک نخود قرنفل سه عدد با آب برگ تنبول حسب حاجت صلایه کرده
طلا کنند طلای باهیه دیگر برای قوت باه نافع بود صفت آن مومیای موافق
ضرورت در روغن نرگس حسب حاجت گداخته طلا نمایند طلای براده عاج برای
رویانیدن شعر مجرب است صفت آن براده عاج سنجال ملس هر دو را برابر گرفته به روغن
زرده تخم مرغ حسب حاجت سوده بر جای انبات شعر طلا کنند طلای برگ دفلی برای قمل مفید است
صفت آن برگ دفلی موبیج قسط بادام تلخ مساوی گرفته در سرکه موافق در کار آمیخته طلا کنند
طلای بسیار برای باریکی عقب ذکر مخلوق نافعست صفت آن بسباسه جوزبوا
از هر یک چهار ماشه چرک گوش آدمی یکدام چربی خصیه خر نیم پاو همه را در شراب دو ماشه سایند چندانکه

یا زهراب جذب شود بکار برند طلای تنکار یعنی سهاگه برای قوبا مفید ست بابت
السید جعفرخان صاحب مرحوم صفت آن سهاگه تیلیه گندهک شکر سفید برابر وزن کوفته و بیخته بآب
طلا کنند طلای تنکار دیگر برای همین مرض نفع دارد صفت آن سهاگه بریان مازو
گندهک پهتکری چهاچهیه کتهه پاپریا از هریک یکتوله مرچ سیاه ششماشه نیله تهوتهه بریان ماشه در عرق لیموی حسب
حاجت سائیده حبوب بندند و بوقت حاجت در آب سائیده طلا کنند طلای جرب برای
جرب نافع ست صفت آن مرداسنگ ورق حنا تخم حنظل اقلیمای نقره آرد عدس زیبق
از هریک حسب درکار باید که اول زیبق را با سرکه قتل کنند و ادویه را بروغن گل حسب درکار آمیخته طلا
کنند طلای جدوار برای درد گوش که با ورم باشد مفید ست صفت آن جدوار عنب الثعلب
صندلین رسوت گل ارمنی حسب حاجت در آب کشنیز سبز موافق ضرورت سائیده گرداگرد
گوش طلا نماید طلای حکاکه اسرب برای خراش حالبین و اطراف انثیین و عانه که بسبب عرق
حاد حادث شود مفید ست صفت آن حکاکه اسرب سفیده ارزیز مرداسنگ مساوی در روغن
حنا موافق درکار آمیخته طلا کنند طلای حکاکه سنگ آسیا برای سرطان مفید ست و
مانع زیاده شدن ست صفت آن حکاکه سنگ آسیا حکاکه سنگ آهن تیزکن و حکاکه
سرب مساوی در روغن گل قدر حاجت و آب عنب الثعلب سبز و آب کشنیز سبز بمقدار درکار
باهم آمیخته طلا کنند طلای زراوند برای برآوردن خار و آبگینه نافع ست صفت آن
زراوند اشق پیاز نرگس بیخ نی زفت رومی علک البطم راتینج مساوی کوفته و بیخته بشهد سفید
حسب درکار آمیخته طلا کنند طلای سداب برای اسقاط حمل مفید ست صفت آن سداب
خشک شحم حنظل قسط از هریک سه درم مر یکدرم بکوبند و در آب مخلوط کرده بر ناف و عانه طلا کنند طلای
سفیده برای سرطان نافع ست و محافظت از تقرح میکند صفت آن سفیده ارزیز گل

ارمنی عصاره کاهو مساوی بروغن زیت قدر ضرورت آمیخته طلا کند طلای کشنیح برای
انتشار شور مفید ست صفت آن کشنیح برنجاسف بادام تلخ همه برابر بادام را بسوزانند و بعده
و زهره گاو حسب حاجت طلا نمایند طلای صبر برای داء الفیل نافعست صفت آن صبر
سقوطری مرصاف آقاقیا پوست انار برابر کوفته و بیخته با سرکه بقدر حاجت سرشته طلا کنند
طلای علق قضیب را بزرگ کند صفت آن علق یعنی زلو و خراطین برابر هر دو را بکوبند
و باروغن کنجد موافق در کار آمیخته بر ذکر طلا کنند بعد از انکه بسیار مالیده باشند طلای کافور
برای صنان مفید ست صفت آن کافور مرداسنگ برگ گل سرخ برابر در گلاب حسب
دستور سائیده طلا نمایند طلای گل ارمنی برای سوختن آتش و آب گرم و روغن گرم
مفید ست صفت آن گل ارمنی سفیده کاشغری مرداسنگ حنا برابر سائیده بآب و سرکه
هر دو بحسب حاجت سرشته طلا کنند طلای کندر برای بزرگ شدن پستان مفید ست صفت آن
کندر دم سوخته آرد جو مساوی کوفته و بیخته با سرکه حسب حاجت سرشته در هر ماه سه بار طلا کنند طلای
گندهک برای داء الثعلب و داء الحیه نافعست صفت آن گندهک فرفیون خردل بیخ نی
خاکستر پشم بز همه برابر در آب سائیده طلا کنند طلای مرداسنگ که موی را جعد نماید صفت
آن مرداسنگ ده درم مازو آمله ورق آس و گزمازج جلبه از هر یک پنج درم کوفته بآب مورد بقدر
ضرورت گرفته آمیخته طلا کند طلای مرداسنگ برای سحوج جلد صفت آن مرداسنگ
گل ارمنی برابر هر دو را سائیده بگلاب و روغن گل هر یک بحسب ضرورت گرفته آمیخته طلا نمایند
طلای مغاث برای خلع و وثی دو رن مفید ست صفت آن مغاث مورد خطمی
برابر سحق کنند و بازرده تخم مرغ حسب حاجت سرشته طلا کنند طلای ملذذ که مجامعت را لذت
دهد و زن دیوانه و شیفته مرد گردد صفت آن خایه گربه سیاه و پیه بز سرخ برابر در

روغن قدر حاجت بریان کنند که بسوزد آن روغن را بر قضیب طلا نماید طلای ممسک
صفت آن مستی خوک کچله سمندر سوکهه کفدریا فلفل دراز بیخ کنیر سفید برابر کوفته و بیخته
در آب کوکنار حسب حاجت آمیخته طلا کنند طلای ممسک دیگر مجرب صفت آن ریشهای
ضفدع دو فرولی میباشد مانند سر پستان کوچک نر دیگ را و باید که ضفدع کلان گرفته آن موی ضفدع را
افشرده مستی که ازان تر او دانرا با مستی فیل آغشته کنند و بعد از خشکی نزدیکی نمایند طلای
منزل انزال منی زن کند صفت آن سیماب نیم جزو تنکار کافور هر یک جزو عسل
شش جزو باهم بسایند و بقدر نخود دسته حب بندند سوای حشفه بر ذکر طلا کنند و مجامعت نمایند
طلای مویزج برای خدر مفید بود صفت آن عاقرقرحا مویزج مساوی در سرکه کهنه
و آب پودینه حسب حاجت سائیده طلا نماید طلای نرد ورم داخلی گوش را سود دارد
و بهر دو شکن مجرب است و بعد فصد بکار برد صفت آن صندلین ماثیا گل ارمنی
رسوت سفید ابهل ش درمندی تخم کاسنی طباشیر کافور از هر یک قدر که مناسب باشد بگیرند
کوفته و بیخته بلعاب اسبغول سرشته مثل زرد تیار سازند طلای نمله برای نمله مفید است
صفت آن ماثیا صندل اقاقیا رسوت مساوی در آب کاسنی سبز و آب عنب الثعلب سبز
هر دو قدر ضرورت سرشته طلا کنند طریق پانزدهم در حرف العین الغیر المنقوطه عصاره
آمله جهت منع آب ابتدای نزول و تقویت بصر و سوزش چشم و در ابتدای رمد مجرب است
صفت آن آمله تازه در هاون سنگی یا چوبی بکوبند و در پارچه انداخته آب آنرا بیفشارند
و در ظرف گلی باتش ملایم که مثل شعله شمع باشد بگذارند و بدسته نیم حرکت دهند تا بقوام عسل غلیظ
آید بعد ازان در ظرف چینی یا سفید نگاه دارند و عند الحاجت قدری ازان استعمال نمایند
طریق شانزدهم در حرف الغین المنقوطه غرغره کوکنار برای نزله نافع اید صفت آن

عنب الثعلب گزمازج کشنیز خشک کوکنار موافق درکار گرفته در آب حسب ضرورت جوشانیده صاف نموده
غرغره کنند غرغره کوکنار دیگر برای ملاده افتاده مفید ست صفت آن کنار کوکنار
عنب الثعلب گزمازج کشنیز خشک حسب حاجت گرفته در آب بقدر درکار جوشانیده غرغره سازند
غسول آب چقندر برای خزاز نافع ست صفت آن آب چقندر آرد نخود خطمی
سبوس گندم حسب حاجت گرفته با سرکه حسب درکار ممزوج نموده سر را بشویند غسول سبوس گندم
برای انتفاخ اصابع فایده مند ست صفت آن سبوس گندم سلق انجیر کرنب عدس مقشر
شلغم حسب حاجت گرفته در آب موافق ضرورت جوشانیده صاف نموده انگشتان را بشویند غسول
نوشادر برای بدبوی مو که از دسومت باشد نافعست صفت آن نوشادر سبوس گندم
تخم خربوزه بادام تلخ ها همه حسب ضرورت گرفته در آب موافق درکار جوشانند و صاف نموده سر از آن
شویند طریق هفدهم در حرف الفا فتیله برای بواسیر الف مفید ست صفت آن
زاج دو درم زنگار نیم درم سائیده بفتیله سرشته در بینی نهند فتیله برای بند کشاد نافعست
صفت آن کهونگچی قدر حاجت گرفته سائیده در گوند ڈهاک حسب ضرورت گرفته فتیله ساخته
در سوراخ قضیب نهند فرزجه زعفران برای عقر مفید ست صفت آن زعفران
سنبل الطیب شب یمانی عود ساذج هندی انزروت هر یک مساوی با پیه مرغابی و زردی بیضه مرغ
حسب حاجت سرشته فرزجه کنند فرزجه نعناع برای حکه رحم بسیار مفید ست صفت آن
برگ نعناع پوست انار عدس مقشر حسب حاجت سائیده در بوره ارمنی بقدر ضرورت آمیخته بردارد
فلدفیون برای خوردن گوشت فاسد مفید ست صفت آن آهک آب نادیده توله
زرنیخ سرخ و زرد قلی اقاقیا از هر یک نیم توله کوفته و بیخته بسرکه حسب درکار سرشته قرصها سازند
و استعمال نمایند طریق هژدهم در حرف القاف قرص ذیابیطس برای ذیابیطس

سفید ست صفت آن طباشیر رب السوس هر یک پنجدرم تخم خرفه تخم کاهو هر یک ده درم تخم حماض کشنیز خشک گل ارمنی صندل سفید گلنار سماق صمغ عربی از هر یک سه درم کافور نصف درم کوفته و بیخته در آب خرفه یا کاهو بقدر حاجت سرشته اقراص سازند شربت یکمثقال

قرص زرشک ورم معده و جگر و تبهای بلغمی و استسقا را نافع بود صفت آن زرشک مقشر پانزده درم تخم کاسنی تخم خرفه تخم خیارین از هر واحد سه درم گل سرخ پنجدرم ریوند چینی سنبل الطیب از هر واحد یکدرم کوفته و بیخته بلعاب اسبغول قدر حاجت سرشته اقراص سازند قرص شب

بول الدم و قرح کلیه و بواسیر را نافع است صفت آن شاخ گوزن سوخته شب یمانی کتیرا گل ارمنی گلنار تخم خرفه مساوی کوفته و بیخته باب خرفه حسب حاجت سرشته اقراص سازند

قرص طباشیر برای ذیابطس مفید است صفت آن تخم خرفه گلسرخ گل ارمنی گلنار طباشیر مساوی کوفته و بیخته در آب اقراص سازند و محمد ارزان درین نسخه تخم کاهو افزوده اند قرص

طباشیر قابض برای خلفه صدیدی و حبس اسهال نافعست صفت آن ورق گلسرخ پنجدرم تخم حماض بریان شش درم طباشیر چهار درم نشاسته صمغ عربی از هر یک سه درم بکوبند و بگلاب بموافق در کار بسرشند و اقراص سازند شربت یکمثقال قرص طباشیر ملین تبهای

محرقه و سرفه و خشونت سینه را نافع بود و طبع را نرم کند و تشنگی نشاند صفت آن طباشیر سفید چهار درم ترنجبین خراسانی سه درم مغز تخم کدو شیرین مغز تخم خیارین نشاسته صمغ عربی کتیرا تخم خشخاش از هر واحد یکدرم کوفته و بیخته بلعاب اسبغول حسب کار سرشته اقراص سازند قرص

عود فرقی و هیضه باز دارد صفت آن عود خام چهار درم کبابه مصطگی قرنفل سنبل الطیب هر یک دوازده درم کوفته و بیخته در آب اقراص سازند شربت دو درم قرص کافور برای

خفقان حار و شری فایده میکند صفت آن کافور سه جزو زعفران مغز تخم خیارین عسل سفید

از هر یک چهار جزو و مغز تخم کدو دو جزو کوفته و بیخته با عسل اقراص سازند **قرص کافور** برای ذیابیطس و دیگر امراض مجربست **صفت آن** طباشیر صندل سفید کثیرا خشک مقشر تخم خرفه سیاه تخم حماض تخم کاهو مقشر مغز تخم خیار تخم کدو شیرین صمغ عربی گلنار کافور ریاحی از هر یک مقدار حاجت گرفته نرم کوفته در آب اقراص سازند **قرص کاکنج** برای قروح کلیه و مثانه و بول الدم نافع بود **صفت آن** مغز تخم خیارین حب کاکنج مغز بادام شیرین مقشر رب السوس نشاسته صمغ عربی دم الاخوین کثیرا کندر تخم کرفس از هر یک دو درمی افیون درمی کوفته و بیخته بآب صافی اقراص سازند شربتی یکدرم یکمثقال **قرص کبر** اوجاع طحال و ورم و تفتیح سده از آن نافع بود **صفت آن** پوست بیخ کبر اشق از هر یک درم زراوند طویل ده درم فنجنگشت فلفل از هر یک شش درم اشق را در سرکه کهنه حسب ضرورت حل کنند و باقی ادویه کوفته و بیخته بآن بسرشند **قرص گل** برای تپ کبد و تپهای کهنه مفید بود **صفت آن** گل سرخ اصل السوس مقشر از هر یک چهار درم طباشیر سفید سنبل الطیب فستین رومی از هر واحد دو درم ترنجبین خراسانی سه درم کوفته و بیخته بگلاب حسب دربی کار سرشته اقراص سازند خوراک پنجماشه همراه چکیده کاسنی و شربت بزوری دهند **قرص گلنار** برای نفث الدم و ذیابیطس مفیدست **صفت آن** گلنار گل ارمنی صمغ عربی از هر یک چهار درم گلسرخ اقاقیا از هر یک سه درم کثیرا دو درم کوفته و بیخته بآب گلنار حسب در کار سرشته اقراص سازند **قرص کهربا** برای نفث الدم مفیدست **صفت آن** کهربا صمغ عربی نشاسته کثیرا مغز تخم خیار مغز تخم کدو از هر یک سه درم گلنار اقاقیا از هر یک یکدرم و نیم کوفته و بیخته بلعاب اسبغول حسب حاجت سرشته اقراص سازند قدر شربت از پنجماشه تا دو درم **قرص مثلث** برای صداع و دیگر اوجاع مفیدست **صفت آن** مرمکی افیون بزر البنج لادن کافور زعفران پوست بیخ لفاح هر یک پنجدرم کندر انزروت آمله گل ارمنی هر یک دو درم

مفید است صفت آن طباشیر رب السوس هر یک پنجدرم تخم خرفه تخم کاهو هر یک ده درم
تخم حماض کشنیز خشک گل ارمنی صندل سفید گلنار سماق صمغ عربی از هر یک شش درم کافور
نصف درم کوفته و بیخته در آب خرفه یا کاهو بقدر حاجت سرشته اقراص سازند شربت یک مثقال
قرص زرشک ورم معده و جگر و تپهای بلغمی و استسقا را نافع بود صفت آن زرشک
مقشر پانزده درم تخم کاسنی قیروطی تخم خیارین از هر واحد سه درم گل سرخ پنجدرم ریوند چینی سنبل الطیب
از هر واحد یکدرم گل طین سفید تخم کتان از هر یک شش ماشه در آب جو سرشته اقراص سازند قرص شب
بول الدم و قرح هر یک دو توله با زنه بجوشانند تا آب بسوزد و روغن بماند استعمال شب یمانی
کثیرا ورم حار مثانه نافعست صفت آن آب کاسنی سبز آب عنب الثعلب سبز موم از هر یک
حسب حاجت در روغن گل و روغن بنفشه موافق در کار قیروطی سازند و استعمال کنند طریق
۱۹ نوزدهم در حرف الکاف التازی والفارسی کحل شب برای بیاض و سبل و
شب کوری و دمعه و جذب رطوبات بسیار مفید است صفت آن نوشادر شب یمانی
سوخته برابر گرفته باریک سائیده در چشم کشند کحل صدف که استاد مرحوم برای تقویت بصر
و سبل و دمعه و بقایای رمد نیز استعمال میفرمود صفت آن صدف سوخته چهار ماشه توتیای
کرمانی بریان مغسول بیست ماشه نبات سفید شش ماشه کوفته و بیخته در چشم کشند کحل کافور
برای حرقت چشم فایده مند است صفت آن فلفل دار فلفل از هر یک یکدرم زعفران
سنبل الطیب از هر یک چهار درم حضض یعنی رسوت شش درم کافور یکدانگ کوبند و باریک سازند و
بکار برند کحل گل گنجد برای دفع بیاض و گل چشم یعنی پهولی مفید است صفت آن
گل گنجد گلی گل چنبیلی فلفل گرد از هر یک چهار صد عدد شب یمانی برشته ده دام بیخته باریک نموده

از هر یک چهار جزو مغز تخم کدو دو جزو کوفته و بیخته با عسل اقراص سازند **قرص کافور** برای ذیابیطس

و دیگر امراض مجربست **صفت آن** طباشیر صندل سفید کشنیز خشک مقشر تخم خرفه سیاه تخم حماض

تخم کاهو مقشر مغز تخم خیار تخم کدو شیرین صمغ عربی گلنار کافور ریاحی از هر یک مقدار حاجت گرفته

نرم کوفته در آب اقراص سازند **قرص کاکنج** برای قروح کلیه و مثانه و بول الدم نافع بود **صفت**

آن مغز تخم خیارین حب کاکنج مغز بادام شیرین مقشر رب السوس صمغ عربی دم الاخوین

کتیرا کندر تخم کرفس از هر یک ... حب سازند شربتی

یکدرم بمثقال ... خوراک از دو درم تا چهار درم **کلکلانج حار** برای ...

از هر یک ... **صفت آن** مازریون مدبر غاریقون پوست هلیله پوست

یک پنجدرم ایرسا سه درم ریوند چینی عصاره غافث سنبل الطیب افیون از هر یک ...

دو درم کوفته و بیخته با عسل حسب حاجت معجون سازند شربتی سه درم تا چهار درم **لحره** برای

درد چشم ورمد و دمعه بسیار مجربست **صفت آن** لیموی کاغذی یکرطل افیون خالص

سه درم شب اول ربع رطل اول شب را در ظرف آهنین بریان کرده بعد از ان افیون داخل کرده

و آب لیمو قدری نیز داخل ساخته از دسته آهنین حل کنند تا خوب مخلوط شود و آب لیمو فانی گردد

بعد از ان بهمین دستور آب لیمو داخل کرده باشند تا که بوجه نیک مخلوط شود و جها بسته نگاه دارند

و بوقت حاجت با آب سائیده اندکی گرم کرده اگر در چشم طلا کنند یا در چشم اندازند **طریق تسیم**

در حرف اللام **لبوب کبیر** گرده را گرم و قوی گرداند و منی را بیفزاید و باه را زیاده کند

و دل و دماغ را قوت دهد و اعصاب را محکم گرداند **صفت آن** مغز پسته مغز بادام مغز

فندق مغز حبة الخضرا مغز گردگان مغز چلغوزه مغز حب الزلم ماهی ر و بیان خولنجان شقاقل بهمن ابیض

تودری بن زنجبیل کنجد مقشر دارچینی از هر یک پنجدرم سنبل الطیب سعد کوفی قرنفل کبابه چینی حب الفلفل

تخم گزر تخم ترب تخم شلغم تخم پیاز تخم اسپست تخم هلیون لسان العصافیر درونج عقربی از نباد

از هر یک سه درم جوز بوا بسباسه دواله دار فلفل از هر یک دو درم خصیة الثعلب الخبیر تازه مغز سر کنجشک خشخاش

از هر یک ده درم قضیب سوسمار سودسور نجان بوزیدان نعناع خشک از هر یک چهار درم مایه شتر اعرابی

زعفران مصطگی از هر یک سه مثقال عود خام دو مثقال ورق طلا سی عدد ورق نقره پنجاه عدد

عنبر اشهب یکمثقال مشک خالص نیممثقال کوفته وبیخته با عسل سفید سه وزن ادویه بطریق معهود تیار سازند

لخلخه برای صداع حار و بیهوشی و غشی و تقویت دماغ مفید ست صفت آن گل نیلوفر

گل ارمنی صندل سفید هر یک یکماشه در عرق صندل دو توله سائیده آب کشنیز سبز آب خیار سبز

آب کدوی سبز هر یک چهار توله اضافه کرده در شیشی دهن فراخ انداخته متصل پیش بینی

حرکت دهند لطوخ که نزله بند را گویند برای حبس نزلات مفید ست صفت آن افیون

زعفران گوند کتیرا هر یک یکماشه همه را سائیده در آب کوکنار یا سفیدی تخم مرغ حسب حاجت آمیخته

کاغذ را مثل روپیه تراشیده سوزن زده بر آن مالیده بر هر دو شقیقه بچسپانند لعوق حب القطن

از مجربات صاحب تذکره برای تقویت باه در تجربه حکیم عابد نیز رسیده صفت آن مغز حب

پنبه دانه بیست مثقال دارچینی تخم انجره قرنفل کلماه دار حب الصنوبر هر یک پانزده مثقال شقاقل

زنجبیل از هر یک ده مثقال دار شیشعان هفت مثقال قسط تخم لسان بریان مصطگی از

هر یک چهار مثقال کوفته و بیخته با عسل سفید سه وزن ادویه بقوام آورند خوراک یکمثقال

لعوق سپستان برای نفث مواد سینه و سرفه و نزله مجرب صفت آن سپستان

فربه پنجاه دانه اصل السوس مقشر یکتوله تخم خطمی سفید تخم خیارین از هر یک چهار ماشه پوست خشخاش

دو توله بهدانه سه ماشه در دو آثار آب بجوشانند و با نبات سفید قدر حاجت بقوام آرند و

در آخر قوام شیره جو مقشر شیره مغز بادام مقشر شیره تخم خشخاش از هر یک یکتوله افزایند و بعد از آن

کثیرا صمغ عربی رب السوس سوده هریک سه ماشه اضافه نمایند و بقدر دو ماشه در دهن گرفته لعاب آن
فرو گیرند لعوق گاوزبان برای ضیق النفس مجرب است صفت آن گاوزبان گل گاوزبان
صمغ عربی زراوند مدحرج رب السوس بهمن سفید بیخ سوسن قلفل سفید از هریک یکدرم و رباو بالا خشخاش
سفید چهار و نیم درم تخم خشخاش سیاه دو نیم درم مغز بادام شیرین یک و نیمدرم مغز تخم تربوز دو درم
مغز تخم کاهو مقشر یکدرم عسل سفید پنجدام نبات سفید پانزده دام بدستور معمول لعوق سازند
خوراک ششماشه لعوق معتدل معمول و مجرب بجهت تسهیل اخراج بلغم و تغلیظ مواد حاره رقیقه
نافع است صفت آن مویز منقی انجیر زرد و باقلا تخم خشخاش اصل السوس مقشر مغز تخم کدو شیرین
پرسیاوشان بادیان زوفای خشک مغز بادام مقشر حلبه پودینه ولایتی صمغ عربی تخم خطمی کثیرا
تخم کتان بهدانه کوکنار هریک نیم توله جوکوب نموده در دو آثار آب بجوشانند تا نیم آثار بماند صاف نموده
عسل سفید پاو آثار داخل نموده بقوام آرند قدر شربت پنجماشه تا دو درم مراد از اینجا سیر عالمگیر است
لعوق نزله برای سرفه نزلی بیعدیل است صفت آن اصل السوس پنجدرم تخم خطمی
بهدانه از هریک هفت درم شب در دوصد و پنجاه درم آب تر کنند صباح بجوشانند تا بنصف رسد
و باصد و بست درم قند سفید بقوام آورند و مغز بهدانه صمغ عربی از هریک سه درم کثیرا چهار درم
خشخاش سفید خشخاش سیاه از هریک پنجدرم نرم صلایه کرده بیامیزند و قدر شربت ششماشه طریق
بست و یکم در حرف المیم ماء الخیار بجهت تپ دق دموی و صفراوی و اخلاط محرقه
و حاره و سرفه حاره و ترطیب مزاج و رفع تشنگی نافع است و ادرار بسیار آن از قدر زیاده است و میل
بصفرا نشود و ماده تپ را باداری برآرد صفت آن بگیرد خیار تازه و از خیدجا از سرکار دبرد
پس در گل زرد یا آرد جو که ضخامت آن بقدر یک انگشت باشد گرفته در تنوری که گرمی آن
فرو نشسته باشد بدارد تا بریان شود و وقت صباح از تنور بیرون آورده گل یا خمیر دور نموده

ریده بفشارند و آب که برآید صافی نموده همراه شربت نیلوفر دهند و به مناسبه بدهند و تا یک رطل
رسانند و اولی آنست که اول در خمیر آرد و در پارچه بگیرند بعد از آن در گل یا جو بگیرند ماء الشعیر
که آنرا آش جو گویند منضج اخلاط و مستفرغ مواد محرقه و منقی معده و سهل النفوذ در تمام بدن لذیذ
معتدل الغذا مسکن عطش و بارد است و هیجان اخلاط فاسده نمیکند و متنفخ در معده نمیشود و مرخی
معده نمیشود و مضر احشای بارد و نفاخ است و مصلح وی گلقند است صفت آن جو
مقشر در ظرف مس قلعی دار نموده آب صاف که ده چند جو باشد بران ریزند و باتش ملایم بنهند
و در اثنای پختن آن تبدیل آب نمایند و بهتر آنست که هفت آب تبدیل کنند بعد از آن
مالیده صاف نموده همراه گلاب عرق کیوړه شربت انار یا نبات سفید استعمال کنند و اگر
بجای آب هفتم گوشت آب اندازند ماء الشعیر اللحم میشود ماء العسل جهت فالج و لقوه معمول
اطباست و مقوی معده و باه صفت آن عسل سفید یکحصه آب دو حصه بجوشانند چون
دو حصه باند صاف نموده بدهند و بعضی در یکجزو شهد شش جزو آب می اندازند چون نصف
می ماند صاف کرده میدهند و استاد مغفور در یکجزو شهد هشت جزو آب می انداختند هرگاه
سوم حصه می سوخت صاف کرده میدادند ماء عنب الثعلب الرطب که آنرا عنب الثعلب
مروق گویند جهت حمیات که از ورم جگر و معده باشد و دیگر انواع تبهای مرکبه نافع ترین
اشیاست صفت آن ترکیب ساختن و دادن و قدر شربت آن مانند آب کاسنی
سبز مروق است ماء القرع و آن بمنافع ماء الخیار است صفت آن مثل ساختن ماء الخیار
است و ماء القرع از ماء الخیار ادرار کم دارد و مستحیل بصفرا میشود پس در امزجه که خوف استحاله باشد با حموضات مناسبه
بعمل آرند و جائیکه سعال باشد استعمال او با سبوس جو یا شربت نیلوفر کنند ماء لسان
الحمل الرطب که آنرا بارتنگ سبز نامند جهت اسهال و استسقا و ورم جگر که با اسهال باشد

نافع است **صفت آن** ترکیب ساختن و دادن آن مانند آب کاسنی سبز مروق است
ماء الهندبا ماء الرطب اللسان کاسنی مروق باشد جهت تفتیح سدد و تنقیه مسالک از ماده عفنه و
تپهای صفراوی و دموی و مرکبه بسیار مفید و دیگر منافع دارد **صفت آن** بگیرند برگ کاسنی
سبز و از پارچه مسح کنند و غسل ندهند و بکوبند و آب بیفشارند و در ظرف قلعی دار انداخته بر
آتش خفیف گذارند تا مثل شیر بریده شود باز صاف نموده بکار برند ماء الهندبا ماء اللبن
که از چکیده کاسنی گویند برای حمیات مرکبه که بلغمیت در آن زیاده باشد از آب برگ کاسنی
نفع بسیار مینماید بارها تجربه رسیده **صفت آن** تخم کاسنی چهار توله نیمکوب کنند شب در آب تر دارد
و از دو گهڑی شب باقیماند در صافی کنند که هر چهار گوشه آن را بچهار چوب بسته باشند داخل نموده
مثل رنگریزان هفت مرتبه بچکانند و گاهی بجای آب عرق گاوزبان عرق عنب الثعلب
کرده میشود **مربای آمله** مقوی معده و دماغ و جگر و طبع نرم نماید و بواسیر را نفع کند و دل
از دیاد حفظ نافع است **صفت آن** صد عدد آمله بزرگ تازه بگیرند و در ظرف سبز نهند
و آب آنقدر اندازند که آن را بپوشاند و خاکستر انگور پنجاه درم بر آن پاشند و ده روز بگذارند و
در هر سه روز آب و خاکستر تغیر دهند و تازه کنند پس آمله ها بیرون آرند و نرم بشویند تا پوست
جدا نشود بعده در دیگ نهند و همان قدر آب که او را بپوشاند اندازند و یک کف جو مقشر
مرضوض نیز ضم نمایند و بهم پزند تا که جو پخته شود پس بیرون آرند و دیگر بار بشویند و بپارچه نشف
کنند بنوعیکه پوست بحال ماند و جدا نشود پس هر آمله را بالکه مختلفه جا بجا خال و در زنند پس
در ظرف سبز نهند و عسل صاف بر آن آنقدر اندازند که او را بپوشد و بیست روز بگذارند و هر
هر هفته عسل تغیر دهند هر گاه تغیر دهند چند جوش خفیف باید داد تا در آمله مائیت هیچ نماند
بعده نشف کرده عسل چند صاف اندازند آنقدر که در پوشد و در ظرف سبز بدارند پس از

چهل روز بکار برند و اگر بجای عسل قند یا نبات کنند قلیل الحرارة باشد و در حمیات مناسب ترست
مربای اناناس مقوی دل و مفرح و نافع خفقان صفت آن پوست درشت بیرونی
و استخوان درونی را جدا نمایند و مغز درمیان را پارچه باریک تراشیده در ظرف نقره یا مس قلعی دار
گذاشته و اندکی آب انداخته و سر ظرف را از خمیر گرفته با آتش ملایم بجوشانند تا پارچه گداز شود و اگر
برگ اناناس را با استخوان تراشیده اول در ظرف گذارند و بعد از آن پارچه او مهرا خواهد بود و
هر گاه گداز شود قوام از قند و نبات درشت ساخته و از بید مشک و گلاب و عنبر و مشک بو یا نموده
پارچه ها دران گذارند و دو جوش دهند تا شیره را جذب کند پس در ظرف پاکیزه بردارند و اگر
چاشنی دار منظور باشد ترشی لیمو بقدر آن بیفزایند مربای تفاح منافع او در مفردات
مذکور است صفت آن سیب را از پوست بازسازند و دانه بیرون آورده در آب بجوشانند
تا نیم پخته شود پس با قند سفید بقوام آرند مربای جزر جهت تقویت دل و تصفیه صوت
و تنقیه ریه و منع نوازل و سرفه و دیگر منافع در مفردات مسطور است صفت آن گاجر را
پوست و استخوان دور کرده ریزه ریزه کنند در آب عسل حسب کار بجوشانند تا مهرا شود بعده
بیرون آورده در عسل صرف نهند و یکجوش داده فرود آرند و پس از چهل روز بکار برند مربای
زنجبیل یعنی زنجبیل پرورده گرم و خشک است باه زیاده کند معده و رود و گرده و مثانه
بارد را نافع است و بول براند و نسیانهای بلغمی را سود دارد صفت آن زنجبیل بست روز در
آب بخیسانند و آنگاه پاره کنند و در آب عسل بجوشانند تا آب بسوزد و در ظرفی کنند پس عسل
بر سر آن ریزند تا پرورده شود بعد از آن تناول می نموده باشند مربای سفرجل
منافع آن در مفردات مرقوم است صفت آن به خوب بزرگ از تخم و قشر پاک کنند و
چهار پاره نمایند و در عسل بگیرند و آب تر بجوشانند پس سرد کنند و روز دوم بعسل تنها بجوشانند

و بردارند مربای هلیله منافع او مانند مربای آمله لکن در ازدیاد حفظ نفع او کمتر است صفت
آن طریق ترتیب او همان که در آمله گذشت لیکن مربای هلیله از خشک و تر هلیله هم تیار میشود
و نیز درین افاویه می اندازند هرگاه خواهند در افاویه سازند دارچینی زنجبیل قرنفل هیل خورد بوا
عود مصطگی هر یک یکتوله مشک نیم دام در صد عدد هلیله اندازند و اهل هند هلیله را بعد نرم شدن در آب
آهک میخیسانند جهت استمساک اجزای او و رفع گردیدن عفوصت و بعد طبخ میدهند کما هو المشهور
مرهم اکبر از مخترعات حکیم ارزانی است برای استسقای طبلی و تلیین و تحلیل اورام صلبه جگر و خصیه و غیر آن مجرب
و آزموده است صفت آن حلبه تخم کتان آرد جو گل خطمی از هر یک سه درم کوفته و پخته در آب شلغم
یا آب کلم قدر حاجت بپزند چون قریب پختن آید مغز فلوس یعنی خیار شنبر پنج درم در آب گرم حل کرده
اضافه نمایند و بپزند تا غلیظ گردد پس از آن روغن گل یا روغن کنجد یا روغن زیت یا روغن
بید انجیر بقدر حاجت بیامیزند مرهم باسلیقون برای قرحه رحم مفید است صفت آن
زفت راتینج هر یک بست مثقال قنه چهار درم کوفته و پخته با روغن زیت قدر حاجت مرهم
سازند مرهم خل نسخه شفای برای پاک کردن چرک و گوشت مردار و اندمال جراحات
از مجربات است و برای قروح عفنه و سوختگی از آتش نافع صفت آن مرداسنگ ده درم
صلایه نموده باده درم موم سفید و بست درم روغن گل حل کنند و قدری سرکه داخل کرده مرهم
سازند مرهم داخلیون برای انضاج ورم و تسکین وجاع حاره و اورام گرم و تحلیل خنازیر
و صلابات و سلعه و تعقد عصب نافع و تجمه کند صفت آن روغن زیت کهنه سی یا چهل درم
مرداسنگ بیست درم تخم خطمی اسبغول سلم تخم مرو حلبه تخم کتان از هر یک پنج درم تا هفت درم تخم ها را
شب در آب تر کنند صباح لعاب غلیظ از آن بگیرند و مرداسنگ را باریک ساخته در روغن زیت انداخته
بر آتش نرم گذارند و بچوبی حرکت دهند تا مرداسنگ بسته نشود پس از آن که روغن سیاه گردد

ظرف را از آتش فرود آرند و لعاب را دران اندازند و بجوشانند تا غلیظ گردد پس فرود آرند و به تبر
برهم زنند مرهم رال برای رویانیدن لحم صالح و دفع گوشت فاسد و برای جراحات مزمنه
عسر البرء و قروح آتشک و ناصور و سوختگی از آتش نیز نافع است صفت آن موم سفید کافور
رال کات سفید هر یک چهار مثقال کوفته و بیخته موم را با روغن گاو تازه که مساوی مجموع باشد در ظرف
آهنی گداخته اول رال را ریخته دو سه جوش دهند پس کات را بدستور پس کافور بریزد و دیگر
جوش دهد بعد ازان از آتش فرود آورده بکار برد مرهم رسوت جهت اورام حاره مجربست
صفت آن رسوت یکدرم موم سفید دو درم روغن گل روغن بنفشه از هر یک چهار درم
اول روغن و موم را گداخته و رسوت را سائیده بیامیزند مرهم زرد برای پاک کردن
چرک و گوشت مردار و پر کردن زخم عمیق از مجربات احقر است صفت آن اجمود سنگ
بصری کات سفید قنبیل نیله تهوتهه بریان مردار سنگ از هر یک پنج ماشه موم زرد دو درم روغن
کنجد چهار دام عالمگیری بدستور مقرر مرهم سازند و شش مرتبه در آب بشویند مرهم زعفران
که بارها در ورم صلب تحلیل و صلابت آن بتجربه در آمده صفت آن موم روغن گل مغز ساق
گاو چربی گرده بز از هر یک یکتوله زردی بیضه مرغ زعفران بابونه کندر از هر یک سه ماشه بدستور
مرتب سازند و با شیره عنب الثعلب سبز استعمال نمایند مرهم زنگار مجفف قروح عتیقه و آکل
گوشت زاید و رافع عفونات و مواد فاسده کلیه و منبت لحم و مسقط بواسیر است صفت آن
علک البطم راتینج هر یک پنج درم زنگار دو درم کوفته و بیخته با روغن زیت قدر حاجت بیامیزند
مرهم سفیداب کافوری برای تسکین درد بواسیر و شقاق مقعد و سوختگی آتش مفید است
صفت آن موم سفید یکمثقال را در روغن گل پنج مثقال گداخته سفیداب ده دانگ از هر یک
یکمثقال نرم کوفته مخلوط ساخته مرهم سازد و بعد از فرود آوردن از آتش سفیدهٔ تخم مرغ یکعدد

کافور دو ماشه بیفزایند مرهم شحوم برای شقاق رحم مفید ست صفت آن چربی مرغ چربی
بط مغز ساق گاو روغن بنفشه و موم سفید حسب حاجت گرفته مرهم ساخته استعمال کنند مرهم کوهان
شتر برای اندمال قرحه بواسیر که از قطع نمودن میرسد و شقاق مقعد را فایده میکند صفت آن
کوهان شتر مغز ساق گاو خطمی کتیرا پیه بط پیه مرغ پیه مرغابی زردی بیضه مرغ حسب حاجت گرفته
با روغن بنفشه قدر ضرورت مرهم سازند مرهم لسان سگ برای اندمال قروح بی نظیر است
صفت آن زبان سگ در سایه خشک کرده بسوزانند و در اندکی روغن کنجد در کفچه آهنین
داغ کنند بعد از آن برگ نیم قدر حاجت خوب سائیده قرص بندند در روغن کنجد در ظرف
آهنین بسوزانند و دور کنند بعد از آن سوخته زبان سگ درین روغن اندازند و بچوب نیم یا
دسته آهنین خوب تر مخلوط کنند و در ظرف شیشه نگاهدارند مسوح که موجب هیجان شهوت
جماع و نعوظ میگردد مجرب آزموده ست صفت آن مغز سر گنجشک در روغن چنبیلی مخلوط
نموده بر قضیب و کف پا بمالند مسوحیکه موجب دوستی مرد در دل زن گردد صفت آن
عسل زنجبیل حسب حاجت گرفته بر قضیب بمالند با هر که مجامعت کند موجب دوستی شود مسوحیکه
مرد فریفته زن شود صفت آن گوشت مولا خشک کرده سائیده در عسل آمیخته زن در
فرج بمالد و مجامعت کند مسوح حابس برای حبس عرق مفید صفت آن گل ارمنی
مازو گلنار گلسرخ مرداسنگ همه مساوی بروغن گل و لعاب اسبغول موافق ضرورت آمیخته
بمالند مسهل بارد برای اخراج ماده حار صفت آن مغز فلوس هفت توله ترنجبین
تمر هندی از هر یک چهار توله شیره بادام پنجدانه در منضج بارد که مذکور میشود افزاید مگر وزن گلقند
دو توله دیگر زیاده کنند اگر در روز مسهل تشنگی شود عرق عنب الثعلب عرق کاسنی اندک بنوشند
اگر عرق بدست نیاید آب را بجوشانند و عنب الثعلب کاسنی را در صره بسته بنیدازند و همچنین

هر عرقی که مطلوب باشد تیار نماید غذا وقت دوپهر آش جو وقت سه‌پهر کهچری مونگ ملایم بخورند
مسهل حار اخراج ماده بارد کند صفت آن مغز فلوس هفت توله شکر سرخ چهار توله تربد
سفید مجوف خراشیده پنجماشه غاریقون دو ماشه سنامکی روغن بید انجیر از هریک یکتوله در نضج
حار که می آید اضافه کنند غذا وقت دوپهر آب یخنی گوشت کبوتر و بعد سه‌پهر کهچری موٹهه بدهند
وقت تشنگی عرق بادیان بخورد مضمضه برنگ برای درد دندان که بسبب کرم باشد
مفید است صفت آن برنگ مقشر در پارچه پلوی سرخ پوٹلی بسته در قدری آب بجوشانند و صاف نموده مضمضه نمایند
و پوٹلی را در دهن بدندان گذاشته بخوابند و تلازل نماید مضمضه حصرمی برای اکله مفید است صفت آن آب غوره
سرکه آب سماق برابر ممزوج نموده مضمضه کنند مضمضه ریباس برای ثقل زبان و بطلان
ذوق که از حرارت باشد مفید است صفت آن ریباس گلسرخ سماق مساوی سکنجبین و ترنجبین
هر دو برابر موافق در کار بدستور معمول مضمضه بسازند مضمضه سعد برای تحرک اسنان مفید
است صفت آن عاقرقرحا پوست بیخ کبر گلنار سعد شب گل سرخ سنبل الطیب همه برابر در
آب حسب حاجت بجوشانند و صاف نموده مضمضه کنند مضمضه سماق برای سیلان آب
دهن نافع است صفت آن سماق گل سرخ مساوی در آب بقدر حاجت مالیده صاف
نموده مضمضه کنند مضمضه عاقرقرحا برای ثقل زبان و بطلان ذوق مجرب است
صفت آن عاقرقرحا و تخم خردل مساوی بسم که حسب حاجت گرفته بدستور مقرر مضمضه نمایند
مضمضه عاقرقرحا دیگر برای تحرک اسنان نافع است صفت آن عاقرقرحا گجراتی
پوست بیخ کبر گلنار سعد کوفی شب یمانی گل سرخ سنبل الطیب مساوی در آب بجوشانند و صاف نموده
مضمضه نمایند مضمضه عدسی برای درد دندان نفعدارد صفت آن عنب الثعلب
گزمازج کشنیز خشک از هریک شش ماشه گلنار چهار ماشه کوکنار چهار عدد همه را نیمکوفته عدس مسلم یکتوله

ادویه نیمکوفته در سه پاو آب بجوشانند چون سیوم حصه بسوزد صاف نموده مضمضه کنند و
بزر البنج هم اضافه نموده می آید مضمضه کافور بجهت جوشش دهن حار مفید ست صفت
آن برگ حنا حسب حاجت گرفته در آب ترکرده مالیده صاف نموده کافور موافق درکار
دران حل نموده مضمضه کنند مضمضه لعاب اسبغول برای مرض نافعست صفت آن
لعاب اسبغول آب کشنیز سبز مساوی یکجا کرده مضمضه کنند مضمضه مازو برای بجزیله بسبب فساد
گوشت بن دندان باشد مفید ست صفت آن مازو مورد گلنار مساوی در سرکه موافق
درکار بجوشانند و بدان مضمضه کنند مضمضه مامیران برای جوشش دهن نافع بود صفت
آن مامیران عاقرقرحا تخم تربد نیمکوفته مساوی در سرکه حسب حاجت جوشانیده صاف نموده
مضمضه کنند مضمضه مغز فلوس برای مرض مفید ست صفت آن مغز فلوس حسب درکار
در آب کشنیز سبز بقدر حاجت حل کرده نیمگرم مضمضه کنند مضمضه مورد برای خشکی زبان مفید
است صفت آن مورد گلسرخ گلنار قدر حاجت گرفته در سرکه موافق درکار بجوشانند و
مضمضه کنند مضمضه وردی برای سیلان لعاب دهن صفت آن گلسرخ سماق
در آب بجوشانند چون سیوم حصه بسوزد صاف نموده مضمضه سازند مطبوخ برگ نیم مجرب بارها
در تجربه در آمده و اکثر همین علاج کرده شد بی جوشش دهن آتشک را زایل می نماید و در اثنا
نوشیدن آن احتیاج پرهیز نیست و اگر خواهند قلیه گوشت بکمه خورند صفت آن پوست
درخت نیم پوست درخت کچنال بیخ حنظل پهلی ببول گیاهی خورد با برگ و بیخ و پوست
قند سیاه کهنه از هر یک نیم پاو در سه آثار آب بجوشانند تا که چهارم حصه باند صاف نموده در
شیشه نگاهدارند همه هفت شربت است معجون بزور در امر باه فعل عجیب دارد صفت
آن تخم گزر تخم شلغم تخم پیاز تخم گندنا تخم حرمل تخم هلیون مغز چلغوزه مغز حب القلقل مغز حب الیلم

بوزیدان موج شیرین تودریین لسان العصافیر شقاقل مصری بهمنین دارفلفل حلتیت
قرفه از هریک یکجزو کوفته و بیخته در عسل سفید و نبات سفید که سه وزن ادویه
باشند معجون سازند شربت سه درم با شیر گاو معجون بلادر برای قوت باه برایی
کسیکه ترکیب داده بودم بسیار فایده کرده بود برای امساک منی و تغلیظ آن نیز فایده میکند
صفت آن پوست ببلیل پوست بیخ سنگاهولی ستاور پهلی بهول پوست بیخ ببول
صمغ ببول خبث الحدید مدبر خولنجان بشیر پرورده زنجبیل پسته از هریک یکدام مغز بلادر کجلی
از هریک نیمدام مغز تخم هندی کوکهرو که در شیر گاو سه بار پخته باشند هریک دو دام زردی تخم مرغ چهار
عدد باید که اول کجله را در آب ترنمایند تا پوست ازان جدا شود بیضه مرغ را در آب جوشانیده
زردی ازان بگیرند و باقی ادویه کوفته و بیخته با عسل سفید سه وزن ادویه سرشند خوراک
نهایت یکتوله معجون بلادر دیگر در تقویت باه مجرب است صفت آن عاقرقرحا خولنجان
مغز بلادر مغز بادام مغز چلغوزه اسکند ناگوری از هریک سه توله جوزبوا ثعلب مصری شقاقل
بهمنین تودریین زنجبیل از هریک دو توله زعفران بسباسه تخم زردک تخم انجره تخم کونچ از هریک یکتوله
فلفل دراز مصطگی رومی تخم اهیون از هریک نیم توله کندر مقشر چهار توله سندرس سوکهه مشک تبتی
هریک نیم توله قند سفید پنجاه توله عسل سفید کفگرفته یکصد پنجاه توله بدستور مقرر معجون سازند
خوراک اول دو مثقال بعد ازان ششماشه صبح و ششماشه شام معجون جلالی در امساک بنظیر
است و قضیب را محکم کند و لذت جماع دهد و نهایت مجرب است صفت آن مشک دو
دانگ عنبر اشهب یک مثقال زعفران کبابه بهمن سفید سنبل الطیب عود خام قرفه دارچینی مصطگی
دو دانگ از هریک دو مثقال لسان العصافیر جوزبوا از هریک سه مثقال بایه شتر اعرابی خصیة الثعلب
از هریک چهار مثقال پوست خشخاش دماغ گنجشک که در وقت هیجان گرفته باشند پنج مثقال

نبات سفید ده مثقال حب النیل سفید چهار صد عدد دارو ہارا کوفته وبیخته با عسل سفید سه وزن
ادویه بقوام ارند خوراک یکمثقال تا دو مثقال معجون حجر الیهود سنگ گرده و مثانه برارند
صفت آن مغز تخم کدو مغز تخم خیارین مغز تخم خربوزه حب کاکنج ہر یک پنجدرم حجر الیهود پنجاه درم
صلایه کرده بعسل سه وزن ادویه سرشته معجون سازند شربت دو درم تا سه درم معجون زرعونی
برای گرم کردن منی نافع است و در ان لذع ولذت پیدا میکند صفت آن فلفل دارفلفل
زنجبیل قرفه دارچینی قرنفل خولنجان ہر یک یکتوله تودری بهمنین بوزیدان لسان العصافیر
قسط شیرین سعد سنبل الطیب ہر واحد سه توله کوفته وبیخته با عسل سفید سه وزن ادویه معجون
سازند شربت دو درم تا دو مثقال معجون سپاری برای قوت باه وغیره مفید است صفت
آن سپاری دکهنی پاو آثار چهواره نیم آثار مکهانه نیم پاو در ده آثار شیر گاو بجوشانند ہر گاه مهرا شود
و مثل کهوه گردد همه را خوب سائیده نگاہدارند و گوند برشته نشاسته برشته از ہر یک پاو آثار مغز بادام
برشته نیم آثار آرد مونگ نیم پاو علیحده نگاہدارند قند سفید سه آثار روغن زرد یک آثار را قوام نمایند
و نشاسته و آرد مونگ را دران بریان نمایند و مغز بادام و گوند بیامیزند بعد ازان این ادویه
کهوه کهر دو نیم آثار گوند ڈہاک نارجیل از ہر یک پاو آثار ثعلب مصری دارچینی قرنفل الایچی خورد
زنجبیل از ہر یک چهار درم جوز بوا دو توله بسباسه یک توله گل پسته گل سپاری ہر یک
چهال کچنال چهال کیکر چهال سنگهاہو لی از ہر یک ششماشه توله بعد ازان ہمراه کهوه کوبیده بیامیزند
و زعفران چهار توله مشک ششماشه سائیده بیفزایند دو دام صبح و دو دام شام خورده باشند
معجون سورنجان جهت اوجاع مفاصل بغایت مجرب ممدوح است صفت آن
ابسارون زنجبیل زیره کرمانی دار فلفل ہر یک دو درم سنا مکی پنجدرم سورنجان ده درم کوفته
بیخته با عسل سفید سه وزن ادویه بطریق متعارف معجون سازند شربت از پنجاه تا دو درم

معجون سیر برای لقوه وصرع وفالج ورعشه وبواسیر وبهق وبرص نافع بود ومعده را قوت
دهد واشتها آورد وبلغم دفع کند وقوت بیفزاید ورنگ نیکو وسرخ گرداند وحرارت غریزی را
برافروزد وبه پیران بغایت مفید بود صفت آن سیر پاک کرده نیم آثار در شیر گاو یک آثار
بپزند تا مهرا شود وبا عسل سفید سه وزن وروغن گاو شصتی درم بر سر آن ریزند وبا یکدیگر ممزوج
نموده از آتش فرو گیرند واین دارو ها را کوفته وبیخته با آن سرشند قرنفل بسباسه جوز بوا فلفل
مصطکی قاقله کبار وصغار هلیله کابلی دارچینی زنجبیل هر یک ده درم عود خام زعفران از هر یک
پنج درم خوراک از هفت ماشه تا یکتوله معجون عشبه تالیف والد شریف بجهت آتشک و
اخراج مواد سوداویه وبلغمیه ووجع مفاصل مجربست صفت آن هلیله زرد چهار درم هلیله
سیاه هلیله کابلی بلیله شاهتره بسفایج فستقی تربد سفید مجوف خراشیده افتیمون از هر یک پنج درم
آمله مقشر ... درم برگ سنا مکی ده درم عشبه مغربی پنج توله کوفته وبیخته با عسل سفید سه وزن
ادویه معجون سازند خوراک هفت ماشه تا یکتوله وگاهی عوض عشبه چوب چینی یاد آثار
بوزن ترکیب نموده شد برای مواد سوداویه بسیار نافع آمد معجون عشبه دیگر همین منفعت
صفت آن عشبه مغربی شش توله بسفایج فستقی سه توله بادیان صندل سرخ از
... عصاره ریوند ... گل سنا مکی سه دام سقمونیا شش ماشه کوفته وبیخته با عسل سفید
ادویه دام ... معجون سازند خوراک از پنج ماشه تا یکتوله معجون فلاسفه
باه را قوت واشتها ... دفع کند ونسیان وسلسل البول ودرد پشت ودرد گرده
ووجع مفاصل ... زیاده کند وباه را برانگیزد ودندان را سخت نماید و
دل را قوت دهد ... رنگ روی را نیکو گرداند وبوی دهن خوش کند وپیران را
موافق بود صفت آن زنجبیل فلفل ... دارچینی آمله مقشر هلیله سیاه شهد

ترجیح بارارجح مهوی ...

میل کننده بر چیزیکه میلید معقود

قائما وقاعدا ومضطجعا

ایستاده نشسته خفته

This PDF you are browsing is in a series of several scanned documents containing the collection of Peerzada Muhammad Ashraf Sahib. b 1958
CV:
Residence: Towheed Abad Bemina, Srinagar
https://www.facebook.com/peerzadamohd.ashraf.16
Former Deputy Director Archives, Archaeology and Museums Deptt. J&K Govt.
Former State Coordinator National Manuscripts Mission GoI.
Former Registering Officer Antiquities, Jammu and Kashmir Govt.
Former Registar National Records, Jammu and Kashmir Govt.
Worked as Lecturer Arabic in Higher Education Department.
Studied at Aligarh Muslim University.
Lives in Srinagar, Jammu and Kashmir.
From Anantnag.
Peerzada Muhammad Ashraf Sahib has an ancestral Collection of Rare Books and Manuscripts in Sharada, Sanskrit, Persian, Arabic, Urdu, Kashmiri in his Home Town Srinagar.
Besides manuscripts, he also has many rare paintings (60+).
Collectors and Art/Literature Lovers can contact him if they wish through his facebook page

Scanning and upload by eGangotri Trust.